

شماره ویژه شماره دانش‌آموزان



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ستاره درخشان شام حضرت رقيه دختر امام حسين (ع)

نويسنده:

على ربانى خلدخالى

ناشر چاپى:

مكتب الحسين (ع)

فهرست

۵	فهرست
۱۴	ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین (ع)
۱۴	مشخصات کتاب
۱۴	پیشگفتار
۱۵	بخش اول : حضرت رقیه علیهاالسلام در اوراق تاریخ
۱۹	بخش دوم : شام ؛ جغرافیا ، جمعیت و تاریخ
۱۹	۱ . جغرافیا
۱۹	۲ . جمعیت
۲۰	۳ . تاریخ
۲۰	الف - وجه تسمیه شام
۲۰	ب - اولاد سام ، و ایالات شام
۲۳	ج - شام در عهد باستان
۲۳	د - شام در تاریخ اسلام
۲۶	بخش سوم : شجره ملعونه بنی امیه
۲۶	مقدمه
۲۶	آیا بنی امیه از قریش بودند ؟!
۲۶	خاندان ابوسفیان
۲۷	هند جگرخوار!
۲۷	ابوسفیان ، دشمن اسلام و پیامبر (ص)
۲۷	خاندان بنی امیه
۲۸	شجره نفرین شده !
۲۸	جاریه و معاویه
۲۹	شریک بن اعرور و معاویه

- ۲۹ دو سیاست متضاد
- ۲۹ گور معاویه کجاست ؟
- ۳۰ جواز لعن بر معاویه
- ۳۰ امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام
- ۳۰ حمایت امام حسین (ع) از مظلوم
- ۳۱ وصیت معاویه به یزید
- ۳۱ یزید جنایتکار!
- ۳۲ یزید هوس باز!
- ۳۳ یزید شرابخوار!
- ۳۳ آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید
- ۳۳ فرزند یزید ، وی را رسوا می سازد!
- ۳۴ رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)
- ۳۴ یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند!
- ۳۴ سنگباران کردن امام حسین (ع)
- ۳۵ حرامزادگان را بشناسید!
- ۳۵ قبر یزید ، عبرت تاریخ !
- ۳۶ داستان حرّه و احراق بیت
- ۳۶ یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم
- ۳۷ یزید ، رسوا و بیچاره شد!
- ۳۸ دفاع غزالی از یزید!
- ۴۰ آیا سازش نور و ظلمت ممکن است
- ۴۰ مواقع حساس
- ۴۰ دسیسه معاویه نقش بر آب شد
- ۴۱ حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

- ۴۱ خطبه آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه
- ۴۲ پیروان معاویه بین ناقه و جمل را ، فرق نمی گذارند!
- ۴۲ انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی
- ۴۳ سخت ترین روزگار برای شیعه
- ۴۴ استقرار سلطنت بنی امیه
- ۴۵ شیعه در قرن دوم هجری
- ۴۶ اولی الامر چه کسانی هستند ؟
- ۴۸ ظالمین عبرت بگیرند!
- ۴۹ بخش چهارم : شجره طیبه
- ۴۹ شجره طیبه
- ۵۰ کشجره طیبه
- ۵۰ در اطراف عرش نوشته شده : علی امیرالمؤمنین (ع)
- ۵۱ زهد را بایستی از علی (ع) آموخت
- ۵۱ علی سید دنیا و آخرت است
- ۵۱ جدایی از علی (ع) جدایی از خداست
- ۵۲ جبرئیل در احد ، یار علی بود
- ۵۲ مبارزه علی از اعمال تمام امت افضل است
- ۵۲ اراده علی تابع اراده خداست
- ۵۲ داوری علی را تماشا کن
- ۵۴ بخش پنجم : همراه با کاروان اسرا ، از کوفه تا شام
- ۵۴ همراه با کاروان اسرا
- ۵۴ ۱ . کنار شط فرات
- ۵۴ ۲ . تکریت
- ۵۵ ۳ . وادی نخله

- ۴ . مرشاد ۵۵
- ۵ . حران ۵۵
- ۶ . نصیبین ۵۵
- ۷ . حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل ۵۵
- ۸ . حلب ۵۶
- ۹ . دیر نصرانی ۵۷
- ۱۰ . عسقلان ۵۸
- ۱۱ . بعلبک ۵۸
- بخش ششم : رویارویی شجره طیبه و شجره خبیثه در شام ۶۰
- ادامه نبرد صفین و عاشورا ، در کاخ یزید ۶۰
- اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید ۶۰
- گفتگوی شجاعانه عمرو بن حسن با یزید کافر ۶۱
- گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید ۶۱
- گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید ۶۱
- سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند! ۶۲
- امام سجاد علیه السلام خود را معرفی می کند ۶۲
- یزید چوب مزن ! ۶۳
- چوب خیزران ۶۳
- به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند ۶۴
- نصب سر بریده در مسجد شام ۶۴
- زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد ۶۴
- حامی امام حسین علیه السلام کشته می شود ۶۵
- سر بریده با امام سجاد سخن می گوید! ۶۵
- سر بریده ، خواهر را امر به صبر می کند! ۶۵

- ۶۵ چه کسی پیروز شد ؟ !
- ۶۶ ما امامان زنده ایم !
- ۶۶ گفتگوی یزید و امام سجّاد علیه السلام
- ۶۷ یزید دستور قتل امام سجّاد علیه السلام را داد
- ۶۷ معجزه ای از امام سجّاد علیه السلام در حال اسارت
- ۶۸ خطبه زینب کبری
- ۶۹ امام محمّد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد
- ۷۰ دختر شیر خدا
- ۷۰ خطبه حضرت سجّاد علیه السلام
- ۷۳ قصه زنی از مردم شام
- ۷۴ قصه زنی که نذر کرده بود
- ۷۴ زن یزید به خرابه شام می آید
- ۷۶ خواب هند زن یزید
- ۷۷ بخش هفتم : امام سجّاد در یک نگاه
- ۷۷ امام سجّاد در یک نگاه
- ۷۷ ماه ولادت امام سجّاد علیه السلام
- ۷۷ رساله الحقوق و صحیفه سجّادیه
- ۷۸ القاب حضرت
- ۷۸ آدم بنی الحسین علیه السلام
- ۷۸ کجاست زین العابدین علیه السلام
- ۷۸ سجده برای شکر نعمت
- ۷۹ محتاج به رحمت حق
- ۷۹ پانصد درخت خرما
- ۷۹ وصیت امام سجّاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

۸۰	شهادت
۸۱	بخش هشتم : دست انتقام حق !
۸۱	دست انتقام حق !
۸۲	مدح و مصیبت حضرت رقیه سلام الله علیها
۸۳	بخش نهم : درّ یتیم اهل بیت در شام
۸۳	فصل اول : شجره خانوادگی حضرت رقیه علیهاالسلام
۸۳	شجره خانوادگی
۸۳	فرزندان امام حسین علیه السلام
۸۳	تحقیقی کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام
۸۴	پاسخ به یک سؤال
۸۴	پدر حضرت رقیه
۸۴	مادر حضرت رقیه علیه السلام
۸۵	سن حضرت رقیه علیه السلام
۸۵	فصل دوم : رقیه علیه السلام در عاشورا
۸۵	رقیه علیه السلام در عاشورا
۸۵	آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقیه (ع)
۸۵	به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!
۸۶	کناره سجاده ، چشم به راه پدر بود
۸۶	سیلی مزین به صورتم
۸۶	کنار پیکر خونین پدر ، در شب شام غریبان
۸۷	فصل سوم : رحلت
۸۷	رحلت
۸۸	ستاره درخشان شام پدر را در خواب می بیند
۸۹	زبان حال زینب کبری

- ۹۰ شعر از ناشناس
- ۹۰ پرچم اسیری
- ۹۰ طفل یتیم
- ۹۰ سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام
- ۹۱ سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقیه سخن می گوید
- ۹۲ خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام
- ۹۲ اشکی بر تربت رقیه
- ۹۲ گفتگوی زن غسله با زینب کبری علیه السلام
- ۹۳ برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام
- ۹۳ آدمم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه ؟
- ۹۴ زیر ضرب تازیانه
- ۹۴ مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان
- ۹۵ بخش دهم : رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران
- ۹۵ مقدمه
- ۹۵ ۱ . سراینده : عبدالله مخبری فرهمند
- ۹۸ ۲ . سراینده : ناشناس
- ۹۹ ۳ . سراینده : علی اکبر پیروی
- ۹۹ ۴ . سراینده : صغیر اصفهانی
- ۱۰۰ ۵ . سراینده : حسان
- ۱۰۰ ۶ . سراینده : حسان
- ۱۰۰ بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)
- ۱۰۰ حرم مطهر حضرت رقیه (ع)
- ۱۰۱ زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام
- ۱۰۱ بخش دوازدهم : اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

- ۱۰۱ اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند
- ۱۰۳ به یاد رقیه علیه السلام در مدینه
- ۱۰۳ بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقیه علیه السلام
- ۱۰۳ مقدمه
- ۱۰۳ بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند
- ۱۰۵ حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام
- ۱۰۵ زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام
- ۱۰۶ مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد
- ۱۰۷ شفای دوباره
- ۱۰۸ از رقیه علیه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم
- ۱۰۸ مبلغ آن مقدور نبود
- ۱۰۹ گهواره کوچک
- ۱۰۹ این دختر سه ساله ام رقیه است
- ۱۱۰ مقداری شیر به فقرا احسان می کنم
- ۱۱۱ بگو نامش را حسین بگذارد
- ۱۱۱ همان دختر را در خواب دیدم
- ۱۱۲ توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد
- ۱۱۳ حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت
- ۱۱۶ کربلای شما هم درست شد
- ۱۱۷ دستهای کوچک دارد ، ولی گره های بزرگ را باز می کند
- ۱۱۹ زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام
- ۱۲۰ بخش چهارم : آثار و ابنیه تاریخی شام
- ۱۲۰ فصل اول : سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات
- ۱۲۱ فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

۱۲۱ مقدمه
۱۲۲ الف - آثار تاریخی شام ، از عهد پیامبران (ص)
۱۲۲ ب - آثار تاریخی شام ، از دوران اسلام
۱۲۲ ۱ . مسجد جامع دمشق در شام
۱۲۳ ۲ . مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق
۱۲۵ ۳ . مراقد اهل بیت علیه السلام در شام
۱۴۱ پی نوشتها
۱۴۲ پی نوشتها ۱
۱۴۵ پی نوشتها ۲
۱۵۰ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

ستاره درخشان شام حضرت رقیه دختر امام حسین (ع)

مشخصات کتاب

سرشناسه: ربانی خلخالی، علی، - ۱۳۲۵ عنوان و نام پدیدآور: ستاره درخشان شام: حضرت رقیه دختر امام حسین علیهما السلام /
تالیف علی ربانی خلخالی مشخصات نشر: قم: مکتب الحسین (ع)، ۱۴۱۸ ه.ق = ۱۳۷۷. مشخصات ظاهری: ۳۶۷ ص. مصور شابک:
۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ ریال؛ ۹۶۴-۹۱۹۳۳-۲-۴۱۲۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع: رقیه بنت حسین (س)، - ۶۱ ق. --
سرگذشتنامه رده بندی کنگره: BP۵۲/۲/۲۷ رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۹ شماره کتابشناسی ملی: ۱۷۸۴۵-۷۷

پیشگفتار

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صَلَّى الله على محمد و آله الطاهرين و لعنة الله على اعدائهم و غاصبي حقوقهم و منكري فضائلهم و مناقبهم من الجنّ و الانس اجمعين الى يوم الدين . قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : (النجوم امان لا هل السماء و اهل بيتي امانٌ لأمتي) (۱) رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: (ستارگان امانند برای اهل آسمان و اهل بیت من امانند برای امت) . قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم : (النجوم امان لا هل السماء ، و اهل بيتي امان لا هل الا رض ، فإذا ذهب اهل بيتي ذهب اهل الارض) . (۲) ستارگان امانند برای اهل آسمان ، و اهل بیت من امانند برای اهل زمین ، پس زمانی که اهل بیت من از زمین رخت بریندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد . (حاکم) ، عالم مشهور اهل سنت ، از طریق (ابن عباس) روایت کرده که رسول گرامی اسلام صلى الله عليه و آله و سلم فرمود: (النجوم امان لا هل الا رض من الغرق ، و اهل بيتي امان لأمتي من الاختلاف) . (۳) ستارگان امانند برای اهل زمین ، از غرق شدن ؛ و اهل بیت من امان امت من از اختلافند . این روایت را حاکم صحیح دانسته ، و جمعی آن را از وی اخذ کرده و تصحیح او را تثبیت نموده اند . (صبان) در کتاب (الاسعاف) ، بعد از ذکر این روایت افزوده : احتمال دارد که آیه شریفه (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ اءَنَّتَ فِيهِمْ) (۴) (ای پیامبر ، مادامی که تو در میان ایشان هستی ، خدا عذاب بر ایشان نازل نکند) نیز به این معنی اشاره داشته باشد . اگر چه آیه شریفه راجع به پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم است ، لکن اهل بیت علیهما السلام در امان بودن ، قائم مقام آن حضرتند ، زیرا طبق بعضی از احادیث ، اهل بیت علیهما السلام از او و او از اهل بیت علیهما السلام است . نیز حاکم از طریق (ابوموسی اشعری) از پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله و سلم نقل کرده است که فرمود: (النجوم امان لا هل السماء ، و اهل بيتي امان لا هل الا رض ، فإذا ذهب النجوم ذهب اهل السماء و إذا ذهب اهل بيتي ، ذهب اهل الارض) : ستارگان امان اهل آسمان ، و اهل بیت من امان اهل زمینند ، وقتی ستارگان نابود شوند اهل آسمان هم نابود می شوند ، و هنگامی که اهل بیت من از زمین رخت بریندند ، اهل زمین هم نابود خواهند شد . بر این اساس ، خاندان پیامبر صلى الله عليه و آله و سلم در هر کجا و هر زمان که باشند ، ستارگان درخشانی هستند که از آسمان فضیلت نور می پاشند و مسیر هدایت خلق را روشن می سازند . کتاب حاضر ، که با نام (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام در برابر شما قرار دارد ، زندگینامه غمبار طفل معصوم و مظلومی است که مطالعه آن هر سنگدلی را منقلب می کند؛ کودکی که با مظلومیت خود ، در ادامه قیام خونین عاشورا ، ظالمین را برای ابد رسوا ساخته و قبر کوچک او در کنار کاخ سبز معاویه و یزید (لعنهما الله) ، سند جاوید مظلومیت اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم اجمعین) ، و افشاگر مظالم خاندان پلید اموی می باشد که قرآن کریم از آنها تعبیر به (شجرة ملعونه) (۵) کرده است . خواهید در خرابه ، که تا کاخ ظلم را با ناله یتیمی خود ، زیر و رو کند برای روشنایی چشم دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت

علیهم السلام و کوری دیدگان دشمنان این خاندان، سخن را به حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم زینت می بخشیم: (معرفة آل محمد براءة من النار، و حب آل محمد جواز علی الصراط، والولاية لا ل محمد امان من العذاب) (۶) معرفت و شناخت آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برائت از آتش است، و دوست داشتن آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم برگه عبور) از پل صراط، و پیروی و فرمانبری از آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم امان از عذاب می باشد. سبب تالیف کتاب تقریباً سالهای ۵۶-۵۷ شمسی بود که یکی از فرزندانم به شدت مریض شد، به گونه ای که احتمال صددرصد می رفت در آینده نقصی در بدنش به وجود آید. پس از مراجعه به دکتر و عمل به دستورات وی، توسل به نازدانه حضرت سیدالشهداء اباعبدالله الحسین علیه السلام، حضرت رقیه علیه السلام پیدا کرده و نذر کردم که پس از بهبودی فرزندم، کتابی درباره زندگانی غمبار آن نازدانه بنویسم. الحمدلله به عنایات این ستاره درخشان (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم)، فرزندم شفا گرفت و در پی آن، پس از مطالعات زیاد و یادداشتهای لازم از لابلائی کتب تاریخ و حدیث جمع آوری شد. مع الوصف، توفیق چاپ آن یادداشتهای فراهم نمی شد و بدینگونه مدّت زیادی از تاریخ جمع آوری یادداشتهای گذشت، تا اینکه پس از چاپ جلد اول کتاب (چهره درخشان قمر بنی هاشم ابوالفضل العباس علیه السلام، شامل زندگانی کامل آن حضرت، به ضمیمه ۲۴۰ کرامت نسبت به شیعیان، اهل سنیّت، مسیحیان، کلیمیان و زردشتیان) دوستداران اهل بیت عصمت و طهارت علیهما السلام از آن کتاب، روزی همسر - که خدا او و فرزندان او را از فتن و شرور آخرالزمان حفظ فرماید - تذکر داد که شما به نذر خودتان درباره حضرت رقیه علیه السلام عمل کنید. این تذکر، قبل از محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هـ. ق. صورت گرفت. شبی تصمیم گرفتم که کتاب را شروع کنم. ولی اندیشه مشکلات و مخارج کار، باز مانع شده و مرا تا سرحدّ تصمیم مجدد به انصراف موقت از شروع کار پیش برد. در عین حال از اینکه کار، این همه به تأخیر افتاده و باز هم به عقب می افتاد، ناراحت بودم، لذا پس از نماز صبح توسّلی نموده، سپس برای شروع کار استخاره کردم که مصلحت است که نذر ادا شود یا موقتاً تعطیل گردد. آیه ۳۱ از سوره حج، هر گونه شک و تردید و اضطراب را از دل زدود: (وَلْيُؤْفُوا نُذُورَهُمْ وَيُطَوَّفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ) (و باید که وفا کنند به نذرهای خود، و باید که طواف کنند به خانه قدیمی خدا که خانه کعبه است). همان روز شروع به کار کردم الحمدلله کار به آرامی و خوبی طی شد. و اینک خدای بزرگ را شاکر و سپاسگزارم که به این کمترین، توفیق داد که با بضاعت کم، گوشه ای از زندگینامه جانسوز درّ یتیم شام حضرت رقیه علیها السلام را برای دوستان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام بازگو کرده و پرده ای از مظلومیت جانگداز آل الله علیهم السلام و مظالم و دشمنان آنان را به تصویر کشم و لله الحمد و له الشکر. گشت از مرگ جگر گوشه شاه تا ابد روی شب شام، سیاه امید است این اثر بس کوچک، مورد قبول منجی بزرگ انسانها و منتقم خونهای پاک ریخته شده در راه خدا بویژه خون شهیدان کربلا، حضرت بقیه الله الاعظم الحجة بن الحسن العسکری عجل الله تعالی فرجه الشریف واقع گردد. یازده شعبان المعظم ۱۴۱۸ هجری قمری مطابق ۲۱ آذر ماه ۱۳۷۶ شمسی سالروز تولد حضرت علی اکبر علیه السلام قم - حرم اهل بیت علیهم السلام علی ربّانی خلخالی

بخش اول: حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ

(قدیمترین مآخذ تاریخی درباره حضرت رقیه علیها السلام) ۱ مرحوم آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی (متوفای سال ۱۳۵۲ هجری قمری) در منتخب التواریخ می نویسد: عالم جلیل، شیخ محمد علی شامی که از جمله علما و محصلین نجف اشرف است به حقیر فرمود: جدّ امی بلاواسطه من، جناب آقا سید ابراهیم دمشقی، که نسبش منتهی می شود به سید مرتضی علم الهدی و سن شریفش از نود افزون بوده و بسیار شریف و محترم بودند، سه دختر داشتند و اولاد ذکور نداشتند. شبی دختر بزرگ ایشان جناب رقیه بنت الحسین علیهما السلام را در خواب دید که فرمود به پدرت بگو به والی بگوید میان قبر و لحد من آب افتاده، و بدن من در اذیت

است؛ بیاید و قبر و لحد مرا تعمیر کند. دخترش به سید عرض کرد، و سید از ترس حضرات اهل تسنن به خواب ترتیب اثری نداد. شب دوم، دختر وسطی سید باز همین خواب را دید. به پدر گفت، و او همچنان ترتیب اثری نداد. شب سوم، دختر کوچکتر سید همین خواب را دید و به پدر گفت، ایضا ترتیب اثری نداد. شب چهارم، خود سید، مخدره را در خواب دید که به طریق عتاب فرمودند: (چرا والی را خبردار نکردی؟!). صبح سید نزد والی شام رفت و خوابش را برای والی شام نقل کرد. والی امر کرد علما و صلحای شام، از سنی و شیعه، بروند و غسل کنند و لباسهای نظیف در بر کنند، آنگاه به دست هر کس قفل درب حرم مقدس باز شد (۷) همان کس برود و قبر مقدس او را نبش کند و جسد مطهرش را بیرون بیاورد تا قبر مطهر را تعمیر کنند. بزرگان و صلحای شیعه و سنی، در کمال آداب غسل نموده و لباس نظیف در بر کردند. قفل به دست هیچ یک باز نشد مگر به دست مرحوم سید ابراهیم. بعد هم که به حرم مشرف شدند، هر کس کلنگ بر قبر می زد کارگر نمی شد تا آنکه سید مزبور کلنگ را گرفت و بر زمین زد و قبر کنده شد. بعد حرم را خلوت کردند و لحد را شکافتند، دیدند بدن نازنین مخدره میان لحد قرار دارد، و کفن آن مخدره مکرمه صحیح و سالم می باشد، لکن آب زیادی میان لحد جمع شده است. سید بدن شریف مخدره را از میان لحد بیرون آورده بر روی زانوی خود نهاد و سه روز همین قسم بالای زانوی خود نگه داشت و متصل گریه می کرد تا آنکه لحد مخدره را از بنیاد تعمیر کردند. اوقات نماز که می شد سید بدن مخدره را بر بالای شیء نظیفی می گذاشت و نماز می گزارد. بعد از فراغ باز بر می داشت و بر زانوی می نهاد تا آنکه از تعمیر قبر و لحد فارغ شدند. سید بدن مخدره را دفن کرد و از کرامت این مخدره در این سه روز سید نه محتاج به غذا شد و نه محتاج آب و نه محتاج به تجدید وضو. بعد که خواست مخدره را دفن کند سید دعا کرد خداوند پسری به او مرحمت فرمود مسمی به سید مصطفی. در پایان، والی تفصیل ماجرا را به سلطان عبدالحمید عثمانی نوشت، و او هم تولیت زینبیه و مرقد شریف رقیه و مرقد شریف ام کلثوم و سکینه علیهما السلام را به سید واگذار نمود و فعلا هم آقای حاج سید عباس پسر آقا سید مصطفی پسر سید ابراهیم سابق الذکر متصلی تولیت این اماکن شریفه است. آیه الله حاج میرزا هاشم خراسانی سپس می گوید: گویا این قضیه در حدود سنه هزار و دویست و هشتاد اتفاق افتاده است. (۸) مرحوم آیت الله سید هادی خراسانی نیز در کتاب معجزات و کرامات ماجرای را نقل می کند که مؤید قضیه فوق است. وی می نویسد: روی پشت بام خوابیده بودیم که ناگهان مار دست یکی از خویشان ما را گزید. وی مدتی مداوا کرد ولی سود نبخشید. آخر الا-مر جوانی به نام سید عبدالامیر نزد ما آمد و گفت: کجای دست او را مار گزیده است؟ چون محل مار زدگی را به او نشان داد، بلافاصله دستی به آن موضع زد و بکلی محل درد خوب شد. سپس گفت من نه داعی دارم و نه دوايي؛ فقط کرامتی است که از اجداد ما به ما رسیده است: هر سمی که از زنبور یا عقرب یا مار باشد اگر آب دهان یا انگشت به آن بگذاریم خوب می شود. جهتش نیز این است که جد ما، در شام موقعی که آب به قبر شریف حضرت رقیه افتاد جسد حضرت رقیه علیها السلام را سه روز روی دست گرفت تا قبر شریف را تعمیر کردند، و از آنجا این اثر در خود و اولادش نسلا بعد نسل مانده است. (۹) ۲ مرقدی که داستان شگفت فوق در ارتباط با آن رخ داده است، سابقه بنای آن دست کم به سیصد و اند سال پیش از آن تاریخ (یعنی حدود ۴ قرن و نیم پیش از زمان حاضر) باز می گردد. عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۳۹۷ ق)، در کتاب المنن، باب دهم، نقل می کند: نزدیک مسجد جامع دمشق، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیها السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است. بر روی سنگی واقع در درگاه این مرقد، چنین نوشته است: هَذَا الْبَيْتُ بُقْعَةُ شُرْفَتِ بَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَبُنْتُ الْحَسَيْنِ الشَّهِيدِ، رُقِيَّةُ عَلَيْهَا السَّلَامُ (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله سلم و دختر امام حسین علیه السلام، حضرت رقیه علیها السلام شرافت یافته است). (۱۰) آیا تاریخ پیش از این زمان (۳۹۷ ق) نیز ردپایی از رقیه علیها السلام نشان می دهد؟ بلی: ۳ مورخ خبیر و ناقد بصیر، عمادالدین حسن بن علی بن محمد طبری، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی، در کتاب پر ارج کامل بهائی نقل می کند که: زنان خاندان نبوت در

حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهارساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم. سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سؤال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است. آن لعین در حال گفت: بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهارساله نهادند. پرسید این چیست؟ گفتند: سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد برآورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد. (۱۱) علاء الدین طبری این کتاب کم نظیر را در سال ۵۶۷ هـ. تالیف کرده، و در نگارش آن از منابع باارزش فراوانی استفاده نموده که متأسفانه اغلب آنها به دست ما نرسیده است؛ برخی در کشاکش روزگار از بین رفته، و برخی دیگر به دست دشمنان اهل بیت علیهم السلام طعمه حریق شده است. مرحوم محدث قمی (۱۲) می نویسد: کتاب کامل بهائی، نوشته عماد الدین طبری، شیخ عالم ماهر خبیر متدربّ تحریر متکلم جلیل محدث نبیل و فاضل فهامه، کتابی پرفایده است که در سنه ۶۷۵ تمام شده و قریب به ۲۱ سال همت شیخ مصروف بر جمع آوری آن بوده، اگر چه در اثنای آن چند کتاب دیگر تالیف کرده است. سپس می افزاید: از وضع آن کتاب معلوم می شود که نسخ اصول و کتب قدماى اصحاب نزد او موجود بوده است. آنگاه اشاره می کند که یکی از آن منابع از دست رفته، کتاب پراج الحاویة در مثالب معاویه است که تالیف قاسم بن محمد بن احمد ماءمونی، از علمای اهل سنت می باشد، و عماد الدین طبری سرگذشت این دختر سه ساله را از آن کتاب نقل کرده است. بدینگونه، سابقه اشاره به ماجرای حضرت رقیه علیها السلام در تاریخ، به حدود هفت قرن و نیم پیش از زمان ما باز می گردد. آیا باز هم می توان پیشتر رفت و نامی از رقیه علیها السلام به عنوان دختر امام حسین علیه السلام - در اعماق تاریخ سراغ گرفت؟ باز هم جواب مثبت است. ۴ ماه خذ کهنتری که در آن، ضمن شرح جریانات عاشورا، نامی از حضرت رقیه علیها السلام به میان آمده، کتاب مشهور لهوف نوشته محدث و مورخ جلیل القدر، آیه الله سیدبن طاووس (متوفای ۶۶۴ هـ. ق) است که اطلاع و احاطه بسیار او به متون حدیثی و تاریخی اسلام و شیعه، ممتاز و چشمگیر است سید می نویسد: حضرت سیدالشهداء علیه السلام زمانی که اشعار معروف (یا دهر أف لك من خلیل...) را ایراد فرمود و زینب و اهل حرم علیهن السلام فریاد به گریه و ناله برداشتند، حضرت آنان را امر به صبر کرده و فرمود: (یا اختاه یا ام کلثوم، و اءنت یا زینب، و اءنت یا رقیة، و اءنت یا فاطمة، و اءنت یا رباب، أنظرن إ ذاءنا قتلت فلا تشقن علی جئبا و لا تخمشن علی وجها و لا تفلن علی هجرا.) (۱۳) یعنی خواهرم ام کلثوم، و تو ای زینب، و تو ای رقیه، و تو ای فاطمه، و تو ای رباب، زمانی که من به قتل رسیدم در مرگم گریبان چاک نزنید و روی نخرشید و کلامی ناروا (که با رضا به قضای الهی ناسازگار است) بر زبان نرانید. مطابق این نقل، نام حضرت رقیه بر زبان امام حسین علیه السلام در کربلا جاری شده است. مؤید این نقل، مطلبی است که سلیمان بن ابراهیم قندوزی حنفی، متوفای ۱۲۹۴ هـ. در کتاب ینابیع المودة ص ۳۳۳-۳۳۵ به نقل از مقتل مسمی به ابومخنف آورده است. مقتل منسوب به ابومخنف مطابق نقل قندوزی (ینابیع المودة: ص ۳۴۶ و احقاق الحق: ۱۱/۶۳۳) پس از شرح کیفیت شهادت طفل شش ماهه می گوید: ثم نادى: یا أم کلثوم، و یا سکینه، و یا رقیه، و یا عاتکه و یا زینب؛ یا اهل بیتی علیکن منی السلام: (آنگاه فریاد برآورد: ای ام کلثوم، ای سکینه، ای رقیه، ای عاتکه، ای زینب، ای اهل بیت من، من نیز رفتم، خداحافظ). (۱۴) آیا می توان به همین گونه، سیر تفهقر در تاریخ را ادامه داد و مدرکی قدیمتر که در آن از رقیه بنت الحسین علیهما السلام یاد شده باشد، باز جست؟ ۵ بر آشنایان به تاریخ اسلام و تشیع، پوشیده نیست که شیعه، یک گروه (ستمذیده و غارت زده) است؛ گروهی است که در طول تاریخ، بارها و بارها هدف هجوم و تجاوزهای وحشیانه قرار گرفته، پیشوایان دین و رجال شاخصش شهید گشته، و آثار علمی و تاریخیش سوزانده شده است (بنگرید به: کتابسوزی مشهور محمود غزنوی در ری به سال ۴۲۳ ق، کشتار و کتابسوزی طغرل در بغداد عصر شیخ طوسی،

داستان حسَنک وزیر و در بدری فردوسی و... کشتارها و کتابسوزیهای (جَزَار) حاکم مشهور عثمانی در شامات، در جنوب لبنان و... شیعیه، در گذر از درازنای این تاریخ پردرد و رنج، اولاً مجال ثبت بسیاری از حوادث تاریخی را - چنانکه شاید و باید - نداشته و ثانیاً بخشی قابل ملاحظه از آثار و مآخذ تاریخی خویش را (بوژه آن دسته از (اطلاعات مکتوبی) که حاکی از پیشینه مظلومیت کم نظیر شیعیه و قساوت و مظالم حکومتهای جور می باشد) از دست داده است و آنچه برایش مانده، تنها بخشی از آن آثار مکتوب، همراه با اطلاعاتی است که به گونه شفاهی، سینه به سینه نقل شده و اکنون در ذهبت شیعیه، به صورت (مشهوراتی نه چندان مستند یا مجهول السند) موجود است. بیجهت نیست که اطلاعات مکتوب و مستند ما درباره سرنوشت شخصیتی چون زینب کبری علیهاالسلام پس از بازگشت به مدینه از شام (با وجود جلالت قدر و نقش بسیار مهم آن حضرت در نهضت عاشورا) بسیار کم و تقریباً در حد صفر است و با چنین وضعی تکلیف دیگران (همچون ام کلثوم و رقیه علیهماالسلام) دیگر معلوم است. در چنین شرایطی، وظیفه محققان تیزبین و فراخ حوصله (که خود را با نوعی گسست و انقطاع تاریخی یا کمبود اطلاع نسبت به جزئیات، روبرو می بینند) چیست؟ راهی که برخی از محققان یا محقق نمایان در این گونه موارد برمی گزینند، قضاوت عجولانه درباره موضوع، و احیاناً نفی اطلاعات و مشهورات موجود به بهانه برخی (استحسانات و استبعادات قابل بحث) یا (عدم ابتدای اطلاعات مزبور بر مستندات قوی) است، که گاه ژستی از روشنفکری از نیز به همراه دارد. اما این راه - که طی آن آسان هم بوده و مؤونه زیادی نمی برد، بیشتر به پاک کردن صورت مسئله می ماند تا حلّ معضلات آن. راه دیگری که، البته پویندگان آن اندک شمارند و تنها محققان پرحوصله و خستگی ناپذیر، همیت پیمودن آن را دارند، این است که بکوشیم به جای ردّ و انکارهای عجولانه، کمر همّت بسته، به کمک (تبعی و وسیع و تحقیقی ژرف) به اعماق تاریخ فرو رویم و با غور در کتب تاریخ و تفسیر و سیره و حدیث و لغت و حتی دواوین شعرای آن روزگار، و دقت در منطوق و مفهوم و مدلول تطابقی و التزامی محتویات آنها، بر واقعیات هزارتوی آن روزگار (احاطه و اشراف) یابیم و به مدد این احاطه و اشراف، نقاط خالی تاریخ را پراسازیم و جامه چاک چاک و ژنده تاریخ را رفو کنیم و توجه داشته باشیم که: با توجه به کتابسوزیها، سانسورها و تفتیش عقایدی مکرری که در تاریخ شیعیه رخ داده، اولاً (نیافتن) هرگز دلیل (نبودن) نیست (و به اصطلاح: عدم الوجدان لا یدلّ علی عدم الوجود). ثانیاً نمی توان همه جا به منطبق لو کان لباناً (اگر چیزی بود، مسلماً آشکار می شد) تمسّک جست و مشهورات مجهول السند را - عجولانه و شتابزده - انکار کرد. ثالثاً نبایستی بسادگی - و صرفاً روی برخی استبعادات یا استحسانات ظاهراً موجه - اطلاعات موجود را رد کرد و از سنخ خرافات و جعلیات انگاشت. زیرا چه بسا استبعادها یا استحسانهای مزبور، محصول بی اطلاعی یا غفلت ما از برخی جهات و جوانب مکتوم قضیه باشد و با روشن شدن آن جوانب، تحلیل ما اصولاً عوض شده استبعادها جای خود را به پذیرش قضیه (و یا بالعکس) خواهد داد و یا برداشت تازه ای در افق دید ما ظاهر خواهد شد. رابعاً باید توجه داشت که حتی اطلاعاتی هم که احیاناً به صورت خبر واحد یا متکی به منابع غیر معتبر وجود دارد، لزوماً دروغ و خلاف حق نیست و لذا باید همانها را نیز (به جای (انکار عجولانه) با حوصله تمام، در جریان یک پژوهش و تحقیق وسیع، مورد بررسی دقیق قرار داد و صحت و سقمشان را محک زد و احیاناً به صورت سر نخ تحقیق از آنها بهره جست، یا در گردونه (تعارض ادله)، و صف بندی (دلایل معارض)، آنها را به عنوان مؤید و مُرَجِّح به کار گرفت. اصولاً - (نفی و انکار) نیز، همچون (اثبات) هر چیز، دلیل می خواهد (و آنچه که دلیل نمی خواهد (نمی دانم) است) و حتی نفی و انکار، مؤونه بیشتری می برد تا اثبات. و فراموش نکنیم که هر چند در عرصه تحقیقات تاریخی، تجزیه و تحلیل‌های عقلی و استبعادها و استحسانهای ذهنی، جایگاه خاص خود را دارد و نبایستی چیزی را بر خلاف اصول مسلم عقلی پذیرفت، اما در عین حال باید دانست که حرف آخر را در این عرصه، (تبع و تحقیق ژرف و گسترده در اسناد و مدارک مستقیم و غیرمستقیم تاریخی) می زند. (۱۵) موضوع مورد بحث در کتاب حاضر، یعنی رقیه بنت الحسین علیهماالسلام، نیز از آنچه گفتیم استثنا نیست. به پاره ای از مآخذ کهن تاریخی دالّ بر وجود آن حضرت، پیش از

این اشاره کردیم . ببینیم آیا علاوه بر نوشته کامل بهائی ولهوف ، باز هم می توان به مددِ تتبع بیشتر ، ردّپایی کهنتر از حضرت رقیه علیه السلام جست ؟ خوشبختانه پاسخ مثبت است و مسلماً با تتبع و تحقیق بیشتر مدارک دیگری به دست خواهد آمد . قدیمترین ماء‌خندی که - بر حسب تتبع ما- در خیل فرزندان رنج‌دیده و ستم کشیده سالار شهیدان علیه السلام در کربلا از وجود دختری موسوم به رقیه علیهماالسلام (در کنار سکینه علیهماالسلام) خبر می دهد ، قصیده سوزناک سیف بن عمیره ، صحابی بزرگ امام صادق علیه السلام است . ۶ سیف بن عمیره نخعی کوفی ، از اصحاب بزرگوار امام صادق و امام کاظم علیهماالسلام و از رویان برجسته و مشهور شیعه است که رجال شناسان بزرگی چون شیخ طوسی (در فهرست) ، نجاشی (در رجال) ، علامه حلی (در خلاصه الاقوال) ، ابن داود (در رجال) ، و علامه مجلسی (در وجیزه) به وثاقت وی تصریح کرده اند . این ندیم در فهرست خویش وی را از آن دسته از مشایخ شیعه می شمرد که فقه را از ائمه علیهم السلام روایت کرده اند . شیخ طوسی در رجال خویش ، وی را صاحب کتابی می داند که در آن از امام صادق علیه السلام نقل روایت کرده است و مرحوم سید بحر العلوم در الفوائد الرجائیه ، لیستی از رویان شهر شیعه (همچون محمد بن ابی عمیر و یونس بن عبدالرحمن) را که از وی روایت نقل کرده اند به دست داده است . سیف بن عمیره ، همچنین از جمله رویان زیارت معروف عاشورا (به نقل از امام باقر علیه السلام) است که قرائت آن در طول سال ، از سنن رایج میان شیعیان می باشد . (۱۶) باری ، سیف بن عمیره ، در رثای سالار شهیدان علیه السلام چکامه بلند و پرسوزی دارد که با مطلع : *جلّ المصائب بمن اءصبتنا فاعذری یا هذه ، و عن الملامه فاقصری آغاز می شود ، که حقیقتاً سوخته و سوزانده است . علامه سید محسن امین (۱۷) و به تبع وی شهید سید جواد شبر (۱۸) (از خطبای فاضل لبنان) به این مطلب اشاره کرده و تنها بیت نخست قصیده را ذکر کرده اند . اما شیخ فخرالدین طریحی فقیه ، رجالی ، ادیب و لغت شناس برجسته شیعه ، و صاحب مجمع البحرین - در کتاب (المنتخب) (۱۹) (که سوگنامه ای منثور و منظوم در رثای شهدای آل الله بویژه سالار شهیدان علیهم السلام است) کلّ قصیده را آورده است که در بیت ما قبل آخر آن ، شاعر صریحاً به هویت خود اشاره ای دارد؛ آنجا که خطاب به سادات عصر می گوید : *و عَبَّيْدُكُمْ سَيْفٌ فَتَى ابْنِ عَمِيرَةَ عَبْدٌ لِعَبْدِ عَمِيدٍ حَيْدَرٍ قَبْرِ نَكْتَةٍ قَابِلٍ تَوَجَّهَ فِي رِبْطٍ بِأَبْحَثِ مَا ،* ایات زیر از قصیده سیف می باشد که در آن دوبار از حضرت رقیه علیهاالسلام یاد کرده است : *و سَكِينَةُ عَنْهَا السَّكِينَةُ فَارَقَتْ لِمَا ابْتَدَيْتَ بِفَرْقَةٍ وَ تَغْيِيرٍ وَ رَقِيَّةٌ رَقَّ الْحَسُودُ لضعفها وَ غدا ليعذرنا الذی لم يعذر و لَأَمْ كَلْتُمُومَ يَجِدُ جَدِيدَهَا لَمْ عَقِيبَ دَمُوعَهَا لَمْ يَكْرُرْ لَمْ اءنسها و سَكِينَةُ وَ رَقِيَّةٌ يَبْكِينُهُ بَتَحَسَّرَ وَ تَزْفَرُ يَدْعُونَ أُمَّهُمُ الْبَتُولَةَ فَاطِمَا دَعْوَى الْحَزِينِ الْوَالَةِ الْمُتَحَيِّرِ يَا أُمَّنَا هَذَا الْحَسِينِ مُجَدِّلاً مَلْقَى عَفِيرَا* مثل بدر مظهر فی تربها متعفراً و مضخماً جثمانه بنجیع دم اءحمر (۲۰)*

بخش دوم: شام؛ جغرافیا، جمعیت و تاریخ

۱. جغرافیا

کشور شام ، که امروز سوریه نامیده می شود ، دارای مساحتی به وسعت ۷۲۰۰۰ مایل برابر ۱۱۵۲۰۰ کیلومتر مربع بوده و محدود است از شمال به ترکیه ، از شرق به عراق ، از جنوب به اردن و فلسطین اشغالی ، و از غرب به لبنان و دریای مدیترانه . (۲۱) سوریه یکی از جذابترین کشورهای عربی است و نام رسمی این کشور (الجمهوریة العربیة السوریة) می باشد .

۲. جمعیت

جمعیت سوریه در سال ۱۹۷۹ م بالغ بر ۸۳۵۰۰۰۰ نفر بوده است (شصت و سومین کشور جهان از نظر جمعیت)؛ ولی مترجمین سوری وابسته به وزارت ارشاد سوریه اخیراً جمعیت آن کشور را بالغ بر ۱۲ میلیون نفر معرفی می کنند . ۸۸ مردم این کشور عرب ،

۳/۶ کرد ، ۸/۲ ارمنی و بقیه ساکنین آن ترک ، آسوری ، و چرکس هستند . ۸۸ مردم آن دارای معتقدات اسلامی (سنی ، علوی ، دروزی) و ۱۲ مسیحی هستند و زبانهای رایج در آن کشور عبارتند از : عربی (زبان رسمی) ، و کردی که به خط عربی نوشته می شود . زبان فرانسوی و ارمنی نیز رایج است . پایتخت این کشور شهر دمشق (با ۱۰۹۷۲۰۵ نفر جمعیت) می باشد . پرجمعیت ترین شهرهای سوریه عبارتند از : حلب ، حمص ، حماه و لاذقیه . بنادر مهم آن نیز عبارتند از : لاذقیه ، طرطوس ، و بانیا که در کنار دریای مدیترانه واقع شده است . (۲۲)

۳. تاریخ

الف - وجه تسمیه شام

شام را بدین جهت شام گویند که طرف شمال قبله قرار گرفته ، و شام شمال را گویند . چنانچه یمن را بدین جهت یمن گفته اند که طرف یمن قبله دوم قرار گرفته است . وجه تسمیه دیگر آنکه ، بر این سرزمین سام بن نوح حکومت داشته ، بنای آن شهر را او نهاده ، و در نتیجه به اسم او شهرت یافته است . و در لغت سریانی سین و لغت عبرانی و عرب شین خوانده شده است . برخی گفته اند از شامه به معنی نقط است که مسمی به شام شد ، زیرا زمین آنجا منطقه ای سبز و سیاه و سفید خال خال است که سام بن ارم بن سام بن نوح ساخت و او پنج پسر داشت که هر یک منطقه ای ساخته و آن شهرها به نام آنها شهرت یافت : ۱ . فلسطین ؛ ۲ . حمص ، ۳ . اردن ، ۴ . ایلیا ، که بیت المقدس است ، ۵ . دمشق .

ب - اولاد سام ، و ایالات شام

۱ . فلسطین : سرزمین جرجیس علیه السلام بود و بعد عیسی علیه السلام به اهل همان ناحیه مبعوث شد . قبر جرجیس در موصل یا رقه یا خوی فلسطین است که هفتاد پیغمبر در آنجا مدفون می باشند . این پنج منطقه ارض مقدس است که دعای سمات بر محور آن دور می زند و امروز مورد توجه یهود و نصاری و مسلمانان قرار دارد . زیرا قبله اول مسلمین بوده و مشهد رجال بزرگ جهان است . قبور انبیای سلف در این منطقه و آثار تاریخی شهرهای مهم عمالقه ، عاد ، ثمود ، رس ، اهل البیت و غیره در بعلبک و تل سلیمان و ... در آن موجود می باشد که مهمتر از همه آنها بیت المقدس و بیت اللحم و خلیل الرحمن است که آثار زنده شش هزار سال پیش و زیارتگاه عموم پیروان ادیان الهی (یهود و نصاری و مسلمین) محسوب می شود . در سال ۱۳۷۰ هـ . ق مطابق ۱۳۳۰ هـ . ش ، که سیاست استعمار برای به دست آوردن آرای بیشتری در سازمان ملل به منظور قَرُقُ تَشُدْ (تفرقه بینداز و حکومت کن !) که شیوه غربیان است فلسطین را دو قسمت نمود . قسمت شمالی را به یهود دادند ، و قسمت جنوبی را که قسمت اعظم فلسطین است به عرب که اردن هاشمی امروز را تشکیل می دهد و شهر عمان پایتخت آن از زیباترین شهرهای احدائی امروزی است . در این منطقه آثار تاریخی بیش از فلسطین یهود است زیرا در آنجا فقط اورشلیم معبد اختصاصی یهود است ولی در این منطقه ، بیت المقدس که مورد توجه هر سه مذهب زنده جهان است و نیز بیت اللحم و خلیل الرحمن و آثار تاریخی دیگر قرار دارد . ۴ . حمص : این شهر با عظمت تاریخی را حمص بن سام بنا نمود و آن بین دمشق و حلب است . شهر مزبور یک مکان مقدس دارد که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام آنجا را زیارت نمود و فرمود بسیاری از صلحا در آنجا مدفون هستند . این مکان مزار عمومی آن شهر است و برخی قبر قنبر غلام علی علیه السلام را آنجا می دانند ولی اصح آن است که قبر قنبر غلام در بغداد است . (۲۳) حمص به نقل البلدان شهر مشهوری است در طرف قبلی دمشق و حلب و به نام حمص بن سام بن نوح است . قبر خالد بن ولید و پسرش عبدالرحمن و عاص بن عثم در آنجاست و نزدیک آنجا قصر خالد بن ولید است و قبور بسیاری از صحابه

آنجا می باشد. این حمص غیر از حمص واقع در اشبیلیه و نیز مصر و خلخال است. در سفرنامه ناصر خسرو آمده است که: از شام تا حمص پنجاه فرسخ است. ۳. اردن: اردن نام پسر سام بن نوح بود و طایف یکی از قطعات اردن است که به لطافت آب و هوا معروف و دارای مناظر زیبا می باشد. حضرت ابراهیم خلیل اول در اردن می زیسته و پس از وحی الهی به شهری که امروز به آن شهر الخلیل گویند رفته و در آنجا مسکن گرفته است. قریه ناصره مسکن حضرت عیسی علیه السلام بود و کلمه نصاری از ناصره دمشق شده که مسکن پیشوای آنها بوده است. حضرت خضر علیه السلام و حضرت موسی علیه السلام، در این سرزمین ناصره غذا خوردند و در قرآن مجید از آن با عنوان قریه نام یاد شده است، آنجا که می فرماید: (فَأَنْطَلَقَا حَتَّىٰ آتَيَا أَهْلَ قَرْيَةٍ اسْتَتَمَعَا أَهْلَهَا فَأَبْوَأَ آءَنَ يَضِيفُوهُمَا فَوَجِدَا فِيهَا جِدَارًا يُرِيدُ أَنْ يَنْقُضَ فَاءِ قَامَهُ قَالَ لَوْ شِئْتُمْ لَنَخَذْتُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا) (۲۴) یعنی: پس رفتند تا وقتی که آمدند نزدیک اهل دهی (انطاکیه) طلب طعام کردند از اهل آن ده ابا کردند اهل ده از اینکه مهمان کنند موسی و خضر علیهم السلام را؛ ناچار رو به راه نهادند و یافتند در نواحی ده دیواری را که می خواست بیفتند، خضر آن دیوار را ساخت و با سنگ و گل محکم نمود آن را و رفت. موسی گفت: اگر می خواستی مزدی می گرفتی بر تعمیر آن دیوار چرا مزد نگرفتی؟ در سوره کهف از ملاقات و همراهی موسی علیه السلام با خضر نبی علیه السلام سخن می گوید که با هم می رفتند تا بدین قریه رسیدند و از مردم آن طعام و غذا خواستند. ولی آنها به این دو بزرگوار چیزی نفروختند و مهمان نوازی نکردند. مع ذلک هنگامی که می خواستند از شهر بیرون روند چشمشان به دیواری افتاد که کج شده بود. خضر شروع به تعمیر دیوار نمود تا خراب نشود و موسی علیه السلام به وی گفت این مردم از فروختن غذا به شما امتناع کردند، آنوقت شما دیوار خرابه آنها را راست می کنی؟! خضر علیه السلام گفت این دیوار متعلق به دو پسر یتیم است و زیر آن گنجی است که اگر خراب شود می برند؛ خواستم باقی بماند تا آن دو کودک بالغ شوند و استیفای حق خود نمایند. در اردن قبور بسیاری است. از جمله قبر لقمان حکیم، که در قرآن سوره ای به نام او وجود دارد، در شهر طبریه واقع است که معروف به حیره طبریه است. قبور حجر بن عدی، اویس قرن و بلال حبشی در این منطقه بین اردن و شام است. ۴. بیت المقدس: شهری که امروز به نام قدس خوانده می شود به دست ایلیا پسر سام بن نوح بنا شده، و در احادیث آمده است که زمین قدس سرزمین محشر خواهد شد. در این منطقه قبور انبیا و اولیا و بزرگان علما و دانشمندان و اوتاد و بندگان خدا فراوان است. مشهورترین آن منطقه خلیل الرحمن است که قبر حضرت ابراهیم و پسرش اسحاق و زکریا و یحیی علیهم السلام در آنجاست. این بنای تاریخی همه از سنگ بنا شده و بیش از شش هزار سال از تاریخ بنای آن می گذرد. مسجد بزرگ و بلند آن به سبک مخصوصی است. قبه و بارگاه انبیا و پیغمبران در آن بوده، و آثار عتیقه بسیار دارد. مسجد بزرگی اطراف آنها بنا شده و شهر زیبای عالی خوش منظره سبز و حمام آنجا را احاطه کرده است. مسجد اقصی، که از مساجد محترم و معظم جهان است، قبله اول مسلمین و مسجد ليله المعراج و بزرگترین معبد مورد اتفاق سه ملت یهود و نصاری و اسلام است. این بارگاه با عظمت دیدنی است نه شنیدنی. قبور بسیاری از انبیا در این منطقه است. نماز در آنجا ثواب هزار نماز را دارد. این مسجد از بناهای حضرت سلیمان علیه السلام است که پایه های آن از سنگ و فلز گداخته ریخته شده است. در اخبار آمده است که کثرت اولاد حضرت ابراهیم خلیل علیه السلام به پاس فداکاری و ذبح فرزندش اسماعیل علیه السلام بود و چون اولاد او زیاد شدند گروهی به عسیان و تمرد قوانین الهی پرداختند. به حضرت داود علیه السلام خطاب شد که گناهکاران را به سه بلا مبتلا می سازم: سه سال قحطی یا سه ماه جنگ یا سه روز طاعون. حضرت داود علیه السلام پیام الهی را به ملت خود ابلاغ کرد. گفتند طاقت قحطی نداریم، جنگ هم بر ما مشکل است، ناگزیر برای مرگ حاضر می شویم. گروهی آماده طاعون شده غسل نموده توبه کردند و کفن پوشیده و منتظر نزول عذاب گشتند و بدین منظور با زنان و کودکان به صحرا رفتند. گروهی نیز که به این سخنان به دیده تمسخر و استهزا می نگریستند در شهر ماندند و طاعون آمد همه آنها را از بین برد. جمع انبوهی مردند و هلاک شدند. حضرت داود در همین تل (که خاک بیت المقدس است و همیشه پیغمبران بر فراز آن رفته نماز می خواندند و توبه و انابه و دعا می

کردند و دعایشان مستجاب می شد) دعا کرد، خداوند بلا را از آنها برگردانید. به داود خطاب رسید که در همین محل استجابت دعا مسجدی بسازند. این نقطه خیمه گاه حضرت موسی علیه السلام و صلحای بنی اسرائیل بود. همه مردم در ساختمان مسجد همت گماشتند. مردی از صلحای بنی اسرائیل گفت: اینجا ملک من است و اجازه نمی دهم بدون رضای من ساختمان بسازید. گفتند هر چه خواهی به تو می دهیم تا راضی شوی. به داود خبر دادند، گفت باید رضای او را به دست آورید. او هم قیمت را بالا برد تا به صد گوسفند و صد گاو و صد شتر رسید. باز رضایت نداد، تا آنکه گفت دیواری اطراف آن بکشید و برابر آن نقره به من بدهید تا راضی شوم. مردم همچنان حاضر شدند که این معامله انجام شود. چون دید همه حاضرند، گفت من برای رضای خدا و قربۀ الی الله از حق خود می گذرم و هیچ پولی نمی گیرم و با شما همکاری هم می کنم. بدین ترتیب همگان در ساختمان مسجد اقصی شرکت کردند. حضرت داود علیه السلام شخصا با صلحای بنی اسرائیل سنگهای بزرگی را بلند کرده گرد آوردند. اما در این اثنا به داود خطاب شد سهم تو از ساختمان مسجد تمام شد، بگذار سلیمان پسر ت این وظیفه را انجام دهد. داود در سن ۱۲۷ سالگی بود که کار ساختمان مسجد اقصی را آغاز نمود و در سن ۱۴۰ سالگی وفات کرد. سلیمان علیه السلام به وصیت پدرش در سن ۱۳ سالگی به جای وی نشست و شروع به تکمیل ساختمان مسجد نمود. نیروهای نهان و آشکار جهان، به او کمک می کردند. قهرمانان جن و انس از معادن دور و نزدیک سنگهای یهمن و سفید و سبز می آوردند تا آنکه سلیمان علیه السلام مسجد را ساخت و شهر قدس را به دوازده محله، به نام اسباط بنی اسرائیل، تقسیم نموده و بنا کرد. وی تا ۵۳ سالگی مشغول تکمیل مسجد بود و بدینگونه چهل سال در زمان او طول کشید تا بنای مسجد پایان یافت. در آنجا یک قبه از شیشه برای سلیمان ساختند. وی در آن قبه بر عصای خود تکیه زده و فرمان داده بود هیچ کس بدون اجازه وارد قبه بلورین او نشود. روزی دید مردی بی اجازه وارد شد. گفت کیستی؟ جواب داد: انا الذی لا اقبل الرشاء و لا اءهاب من الملوک، من آن کسی هستم که رشوه نمی پذیرم و از پادشاهان نمی هراسم، من ملک الموت هستم؛ و به همان حال او را قبض روح نمود. بیت المقدس و مسجد اقصی از مناطق بسیار جالب و جذاب جهان اسلام است و آثار طبیعی و صنعتی، طراوت و فراوانی میوه ها و نعمت، سرتاسر آن منطقه بابرکت را فرا گرفته است. ۵. دمشق: دمشق که امروز به آن سوریه می گویند و مرکز آن شام است، به گفته برخی از مورخین به دست پسر سام بن نوح ساخته شده است. در عین حال برخی نیز بنای این شهر را به غلام ابراهیم خلیل علیه السلام و بعضی دیگر به غلام نمرود بن کنعان نسبت می دهند. در هر حال دمشق دارای صفای هوا و لطافت آب و میوه های فراوان مخصوصا موز و مرکبات و زیتون است. با این وجود، مردم آن سرزمین در جریان کربلا و اسارت آل الله عليهم السلام به پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و خاندان مکرم او جفا کردند. شاعر می گوید: ز قرآن شده مستفاد این کلام مقدس زمینی بود ارض شام ولی مردمش را نبی و دود به سر و علن بس مذمت نمود همانا که ایشان به عصر یزید نمودند اهانت به شاه شهید خصوص آن زمان کال خیر الانام رسیدند دلخون به شام ظلام همان مردم از خدا بی خبر بیستند آذین به بام و به در دف و چنگ در کوی بنواختند به عیش و طرب جمله پرداختند طرب را شد اهل طرب مشتری ولی تنگدل زهره با مشتری عطارد فکند از کف خود قلم بنالید ناهید و شد در الم این بیان مورخین، معطوف به خبر معروفی است که مدلول آن چنین است: چون سیدالشهدا علیه السلام روحی فداه شهید شد همه ممکنات که در حیطة ولایت مطلقه او بودند متغیر شدند و حال طبیعی خود را از دست دادند - و این حالت تاءثر و گریه بر شهادت فرمانروای کل عالم وجود بود - مگر سه شهر که کوفه و بصره و شام بوده است. (۲۵) اخبار دیگری هم مؤید این حقیقت است. چنانچه در مقاتل معتبر نقل شده روز عاشورا هر سنگی را برمی داشتند مثل این بود که زیر آن خون تازه بوده است. محتشم کاشانی در ترکیب بند مشهور خود می گوید: باز این چه شورش است که در خلق عالم است؟! باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است؟! باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است؟! این صبح تیره باز دمید از کجا، کزو کار جهان و خلق جهان جمله درهم است؟! گویا طلوع می کند از مغرب آفتاب کآشوب در تمامی ذرات عالم است گر

خوانمش قیامت دنیا بعید نیست این رستخیز عام که نامش محرم است در بارگاه مقدس که جای ملال نیست سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است جن و ملک بر آدمیان نوحه می کنند گویا عزای اشرف اولاد آدم است خورشید آسمان و زمین ، نور مشرقین پرورده کنار رسول خدا : حسین علیه السلام در آن عصر کوفه و بصره زیر فرمان حکومت ابن زیاد ، فرمانده جنگ و قاتل اصلی امام حسین علیه السلام ، بود و شام هم مرکز خلافت یزید مست مخمور بی اراده و بی دین شمرده می شد . لذا این شهر یعنی این سه اجتماع به صورت ظاهر تاءثر نداشتند ، بلکه شادمان شدند ، که روز عاشورا یَوْمٌ تَبْرَكْتُ بِهِ بنوأمیه است . (۲۶)

ج - شام در عهد باستان

سوریه (شام) از لحاظ تاریخی تا قبل از قرون جدید شامل کشورهای کنونی سوریه ، لبنان و قسمتهایی از اردن و فلسطین می شد ، و تقسیمات کنونی ، حاصل سیاست تفرقه افکن انگلیس و فرانسه در جنگ اول جهانی است . در سال ۶۳ میلادی امپراتوری روم بر سوریه دست یافت و از آن تاریخ سوریه تحت تسلط رومیان قرار گرفت ، تا آنکه در سال ۳۹۵ میلادی پس از تجزیه دولت روم به دو بخش روم شرقی و غربی ، سوریه جزو قلمرو امپراتوری روم شرقی (بیزانس) گردید . ولی بتدریج استیلای بیزانس بر سوریه ضعیف شد ، تا در قرن هفتم به دست قوای اسلام افتاد . (۲۷)

د - شام در تاریخ اسلام

۱ . سفر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به شام سرزمین شام ، برای مسلمانان سرزمین خاطره ها است . این سرزمین پیوندی خاص با تاریخ اسلام دارد که ریشه های آن به سالهای پیش از فتح دمشق باز می گردد؛ به سالهای نوجوانی و جوانی بنیانگذار اسلام حضرت محمد بن عبدالله صلی الله علیه و آله و سلم ، که همراه عموی خود سفری به این سرزمین کرد . در آن سالها حضرت محمد صلی الله علیه و آله جدّ خویش ، عبدالمطلب علیه السلام را از دست داده بود و تحت سرپرستی عموی خود ابوطالب علیه السلام به سر می برد . بازرگانان قریش طبق معمول ، هر سال یک بار به شام سفر می کردند . آن سال ابوطالب نیز با آنان آهنگ سفر کرد و تصمیم گرفت که برادرزاده خود را در مکه باقی گذارده و کسی را بر حفاظت او بگمارد . ولی هنگام حرکت برنامه او دگرگون شد و تصمیم گرفت برادرزاده خود را نیز که در آن روز بیش از دوازده بهار از سن او نگذشته بود همراه خود به شام ببرد . هنوز کاروان به مقصد نرسیده بود که در نقطه ای به نام (بُصری) حادثه ای پیش آمد و ابوطالب علیه السلام برنامه مسافرت را نیمه کاره رها کرد و به مکه بازگشت . علت قطع برنامه سفر این بود که در سرزمین بُصری راهبی به نام بُحَیْرَی زندگی می کرد و به عللی از کاروان قریش برای اطعام در صومعه خود دعوت کرد . زمانی که قریش از صرف غذا فارغ شدند رو به آنان کرد و گفت : این کودک (حضرت محمد) متعلق به کیست ؟ همگی گفتند : او برادرزاده ابوطالب علیه السلام است . وی رو به ابوطالب کرد و گفت : کودک شما آینده درخشانی دارد ، او همان پیامبر موعود تورات و انجیل است و تمام خصوصیات که برای پیامبر پس از مسیح در کتابهای دینی خود خوانده ام بر این کودک منطبق است . او دارای آیینی جاودانی است . او را از چشم دشمن پنهان ساز! اگر ملت یهود او را ببینند و بشناسند نقشه قتل او را می ریزند . چه بهتر که شما از این نقطه به مکه برگردید . از این جهت ابوطالب برنامه سفر خود را قطع کرد و بسرعت به مکه بازگشت . ولی برخی از تاریخ نگاران یادآور می شوند که هدف نهایی کاروان قریش همان نقطه بود که با راهب ملاقات کردند و ابوطالب علیه السلام کارهای بازرگانی خود را بسرعت به پایان رسانید و همراه برادرزاده خود به مکه بازگشت و از آن پس هرگز به سفر نرفت و حفاظت و سرپرستی برادرزاده را بر همه چیز مقدم داشت . (۲۸)

۲ . دومین سفر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله یک بار دیگر نیز به این سرزمین سفر کرد و آن زمانی بود که حضرت ۲۵ سال داشت و هنوز در کنار عمویش ابوطالب زندگی می کرد . ابوطالب علیه السلام درصدد بود که برای برادرزاده خویش شغل مناسبی

در نظر بگیرد. در آن زمان خدیجه، دختر خویند، زنی شرافتمند و تجارت پیشه بود و دامنه تجارت او به مصر و حبشه کشیده شده بود. ازینرو ابوطالب علیه السلام به برادرزاده خود گفت: خدیجه علیه السلام دنبال مرد امینی می‌گردد که سرپرستی تجارت او را به عهده گیرد؛ چه بهتر که خود را به وی معرفی کنی. او پیشنهاد ابوطالب را پذیرفت ولی بر اثر مناعت طبع و همت بلندی که داشت از اینکه مستقیماً چنین پیشنهادی را به خدیجه دهد، خودداری کرد. اتفاقاً خدیجه که از امانت و راستگویی و مکارم اخلاق حضرت محمد صلی الله علیه و آله آگاه بود، هنگامی که از مذاکرات آنان اطلاع یافت فوراً کسی را دنبال حضرت فرستاد و پیشنهاد کرد که با سرمایه وی برای تجارت رهسپار شام شود و اعلام کرد که حاضر است دو برابر آنچه به دیگران می‌دهد به حضرت بپردازد. لذا حضرت محمد صلی الله علیه و آله این پیشنهاد را پذیرفت و هنگامی که کاروان بازرگانی قریش به سمت شام حرکت کرد، حضرت در رأس کاروان خدیجه رهسپار شام گردید. خدیجه در این سفر شتر راهواری را در اختیار وکیل خود قرار داد، و نیز دو غلام را که یکی از آنها (میسره) نام داشت همراه او روانه کرد تا در کارها دستیار وی باشند. سرانجام کاروان به شام رسید. بازرگانان اجناس خود را فروختند و سود خوبی عاید گردید. حضرت محمد صلی الله علیه و آله در بازگشت کالاهایی برای فروش از بازار (تهامه) خرید و همراه کاروانیان به مکه بازگشت. (۲۹) ۳. پیک اسلام در سرزمین شام پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از نخستین روز بعثت، آیین خود را آیینی جهانی معرفی می‌کرد. چنانکه در بسیاری از آیات قرآن به جهانی بودن اسلام تصریح شده است. از آن جمله می‌فرماید: (قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا): ای مردم! من فرستاده خدا به سوی همگی شما هستم. (۳۰) پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از سالهای نخست بعثت، پیوسته در پی فرصتی بود که به نشر آیین خود در میان ملل جهان بپردازد، اما توطئه‌های مختلف دشمنان اسلام به وی فرصت انجام این کار را نمی‌داد. پس از آنکه در سال ششم هجری پیمان صلح خدیجه میان پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و قریش بسته شد و فکر رسول خدا از خطر حمله قریش آسوده گردید، پیامبر تصمیم گرفت زمامداران وقت و رؤسای کشورهای مختلف آن روز را طی نامه‌هایی به اسلام دعوت کند و آیین خود را که از دایره یک عقیده ساده گام فراتر نهاده به صورت یک آیین جهانی درآمده بود به ملل جهان آن روز عرضه نماید. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله شش نفر از ورزیده‌ترین افراد را طی نامه‌هایی که رسالت جهانی آن حضرت در آنها منعکس بود به نقاط مختلف روانه کرد. سفیران هدایت در یک روز رهسپار سرزمینهای ایران، روم، حبشه، مصر، یمامه، بحرین و حیره شدند. قیصر، پادشاه روم شرقی، با خدا پیمان بسته بود که هرگاه در نبرد با ایران پیروز گردد به شکرانه این پیروزی، از مقر حکومت خود قسطنطنیه پیاده به زیارت (بیت المقدس) رود. او پس از پیروزی به نذر خود جامه عمل پوشانید و پیاده رهسپار بیت المقدس گردید. (دحیه کلبی) ماء مور شد نامه رسول خدا صلی الله علیه و آله را به قیصر برساند. او قبلاً سفرهای متعددی به شام داشت و به نقاط مختلف شام کاملاً آشنا بود. قیافه گیرا، صورت زیبا و سیرت نیکوی وی شایستگی همه جانبه او را برای انجام این وظیفه خطیر ایجاب می‌کرد. وی پیش از آنکه شام را به قصد قسطنطنیه ترک کند در یکی از شهرهای شام یعنی (بُصیری) (۳۱) اطلاع یافت که قیصر عازم بیت المقدس است. لذا فوراً با استاندار بُصیری، به نام حارث بن ابی شمر، تماس گرفت و ماء موریت خطیر و پراهمیت خود را به او ابلاغ کرد. واقعی (۳۲) می‌نویسد: (پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده بود که نامه را به حاکم بُصیری بدهد و او نامه را به قیصر برساند). شاید این دستور از این نظر صادر شده بود که پیامبر شخصاً از مسافرت (قیصر) آگاهی داشت، و یا اینکه شرایط و امکانات دحیه محدود بوده و مسافرت تا قسطنطنیه خالی از اشکال و مشقت نبوده است. در هر صورت، سفیر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله با حاکم بُصیری تماس گرفت. استاندار، (عدی بن حاتم) را خواست و او را ماء مور کرد تا همراه سفیر پیامبر صلی الله علیه و آله به سوی بیت المقدس بروند و پیام و نامه پیامبر را به دست قیصر برسانند. ملاقات سفیر با قیصر در شهر حمص صورت گرفت. وقتی می‌خواست به ملاقات قیصر برود، کارگزاران سلطان به او گفتند که باید در برابر قیصر سر به سجده بگذاری و در غیر این صورت به تو اعتنا نخواهد کرد و نامه تو را نخواهد گرفت. دحیه،

سفیر خردمند پیامبر اسلام، گفت: (من، برای کوییدن این سنتهای غلط، رنج این همه راه را بر خود هموار کرده ام. من از طرف صاحب رسالت محمد صلی الله علیه و آله مأمورم به قیصر ابلاغ کنم که بشر پرستی باید از میان برود، و جز خدای یگانه کسی مورد پرستش واقع نگردد. با این مأموریت و با این عقیده و اعتقاد، چگونه می توانم تسلیم نظریه شما شوم و در برابر غیر خدا سجده کنم؟). منطق نیرومند و نیز صلابت و استقامت سفیر، مورد اعجاب کارکنان دربار قرار گرفت. یک نفر از درباریان خیر اندیش به دحیه گفت می توانی نامه را روی میز مخصوص قیصر بگذاری و برگردی. کسی جز او دست به نامه های روی میز نمی زند و هر موقع نیز نامه را بخواند، شما را به حضور خواهد طلبید. دحیه از راهنمایی آن مرد تشکر کرد و نامه را روی میز قیصر گذارد و بازگشت. قیصر نامه را گشود. بسم الله الرحمن الرحيم من محمد بن عبدالله الی هر قل عظیم الروم، سلام علی من اتبع الهدی اءما بعد فإ نئی اءدعوك بدعاية الا سلام اءسلم تسلم یؤ تك الله اءجرک مرتین فإ ن تولیت فإ ن ما علیک اثم (الاریسین) و یا اءهل الکتاب تعالوا إ لیکلمة سواء بیننا و بینکم اءا نعبد إ لا الله و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اءربابا من دون الله فإ ن تولوا فقولوا باءنا مسلمون (محمد رسول الله). ابتدای نامه، که با (بسم الله) شروع شده بود، توجه قیصر را به خود جلب کرد و گفت: من از غیر سلیمان تاکنون چنین نامه ای ندیده ام. سپس مترجم ویژه عربی خود را خواست تا نامه را بخواند و ترجمه کند. او نامه پیامبر را چنین ترجمه کرد: (نامه ای است) از محمد فرزند عبدالله به هرقل بزرگ روم. درود بر پیروان هدایت! من تو را به آیین اسلام دعوت می کنم، اسلام آور تا در امان باشی، خداوند به تو پاداش می دهد (پاداش ایمان خود و پاداش ایمان کسانی که زیر دست تو هستند). اگر از آیین اسلام روی گردانی گناه (اریسان) نیز بر توست. ای اهل کتاب، ما شما را به یک اصل مشترک دعوت می کنیم: به اینکه غیر خدا را نپرستیم، و کسی را انباز او قرار ندهیم، و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد. هرگاه (ای محمد) صلی الله علیه و آله آنان از آیین حق سر برتافتند بگو گواه باشید که ما مسلمانیم. ۴. نفوذ اسلام به شام در سال ۱۴ هجری (برابر با حدود نیمه اول قرن هفتم میلادی) شام جزو قلمرو اسلامی گردید. بدین ترتیب که، در زمان خلافت ابوبکر ارتش اسلام به فرمان وی به سوی منطقه شام حرکت کرد. پس از درگیریهایی که بین نیروهای اسلام و سپاهیان (هرقل) (هراکلیوس) امپراتور روم شرقی) در اردن و فلسطین رخ داد، نیروهای روم شکست خورده به سمت دمشق عقب نشینی کردند و شهر دمشق توسط مسلمانان محاصره گردید. در این هنگام ابوبکر در گذشت (۲۲ جمادی الاخر سال ۱۳ هجری) و عمر به خلافت رسید. سرانجام در تاریخ رجب سال ۱۴ هجری شهر دمشق سقوط کرد و سربازان تحت فرماندهی خالد بن ولید پس از پیمان صلح از دروازه شرقی، و سربازان تحت فرماندهی ابو عبیده جراح با درگیری نظامی از دروازه ای به نام (باب الجابیه) وارد شهر شدند و ابو عبیده نیز پیمان صلح خالد را تصویب کرد (۳۳) یعقوبی در این زمینه می نویسد: شهر دمشق شهری است با شکوه و کهن، که در دوران جاهلیت و اسلام مرکز شام بوده است و آن را در همه جندی های شام (۳۴) در بسیاری از رودخانه ها و آبادی و رودخانه اعظمش که (بردا) گفته می شود، نظیری نیست. شهر دمشق در سال ۱۴ هجری و در عهد خلافت عمر بن خطاب گشوده شد و (ابو عبیده بن جراح) آن را پس از یک سال محاصره از دروازه ای به نام (باب الجابیه) به صلح فتح نمود و خالد بن ولید از دروازه دیگرش به نام (باب الشرقی) بدون صلح درآمد و به عمر بن خطاب نوشتند و او هم عمل ابو عبیده را روا داشت. (۳۶) البته در پیروزی مسلمانان، آمادگی مردم آن منطقه جهت پذیرش اسلام بی تاثیر نبود و عواملی مانند نزدیکی مردم آن منطقه از نظر آداب و رسوم به عرب، رفتار ساده سپاهیان فاتح اسلام با مردم، مالیاتهای سنگینی که حکومتهای قبلی از آنان می گرفتند، خستگی مردم از بحثها و جدالهای کلامی و مکتبهای فکری گوناگون که در مسیحیت آن منطقه پدید آمده بود، مردم آن سامان را از مسیحیت و حکومت رومیان رویگردان ساخته بود. (۳۷) در هر حال از آن تاریخ به بعد، منطقه شام به قلمرو اسلامی پیوست و از سال ۴۰ هجری، که معاویه پس از شهادت امیرالمؤمنین علی علیه السلام زمام امور مسلمانان را در دست گرفت، تا سال ۱۳۲ هجری (دمشق) پایتخت حکومت بنی امیه بود. در این تاریخ به دنبال سقوط سلسله بنی امیه با انقلاب عباسیان، که با پشتیبانی

شیعیان و ایرانیان موجب به قدرت رسیدن عباسیان گردید، شام اعتبار سابق خود را از دست داد و بغداد به عنوان پایتخت انتخاب گردید. (۳۸) پس از سقوط بنی امیه، شام ادوار مختلفی را طی کرده است، که شرح آن نیازمند کتابی دیگر است.

بخش سوم: شجره ملعونه بنی امیه

مقدمه

(وَمَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي آءَزَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَالشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ (۳۹) فِي الْقُرْآنِ وَنُحَوِّفُهُمْ فَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا) (۴۰) مفسرین، عموماً، در تفسیر آیه شریفه فوق نوشته اند که: رسول اکرم صلی الله علیه و آله در خواب دید میمونها بر منبر وی بالا می روند و سخت متاءثر گردید. جبرئیل، پیک الهی، نازل شد و خواب را چنین تعبیر نمود: بنی امیه بر بنی هاشم غلبه می کنند و از منبر رسول خدا صلی الله علیه و آله بالا می روند، آنان شجره ملعونه هستند. روایت شده که از این تاریخ به بعد، دیگر کسی خنده بر لب پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله ندید. (۴۱) نیز از جمله آیاتی که در ذم بنی امیه نازل شده، سوره مبارکه قدر است. مقصود از (الف شهر) در این سوره، طول دوران دولت بنی امیه است که هزار ماه طول کشید و از برکات و ثواب لیلۃ القدر محروم بودند و خیر آخری یک شب قدر، از خیر دنیوی هزار ماه ریاست بنی امیه بیشتر است. چنانچه فخر رازی در تفسیر کبیر، و ابن اثیر در اُسُدُ الغابه، از حضرت امام مجتبی علیه السلام نقل می کنند که رسول خدا صلی الله علیه و آله در خواب بنی امیه را دید که پای بر منبرش می گذارند، و طبق روایتی: چون بوزینگان بر آن جست و خیز می کنند. حضرت از این صحنه ناراحت شد. پس خدای بزرگ، سوره مبارکه (إِنَّا آءَزَلْنَاهُ) را فرستاد، یعنی هزار ماه ملک بنی امیه. قاسم، که راوی حدیث است، گفته است حساب کردیم، دیدیم دوران حکومت بنی امیه هزار ماه به طول انجامید. (۴۲) مسعودی در مروج الذهب آورده است که: جمع مدّت سلطنت بنی امیه تا زمانی که منقرض شدند و خلافت به بنی عباس منتقل شد، بدون کم و زیاد، هزارماه کامل بوده است.

آیا بنی امیه از قریش بودند؟!

در اصل و نسب بنی امیه و پاره ای از افراد مشهورشان، سخن بسیار است. در ردّ نسبت بنی امیه به قریش گفته شده است که امیه، نیای آنان، بنده ای رومی بود، عبدالشمس او را خرید و به رسم عرب در جاهلیت او را پسر خود خواند. مؤید این مطلب، کلام امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام در یکی از نامه هایش به معاویه است که مرقوم فرمود: (لیس امیّه کهاشم، و لا حرب کعبدالمطلب، و لا ابوسفیان کابی طالب، و لا المهاجر کالطریق، و لا الصریح کاللطریق). به تصریح دانشمندان، مانند محمد عبده مصری در شرح نهج البلاغه، صریح به کسی گویند که صحیح النسب باشد، و لصیق کسی است که بیگانه بوده و او را به فامیل و قبیله وی چسبانده باشند. امیه مرد بدنامی بود که متعرض زنان می شد و به فحشا و زنا معروف بود. وی همان کسی است که چون به ده سال جلای وطن محکوم شد، از مکه به شام رفت و در آنجا ده سال ماند و با زن یهودی شوهرداری زنا کرد. آن زن در بستر شوهرش، که فردی یهودی بود، پسری آورد و امیه او را فرزند خود خواند و بر وی نام ذکوان نهاد و او را مکتبی به ابو عمرو ساخت. سپس زن خودش را در زمان حیات خود به او داد، و این ذکوان پدر ابو معیط وجد عقبه - پدر ولید بن عقبه، برادر مادری عثمان - است. (۴۳)

خاندان ابوسفیان

در میان کسانی که در مقابل دعوت اسلام به توحید و خداپرستی عناد ورزیده و لجوجانه مخالفت کردند و مقاومت نشان دادند،

ابوسفیان فساد و عناد و اصرارش از همگان بیشتر بود. وی برای جلوگیری از انوار تابناک اسلام تلاش بسیار کرد و در بدر و احد و خندق، از سران مشرکین، و در احد و خندق سردار لشکر و زعیم سپاه کفر بود. ابوسفیان و زن و فرزندانش، هر چه توانستند رسول اکرم صلی الله علیه و آله را آزار دادند و از شرک و کفر پشتیبانی کردند. در جنگ بدر سه تن از فرزندانش چ معاویه، حنظله و عمرو - شرکت داشتند. علی علیه السلام حنظله را کشت و عمرو را اسیر کرد، ولی معاویه گریخت و شدت فرار وی از جنگ چنان بود که وقتی به مکه رسید پاهایش ورم کرده بود! (۴۴)

هند جگر خوار!

مادر معاویه در تاریخ به هند جگر خوار مشهور است، زیرا وی جگر حمزه سیدالشهدا، عموی بزرگوار رسول خدا را صلی الله علیه و آله در جنگ احد به علت دشمنی با آن حضرت به دندان جوید و قطعات جگر را به رشته کشید و بر گردن آویخت! این زن نیز، مانند شوهرش ابوسفیان، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و اسلام سخت دشمن بود، بلکه شاید دشمنی وی شدیدتر بود.

ابوسفیان، دشمن اسلام و پیامبر (ص)

پدر معاویه، ابوسفیان است که آزار و دشمنی او نسبت به پیشوای اسلام از آغاز بعثت تا زمان رحلت آن حضرت، آشکارتر از (کفر ابلیس) است. وی رهبری دشمنان رسول خدا صلی الله علیه و آله از کفار قریش و مشرکین مکه، را برعهده داشت و همیشه پرچم کفر را بر ضد نهضت جوان اسلام به دوش می کشید. او در مکه دامها و نیرنگهای بسیاری را علیه مقام رسالت به کار گرفت، و زمانی هم که حضرت به مدینه رفت، بر ضد ایشان، دست به ایجاد جنگهای مختلفی زد تا از بت پرستی و ذایل اخلاقی دفاع نماید و رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله و فضایل اخلاقی بی را که هدف آن حضرت بود ریشه کن سازد. (۴۵) زمخشری، دانشمند مشهور اهل سنت، گوید: ابوسفیان مردی کوتاه قامت و بدشکل بود و هند، صباح را (که مزدور و اجیر ابوسفیان بوده و از طراوت جوانی برخوردار بود) به نظر خریداری نگاه می کرد و عاقبت نیز نتوانست خودداری کند و لذا او را به سوی خویش خواند و در میان آن دو ارتباط پنهانی برقرار گشت. این روابط نامشروع تا آنجا بالا گرفت که پاره ای از مورخین معتقدند علاوه بر معاویه، عتبه (فرزند دیگر ابوسفیان) هم در حقیقت از صباح بوده است! و نیز گفته اند: هند از به دنیا آوردن این طفل در منزل ابوسفیان خشنود نبود، لهذا سر به بیابانها نهاد و کودک خود، عتبه، را در تنهایی به دنیا آورد.

خاندان بنی امیه

رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: عدل و داد، هنگامی که در میان پیروان من از بین خواهد رفت که مردی به نام یزید از امویان زمامدار مسلمانان گردد. (۴۶) امویان، این خاندان رانده شده و منفور، نه از مهاجرین بودند و نه از انصار. آنان ثروت مسلمانان را به غارت بردند، دین سازی کردند، و مسلمانان را به بردگی گرفتند. (۴۷) سراسر دوره بنی امیه جز رجعت به عصر جاهلیت، و پیروی از کفر و الحاد چیز دیگری نیست (۴۸) ابوسفیان گفت: پروردگارا، بار دیگر دوران جاهلیت را به ما بازگردان و حکومت و خودمختاری تازیان را زنده کن! (۴۹) نیز گفت: سوگند به خدا، اگر زنده بمانم حکومت را از دست هاشمیان بیرون خواهم آورد. (۵۰) پسرش معاویه هم، پس از تحمیل صلح بر امام حسن مجتبی علیه السلام، صراحتاً گفت: من در راه دین با شما نجاتم، بلکه تنها به این علت با شما ستیز کردم که بر شما حکومت کنم (۵۱) هنگامی که عثمان به خلافت رسید، ابوسفیان بر او وارد شده و اظهار داشت: خلافت را چون (گوی) در دست بنی امیه بچرخان، که خلافت و رسالت جز سلطنت چیز دیگری نیست و من بهشت و جهنمی نمی فهمم. (۵۲) در حدود پنجاه سال پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله، بیست سال بعد

از شهادت امیرالمؤمنین علیه السلام، و ده سال بعد از شهادت امام حسن مجتبی علیه السلام بود که در نیمه ماه رجب سال شصتم هجرت معاویه بن ابی سفیان از دنیا رفت. معاویه در حدود چهل و دو سال در دمشق امارت و خلافت کرده بود: حدود پنج سال از طرف خلیفه سوم امیر شام بود؛ کمتر از پنج سال هم در زمان خلافت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام و همچنین حدود شش ماه در خلافت امام حسن علیه السلام حکومت شام را در دست داشت. و در این مدت دائماً با علی و حسن بن علی علیه السلام در جنگ و ستیز بود. افزون بر این همه، چیزی کمتر از بیست سال هم خلافت اسلامی را در چنگ داشت و در اواخر عمر خود برای خلافت فرزندش از مردم مسلمان بیعت گرفت. عثمان و معاویه، سرسلسله چهارده نفر خلفای سفیانی و مروانی بنی امیه هستند که از سال ۴۱ تا سال ۱۳۲ هجری مدت هزارماه حکومت اسلامی را به دست داشتند. (۵۳) جنایات معاویه بی‌شمار است: وی با امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر خلاف مواد آن عمل کرد. چنانکه بر خلاف تعهداتش شیعیان علی علیه السلام را در فشار شدیدی قرار داد، و از جمله حجر بن عدی و ۶ نفر از یاران او را کشت. قدرت معاویه به جایی رسیده بود که هرچه می خواست می کرد.

شجره نفرین شده!

رسول خدا فرمود: (إِذَا رَأَيْتُمْ مَعَاوِيَةَ عَلِيَّ مَنبَرِي فَاقْتُلُوهُ) (۵۴) یعنی، وقتی معاویه را بالای منبر من دیدید، او را بکشید. روزی پیامبر گرامی، ابن عباس را برای احضار معاویه فرستاد. ابن عباس رفت تا معاویه را احضار کند، دید مشغول غذا خوردن است. در بازگشت عرضه داشت: غذا می خورد. حضرت فرمود: (لَا اَشْبَحُ اللَّهَ بَطْنَهُ) (۵۵) یعنی، خداوند هیچ گاه شکم او را سیر نکند! در نتیجه نفرین رسول خدا صلی الله علیه و آله، معاویه هیچ وقت در غذا خوردن سیر نمی شد. وی می گفت: دست کشیدن من از غذا برای سیری از آن نیست، بلکه از جهت خستگی از خوردن است! معاویه شراب می خورد و به اسم اسلام حکومت می کرد. (۵۶).

جاریه و معاویه

نام یکی از رؤسای عشایر عرب، (جاریه) بود. به طوری که (اقرب الموارد)، از کتب مشهور لغت، می گوید: یکی از معانی جاریه، (الْحَيَّةُ مِنْ جِنْسِ الْاَفْعَى) است. یعنی، جاریه یک نوع مار از جنس افعی است. جاریه مردی قوی، صریح اللهجه و با شخصیت بود. او و کسانش از حکومت ظالمانه معاویه ناراضی بودند و در دل نسبت به وی کینه و دشمنی داشتند. معاویه که بدبینی او و کسانش را احساس کرده بود تصمیم گرفت روزی در برابر مردم به وی توهین کند و نامش را وسیله تمسخر و تحقیر او قرار دهد. فرصتی پیش آمد و جاریه با معاویه روبرو شد. معاویه گفت: تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا افعی گذارده اند. جاریه فوراً و بدون تأمل گفت: تو چقدر نزد قوم و قبیله ات پست و ناچیزی که اسم ترا معاویه گذارده اند (معاویه به معنی سگ ماده است!) (۵۷) معاویه از این جواب سخت ناراحت شد و گفت: بی مادر، ساکت باش! جاریه پاسخ داد: من مادر دارم که مرا زاییده است. به خدا قسم دلهایی که بغض ترا در خود می پرورد، در سینه های ماست و شمشیرهایی که با آنها با تو نبرد خواهیم کرد در دستهای ماست؛ تو قادر نیستی به ستم ما را هلاک کنی و به زور بر ما حکومت نمایی. تو در حکومت با ما عهد و پیمانی بسته ای و ما نیز طبق آن متعهد شده ایم که از تو اطاعت کنیم؛ اگر تو به پیمانمان با ما وفا کنی ما هم در اطاعت از تو پایدار خواهیم بود و اگر تخلف نمایی بدان که پشت سر ما مردان نیرومند و نیزه های برنده قرار دارند. معاویه که از صراحت گفتار و روح آزاد جاریه خود را سخت شکست خورده می دید، گفت: خداوند مانند ترا در جامعه زیاد نکند!

شریک بن اعور و معاویه

شریک بن اعور، سید و بزرگ قوم خود بود و در زمان معاویه می زیست. وی شکل و شمایل بدی داشت. اسمش شریک بود و پدرش نیز اعور نام داشت که به معنی کسی است که یک چشمش معیوب باشد. در یکی از روزهایی که معاویه در اوج قدرت بود، شریک بن اعور به مجلس او آمد. معاویه، از اسم نامطوبع وی و پدرش، و همچنین از قیافه ناخوشایند او، سوء استفاده کرده و او را به باد تحقیر و اهانت گرفت. معاویه گفت: نام تو شریک است و برای خدا شریکی نیست، و تو پسر اعوری و سالم از اعور بهتر است، نیز صورت نازیبایی داری و خوشگل بهتر از بدگل است. چگونه قبیله ات کسی چون تو را به سیادت و آقایی خود برگزیده اند؟ شریک در جواب گفت: به خدا قسم، تو معاویه هستی و معاویه سگی است که عوعو می کند. تو عوعو کردی و نامت را معاویه گذاردند. تو فرزند حرب و صخری و زمین همواره از زمین سنگلاخ بهتر است. با این همه، چگونه به مقام زمامداری مسلمین نایل آمده ای؟ سخنان شریک بن اعور، معاویه را شکست داد و معاویه شریک را قسم داد که از مجلس وی خارج شود. (۵۸)

دو سیاست متضاد

فرمان علی بن ابی طالب علیه السلام به لشکریانش: کوچکترین خونی را، بنا حق، بر زمین جاری نسازید. دستور معاویه به لشکریان: از کشتن زنان و کودکان نیز دست برندارید. (۵۹) معاویه دستور داد در بلاد اسلامی گردش کنند و هر کس را که از هوا خواهان علی علیه السلام است بکشند. ولی علی بن ابی طالب علیه السلام به والیانش می فرمود: با کسی که با تو نجنگد پیکار مکن و بر مسیحیان و یهودیانی که با مسلمانان عهد بسته اند ستم مکن.

گور معاویه کجاست؟

سید محمد صادق طباطبائی - رجل معروف ایران در عصر مشروطه و پهلوی، و رئیس پیشین مجلس شورای ملی - در سال ۱۳۳۵ شمسی مسافرتی به سوریه می کند. در آنجا به فکر می افتد بیند گور معاویه کجاست و چه وضعی دارد؟ طباطبائی از هر کس می پرسد گور معاویه کجاست؟ همه با یک دید نفرت آمیز به او پاسخ کوتاهی می دهند و از راهنمایی وی خودداری می کنند. ولی وی مصرانه این جستجو را دنبال می کند و سرانجام در یکی از محلات پشت شهر تنها یک درشکه چی را می یابد که، با گرفتن دست مزد مضاعف، حاضر به بردن طباطبائی سر قبر معاویه می شود. آن هم با این شرط که طباطبائی را به خارج شهر و نزدیکی آرامگاه معاویه ببرد و آنجا او را پیاده کرده و باز گردد و بقیه راه را خود طباطبائی پیاده برود. بهتر است از این به بعد رشته کلام را به دست خود طباطبائی داده و بدون ذره ای کم و کاست گفته او را بشنویم: مسافت زیاد نبود، رسیدیم. حیاط خرابه محقری مشتمل بر دو اطاق کوچک و فضایی در حدود ۲۰ متر بود. سه پله می خورد. پایین رفتیم. وسط حیاط، حوض کوچک و مخروطی ای با آب گندیده، که سه مرغابی در آن زندگی می کردند، وجود داشت. پیرزنی در گوشه حیاط نشسته بود. دوکی در دست (داشت) و مقداری پشم در جلویش بود و نخ می رشت. همین که ما را دید گفت: اینجا چه کار دارید؟ گفتم: آمده ام قبر معاویه را ببینم، کجاست. گفت: معلوم می شود شما عراقی هستید، برای اینکه از اهل شام کسی اینجا نمی آید، و با دست یکی از اطاقها را که در چوبی کهنه ای داشت نشان داد. در را باز کردم، اطاقی بود به مساحت ده دوازده متر که محل دو قبر در آن ظاهر بود: روی یکی از قبرها پارچه سبز رنگ رفته و مندرس افتاده بود و دو شمعدان مسی قدیمی هم رویش گذارده بودند؛ و قبر دیگر ساده و بی پیرایه بود. قدری ایستادم و مانند کسی که فاتحه بخواند مقداری لعن به معاویه و بنی امیه فرستادم و از در بیرون

آمدم! (۶۰)

جواز لعن بر معاویه

عین الاثمه روایت می کند که به ده دلیل ، لعن بر معاویه رواست : ۱ . خروج او از اطاعت امیرالمؤمنین علی علیه السلام . ۲ . شمشیر کشیدن او بر روی امیرالمؤمنین علی علیه السلام . ۳ . غصب کردن حق حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام . ۴ . انکار اهل بیت علیه السلام . ۵ . خود را مستحق امامت شناختن . ۶ . کتمان فضل امیرالمؤمنین علی علیه السلام . ۷ . جسارت به امیرالمؤمنین علی علیه السلام بر سر منبرها . ۸ . بهتان بر آن سرور نهادن به خون عثمان . ۹ . ولایت بر اُمت را به یزید کافر دادن . ۱۰ . قتل حسن بن علی علیه السلام و وصیت کردن به قتل امام حسین علیه السلام پس معاویه مستحق لعن باشد ، بی شرط . (۶۱)

امام حسین (ع) یگانه حامی دین اسلام

معاویه لعنه الله علیه در طول خلافت بیست ساله خود پایه های حکومت فرزند فرومایه اش یزید را ، که عصاره فساد و ثمره شوم شجره اموی بود ، محکم و استوار ساخت . پس از درگذشت معاویه ، مردی روی کار آمد که نه تنها تربیت دینی نداشت ، بلکه با اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله روی کینه توزیهای دوران جاهلیت و جنگهای بدر و اُحد و احزاب شدیداً مخالف بود . حکومتی که باید پاسدار رسالت اسلام ، مجری قوانین و حدود ، نماینده افکار و آرای مسلمانان ، و تجسم روح جامعه اسلامی باشد ، به دست مرد پلیدی افتاد که آشکارا موضوع رسالت و وحی محمد صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و بسان جد خود ، ابوسفیان ، همه را پنداری بیش نمی دانست . (۶۲) آیا در چنین اوضاع و احوال ، و با انتشار فساد در حوزه های حکومت اسلامی ، و نفوذ عناصر مرتجع که می خواستند اوضاع را به دوران جاهلیت بازگردانند ، حضرت حسین بن علی علیه السلام که نمونه تقوی و پرهیزگاری و سمبل آزادی و یگانه حامی دین و یاور پیامبر صلی الله علیه و آله بود می توانست دست بیعت به چنین مردی بدهد و بر جنایات و ستمکاریها و منویات پلید او صحه بگذارد ؟ هنگامی که ولید ، استاندار مدینه ، امام علیه السلام را به استناداری دعوت کرد و نامه یزید را برای او خواند و از حضرت خواست که با یزید بیعت کند ، وی در پاسخ گفت : (إِنَّ أَهْلَ بَيْتِ النَّبِيِّ وَمَعْدَنُ الرِّسَالَةِ وَمُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ ، بِنَا فَتَحَ اللَّهُ) و بنا ختم ... (۶۳) ما خاندان نبوت و معدن رسالتیم و مرکز آمد و رفت فرشتگان . خدای متعال بنیان دین را به دست مردی از ما خاندان بنیاد نهاد و کار حاکمیت آن بر جهان را نیز به دست ما به پایان خواهد رساند . و یزید مردی است فاسق و بزهدکار ، شرابخوار ، قاتل بی گناهان و متجاهر به فسق ؛ مثل منی با این سوابق درخشان ، با چنین کسی هرگز دست بیعت نمی دهد . بدینگونه ، امام علیه السلام با نهضت و قیام سازنده خود ، ماهیت کثیف این حکومت را به مسلمانان جهان نشان داد و پرده از روی منویات خطرناک آن برداشت . سرانجام نیز با خون سرخ خویش ، احساسات مردم را بر ضد امویان بسیج کرد و چیزی نگذشت که در تمام اقطار اسلامی قیامهایی روی داد که نهایتاً منجر به نابودی کامل حکومت امویان گردید . (۶۴) در حکومت معاویه ، مردان شجاع و نامی فراوانی از مسلمین ، چون حجر بن عدی و رشید هجری ، را به جرم محبت اهل بیت و ولای علی علیه السلام کشتند . علاوه بر همه اینها ، معاویه با تمهید مقدماتی ننگین ، سبط اکبر رسول خدا صلی الله علیه و آله یعنی امام دوّم شیعیان جهان حسن بن علی علیه السلام را مسموم و شهید ساخت . (۶۵)

حمایت امام حسین (ع) از مظلوم

شدت علاقه امام حسین علیه السلام به دفاع از مظلوم و حمایت از ستمدیدگان را می توان در داستان اربین و همسرش ، عبدالله بن سلام ، دریافت که اجمال و فشرده آن را در اینجا متذکر می شویم : یزید در زمان ولایت عهدی ، با اینکه همه نوع وسایل

شهوترانی و کامجویی و کامروایی از قبیل پول، مقام، کنیزان رقاصه و... را در اختیار داشت، چشم ناپاک و هرزه اش را به بانوی شوهردار عقیقی دوخته بود. پدرش معاویه، به جای آنکه در برابر این رفتار زشت و ننگین عکس العمل کوبنده‌ای نشان دهد، با حيله گری و دروغپردازی و فریبکاری، مقدماتی فراهم ساخت تا آن زن پاکدامن مسلمان را از خانه شوهر جدا ساخته به بستر گناه آلوده پسرش یزید بکشاند. حسین بن علی علیه السلام که از قضیه با خبر شد در برابر این تصمیم زشت ایستاد و نقشه شوم معاویه را نقش بر آب ساخت. وی با استفاده از یکی از قوانین اسلام زن را به شوهرش، عبدالله بن سلام، بازگرداند و دست تعدی و تجاوز یزید را از سر خانواده‌ای مسلمان و پاکیزه قطع کرد و با این کار همت و غیرت هاشمیین را نمایان ساخت و علاقه مندی خود را به حفظ نوامیس جامعه مسلمان ابراز داشت و این رفتار سبب شد که مفاخر آل علی علیه السلام و دناوت و ستمگری بنی امیه، برای همیشه در تاریخ به یادگار ماند. (۶۶)

وصیت معاویه به یزید

معاویه، در مرض وفات خویش، پسرش یزید را نزد خود خواند و وصیتهایی بدین مضمون به او کرد: پسر من، من رنج بار بستن و رفتن بدین سوی و آن سوی را از تو کفایت کردم و کارها را برای تو آسان نمودم و دشمنان را خوار کردم و گردنکشان عرب را برای تو خاضع نمودم و برای تو آن چیز را فراهم نمودم که کسی برای فرزندش فراهم ننمود. پس اهل حجاز را مراعات کن که اصل تواند. هر که از حجاز نزد تو آید او را گرمی دار و هر که غایب باشد احوال او را بپرس. مردم عراق را مراعات نما و حتی اگر از تو بخواهند که هر روز عاملی را عزل کنی بکن. چه، عزل یک عامل برای تو آسانتر از آن است که صد هزار شمشیر به روی تو کشیده شود. اهل شام را رعایت کن و آنها را محرم راز خویش قرار ده؛ اگر از دشمنی بیم داشتی از آنان طلب کمک کن، و زمانی که به مقصود خویش رسیدی، آنها را به بلاد شام بازگردان، چون اگر در غیر بلاد شام بمانند، اخلاق آنها دگرگون خواهد شد. من نمی ترسم که در امر خلافت کسی با تو به نزاع برخیزد، مگر چهار کس از قریش: حسین بن علی علیه السلام؛ عبدالله بن عمر؛ عبدالله بن زبیر؛ و عبدالرحمن بن ابی بکر. ۱. اما عبدالله بن عمر، او مردی است که عبادت، وی را از کار انداخته است و اگر همگان با تو بیعت کنند و کسی غیر او نماند، او نیز با تو بیعت خواهد کرد؛ ۲. و اما حسین بن علی علیه السلام، پس او مردی سبک خیز و تند مزاج است و مردم عراق او را رها نمی کنند تا به خروج وادارش کنند. پس اگر بر تو خروج کرد و تو بر او ظفر یافتی، از وی درگذر که او خویشاوند ما بوده و بر ما حقی عظیم دارد و از خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله است؛ ۳. و اما عبدالرحمن بن ابی بکر، پس هر چه اصحاب پسندند او متابعت کند و فکر و همتش جز مصروف زنان و لهو و لعب نیست. ۴. و اما آن کسی که مانند شیر بر زانو نشسته آماده فرو جستن بر تو می باشد و مانند روباه ترا بازی می دهد و اگر فرصتی یافت بر تو می جهد، عبدالله بن زبیر است. اگر با تو چنین کرد و تو بر او ظفر یافتی، بند از بند وی جداساز و خون کسان خود را تا می توانی حفظ کن. (۶۷) مرحوم محدث قمی می فرماید: نام عبدالرحمن این چنین آمده است و صحیح نیست چون عبدالرحمن بن ابی بکر پیش از معاویه درگذشت. (۶۸)

یزید جنایتکار!

پدر یزید: معاویه، مادرش: (میسون) صحرانشین، و معلم سرخانه اش: سرجون رومی بود. یزید کینه و دشمنی با بنی هاشم و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و نظایر این گونه امور را از پدر؛ روحیه صحرانشینی (آزادی و لاقیدی افراطی) و پندارهای خرافی جاهلی را از مادر؛ و میگساری و دشمنی با اسلام و مسلمانان را از معلم مسیحی و رومیش فراگرفت. به شهادت تاریخ، یزید هیچگونه شخصیت و علائق دینی نداشت. وی جوانی بود که حتی در زمان حیات پدر، اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نمی کرد

و کاری جز عیاشی و بی بند و باری و شهوترانی نمی شناخت. یزید در سه سال حکومت خود، فجایعی به راه انداخت که از صدر تاریخ اسلام تا آن روز، با آن همه فتنه ها که در گذشته رخ داده بود، سابقه نداشت. در سال اول، حضرت حسین بن علی علیه السلام را که سبط پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بود با فرزندان و خویشان و یارانش به فجیعترین وضعی کشت و زنان و کودکان و اهل بیت پیغمبر را به همراه سرهای بریده شهدا در شهرها گردانید (۶۹) در سال دوم، مدینه را قتل عام کرد و خون و مال و عرض مردم را سه روز بر لشکریان خود مباح ساخت. (۷۰) در سال سوم نیز کعبه مقدسه را خراب کرده و آتش زد. (۷۱) پس از یزید، آل مروان که تیره دیگری از بنی امیه بودند، زمام حکومت اسلامی را (به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده) در دست گرفتند. حکومت این دسته، یازده نفری، که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت، روزگار تیره و شومی را برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در تاریخ کمتر نظیر دارد. در عصر آنان، جز یک امپراطوری عربی استبدادی، که نام خلافت اسلامی! بر آن گذاشته شده بود، بر جهان اسلام حکومت نمی کرد و در دوره حکومت اینان کار به جایی کشید که خلیفه وقت که به اصطلاح جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین شمرده می شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصا به خوشگذرانی پردازد! (۷۲)

یزید هوس باز!

زمانی، ارتش اسلام در (فرقدونه) برای حمله به روم به انتظار یزید متوقف مانده بود. مجاهدین مسلمان، از سوء موقعیت گرفتار قحط و غلا گشته مبتلا به تب غش شده بودند و مرگ مثل برگ خزان آنها را بر زمین می ریخت، ولی یزید، سرفرماندهی آنها، در (دیرمران) سرگرم باده گساری بود! هرچه به او گزارش دادند مؤثر نیفتاد تا بالاخره موضوع را با پدرش، معاویه، در جریان گذاشتند. معاویه او را از واقعه تب و غش اردو در (فرقدونه) و گرفتاری آنها به قحط و غلا و فقد خواربار باخبر ساخت. در جواب نامه پدر، پیامی به شعر فرستاد که ابیات آن در لشکر منتشر شد. مضمون شعر این بود: مرا چه باک که اردو در فرقدونه در خطر تب قرار داشته و با مرگ دست بگریبان است؟! من در (دیرمران) بر متکاها تکیه زده و ام کلثوم در کنار من است! ما ان ابالی بما لاقت جموعهم بفرقدونه، من حمی و من موم و اننی اءتکی الانماط مرتفقا بدیرمران، عندی ام کلثوم! آری، لشکر اسلام مثل برگ خزان از گرسنگی و ناخوشی پاریز است و کشور مثل خرابه ها ویران، و او بر خرابی هر دو می خندد! بر روی خرابه های مدینه و مکه که (مادر کشور) بودند ترنم می کردند که حباب های شراب نمایش هروله حاجیان را می دهد. اگر آنجا در بمباران مکه چند نفری از هروله باز ماندند، اینجا هزاران حباب است که در وقت غلغل ریختن شراب به پیاله زیر و بالا می روند و ورمی دهند، با این تفاوت که باده وقتی از شیشه در پیاله می ریزد و از مقام خود فرو می آید، صد هزار حاجی می سازد که به هروله ورمی دهند! و با این هزل خود، نه تنها دین و آیین را مسخره می کرد، بلکه کشور و کشورداری را نیز به مسخره می گرفت. گویی می گفت خورشیدی که از مشرق دست ساقی می تابد و به مغرب دهان من فرو می رود، برای مشرق و مغرب کشور کافی است! شمیسه کرم بر جها قعر دنها و مشرقها الساقی و مغربها فمی! اذا نزلت من دنها فی زجاجه حکت نفرا بین الحطیم و زمزم (۷۳) زمانی که یزید می خواست شهرهای مقدس و منازل قدس مانند (مکه مکرمه) و (مدینه منوره) را درهم کوبد و با این شعر و منطق! شاعرانه تلافی کند، حتی سران بنی امیه هم مانند عمرو بن سعید بن عاص و ابن زیاد معلوم الحال این ماء موریت را قبول نکردند. برای جنگ با مدینه، عمرو بن سعید را مقام فرماندهی داد و او قبول نکرد، خواست ابن زیاد را روانه کند او هم قبول نکرد و گفت: والله من هرگز (کشتن پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله) و (جنگ با قبله مسلمین)، این دو ننگ بزرگ را، برای رضایت این فاسق، به خود نمی خرم، لذا مسلم بن عقبه را فرستاد. (۷۴) آری یزید سربازانی از مردم شام را فراهم آورد و به سرپرستی مسلم بن عقبه سفاک برای سرکوبی مدینه گسیل داشت. مسلم مردم مدینه را سخت به وحشت افکند و اموالشان را

غارت کرد و نوامیس آنان را بر سربازان خود مباح نمود. وی مدینه را (گنبدیده) نامید، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را (پاکیزه) نام نهاده بود و بیش از چهارهزار نفر از ساکنین آن را کشت و از بقیه به این عنوان بیعت گرفت که بردگان یزید باشند. (۷۵)

یزید شرابخوار!

بعد از قتل امام حسین علیه السلام روزی یزید در مجلس شراب نشسته بود و ابن زیاد نیز طرف راست او قرار داشت. وی به ساقی گفت: جام شرابی به من ده که مغز استخوانم را نشئه سازد! سپس فرمان داد که مانند همان جام را به ابن زیاد تقدیم دارد. (۷۶) یزید شراب را خورد و زیادی آن را بر سر امام حسین علیه السلام ریخت. زن یزید آب و گلاب بر گرفت و سر امام علیه السلام را پاک بشست و همان شب فاطمه علیه السلام را به خواب دید که از وی تفقد می کند. پس یزید دستور داد تا سر امام حسین علیه السلام و اهل بیت و اصحاب او را به دروازه های شهر بردند و بیاویختند. (۷۷) کار یزید، شرب خمر و ترک صلاة و بازی با سگان و محاوله و طنبور و نای و وطنی مادران و خواهران و دختران بوده است. (۷۸) پرتو نیکان نگیرد هر که بنیادش بد است تربیت، ناهل را چون گردکان برگنبد است

آلت قمار دیدید بر یزید لعن کنید

فضل بن شاذان گفت: از حضرت امام رضا علیه السلام شنیدم که می فرمود: چون سر مبارک امام حسین علیه السلام را به شام بردند یزید بن معاویه علیه اللعنه امر کرد سفره خوراک و شراب گسترده (و با بدکیشان مانند خود) شروع کردند شراب خوردن. چون از شراب فارغ شدند امر کرد سر مبارک نور چشم حضرت فاطمه زهرا را آوردند و در طشتی زیر سریر گذاردند و بر روی آن برگ قمار شطرنج نهادند. از این جهت قمارباز پیرو یزید است. آن ملعون ازل و ابد با ندیمان خود بر بساط قمار نشست و امام حسین علیه السلام را با پدر و جد بزرگوارش یاد می کرد و به یاد ایشان استهزاء می نمود. پس هروقت بر حریفش زیادی می کرد شرب را برمی داشت و سه بار به او می داد و زیادی آن را پشت طشت از زمین می ریخت. (فمن كان من شيعتنا فليتزوع عن شرب الفقاع واللعب بالشطرنج و من نظر الى الفقاع او الى الشطرنج فليذكر الحسين عليه السلام و ليلعن يزید و آل يزید (عليه اللعنه) يمحو الله عزوجلّ بذلك ذنوبه ولو كانت بعدد النجوم). پس هر کس از شیعیان ما باشد باید از آشامیدن شراب و بازی کردن با شطرنج پرهیز کند و هر کس به شراب یا به شطرنج بنگرد باید امام حسین علیه السلام را یاد کند و باید حتما یزید و آل یزید را لعنت کند. در مقابل او جزای آن است که خداوند عزوجل به این عمل گناهان او را از بین می برد اگر چه به شماره ستارگان باشد. (۷۹)

فرزند یزید، وی را رسوا می سازد!

یزید قبل از مرگش برای پسر خویش، معاویه از مردم بیعت گرفت ولی پسرش معاویه پس از درگذشت پدر از حکومت کناره گیری نمود. چنانکه در کتاب (النجوم الزاهرة) (۸۰) آمده است، معاویه بن یزید هنگام کناره گیری از سلطنت خطابه ای ایراد کرد و گفت: ای مردم، همانا جدّم معاویه در موضوع (خلافت) و حکومت با کسی که شایستگی و سزاوارش در تصدای مقام خلافت بمراتب از او بیش بود، یعنی با علی بن ابی طالب، به کشمکش و نبرد برخاست و به اموری دست بیالود که خود می دانید، تا بالاخره مرگش فرا رسید و اینک در گور خود گرفتار اشتباهات و پاسخگوی گناهان خویش است. پس از وی پدرم، یزید، عهده دار امر حکومت شد، در حالیکه هیچ گونه شایستگی این کار را نداشت. وی بر مرکب هوی و هوس نشست، اما به همه امیدها نایل نیامد، چون اجل مهلتش نداد. او نیز در گور، قرین گناهان و گرفتار سیئات خویش است. سپس معاویه سخت به

گریه افتاد ، چندانکه قطرات اشک بر گونه هایش سرازیر شد و اظهار داشت : من هرگز عهده دار امر حکومت نشده و وزر و وبال شماها را به گردن نمی گیرم . مادر معاویه ، که از جمله حاضران و مستمعان این خطابه بود ، وقتی آخرین کلمات فرزندش را شنید به او خطاب نمود و گفت : ای کاش تو لگه حیضی می بودی ! (۸۱) معاویه گفت : کاش لگه حیض بودم و نسبت مرا به یزید نمی دادند . معاویه بن یزید را مسموم ساختند زیرا او با آنها همعقیده نبود و شباهتی نداشت ؛ و سرانجام پس از مرگ معاویه حکومت از خاندان بنی سفیان به مروان بن حکم ، سرسلسله مروانیان ، منتقل شد . (۸۲) مسعودی در مروج الذهب گوید : سلطنت معاویه بن یزید بعد از پدرش ۴۰ روز بوده است . (۸۳)

رفتار یزید با سر بریده امام حسین (ع)

ماجرای اقدام یزید مبنی بر آلودن سر مبارک آن حضرت به شراب را قبلاً آوردیم . در رساله حاویه آمده است که رکن الاسلام خوارزمی گوید : چون سر امام حسین (ع) را پیش یزید لعین نهادند آن ناپاک ، پای بر سر امام نهاد! زید بن ارقم حاضر بود ، گفت : (لا تفعل ذلک یا یزید ، فإنی رأیت رسول الله یقبل ذلک الفم) . یعنی ، یزید این کار را نکن ، بدرستی که دیدم رسول خدا این دهن را بوسه می داد ، و اما پیش چنان است که آن لعین تازیانه گرفته بود و بر لب و دندان امام حسین (ع) می زد . نیز در حاویه آمده است که آن لعین در کنار سر امام حسین (ع) شراب طلب کرد و آن را بیاشامید ، و علما گفته اند که آن لعین مست شد ، بعد از آن روزی بر بام رقص می کرد ، از بام بیفتاد و مست به دوزخ رسید ، چنانکه پدرش مست بمرده و صلیب رومی در گردن انداخته بود . و جمعی گویند که یزید با لشکر به صید رفت ، آهوئی پیش او آمد ، به عقب آن آهو رفت ، حق تعالی به زمین خطاب کرد که او را فرو برد : (فَحَسَفْنَا بِهِ وَبَدَارِهِ الْأَرْضُ) . (۸۴)

یزید به بوسه گاه رسول الله (ص) چوب می زند!

شیخ صدوق (قدس سرّه) می نویسد : زمانی که سر اباعبدالله الحسین (ع) را در طشت طلا به مجلس یزید آوردند ، یزید لعین با چوب خیزران به لب و دندان حضرت زده و می گفت : حسین ، عجب لب و دندانهای خوبی داری ! کسی که در همان جا حاضر بود گفت : ای یزید چگونه چنین می کنی ! در حالیکه خودم دیدم پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله لبهای حسین علیه السلام را می بوسد ؟ ! (۸۵) میان طشت زر خونین گلی بود کنارش داغدیده بلبلی بود چه بلبل ، بلبل شیرین زبانی نه او را لانه ای ، نه آشیانی ز سنگ کین پر و بالش شکسته غبار غم به رخسارش نشسته اگر چه سرفرو در زیر پر داشت نظر گاهی میان طشت زر داشت که ناگه دید گلچین ستمگر گل سرخش نمود از چوب پرپر خودش را جانب عمه کشیده چو غنچه پیرهن بر تن دریده بین ای عمه چوب خیزران را که خونین کرده این لعل لبان را بگفتا با دل پرغصه زینب مزین چوب ستم ، ظالم بر این لب مزین ظالم که او شاه جهان است ترا ای بی مروّت میهمان است مزین چوب ستم را بر سر او به پیش دیدگان خواهر او خدایا داغ زینب تازه گشته مصیبت بی حد از اندازه گشته خداوندا ، به زینب کار تنگ است دل زینب مگر یا رب ز سنگ است (رضایی) مختصر بنما سخن را به تن بدرید زینب پیرهن را

سنگباران کردن امام حسین (ع)

ابوریحان بیرونی گوید : ستمهایی که بر حسین بن علی (ع) کردند در هیچ ملّتی با بدترین افراد انجام ندادند . او را با شمشیر و نیزه و سنگباران از پا درآوردند و سپس بر بدنش اسب تاختند . بعضی از این اسبها به مصر رسیدند . گروهی از مردم نعل آنها را کردند و برای تبرک به درب خانه های خود نصب کردند و این عمل در میان مردم مصر سنتی شد که بعد از آن ، همه کس در خانه خود

نعل نصب می کرد . (۸۶) روایت شده که خون امام حسین علیه السلام از جوشش نیفتاد تا اینکه مختار بن ابی عبیده ثقفی خروج کرد و به انتقام خون امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشت . مختار گفت : من برای امام حسین علیه السلام هفتاد هزار نفر را کشتم ؛ به خدا قسم اگر جمیع اهل زمین را هم می کشتم جبران آن ناخنی را که از آن حضرت گرفته شده نمی کرد . (۸۷) دشمنان اهل بیت (ع) را بشناسیم دشمنان اهل بیت رسول (ع) خدا همه حرام زاده اند . چنانکه مرحوم حومانی گفته که نشاشیبی نسبش به امویین می رسید . باید گفت : اغلب آنهاپی که در اعماق قلبشان عداوت و دشمنی با خاندان رسالت و اهل بیت (ع) عصمت و طهارت دیده می شود ، یا احیاناً نفس آنان از شنیدن شئون ولایت و امامت و معجزات و کرامات ائمه علیه السلام مشتمل می گردد ، و یا با دستگاه عزاداری سیدالشهدا علیه السلام سر ناسازگاری دارند ، پس از تحقیق ، انسان اطمینان می کند که آبا و اجدادشان از نواصب و دشمنان اهل بیت بوده و یا در اسلافشان اشخاصی وجود داشته که از طریقه اهل بیت برکنار بوده اند . (۸۸) قال الصادق علیه السلام : (لایبغضنا الا من خبیث ولادته او حملت به امه فی طمئنها یعنی حیضها) (۸۹) عن ابی رافع عن علی علیه السلام قال : (قال رسول الله صلی الله علیه و آله من لم یحب عترتی فهو لا حدی ثلاث : إ ما منافق ، و إ ما الزنیة ، و إ ما امرؤ حلت به أمه فی غیر طهر) .

حرامزادگان را بشناسید!

منشاء عداوت فرزند ابو دلف ، ناصبی مشهور ، با علی علیه السلام از حرامزادگی او بوده است . قطب الدین اشکوری در (محبوب القلوب) ، علی بن حسین مسعودی در (مروج الذهب) ، عبدالله بن اسعد یمنی در (مرآة الجنان) ، ابن خلکان اربلی در (وفیات الاعیان) ، و جمعی دیگر - همگی در نقل این حکایت به اندک اختلافی اتفاق نموده اند ، که عیسی بن ابی دلف گفت : برادرم دلف را از علی بن ابی طالب (ع) انحرافی در عقیدت و عداوتی در ضمیر بود؛ بلکه گاهگاه زبان جسارت دراز نموده به ذیل عصمت آن حضرت ، مطاعن و مثالب چند اسناد می داد . روزی در مجلس نشسته بود ، در اثنای صحبت یکی از حضار گفت : در احادیث نبویّه وارد است که رسول الله (ص) فرمود : (یا علی لا یحبک إ لا مؤ من و لا یبغضک إ لا منافق شقیّ ولد زنیة اءوحیضه) . یعنی ، یا علی ، ترا دوست ندارد مگر کسی که قلبش به نور ایمان منور باشد و نیز ترا دشمن ندارد مگر منافق که نطفه اش از زنا یا حیض باشد . دلف گفت : این حدیث را نباید پایه و سندی استوار باشد . چه ، شما همگی پایه غیرت امیر را در حراست از حریم و حفظ ناموس می دانید ، که هیچ فردی را جرات جسارت نسبت به حرم امیر نیست ، با این حال دل من مالمال از بغض علی بن ابی طالب (ع) است و در عین حال ، حلال زاده ام . ام عیسی گوید : در این گفتگو بودیم که ناگاه امیر وارد مجلس شد و گفت : صحبت‌های شما را شنیدم . در این احادیث هیچ جای تامل و تردیدی نیست . سند حدیث و گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله درست است . به خدا قسم این دلف ، هم ولد حیض است و هم ولد زنا . من پیش از انعقاد نطفه این پسر ، مریض بودم و کسی را نداشتم . در منزل خواهرم بستری بودم و خواهرم پرستاری مرا می کرد . وی کنیزی داشت بسیار زیبا که جمالی آراسته داشت . چون من منزل را خلوت یافتم و شهوت بر من غلبه کرد ، نتوانستم خود را حفظ کنم و او را به رختخواب کشیدم . کنیز هر چه گفت مانع دارم - یعنی حیض می باشم - من اعتنایی نکردم و با او همبستر شدم . بعد از چندی آثار حمل در وی ظاهر شد ، سپس خواهرم او را به من بخشید . ای اهل مجلس ، بدانید که این بچه ، هم ولد الزنا و هم نطفه حیض می باشد! رنگ از چهره دلف پرید و صحت مضمون حدیث روشن گردید . (۹۰)

قبر یزید ، عبرت تاریخ!

(و ای عبرة لأولی الأبصار اءعظم من کون ضریح الحسین علیه السلام حرما معظما و قبر یزید بن معاویة مزبلة) ؟! براستی که گور

یزید، برای صاحبان بصیرت مایه عبرت است. چ... اینک، قبه و بارگاهی در جهان، از حرم حضرت امام حسین (ع) بزرگ تر و با جلالتر نیست، ولی یزید، که آن روز سلطنت ظاهری را دارا بود، آثاری از او باقی نمانده و قبر وی زباله خانه است! در اخبار الدول آمده است که یزید در ماه ربیع الاول سال ۶۴ هـ. ق به مرض ذات الجنب در حوران به درک واصل شد. جنازه اش را به دمشق آوردند و در باب الصغیر دفن کردند، و قبرش اینک مزبله می باشد. وی در سن ۳۷ سالگی مرد و خلافتش سه سال و نه ماه طول کشید. (۹۱) همچنین امام حسین (ع) و فرزندانش، همه برای رضای خدا، از جان خود گذشتند و از پسران حضرت، تنها یک علی بن الحسین (ع) بیشتر نماند و او هم در آن زمان مریض بود. ولی خداوند به اولاد آن بزرگوار برکت داد و در دنیا بخش شدند. (۹۲)

داستان حرّه و احراق بیت

ابوالحسن مدائنی روایت کرده که بعد از واقعه حرّه، از هزار زن بی شوهر فرزند زنا متولد گردید که ایشان را اولاد الحرّه نامیدند، و به قولی دیگر: از ده هزار زن. و در اخبار الدول آمده است که مهاجمین اموی، در مدینه با هزار دختر باکره زنا کردند. آنان که، آیینی جز آیین یزید نمی دانستند، دست تعدی بر اموال و اعراض مسلمانان گشودند و فسق و فساد و زنا را در شهر پیامبر (ص) مباح شمردند، تا به حدی که نقل شده در مسجد رسول خدا (ص) نیز زنا کردند. جنایات مزبور، پس از سرکوبی قیام مردم مدینه بر ضد یزید صورت گرفت و علت قیام مردم نیز، پخش خبر فاجعه کربلا و نیز گزارشی بود که فرستادگان مدینه از رذایل اخلاق و رفتار یزید در شام به آنان دادند. ابن جوزی گوید: جماعتی از مدینه به شام رفتند تا رفتار و کردار یزید را ببینند چون بازگشتند، گفتند: (قدمنا من عند رجل لیس له دین، یسرب الخمر و یعزف بالطنابیر و یلعب بالکلاب) یعنی از نزد مردی باز می گردیم که ابداً دین ندارد، شراب می خورد، طنبور می نوازد و سگ باز است. (۹۳) جنایات فجیع یزید، و فساد عقیده و بد طینتی و ستمگری و خونریزیهای وی، و تحقیر و توهین او به دین خدا و شعائر و مقدّسات اسلامی، مشهور تواریخ بوده و بسیاری از مورخین و محدّثین بزرگ اهل سنت بدان اشاره کرده اند.

یزید و ابن زیاد را بهتر بشناسیم

در کتاب (جواهر المطالب)، نوشته ابوالبرکات شمس الدین محمد باغندی، که نسخه خطی آن در کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است، به نقل از ابن فوطی در تاریخش، چنین می خوانیم: یزید میمونی داشت که آن را (ابوقیسیس) نامیده بود. وی این میمون را همیشه در کنار خود می گذاشت و از زیادی کاسه شراب خود به او می نوشانید و می گفت: این میمون، یکی از پیرمردان بنی اسرائیل است که در اثر گناه مسخ شده است. نیز میمون را برگرد خرماده ای که برای مسابقه اسب دوانی تربیت شده بود، سوار می کرد و همراه اسبها به مراسم اسب دوانی و مسابقه می فرستاد. یک روز میمون در مسابقه پیش افتاد، یزید شاد شد و شعری در تشویق آن حیوان سرود! شگفت آورتر آن بود که وقتی آن میمون مرد، خاطر پادشاه اموی سخت افسرده شد و دستور داد مردار وی را به رسم آدمیان، کفن و دفن کنند و مردم شام برایش عزاداری نمایند! سبط ابن جوزی در کتاب (تذکره الخواص) می نویسد: یزید پس از شهادت امام حسین (ع)، ابن زیاد را نزد خود فراخواند و به او بخشش فراوان کرد و هدیه های بسیار داد. وی ابن زیاد را نزد خویش نشانید، مقام و منزلتش را بالا برد، و ندیم و همدم خودش نمود. شبی از شبها بساط میگساری گسترده بود و آوازه خوان به رامشگری سرگرم بود. یزید بالبداهه این شعر را سرود: جامی از شراب به من بنوشان که استخوانهای من را سیراب کند، سپس برگرد و این فاسق، ابن زیاد، را از همان جام بنوشان، همان کسی که راز دار من است، همان کسی که امین کار من است، همان کسی که کار من و اساس خلافت من به دست او استوار شده است، همان کسی که

خروج کننده بر من - یعنی حسین بن علی - را کشت ، و دشمنان و حسد ورزان من را نابود و محو ساخت . ابن عقیل گوید : در بعضی از اشعار یزید ، که به دست ما رسیده ، گواه روشنی بر لزوم لعن و نفرین وی ، بلکه کفر و زندقه او وجود دارد . یزید در برخی از اشعارش آشکارا دم از الحاد زده ، پلیدی سرشت خود را بروز داده و ناراستی باورهای خود را آشکار نموده است . از آن جمله این ابیات است : ای (علیه) پیش آی و آواز بخوان و آهنگ بنواز ، که همانا من مناجات و راز و نیاز را دوست نمی دارم . بیا و مرا از آن شراب خوشبو سیراب کن ؛ همان شرابی که دختران بی شوهر آن را تهیه کرده اند . ای زن ، چون من مُردَم ازدواج کن ، و بعد از آن من درنگ نکرده و عده نگاه ندار . می خواهم در روز حشر که به دیدار محمد (ص) می شتابم شرابی زرد رنگ ، که استخوانهایم را سیراب می کند ، در دست داشته باشم ! آری ، برای امت اسلامی ننگ بود که کسی چون یزید بر آن حکمفرما باشد و از همین روست که شخصی چون ابوالعلاء معری ، مسلمانان را به علت تن دادن به بیعت با یزید سرزنش کرده است : روزگار را می نگرم که هر زشتی یی را مرتکب می شود ، و من پیوسته بر شگفتی و حیرتم افزوده می گردد . آیا این قریش نبود که حسین علیه السلام را به قتل رسانید ، و به حکومت یزید بن معاویه رضایت داد ؟! سبط ابن الجوزی می گوید : جد من ، ابوالفرج ، در بغداد بر فراز منبر در حضور دانشمندان و بزرگان یزید را لعن کرد . گروهی از جفاکاران برخاسته مجلس را ترک کردند ، ولی او این آیه قرآن را تلاوت کرد : (ءَلَا بَغْدَا لِمَدَیْنٍ کَمَا بَعَدَتْ ثَمُوْدُ) (۹۴) (اهل مدین نابود گردند ، همان گونه که قوم ثمود به هلاکت رسیدند)! هم او می نویسد : از جد من درباره یزید پرسیدند ، گفت : چه می توان گفت درباره مردی که سه سال حکومت کرد و در نخستین سال حکومتش حسین بن علی (ع) را به شهادت رساند ، در سال دوم مدینه را به آشوب کشید ، و در سال سوم خانه خدا را ویران کرد ؟! مردم گفتند : آیا می توانیم او را لعن کنیم ؟ پاسخ گفت : بلی او را لعن کنید و بر وی لعنت فرستید . سبط ابن الجوزی می افزاید : جد من ، در کتاب (الرد علی المتعصب العنید) ، نوشته است : در احادیث ما کسانی که یک صدم کارهای زشت یزید را مرتکب شده باشند ، مورد نفرین قرار گرفته اند . از آن جمله روایاتی است که بخاری و مسلم در کتب صحیح خود آورده اند . برای نمونه در حدیثی که ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند می خوانیم که آن حضرت کسانی را که بر بدن خود نقش و نگار می کوبند ، نفرین فرمودند . ابن عمر نیز نظیر این روایت را ، شخصا از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل کرده است . جابر روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله رباخوار و ربا گیرنده را لعنت کردند . ابن عمر می گوید که شراب از ده جهت حرام و نفرین شده است . این حدیث در مسند احمد بن حنبل ذکر گردیده است . احادیث در این باره بسیار است که همه بر ملعون بودن یزید گواهی می دهند . نکته مهم این است که این گونه کارهای حرام غیر از جنایت هولناک یزید مبنی بر شهادت رساندن پاره تن رسول الله صلی الله علیه و آله حضرت حسین بن علی علیه السلام ، و برادران و خویشان و یاران با وفای اوست . بعلاوه ، یزید مدینه و مکه - دو شهر مقدس اسلامی - را با خاک یکسان کرد و آشکارا از کفر و زندقه دم زد . (۹۵) اللهم العن اول ظالمین ظلم حق محمد و آل محمد و آخر تابع له علی ذلک اللهم العن العصایه التي جاهدت الحسین و شایعت و بایعت و تابعت علی قتله اللهم عنهم جمیعا . زیارت عاشورا

یزید ، رسوا و بیچاره شد!

یزید ، پس از فاجعه عاشورا ، خیلی زود دانست که مردم از کار او منزجر شده اند و آن سخنان یاهو که در باب خاندان عصمت گفته و بدین وسیله خواسته بود خون سیدالشهداء (ع) را لوٹ سازد ، ره به جایی نبرده است . چگونه او می توانست اتهام کفر و خارجگیری به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله بندد ، در حالیکه چون دستور به کشتن سفیر معترض روم داد ، حضار مجلس از سر مقدس صدایی بلند شنیدند که می فرمود : (لا حول و لا قوه الا بالله) . چه کسی قبل از این دیده یا شنیده بود که سر بریده ای به زبانی فصیح ، سخن بگوید ؟! آیا زاده میسون می توانست در برابر این اعجاز الهی مقاومت کند ، یا نور خدا را خاموش سازد ؟!

کلا و حاشا! انزجار و تنفر عمومی از جنایات یزید تا بدانجا پیش رفت که هند، همسر یزید و دختر عمرو بن سهیل (که قبلاً همسر عبدالله بن عامر بن کریز - پسر دایی عثمان بن عفان - بود و معاویه او را به سبب علاقه یزید به هند وادار به طلاق همسرش نموده بود) (۹۶) هنگامی که سر نورانی امام علیه السلام را بر بالای خانه اش دید و مشاهده نمود که چگونه انوار الهی از آن به سوی آسمان پرتو افشان است و متوجه شد که چه سان خون تازه از آن بر زمین می چکد، از خود بیخود گشت و عنان قلبش از هم گسست و سراسیمه و بدون حجاب وارد مجلس یزید شد، در حالیکه فریاد می زد: (سر مطهر پسر دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بر در خانه ماست!!). یزید با مشاهده این صحنه برخاست و او را پوشاند و به وی گفت: بر حسین علیه السلام گریه و زاری کن که او فریادگر بنی هاشم بود، و ابن زیاد در قتل او عجله به خرج داد. (۹۷) نیز همین بانو در رؤیا مشاهده کرد که مردانی از آسمان فرود آمدند و گرد سر حسین (ع) گردیدند و بر او سلام کردند. چون بیدار گشت، نزد سر آمد و دید که نوری در اطراف آن پرتو افشان است در پی شوهرش، یزید، برآمد تا ماجرا را برای او باز گوید، اما وی را در یکی از اتاقهای قصر یافت که می گریه و می گوید: مرا با حسین علیه السلام چه کار بود؟! و معلوم شد که او نیز همان خواب همسرش را دیده است. آری، یزید بزودی با موجی از انزجار مردم مواجه گشت و دریافت که همگان سخن از سنگدلی و ستمی بر زبان دارند که او برخاندان پیامبر صلی الله علیه و آله وارد ساخته است. لذا چاره ای نیافت، جز آنکه گناه این کار را به گردن ابن زیاد بیاندازد تا مردم از بدگویی و دشنام به او باز ایستند. اما وضع چنان نبود که او بتواند خورشید حقیقت را از دید مردم پنهان سازد، زیرا او در نامه طولیلی که برای حاکم مدینه فرستاده و طی آن دستور داده بود که از همه اهل مدینه برای وی بیعت بگیرد، همراه این نامه، نامه کوچکی هم قرار داشت که در آن، والی را ملزم ساخته بود که از امام حسین علیه السلام هم بیعت ستاند و اگر از قبول بیعت سرباز زد گردنش را بزند. (۹۸) غرض یزید از نگارش این نامه کوچک، آن بود که وی می دانست پیامبر صلی الله علیه و آله وی را خلیفه خود قرار نداده، و بیعتش هم مورد اتفاق صلحا و اشراف امت نیست، و چنانچه آنها در زمان معاویه موافقتی هم ابراز داشته اند، به علت تهدید و زور سرنیزه معاویه بوده است. به هر روی یزید، گناه قتل سبط پیامبر (ص) را به ابن زیاد نسبت داد تا به خیال خام خویش از ملامت و دشنام مردم در امان بماند، ولی آفتاب حقیقت، پنهان نماند و تاریخ، او را رسوای خاص و عام کرد.

دفاع غزالی از یزید!

اما بیابید و این امر عجیب و شگفت را در کتاب (احیاء العلوم) (۹۹) ببینید، که در آنجا، غزالی آنچنان در تعصب نسبت به بنی امیه پیش رفته که لعن قاتل حسین را حتی به صورت مجمل و مبهم (لعنة الله على قاتل الحسين) نیز ممنوع شمرده است! دلیل او هم آن است که ممکن است وی توبه نموده باشد! در حالیکه اقوال و اعمال یزید تا پایان عمر (نظیر قتل عام مردم مدینه و سنگباران کعبه و اشعاری که سروده است) همگی حاکی از دوام خبث سیره و سریره اوست. شگفت تر از این آن است که یزید را با وحشی، قاتل جناب حمزه (شیر خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله)، قیاس کرده و می گوید: وحشی از کفر و قتل توبه کرد و از این رو لعن او جایز نیست، با وجود آنکه قتل گناه کبیره است که اگر قاتل توبه نکند در معرض خطر عظیمی است. در حالیکه در اینجا نیز باید گفت که یزید و وحشی قابل قیاس با هم نیستند. وحشی، زمانی جناب حمزه را کشت که کافر بود و با اسلام آوردن وی هر گناهی که قبلاً داشت از پرونده وی سترده گشت، زیرا اسلام اعمال گذشته را قطع می کند و از بین می برد (الاسلام، یجب ما قبله)، و با این حال زمانی که با پیامبر صلی الله علیه و آله دیدار کرد، حضرت به وی فرمود از برابر من دور شو که تو را نبینم. بر خلاف یزید که امام حسین (ع) را زمانی کشت که صورتاً مسلمان بود و خود را خلیفه! پیامبر می نامید. جنایت یزید، بی گمان، مایه کفر و ارتداد او گردید، چرا که وی آن حضرت را - به تصریح اشعار خویش - به عنوان انتقام از رسول خدا صلی الله علیه و

آله به واسطه کشته شدن دایی و جدش در جنگ بدر، به شهادت رسانید، چنانکه گوید: (لیت اشیاخی بیدر شهدوا) و نیز: (لعبت هاشم بالملک فلا خبر جاء ولا وحی نزل)! چگونه غزالی از لعن یزید باز می ایستد، و حال آنکه علمای بزرگ اهل سنت، لعن او را جایز شمرده و به خروج او از دین تصریح نموده اند. کما اینکه سخنان یزید نیز مؤید این امر است. فی المثل، هنگامی که کاروان اسرای خاندان رسالت را در گذرگاه جیرون دید و همانجا صدای کلاغان را نیز شنید، این شعر را سرود: لَمَّا بَدَت تَلْكَ الحمول و اءشرقت تَلْكَ الشَّموس علی رِبی جیرون نعب الغراب، فقلت قل اءولا تقل فقد اقتضیت من الرسول دیونی (۱۰۰) یعنی، آن هنگام که آن کاروان پدیدار شد و آن خورشیدها بر بالای تپه های جیرون درخشیدند، کلاغ بانگ زد. پس به وی گفتم: می خواهی بانگ بز و می خواهی نزن، که من دیون خود را از پیامبر (ص) بازپس گرفتم! از جمع علمای اهل سنت که تصریح به کفر یزید کرده اند می توان قاضی ابویعلی و احمد بن حنبل و ابن جوزی (۱۰۱) و کیهارسی (۱۰۲) و شیخ محمد بکری و سعد تفتازانی (۱۰۳) و سبط ابن الجوزی (۱۰۴) را نام برد. جاحظ می گوید: گناهایی که یزید مرتکب شد، از کشتن حسین علیه السلام و ترساندن مردم مدینه و خراب کردن کعبه و اسیر کردن دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله و چوب زدن به دندان حسین (ع) ، آیا اینها دلیل قساوت و دشمنی و تیره رایی و کینه و عناد و نفاق اوست یا نشانگر اخلاص و علاقه وی به پیامبر صلی الله علیه و آله و پاسداری از شریعت و سیره آن بزرگوار؟! سپس می افزاید: به هر حال، این کارهای او مصداق فسق و گمراهی بوده، و وی فاسق ملعون است و کسی نیز که از ناسزا گفتن به ملعون جلوگیری کند ملعون می باشد. (۱۰۵) علامه آلوسی نیز تاءکید دارد که در لعن یزید، تردید به خود راه مده، زیرا که او ویژگیهای ناپسند بسیار دارد و در تمامی ایام تکلیفش از ارتکاب گناهان کبیره باز نایستاده است. در پلیدی او همین بس که در مکه و مدینه، آن همه جنایت نمود و به کشتن امام حسین علیه السلام - که برترین دروهای خداوند بر او و جدش باد - رضایت داد و از آن اظهار خوشنودی کرد و به خاندان آن حضرت اهانت نمود. و غالب برگمان من چنان است که این خبیث به رسالت حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله ایمان نیاورده بود. به هر حال، مجموع جنایات یزید درباره ساکنان حرم امن الهی (مکه) و خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله و عترت پاک آن بزرگوار، چه در هنگام حیات حسین بن علی (ع) و چه بعد از ممات ایشان، و دیگر تبہکاریهای او، کمتر از این نبود که اوراق قرآن را در میان کثافت افکند. من تصور نمی کنم که امر او بر اغلب مسلمانان مخفی پوشیده بوده باشد، چیزی که هست مسلمین در آن هنگام مغلوب و مقهور (خلفای جور) بودند و جز شکیبایی کار دیگری از دستشان بر نمی آمد، تا خداوند خود کار خویش را به پایان برد. اگر کسی هم، از سر احتیاط، می ترسد یزید را صریحا لعن کند، پس چنین بگوید: (خداوند لعنت کند کسی را که به کشتن امام حسین (ع) و یارانش راضی شد و عترت پیامبر را بدون جهت آزرده و حق آنان را غصب کرد). زیرا به این ترتیب، باز (یزید) را لعن کرده، زیرا او به طور اخص مشمول این لعن است. با این گونه لعن هیچ کس جز ابن عربی مالکی و پیروانش مخالفت نکرده اند زیرا آنان بر پایه آنچه از آنان نقل شده، ظاهرا لعن کسی را که راضی به قتل امام حسین علیه السلام می باشد جایز نمی شمارند، و به جانم قسم، این همان گمراهی بزرگی است که نزدیک است بر گمراهی خود یزید بچربد (۱۰۶) دانشمند گرامی حجت الاسلام والمسلمین علی دوانی، در پاورقی کتاب (سیر حدیث در اسلام)، نوشته سید احمد میرخانی (صفحه ۳۵۸) درباره محمد غزالی (متوفای سال ۵۰۵ هجری) چنین می نویسد: غزالی ظاهرا به واسطه افراط در تصوف، چندان اظهار تقدس و احتیاط می کرده که می گوید: لعن یزید جایز نیست، چون او یک فرد مسلمان است و ممکن است بعد از واقعه قتل امام حسین (ع) توبه کرده باشد! به قول فغانی، شاعر سنی، خطاب به غزالی: بر چنین کس نکنی لعنت و، شرمت بادا لعن الله یزید و علی آل یزید حکیم سنایی غزنوی نیز می گوید: داستان پسر هند مگر نشیدی که از او بر سر اولاد پیمبر چه رسید؟! پدر او لب و دندان پیمبر بشکست مادر او جگر عم پیمبر بمکید خود، بناحق، حق داماد پیمبر بگرفت پسر او سر فرزند پیمبر ببرید بر چنین قوم چرا لعنت و نفرین نکنم لعن الله یزیدا و علی آل یزید آری، به این گونه کسان باید گفت: ای که گفتمی بر یزید و آل او لعنت مکن زآنکه

شاید حق تعالی کرده باشد رحمتش آنچه با آل نبی او کرد اگر بخشد خدای هم ببخشد شاید ترا گر کرده باشی لعنتش!

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است

آیا سازش نور و ظلمت ممکن است (۱۰۷) رهبر حزب شیطان یزید بن معاویه به خوبی آگاه بود که یک انقلاب و حرکتی از خانه پسر حضرت زهرا و حضرت علی، امام حسین علیه السلام، در حال تکون است که بزودی زبانه خواهد کشید و دودمان نحس اموی را خواهد سوزاند. معاویه برای جلوگیری از انقلاب در حال رشد و خفه کردن آن در نطفه از هر دری درآمد. سلاح زور و زر را به کار برد، ولی نتیجه نگرفت. عاقبت از در تزویر وارد شد، و پیشنهاد وصلت و ازدواج با خاندان نبوت را داد، ولی در این جا هم شکست خورد.

مواقف حساس

برای هر کس و یا هر گروه سیاسی و غیر سیاسی مواردی پیش می‌آید که فوق العاده حساس و خطرناک، بلکه گاهی سرنوشت ساز است، و ممکن است مسیر تاریخ ملتی را عوض کند. در این گونه مواقع، تصمیم‌گیری درست نشانه عقل و درایت و قاطعیت است، و غفلت و مسامحه، و ندیدن عمق قضیه چه بسا باعث از بین رفتن و شکست یک انقلاب باشد. معاویه برای اینکه جلوی حرکت انقلابی امام حسین علیه السلام را بگیرد با وی بظاهر از در آشتی و دوستی درآمد و پیوند سببی را عامل مؤثر در رفع اختلاف میان بنی هاشم و بنی امیه دانست. او انتظار داشت با پیشنهاد وصلت و خواستگاری دختر زینب کبری علیه السلام برای پسرش یزید، نرمش و انعطافی در روحیه خروشان امام حسین علیه السلام که دایه دختر بود پدید آید، یا لاقلاً جلوی انقلاب تا مدتی گرفته شود. معاویه به حاکم خود مروان در مدینه نامه نوشت و به او دستور داد دختر عبدالله بن جعفر از زینب کبری علیه السلام را برای یزید ولیعهد خود خواستگاری نموده و به عقد او درآورد و افزود که برای تحقق این منظور، اختیار تام دارد که از نظر مهریه و شرائط دیگر هرچه مناسب دانست تعهد کند و علاوه بر همه اینها، یک شرط مهم و اساسی را در ضمن عقد بگنجاند و آن: سازش میان بنی هاشم (حزب الله) و بنی امیه (حزب شیطان) و اعلان ترک مخاصمه، و متارکه دائمی درگیری میان دو گروه.

دسیسه معاویه نقش بر آب شد

مروان حاکم مدینه پس از دریافت نامه معاویه، راهی خانه عبدالله بن جعفر پدر دختر مورد نظر شد. شاید چنین تصور می‌کرد که بنی هاشم از این فرصت کاملاً استقبال کرده و به وی خیر مقدم می‌گویند، و مانند دیگر دنیا پرستان غرق در شادی شده، این خدمت را فراموش نمی‌کنند! هر چه بود مجلس رسمیت یافت، مروان پیشنهاد شیطانی معاویه را که برای بسیاری از اعضای حزب شیطان مهم و فوق العاده به نظر می‌آمد مطرح کرد. وی خطبه‌ای بلیغ ایراد نمود و در ضمن آن از دودمان رسالت و خاندان نبوت تمجید فراوان کرد و پس از بیان مهریه و شرط پرداخت تمام قرضهای پدر دختر، موقعیت سیاسی و خانوادگی یزید بن معاویه را شرح داده و آشتی و سازش میان دو جناح متخاصم بنی هاشم و بنی امیه را در رأس همه شرطها قرار داد و به انتظار پاسخ مثبت نشست. سکوت مطلق سراسر مجلس را فرا گرفته و نفسها در سینه‌ها حبس شده بود. افراد ظاهر بین و ساده اندیش و کم تجربه از شادی در پوست خویش نمی‌گنجیدند، و بعضی در دل خویش می‌گفتند چه موقعیت خوب و فرصت طلایی است، باید از آن در راه سازش و ترک مخاصمه استفاده کرد. اما سالار شهیدان امام حسین علیه السلام که از رموز کار و نقشه‌های مرموز دشمن آگاه بود ساکت و آرام نشسته و مجلس را تماشا می‌کرد و اصلاً سخنی نمی‌گفت، شاید می‌خواست افکار دیگران را بفهمد، و روح

انقلابی آنان را بشناسد، و حزب الله را هم بیازماید، و استقامت آنان را ارزیابی کند، اما طولی نکشید که صحنه عوض شد، امیدها به یأس تبدیل گشت، و نقشه شیطانی معاویه نقش بر آب شد و بار دیگر رسوا گردید. عبدالله بن جعفر پدر دختر، پاسخ گویی به مروان حاکم مدینه و اختیار امر دختر را به امام حسین علیه السلام که آن روز دایی بزرگ دختر و بزرگ بنی هاشم و پیشوای والا مقام بود واگذار کرد. حسین عزیز بنیان گذار انقلاب خونین و حماسه عاشورای کربلای ۶۱ هجری خطبه زیبایی چون زیبایی خودش خواند و قاطعانه بر خلاف انتظار حضار مجلس سخن گفت و پرده از روی سیاست سیاست بازان برداشت، و خط فکری هر یک از حزب الله و حزب شیطان را مشخص کرد، و عنقا را برتر از آن دانست که شکار دام مگسی گردد. حضرت درباره با سه شرط پیشنهادی مروان در ازدواج دختر زینب کبری (ع) چنین فرمود: - ما خاندان رسالت و نبوت هرگز مهریه دختران خود را بیشتر از مهر سنتی مادرمان زهرا (س) قرار نمی دهیم، همچنین سابقه ندارد که بنی هاشم دیون و بدهیهای مردان را به وسیله زنان پرداخت کرده باشند (اشاره به اینکه بنی امیه بودند که به وسیله زنان، زندگی خود را تأمین می کردند، و قرضهای مردان را از این طریق می پرداختند). اما یزید، این موقعیت بر شخصیت او نیافزوده علاقمندان به او جز نادانان کسی دیگر نمی باشد.

حق و باطل را هرگز آشتی نباشد

امام حسین (ع) در رابطه با شرط سوم ازدواج (آشتی و سازش بین بنی هاشم و بنی امیه) و صلح میان حق و باطل جمله بسیار ارزنده و سازنده ای فرمود که زینده است سرمشق زندگی و برنامه غیرقابل تغییر همه انسانهای آزاده و مسلمانان وارسته باشد: (إِنَّا قَوْمٌ عَادِينَ كَمَا فِي اللَّهِ وَ لَمْ نَكُنْ نَصَالِحِكُمْ لِلدُّنْيَا فَلَقَدْ أَعْيَى النَّسَبُ فَكَيْفَ السَّبَبُ) (۱۰۸) ما خاندان محمد (ص) گروهی هستیم که در راه خشنودی خدا با شما (دشمنان دین) جنگ و پیکار داریم، هرگز برای دنیا و مصالح آن با شما سازش نخواهیم کرد، قرابت و فامیلی ناتوان و عاجز مانده که صلح را بر ما تحمیل کند، چه رسد بر قرابت سببی و ازدواج و وضعیت زناشویی! این سخن آخرین پایه امید معاویه و طرفدارانش را فرو ریخت، و خط فکری و مشی سیاسی حزب الله و طرفدارانش را در برابر حزب شیطان روشن ساخت. علاوه بر این امام حسین عملی بسیار جوانمردانه و بزرگانه انجام داد، بدینگونه که، در همان مجلس دختر زینب کبری را به یکی از فرزندان بنی هاشم تزویج کرد، و برای همیشه امید یزید پلید را قطع نمود و باغی را که ارزش خوبی داشت از مال شخصی خود به داماد و عروس هبه کرد. و با این عمل امام، ظاهر بینان و تنگ نظران خجل و شرمنده از مجلس خارج شده، و تفاوت شخصیتها را هم شناختند. این است ویژگی بارز و ممتاز حزب الله، که با هیچ عنوان و عاملی، با آنان که خط فکری باطل و انحرافی دارند سازش نمی کنند، و دست دوستی و آشتی به آنان نمی دهند، و بر هر فرد حزب الهی لازم است که حسین وار اندیشند و در پیشنهادهای ارائه شده از طرف دشمن دقت فراوان به کار برند، و با مسائل چنان برخورد کنند، که سالار شهیدان ما را آموخت.

خطبه آتشین امام حسین (ع) در مجلس معاویه

سالار جانبازان و رهبر بزرگ انقلاب و حماسه کربلا، روزی در مجلس معاویه بنا به تقاضای مردم خطبه ای ایراد کرد و حقایقی را برای مسلمانان روشن ساخت. حضرت در این خطبه، قسمتی از شرایط رهبری و حزب الله را که معاویه خود را بدروغ واجد آن شرایط می دانست بیان نمود، و یکی از شرایط را آگاهی رهبر از حقایق قرآن و پیروی از آن دانست. امام حسین علیه السلام ضمن ایراد خطبه فصیح و بلیغ مردم را به پیروی از رهبری خود دعوت فرمود و وظیفه سنگین مسلمانان در انتخاب رهبر و اطاعت از آن را بازگو کرد: (نَحْنُ حِزْبُ اللَّهِ الْغَالِبُونَ، وَ عَثْرَةُ رَسُولِ اللَّهِ الْأَقْرَبُونَ، وَ أَهْلُ بَيْتِهِ الطَّيِّبُونَ، وَ أَعْدَاءُ الثَّقَلَيْنِ الَّذِينَ جَعَلَنَا رَسُولَ اللَّهِ ثَانِي

کتاب الله تبارک و تعالی، الذی فیہ تفصیل کُلّ شیءٍ، لا یاءتیه الباطل من ینین یدیه ولا من خلفه، والموعول علینا فی تفسیره، ولا یبطینا تاویلہ، بل نتبع حقائقه فاءطیعونا فان طاعتنا مفروضه، ان کانت بطاعه الله مقرونه. (۱۰۹) (مایم حزب پیروزمند پروردگار و خویشان نزدیک و اهل بیت پاک پیامبر خدا، و یکی از دو امانت سنگین و گران قیمت که رسول خدا (در حدیث ثقلین) ما را جفت کتاب خدا قرارداد، قرآنی که بیان و تفصیل هر چیز در آن است، و هیچ سخن باطل در آن نسبت بگذشته و آینده وجود ندارد، کتابی که در تفسیر و بیان حقایق آن باید به ما تکیه و اعتماد شود، و فهم تاویل آن از ما دور نیست، و مایم که دائما پیروی از حقایق قرآن را برنامه کار خود قرار می دهیم، پس ما را (با چنین خصوصیت) اطاعت کنید، که اطاعت ما بر شما واجب است. چه، خدای متعال لزوم اطاعت ما را مقرون به لزوم اطاعت از خود و رسولش قرار داده است). (۱۱۰)

پیروان معاویه بین ناچه و جمل را، فرق نمی گذارند!

علی بن حسین مسعودی، از مورخان و جغرافی شناسان بزرگ اسلام در قرن چهارم، در کتاب (مروج الذهب) می نویسد: (مردی از اهل کوفه در موقع بازگشتن از صفین سوار بر شتر به دمشق آمد. یکی از مردم شام با وی درآویخت و گفت: این ناچه که بر وی سواری از آن من است که در جنگ صفین به غارت رفته و در دست تو افتاده است. نزاعشان بالا گرفت و نزد معاویه رفتند. مرد دمشق پنجاه شاهد آورد که این ناچه مال اوست (در زبان عرب ناچه به شتر ماده گویند) یعنی گواهی دادند این شتر ماده مال این مرد شامی است. معاویه هم به حکم شهادت پنجاه نفر مزبور، حکم داد که ناچه (یعنی شتر ماده) مال مرد دمشق است و فرد عراقی را مجبور کرد که شتر را تحویل وی دهد. مرد عراقی گفت: خدا خیرت دهد! این شتر ناچه نیست جمل است (یعنی ماده نیست، نر است!) معاویه گفت: حکمی داده ام و برگشت ندارد! بعدها که مردم متفرق شدند مرد کوفی را خواست و به او گفت: شترت چقدر قیمت داشت؟ و آنگاه بیش از قیمت شتر به او پرداخته و به او گفت: برای علی علیه السلام خبر ببر که من برای جنگ با وی صد هزار مرد دارم که ناچه را از جمل فرق نمی گذارند! (یعنی اگر به ناچه جمل بگویم و به جمل ناچه، چون و چرا نمی کنند). مسعودی بعد از ذکر این داستان می نویسد: اطاعت مردم از معاویه و نفاذ حکم وی به جایی رسید که در موقع رفتن به جنگ صفین روز چهارشنبه صلاهی نماز جمعه در داد و با مردم نماز جمعه خواند و کسی نگفت که امروز چهارشنبه است، نماز جمعه چرا؟! (۱۱۱) بنی امیه معتقد به خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله نبودند دستگاه بنی امیه در شام، این همه تبلیغات بر ضد امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام کرده اند، و مردم شام متجاوز از بیست سال لعن و سب علی علیه السلام را در منبرها شنیده اند؛ کجا می دانند حق کیست و باطل کدامست؟! فرد شامی که شاید ایدا اسمی از حسنین (ع) نشنیده و شاید یکی از هزاران افتخار بنی هاشم را نمی داند چطور می شود حق را بدو رسانید و او را بیدار کرد؟ جز اینکه علی بن الحسین (ع) در مرکز خلافت یزید از همان منبری که بر فراز آن پیوسته علیه علی بن ابی طالب (ع) و سایر بنی هاشم تبلیغ شده بود بالا رود و افتخارات علی بن ابی طالب علیه السلام و سایر بنی هاشم را به گوش مردم شام برساند و یزید و معاویه را رسوا کند و اهل شام را بر یزید بشوراند، تا قصه کشته شدن پدر و برادران او را در کربلا، اهل شام سالیان دراز گفتگوی هر مجلس و محفل نمایند و در نتیجه آثار شوم تبلیغات معاویه بکلی محو و نابود شود و دشمن با همه سلطه و قدرتی که دارد نتواند حقیقت را وارونه نشان دهد. پایه تبلیغات سوء اموی در شام را باید از اینجا اندازه گرفت که وقتی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) در محراب کشته شد، اهل شام تعجب کرده و می گفتند مگر علی نماز می خوانده که به مسجد آمده و در محراب او را کشته اند؟! (۱۱۲)

انتقال خلافت به معاویه و تبدیل آن به سلطنت موروثی

پس از شهادت امیرالمؤمنین علی (ع) به موجب وصیت آن حضرت مردم با حضرت حسن بن علی علیه السلام، که نزد شیعیان

امام دوم می باشد، بیعت کردند و حضرت متصدی خلافت شد، ولی معاویه آرام ننشسته به سوی عراق که مقر خلافت بود لشکر کشید و با امام حسن بن علی (ع) به جنگ پرداخت. معاویه با دسیسه های مختلف و دادن پولهای گزاف، تدریجا یاران و سرداران حسن بن علی علیه السلام را فاسد کرده به جانب خود کشید و بالاخره حسن بن علی علیه السلام نیز خلافت را به این شرط که پس از درگذشت معاویه، به وی برگردد و نیز معاویه به شیعیان تعرض نکند، به او واگذار کرد. (۱۱۳) در سال چهل هجری معاویه بر خلافت اسلامی استیلا و بلافاصله به عراق آمده در سخنرانییی که ایراد کرد به مردم اخطار نمود و گفت: (من با شما سر نماز و روزه نمی جنگیدم، بلکه می خواستم بر شما حکومت کنم و به مقصود خود هم رسیدم) (۱۱۴) نیز گفت: (پیمانی که با امام حسن علیه السلام بستم لغو و زیر پای من است) (۱۱۵) معاویه با این سخن اشاره کرد که سیاست وی از دیانت جداست و نسبت به مقررات دینی تعهدی نخواهد داشت و همه نیروی خود را در زنده نگه داشتن حکومت خود به کار خواهد بست، و البته روشن است که چنین حکومتی سلطنت و پادشاهی است نه خلافت و جانشینی پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله. از همین جا بود که بعضی از کسانی که به حضور وی باریافتند به عنوان پادشاهی سلامش دادند (۱۱۶) و خود نیز در برخی از مجالس خصوصی، از حکومت خود با ملک و پادشاهی تعبیر می کرد (۱۱۷) اگر چه در ملا-عام خود را خلیفه می شمرد و البته پادشاهی که بر پایه زور استوار باشد وراثت را به دنبال خود دارد. چنانکه بالاخره نیز به نیت خود جامعه عمل پوشانید و پسر خود یزید را، که جوانی بی بند و بار بود و کمترین شخصیت دینی نداشت، ولی عهد قرار داده به جانشینی خود برگزید (۱۱۸) و آن همه حوادث ننگین را فراهم ساخت. معاویه، با بیان گذشته خود رسانید که نخواهد گذاشت حسن علیه السلام پس از وی به خلافت برسد، یعنی در خصوص خلافت بعد از خود فکری دیگر دارد و آن همان بود که حسن را با سم شهید کرد (۱۱۹) و راه را برای فرزند خود یزید هموار ساخت. معاویه با الغای پیمان نامبرده فهمانید که هرگز نخواهد گذاشت شیعیان اهل بیت در محیط امن و آسایش به سر برند و کما فی السابق به فعالیتهای دینی خود ادامه دهند، و همین معنی را نیز عملا- پیاده کرد. (۱۲۰) وی اعلام کرد که هرکس در مناقب اهل بیت علیه السلام حدیثی نقل کند هیچگونه مصونیتی از حیث جان و مال و عرض خود نخواهد داشت. (۱۲۱) نیز دستور داد هر که در مدح و منقبت سایر صحابه و خلفا حدیثی بیاورد به وی جایزه ای فراوان دهند. و در نتیجه این دستور، اخبار بسیاری در مناقب صحابه جعل شد. (۱۲۲) همچنین دستور داد در همه بلاد اسلامی در روی منابر به علی علیه السلام ناسزا گفته شود (و این دستور تا زمان عمر بن عبدالعزیز خلیفه اموی ۹۹-۱۱۰ اجرا شد). معاویه به دستگیری عمّال و کارگردانان خود که جمعی از ایشان صحابی بودند خواصّ شیعه علی علیه السلام را کشت و سر برخی از آنان را به نیزه زده در شهرها گردانید. وی عموم شیعیان را در هرجا بودند به ناسزا و بیزاری از علی تکلیف می کرد و هر که از این کار خودداری می کرد به قتل می رسید. (۱۲۳)

سخت ترین روزگار برای شیعه

یکی از سخت ترین زمانها برای شیعه در تاریخ تشیع، همان زمان حکومت بیست ساله معاویه است که شیعه هیچگونه مصونیتی نداشت. دو تن از پیشوایان شیعه (امام دوم و امام سوم) که در زمان معاویه بودند کمترین قدرتی برای برگردانیدن اوضاع ناگوار در اختیار نداشتند. حتی امام سوم شیعه، که در شش ماه اول سلطنت یزید قیام کرد و با همه یاران و فرزندان خود شهید شد، در مدت ده سالی که در خلافت معاویه می زیست تمکن این اقدام را نیز نداشت. اکثریت تسنّن این همه کشتارهای ناحق و بی بند و باریها را که به دست برخی از صحابه، خصوصا معاویه و کارگردانان وی، انجام یافته است توجیه می کنند که آنان صحابه بودند و به مقتضای احادیثی که از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رسیده، صحابه مجتهدند و معذور، و خداوند از ایشان راضی است و هر جرم و جنایتی که از ایشان سر بزند معفو است! ولی شیعه این عذر را نمی پذیرد زیرا: اولاً، معقول نیست یک رهبر اجتماعی مانند پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله برای احیای حق و عدالت و آزادی به پا خاسته و جمعی را هم عقیده خود گرداند که همه

هستی خود را در راه این منظور مقدّس گذاشته، آن را لباس تحقّق بخشند. سپس وقتی که به منظور خود نایل شد، یاران خود را نسبت به مردم و قوانین مقدسه خود آزادی مطلق ببخشند و هرگونه حق کشی و تبهکاری و بی بندوباری را از ایشان معفو داند، یعنی با دست و ابزاری که بنایی را برپا کرده با همان دست و ابزار نیز آن را خراب کند! ثانیاً، این روایات که صحابه را تقدیس، و اعمال ناروا و غیر مشروع آنان را تصحیح می کند و ایشان را آمرزیده و مصون معرفی می نماید، از طریق خود صحابه به ما رسیده و مستند به گفتار ایشان است. و این در حالی است که خود صحابه، به شهادت تاریخ قطعی، با همدیگر معامله مصونیت و معذوریت نمی کردند؛ چه، همان صحابه بودند که بعضاً دست به کشتار و سب و لعن و رسوا کردن همدیگر می زدند و هرگز کمترین اغماض و مسامحه ای در حق همدیگر روا نمی داشتند. بنابر آنچه گذشت، به شهادت عمل خود صحابه، این روایات صحیح نیستند و اگر هم صحیح باشند مقصود از آنها معنای دیگری غیر از مصونیت و تقدیس قانونی صحابه است. فرضاً اگر خدای متعال در کلام خود روزی از صحابه در برابر خدمتی که در اجرای فرمان او کرده اند اظهار رضایت فرماید معنی آن (۱۲۴) تقدیر از خصوص خدمت مزبور یا خدمات پیش از آن تاریخ آنان است نه اینکه در آینده می توانند هرگونه نافرمانی که دلشان می خواهد بکنند!

استقرار سلطنت بنی امیه

سال شصت هجری معاویه در گذشت و پسرش یزید طبق بیعتی که پدرش بزور از مردم برای وی گرفته بود زمام حکومت اسلامی را در دست گرفت. چنانکه گفتیم، یزید به شهادت تاریخ هیچگونه شخصیت دینی نداشت. جوانی لایبالی بود که حتی در زمان حیات پدر اعتنایی به اصول و قوانین اسلام نداشت و جز عیاشی و بی بند و باری و شهوت رانی چیزی سرش نمی شد. وی در سه سال حکومت خود فجایعی به راه انداخت که در تاریخ ظهور اسلام با آن همه فتنه ها که گذشته بود سابقه نداشت. پس از یزید هم آل مروان از بنی امیه زمام حکومت اسلامی را به تفصیلی که در تواریخ ضبط شده در دست گرفتند. حکومت این دسته یازده نفری که نزدیک به هفتاد سال ادامه داشت روزگار تیره و شومی برای اسلام و مسلمین به وجود آورد که در جامعه اسلامی جز یک امپراتوری عربی استبدادی که نام خلافت اسلامی بر آن گذاشته شده بود حکومت نمی کرد. در دوره حکومت اینان حتی کار به جایی کشید که خلیفه وقت، که جانشین پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و یگانه حامی دین! شمرده می شد، بی محابا تصمیم گرفت بالای خانه کعبه غرفه ای بسازد تا در موسم حج در آنجا مخصوصاً به خوش گذرانی بپردازد! (۱۲۵) خلیفه وقت، قرآن کریم را آماج تیر قرار داد و در شعری که خطاب به قرآن انشا کرد گفت: روز قیامت که پیش خدای خود حضور می یابی بگو خلیفه مرا پاره پاره کرد! (۱۲۶) البته شیعه، که اختلاف نظر اساسی اش با اکثریت تسنن است بر سر دو مسئله خلافت اسلامی و مرجعیت دینی بوده و هست، در این دوره تاریک روزگاری تلخ و دشوار را می گذرانید، ولی شیوه بیدادگری و بی بند و باری حکومت‌های وقت و قیافه مظلومیت و تقوی و طهارت پیشوایان اهل بیت، این گروه را روزبه روز در عقاید خود استوارتر می ساخت و مخصوصاً شهادت دلخراش حضرت حسین، پیشوای سوم شیعه، در توسعه یافتن تشیع بویژه در مناطق دور از مرکز خلافت مانند عراق و یمن و ایران کمک بسزایی کرد. گواه این سخن آن است که در زمان امامت پیشوای پنجم شیعه، که هنوز قرن اول هجری تمام نشده و چهل سال بیشتر از شهادت امام سوم نگذشته بود، به مناسبت اختلال و ضعفی که در بنیان حکومت اموی پیدا شده بود، شیعیان از اطراف کشور اسلامی مانند سیل به دور پیشوای پنجم ریخته به اخذ حدیث و تعلّم معارف دینی در محضر وی پرداختند. نیز هنوز قرن اول هجری تمام نشده بود که چند نفر از امرای دولت شهر قم را در ایران بنیاد نهاده و شیعه نشین ساختند (۱۲۷) هر چند در عین حال شیعه به حسب دستور پیشوایان خود در حال تقیّه و بدون تظاهر به مذهب زندگی می کردند. سادات علوی بارها در اثر کثرت فشار بر ضدّ بیدادگریهای حکومت قیام کردند ولی شکست خوردند و بالاخره جان خود را در این راه از کف دادند

و حکومت بی پروای وقت در پایمال کردنشان از هیچ کاری فرو گذار نکرد. جسد زید، فرزند امام سجاد علیه السلام، را از قبر بیرون آورده به دار آویختند. سه سال جسد وی بر سر دار بود، سپس آن را پایین آورده آتش زدند و خاکسترش را به باد دادند. (۱۲۸) دامنه جنایات بنی امیه تا آنجاست که امام چهارم و پنجم نیز به دست بنی امیه مسموم شدند (۱۲۹) چنانکه درگذشت امام دوم و سوم نیز به دست آنان بوده است. فجایع اعمال امویان به حدی فاش و بی پرده است که اکثریت اهل تسنن با اینکه خلفا را عموماً مفترض الطاعه می دانند، ناگزیر شده اند که آنان را به دو دسته تقسیم کنند. ۱. خلفای چهارگانه نخستین، که به نظر آنها پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبارت از: ابوبکر و عمر و عثمان و علی علیه السلام (۱۳۰) هستند. ۲. خلفای غاصب، که از معاویه شروع می شود و بنی سفیان و بنی مروان را فرا می گیرد. امویین در دوران حکومت خود، در اثر بیدادگری و بی بند و باری، به اندازه ای نفرت عموم را برانگیخته بودند که پس از شکست قطعی آن سلسله از عباسیان و کشته شدن آخرین خلیفه آنان، مروان حمار، زمانی که دو پسر مروان با جمعی از خانواده خلافت از دارالخلافه شام گریختند به هر جا که روی آوردند پناهشان ندادند، تا بالاخره پس از سرگردانیهای بسیار که در بیابانهای نوبه و حبشه به محنت و بیچارگی افتادند. و بسیاری از ایشان از گرسنگی و تشنگی تلف شدند، به جنوب یمن در آمدند، و به دریوزگی، خرج راهی از مردم تحصیل کرده در زی حمالان عازم مکه شدند و آنجا در میان مردم ناپدید گردیدند. (۱۳۱)

شیعه در قرن دوم هجری

در اواخر ثلث قرن دوم هجری به دنبال انقلابات و جنگهای خونینی که در اثر بیدادگری و بدرفتاریهای بنی امیه مناطق مختلف اسلامی را فرا گرفته بود، دعوتی نیز به نام اهل بیت پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله در ناحیه خراسان ایران پیدا شد. متصدی دعوت، ابومسلم مروزی سردار ایرانی بود که برضد خلافت اموی قیام نمود و شروع به پیشرفت کرد تا دولت اموی را برانداخت. (۱۳۲) این نهضت و انقلاب، اگر چه از تبلیغات عمیق شیعه سرچشمه می گرفت و کم و بیش عنوان خونخواهی شهدای اهل بیت علیه السلام را داشت و حتی سران نهضت از مردم برای یک مرد پسندیده از اهل بیت (به طور سر بسته) بیعت می گرفتند، با این همه به دستور مستقیم یا اشاره پیشوایان شیعه نبود. به دلیل اینکه وقتی ابومسلم بیعت خلافت را به امام ششم شیعه امامیه در مدینه عرضه داشت، وی جدا رد کرد و فرمود: (تو از مردان من نیستی و زمانه نیز زمانه من نیست). (۱۳۳) بالاخره بنی عباس به نام اهل بیت خلافت را ربودند (۱۳۴) و در آغاز کار موقتاً به مردم و علویین روی خوش نشان دادند. حتی به نام انتقام شهدای علویین، بنی امیه را قتل عام کردند و قبور خلفای بنی امیه را شکافته هر چه یافتند آتش زدند. (۱۳۵) ولی دیری نگذشت که آنان نیز شیوه ظالمانه بنی امیه را در پیش گرفتند و در بیدادگری و بی بندوباری دست بنی امیه را از پشت بستند! یک مغنی با خواندن دو بیت شهوت انگیز، امین خلیفه عباسی را سر کیف آورد، و امین سه میلیون درهم نقره به وی بخشید. مغنی، از شادی، خود را به قدم خلیفه انداخته گفت: یا امیرالمؤمنین، این همه پول را به من می بخشی؟ خلیفه در پاسخ گفت: اهمیتی ندارد، ما این پول را از یک ناحیه ناشناخته کشور می گیریم! (۱۳۶) ثروت سرسام آوری که همه ساله از اقطار کشورهای اسلامی به عنوان بیت المال مسلمین به دارالخلافه سرازیر می شد به مصرف هوسرانی و حق کشی خلیفه وقت می رسید. شماره کنیزان پری وش و دختران و پسران زیبا در دربار خلفای عباسی به هزاران می رسید. وضع شیعه پس از انقراض دولت اموی و روی کار آمدن بنی عباس باز کوچکترین تغییری نکرده بود، تنها، دشمنان بیدادگری تغییر اسم داده بودند! (۱۳۷) یزید، ابتدا مسرور شد، ولی بعد...! تبلیغات بنی امیه در شام علیه امیرالمؤمنین علیه السلام به اندازه ای بود که مردم آن سامان به غیر از بنی امیه کسی را جزو اقربا و خویشان رسول الله صلی الله علیه و آله نمی دانستند، ولی ورود اسرای اهل بیت به شام و بیانات حضرت امام سجاد علیه السلام در منبر و شوارع دمشق و سخنان زینب کبری علیه السلام در مجلس یزید و تماس گرفتن مردم شام با امام علیه السلام و تحقیق حال از آن حضرت، پرده از

روی کار برداشت و یزید رسوا شد و لذا پس از آن هرگز نتوانست اسرا را در شام نگاه دارد. تبلیغات خلاف واقع بنی امیه برله خود و علیه اهل بیت علیه السلام یعنی اقبای واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله و رسوخ این تبلیغات در اذهان مردم شام، به اندازه ای شدید بود که در افکار مشایخ دمشق نیز (بنا به نقل (تجارب السلف) جاگیر شده بود و اگر ورود اسرای خاندان رسالت به شام و دمشق وقوع نیافته بود پرده از روی کار برداشته نمی شد. نقل تجارب السلف معتبر است، و تاریخ مزبور از مآخذ و مصادر محسوب می شود. در آغاز یزید خیال می کرد چنانچه صورت ظاهر حال هم نشان می داد بر حسین بن علی سیدالشهدا علیه السلام غالب آمده، سلطنت شومش استقرار می یابد و خود و اعقاب و احفادش مالک الرقاب امم و قهرمان الماء والطين می گردند! ولی نمی دانست که در واقع سیدالشهدا علیه السلام غالب است (غالبیة فی صورة المغلوبیة) و آخر کار یزید بر عکس اول آن است. لذا اندک مدتی نگذشت که از اریکه سلطنت به زمین افتاد و سرنگون گردید و برای ابد رسوا شد. به گونه ای که پس از وی پسرش معاویه بن یزید نیز در بالای منبر در مسجد دمشق رسوایی پدر را نزد عموم اعلام کرد. یزید در آغاز به اندازه ای از کشتن سیدالشهدا علیه السلام شاد و مسرور بود که ابن زیاد را نزد خود طلبید و به او انعام و جایزه داد. محدث قمی (ره) گوید (۱۳۸): کسی که در افعال یزید و اقوال او نیک بنگرد بر وی آشکار می گردد که چون سر مطهر حضرت ابی عبدالله علیه السلام و اهل بیت او را آوردند سخت شادمان گشت و آن جسارتها با سر مطهر کرد و آن سخنان گفت و علی بن الحسین علیه السلام را با سایر خاندان در زندانی کرد که از گرما و سرما محفوظ نبودند تا چهره ایشان پوست انداخت. (۱۳۹) امّا چون مردم آنها را شناختند. و بزرگواری ایشان را بدانستند و مظلومی آنها را بدیدند و معلوم گردید که آنان از خاندان رسول صلی الله علیه و آله هستند از کار یزید اظهار کراهت نمودند و او را دشنام دادند و لعن کردند و به اهل بیت روی نمودند و یزید بر آن آگاه شد، خواست خویشان را از خون آن حضرت بری نماید، نسبت قتل را به ابن زیاد داد و او را نفرین کرد و از کشتن آن حضرت اظهار پشیمانی نمود و رفتار خویش را با علی بن الحسین علیه السلام نیکو کرد و آنها را در سرای خاص خویش فرود آورد، حفظ ملک و پادشاهی را، تا دل مردم را به سوی خویش جلب کند، نه آنکه راستی کار ابن زیاد را نپسندیده باشد و از کشتن آن حضرت پشیمان شده باشد. دلیل بر این امر، داستانی است که (سبط ابن الجوزی) در (تذکره) روایت کرده است که، یزید ابن زیاد را نزدیک خود بخواند و مال فراوان به او بخشید و او را تحفه های بزرگ داد و نزدیک خود نشاند و منزلت او را بلند گردانید. نیز او را به اندرون خود برد نزد زنان خود و ندیم کرد و شبی در حال مستی به مطرب گفت: بخوان و خود این ابیات را بالبداهه انشا کرد: اسقنی شربة تروی مشاشی (۱۴۰) ثم مل فاسق مثلها ابن زیاد صاحب السرّ و الامانة عندی و لتسدیدی مغنمی و جهادی قاتل الخارجی اعنی حسینا و میبد الاعداء و الحساد ابن اثیر در کامل نقل کرده است که، ابن زیاد به مسافر بن شریح شکری در راه شام گفت: من حسین را به امر یزید کشتم. یزید به من گفت: یا باید حسین علیه السلام کشته شود و یا باید تو کشته شوی؛ و من قتل او را اختیار کردم. پس اظهار پشیمانی یزید از قتل امام حسین علیه السلام از روی حيله و تزویر و سیاست بوده، چون دیده است این عمل در انظار مردم و افکار عمومی نتیجه بد علیه اش بخشیده خواسته خود را تبرئه کند، بلکه با آن رویه، جلب قلوب نماید و الا در باطن از قتل آن حضرت مسرور بوده است. شمر بن ذی الجوشن نیز نماز می خوانده و بعد از نماز می گفته است: خدایا اطاعت از اولی الامر مرا وادار کرد که ریحانه رسول الله را به قتل برسانم!! (۱۴۱) (رجوع شود به میزان الاعتدال ذهبی ج ۲ ص ۲۸۰ ط مصر و انیس الموحدین ص ۱۱۵ ط تبریز سال ۲۱۳۹ ق).

اولی الامر چه کسانی هستند؟

قرآن می فرماید: (یا ایُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا اَطِيعُوا اللّٰهَ وَ اَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ اَوَّلِی الْاَمْرِ مِنْكُمْ) (۱۴۲): ای اهل ایمان فرمان خدا و رسول و فرمانداران (از طرف خدا و رسول) را اطاعت کنید، اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، و این کار (رجوع به حکم خدا و

رسول) برای شما از هرچه تصوّر کنید بهتر و خوش عاقبت تر خواهد بود. ابی بصیر از امام جعفر صادق علیه السلام راجع به این آیه سؤال کرد، حضرت فرمود: این آیه در شائن علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین علیه السلام نازل شده است. (۱۴۳) در حدیث دیگر از ابی بصیر آمده است که امام فرمود: آیه شریفه اولی الا مر درباره ائمه اطهار که از نسل علی و فاطمه می باشند نازل گردیده است. (۱۴۴) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: (لا- طاعه لمخلوق فیمعصیه الخالق): آنجا که کار به معصیت الهی می انجامد، هیچ مخلوقی را نباید اطاعت کرد. تنها علی بن ابی طالب و یازده فرزند معصوم وی هستند که به نحو مطلق واجب الاطاعه بوده و خداوند اطاعت آنان را مانند اطاعت رسول الله مطلقا واجب فرموده است. و هرگز خدای متعال اطاعت اشخاص غیر معصوم را واجب نمی کند و در کنار پیامبر قرارشان نمی دهد. در تفسیر این آیه، احادیث فراوانی وارد شده است که بر اساس آنها نبی اکرم در تفسیر اولی الا مر، فرموده: اول آنان علی بن ابی طالب می باشد و سپس تا امام دوازدهم را برشمرده است. (۱۴۵) اولی الا- مر یعنی امیر المؤمنین علی علیه السلام (۱۴۶) معلوم است که اولی الا- مر شمر، عبارت از یزید و ابن زیاد است. این نیز که یزید اجازه داد اهل بیت در دمشق در دربار خونبار او برای سیدالشهدا علیه السلام عزا برپا نمایند، از راه حيله و سیاست شومش بوده است، به این امید که در انظار عموم، بتواند خود را از جنایت فجیع قتل امام تبرئه نماید. محدث قمی در (نفس المهموم) آورده است (۱۴۷): در کامل بهائی گوید: زینب علیه السلام نزد یزید فرستاد و رخصت خواست برای برادرش حسین علیه السلام مجلس عزا برپای دارد. یزید لعنه الله رخصت داد و آنان را در دارالحجره فرود آورد. هفت روز به آنجا ماتم داشتند و هر روز زنان بسیار نزد ایشان می آمدند، چندانکه نزدیک بود مردم در سرای یزید ریزند و او را بکشند. مروان آگاه گردید و گفت مصلحت نیست اهل بیت حسین علیه السلام را در این شهر نگاهداری، برگ سفر بساز و ایشان را سوی حجاز فرست. یزید برگ سفر ایشان بساخت و ایشان را به مدینه روانه کرد. بنابراین روایت، مروان بدان وقت در شام بود. بنابر آنچه بیان شد یزید پلید دست و پای خود را گم کرده بود و نمی دانست چه حيله ای بیندیشد تا جلوی تنفر و انزجار مردم را بگیرد و از یورش مردم به دربارش که او را بکشند جلوگیری کند. مروان از نیات مردم آگاه شده و یزید را از واقع امر آگاه ساخته و او را وادار به حرکت دادن اسرای اهل بیت کرده است. حتی هفت روز عزا برپا کردن اهل بیت بر سیدالشهدا علیه السلام بسیار بعید به نظر می رسد، بلکه کلی مدّت ماندن آنها در دمشق هفت روز شده است. با آن هیجان مردم و اضطراب و تشویش در اذهان آنها، یزید چطور می توانست اهل بیت را در دمشق بیشتر نگه دارد و تا چهل روز سر مطهر را در مناره مسجد جامع آویخته باشند یا آن سر انوار اطهر را با اسرای خاندان رسالت به مدینه فرستاده باشد. بلکه ملاحظه سیاست یزید و حيله وی برای جلب قلوب ایجاد می کرده که راءس مطهر را هر چه زودتر به بدن اطیب برگرداند تا زمینه تحریک افکار عمومی مردم علیه خودش را از بین برده و نظر مساعد آنها را به خویش جلب نماید. و نا گفته نماند که طبری گفته سه روز عزا نگاه داشتند، اهل بیت را در اول ورودشان به دمشق در خانه ویرانی مسکن داده اند، چنانکه در بصائر الدرجات از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام روایت کرده که علی بن الحسین را با همراهان نزد یزید بن معاویه بردند و آنها را در خانه ویران مسکن دادند. یکی از ایشان گفت: ما را در این خانه منزل دادند که سقف فرو افتد و ما را بکشد. پاسبانان به زبان رومی می گفتند: اینها را بنگرید از خراب شدن خانه می ترسند با آنکه فردا آنها را بیرون می برند و می کشند. علی بن الحسین علیه السلام فرمود: هیچکس از ما زبان رومی را نیکو نمی دانست جز من. از این روایت شریفه استفاده می شود که پاسبانان دولت بنی امیه در زندان و آنهایی که از سوی یزید بر اسرای اهل بیت گمارده شده بوده اند به زبان رومی تکلم می نموده اند، و ظن قوی آن است که اصلا رومی بوده اند. چون دولت بنی امیه با روم مرتبط بود و دولت روم در دربار بنی امیه و معاویه و یزید نفوذ داشت. چنانکه سر جون بن منصور رومی، که معرب سرژیوس (۱۴۸) است، از زمان معاویه تا دوره عبدالملک تقریبا کاتب و وزیر مشاور در دربار اموی بود و تدبیر قتل سیدالشهدا علیه السلام به دست ابن زیاد را او به یزید پیشنهاد داد. روی همین پیشنهاد بود که یزید حکومت عراقین بصره و کوفه را یکجا به ابن زیاد واگذار

کرد و او را به محاربه سیدالشهدا وادار نمود. سرجون قبلا عهده‌ای از معاویه اخذ نموده و نگه داشته بود. از آنجا که روابط یزید با ابن زیاد خوب نبود، بعد از مشاوره یزید با سرجون و پیشنهاد وی که ولایت عراقین را به ابن زیاد بدهد و به جنگ امام بفرستد، سرجون آن عهدنامه را به یزید نشان داد و او نیز قبول کرد. به این مطلب شیخ مفید (ره) در ارشاد و دیگران اشاره کرده اند. ارتباط روم با دربار بنی امیه، به علت تمایل نژادی بنی امیه به آنها بوده است. معاویه در زمان جنگ صفین با روم صلح کرد و عظمت اسلام را از نظر آنها انداخت (برای تفصیل مطلب به کتاب (التدوین) مرحوم اعتمادالسلطنه رجوع بشود) و بنی امیه از نژاد اصیل عربی نبودند (رجوع شود به جنه الماوی ص ۳۰۴ ط تبریز). نیز از روایت استفاده می شود که امام علیه السلام زبان رومی را بخوبی می دانسته، چنانکه اعتقاد ما امامیه بر آن است که امام به تمامی زبانها آشنا بوده و به آنها تکلم می کند. لغتی پیدا نمی شود که امام به آن جاهل باشد زیرا کسی که به لغتی یا چیزی جاهل باشد، او را نشاید که امام و خلیفه الهی و حجت خدا بر مردم باشد. همچنین از روایت مزبور معلوم می شود که یزید در اول امر، پس از ورود اهل بیت به شام و زندانی کردن آنها در دمشق، در خیال کشتن و بکلی از بین بردن آنها بوده است، چنانکه این مطلب از گفتگوی پاسبانان زندان ظاهر می شود. ولی بعد از آن خیال خبیث منصرف شده و علت آن هم توجه افکار عمومی و بیدار شدن مردم و انقلاب و هیجان آنها و انعکاس قتل سیدالشهدا علیه السلام در میان مسلمین و بد نتیجه دادن آن برای یزید بوده است که باعث شده از کشتن افراد خاندان رسالت صرف نظر نماید. چنانکه از فرمایش امام سجاد علیه السلام به یزید نیز استفاده می شود که فرمود: اگر مرا خواهی کشت کسی را مأمور کن که این زنان و اطفال را به وطن خودشان برساند و یزید پلید گفت که از قتل شما گذشتم و آنها را خود شما خواهید برگردانید، چنانکه در مقاتل نقل کرده اند. از ملاحظه تمامی اینها معلوم می شود که یزید دیگر نمی توانست اهل بیت را در دمشق نگه دارد. یزید بس رسوا شده دست از قتل اهل بیت علیه السلام برداشت و خود نیز در اندک مدتی از بین رفت و پسرش معاویه بن یزید در بالای منبر باز رسوایش کرد. (۱۴۹)

ظالمین عبرت بگیرند!

خواننده عزیز، با نظر عبرت بنگر! معاویه و یزید خودشان را با تبلیغات شومشان اقریبای رسول الله صلی الله علیه و آله به خورد مردم شامات داده بودند (چنانچه شواهد آن گذشت)، اما بعد از یزید پسرش معاویه در بالای منبر در میان جمعیت انبوه از مردم اقرار کرد که احق به خلافت و قرابت رسول الله صلی الله علیه و آله علی امیرالمؤمنین علیه السلام است. خداوند حقایق را بر زبان او جاری کرد، و این مطلب در تاریخ به یادگار ماند. شگفت آن است که، تاریخ از فرزند یزید به پاس حق گوئی و پرهیز وی از تعصب جاهلی به نیک نفسی یاد می کند، ولی ابن تیمیه حرانی ناصبی پس از سالیان دراز کاسه از آتش گرمتر شده واضحات و ضروریات را انکار می کند و لذا از وی با بدنامی و ضلالت و گمراهی یاد می شود، زیرا تعصب جاهلانه و خباث ذاتی وی او را وادار به طرفداری از یزید پلید کرده است. (۱۵۰) قهستانی گفته: اگر کسی اراده کند که مقتل امام حسین علیه السلام را بخواند و تاریخ شهادت آن حضرت را ذکر کند سزاوار است اول مقتل صحابه را بخواند تا به رافضیها شباهت پیدا نکند! منظورش آن است که ذاکر مقتل امام حسین اول باید مقتل عثمان بن عفان اموی را بخواند، در صورتیکه قیاس امام حسین با عثمان روا نیست، زیرا عموم صحابه اجماع بر کفر عثمان (۱۵۱) کرده و او را واجب القتل دانستند و در نتیجه او را کشته و حتی در قبرستان مسلمانها نیز نگذاشتند دفن شود بلکه چند نفر جنازه او را برده و در (حش کوب) دفن کردند. . نیز به عقیده آقای غزالی، حجت الاسلام سنیها، بر شخص واعظ حرام است که مقتل سیدالشهدا علیه السلام را بخواند! و آنچه میان صحابه از نزاع و دشمنی و خصومت اتفاق افتاده تمامی آنها را ندیده و نشنیده انگاشته، و حقایق تاریخی را مستور نگاه دارد، و از واقعیات چشم پوشد تا به دامن آلوده عده ای از صحابه که به نص قرآن مجید از منافقین بوده اند، گرد و غباری ننشیند! زیرا معاویه ها و عمرو عاص ها و مغیره ها

و ابوسفیان‌ها و امثال آن منافقین، که از زنداقه بوده‌اند، از اعلام دین و بزرگان اسلام محسوب می‌شوند. امثال اینها از اعلام دین هستند و نباید درباره آنها حقایق تاریخی را به زبان آورد و وقایع صحیح را نگاشت تا مبادا حقایق تاریخ خلفای جاهل نیز آشکار شود. (۱۵۲) در عصر ما هم دیدند که با آن حرفهای پوسیده غزالیها نمی‌توانند از فهمیدن و دانستن و کنجکاوی در موضوعات تاریخی و فروع دینی جلوگیری نمایند، با افکار ساده و سطحی و غرب زده به فلسفه بافی در موضوع امامت و خلافت اسلامی می‌پردازند. به این امید که با فلسفه تراشی‌هایی که غالباً جز ادعای بدون دلیل و فتوای بی‌مدرک و خیال بافی بیشتر نیست، بتوانند خلافت اشخاص جاهل و امویهای فاسق را توجیه کرده و به خورد جوانان عصر بدهند و آنها را اولی‌الامر بشناسانند. ولی هرچه بگویند و بنویسند جوانان عصر حاضر، این‌گونه خلفا را که از رویه ملوک جبار سر مویی قدم به کنار نگذاشته‌اند و از ستمکاران روزگار محسوبند خلفای الهی و جانشینان رسول گرامی نخواهند شمرد. فتوای امثال غزالی و قهستانی نزد ما ابداً ارزش نداشته و مورد اعتبار و اعتنا نیست. زیرا از ضروریات مذهب اهل بیت و تابعین و شیعیان آنها این است که خواندن مقتل و تاریخ احوال امام حسین علیه السلام در روز عاشورا یا سایر اوقات از افضل قربات می‌باشد و ترغیب و تحریص شیعه توسط ائمه اهل بیت به این کار خدا پسندانه از حد تواتر گذشته و ضروری و اجماعی میان شیعه امامیه است. زیارت قبور مبارکه آن حضرات، و عزاداری و گریه و زاری در مصائب وارده بر ائمه اهل بیت خصوصاً بر سیدالشهدا امام حسین از افضل اعمال و از اعظم مستحبات و از الزم‌اموری است که بر عموم شیعه محافظت بر آن واجب، و زنده نگاه داشتن آن لازم است. در خصوص گریه و بکای بر مصائب سیدالشهدا و زیارت آن حضرت، رجوع شود به صحیحترین، معتبرترین و جامعترین تالیف در اخبار و احادیث صحیحه وارده از اهل بیت معصومین: کتاب (کامل‌الزیاره) نوشته شیخ ثقه اجل جعفر بن محمد بن قولویه قمی قدس الله روحه که در سال ۱۳۵۶ هـ. ق به همت علامه کبیر آقای امینی صاحب الغدیر قدس سره طبع و نشر شده و بعداً با طبع افسست نیز منتشر شده است. با وجود دستور ائمه هدی سلام الله علیهم، چه اعتنایی به فتوای نواصب و خوارج و دشمنان اهل بیت داریم که با عقل ناقص و رای کاسد خودشان فتوا داده و بر خلاف دین حکم تحریم و تحلیل صادر کرده‌اند. در صورتی که خاندان رسالت ائمه اطهار معصوم بوده و هرچه نقل کنند از جدشان رسول الله به آنها رسیده و لذا اعرف به احکام شرع و اعلم به حلال و حرام و قوانین اسلامند. باید از آقای غزالی سؤال شود که شما با کدام دلیل فتوا داده‌اید که خواندن مقتل سیدالشهدا امام حسین و حکایت قضایای کربلا توسط و عاظ در شرع حرام است؟! آیا از رسول الله صلی الله علیه و آله به شما خبر رسیده یا از بعضی صحابه که مانند شما اشخاص عادی و غیرمعصوم بوده‌اند روایتی نقل شده است؟! آیا فتوای امام جعفر صادق علیه السلام قابل اتباع است یا رای منحوس شما؟! اصولاً انسان باایمان باید از اقوال خاندان عصمت و طهارت، که به نص قرآن کریم معصومند و آیه تطهیر در شأن آنها نازل گشته، تبعیت کند یا از قول فردی مثل شما؟ از آثار فتوای امثال شماهاست که به فرموده امام صادق، آسمان و زمین برکات خود را قطع می‌کند. (۱۵۳)

بخش چهارم: شجره طیبه

شجره طیبه

(إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا) قرآن کریم: سوره احزاب، آیه ۳۳ اینک که با شجره ملعونه، و دو چهره شاخص پلید آن: معاویه و یزید آشنا شدیم، از باب تُعرف الاشیاء بآضدادها، خالی از لطف و مناسبت نیست که با شجره مبارکه طیبه اهل بیت عصمت و طهارت سلام الله علیهم اجمعین نیز آشنا شویم و بدین منظور برای رعایت اختصار، و به عنوان نمونه، بر گهایی از پرورنده درخشان یکی از برجسته‌ترین چهره‌های تابناک این خاندان: پسر عم و داماد و وصی پیامبر اکرم

همسر فاطمه مرضیه، ابوالحسنین، ابوالزینبین و ابوالا- ثمه یعنی اسدالله الغالب علی بن ابیطالب را بگشاییم و شطری از فضایل و مناقب بیشمار آن حضرت را با هم بخوانیم، تا عمق خسارت جبران ناپذیری را که در اثر جنایات آن شجره ملعونه در حق این خاندان طیبه، بر عالم اسلام بلکه جهان انسانیت رفت، دریابیم و در عصر و مصر خویش، هشیارانه پاسدار حرمت و فضیلت این خاندان پاک باشیم. (اعلم تر کیف ضرب الله مثلا کلمه طیبه کسجره طیبه اءصلها ثابت و فرعها فی السماء توتی اکلها کل حین یاذن ربها و یضرب الله الا- مثال للناس لعلهم یتذکرون و مثل کلمه خبیثه کسجره خبیثه اجتثت من فوق الارض مالها من قرار یتبیت الله الذین امنوا بالقول الثابت فی الحیاة الدنیا و فی الا- خزرة و یضلل الله الظالمین و یفعل الله ما یشاء). قرآن کریم: سوره ابراهیم، آیه ۲۴-۲۷ یعنی: آیا نمی بینید چگونه زد خدا مثلی که گوید: مثل کلمه طیبه پاکیزه که کلمه توحید و کلمه (لا اله الا الله) است مثل درخت پاکیزه است که ریشه آن محکم است در زمین و شاخه آن در سمت آسمان است. می دهد میوه خود در همه اوقات به اذن پروردگار خود و می زند خدا مثلها را از برای مردم، شاید ایشان ملتفت شوند. و مثل کلمه ناپاک که کلمات کفر و ناهنجار است مثل درخت ناپاک است که ریشه آن پهن شود بر روی زمین که نیست از برای آن درخت ثباتی. ثابت می دارد خدا آن کسانی را که ایمان آوردند به عقیده و قول ثابت در زندگی دنیا و آخرت تا در جواب سؤال قبر در نمانند. و او می گذارد خدا ظالمین را در گمراهی و خدا هر چه بخواهد می کند.

کسجره طیبه

در اخبار اهل بیت شجره طیبه به حضرت رسول و ائمه معصومین تفسیر شده، و شجره خبیثه به اعدای آنها یعنی بنی امیه، چنانکه در تفسیر علی بن ابراهیم و تفسیر عیاشی مذکور است. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام رکن و اساس توحید است ۱. (رووی عن ابی الحسن انه قال: ولایة علی مکتوب ج ه جفی جمیع ضیحف الا- نبیاء، وکن ینعت الله نبیا إ لا بثبوة محمد و ولایة و صیه علی (۱۵۴) از آقا موسی بن جعفر علیه السلام روایت شده که فرمود: ولایت و سرپرستی امیرمؤمنان در تمام کتابهای انبیا نوشته شده است و خداوند هرگز پیغمبری را به رسالت مبعوث نساخته است مگر با اقرار به نبوت و پیامبری حضرت محمد و ولایت و سرپرستی (و اولی به تصرف بودن) وصی او حضرت علی علیه السلام ۲. رووی عن علی بن موسی، عن ابیه، عن جدّه، عن ج ابیه ج مُحْمِد بن علی بن الحُسنین فی قوله تعالی: (فَطَرَهُ اللهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (۱۵۵) قال: هُوَ لِإِلهِ إ لَمَا اللهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللهِ، إ لى هَاهُنَا التَّوْحِيدُ. (۱۵۶) روایت شده از امام بحق حضرت علی بن موسی از پدرش از جدش از امام بحق محمد باقر در تفسیر و بیان معنی قول خداوند متعال: (فَطَرَتِ اللهُ الَّذِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا) (سوره روم، آیه ۳۰) یعنی فطرت خدا آن چنان فطرتی است که خداوند متعال همه مردم را بر آن فطرت خلق نموده است، که فرمود: این فطرت خدا عبارت است از لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللهِ. بعد فرمود توحید تا اینجاست (یعنی علی امیرالمؤمنین ولی الله). زیرا ولایت رکن توحید است و اگر ولایت، که رکن و پایه و اساس توحید است، برداشته شود نه توحید و نه نبوت هیچکدام باقی نمی ماند. ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام بر هشت درب بهشت نوشته شده جابر انصاری می گوید: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود شبی که مرا به آسمان بردند امر شد که بهشت و دوزخ را بر من عرضه نمایند. پس تمام آنها را دیدم؛ دیدم بهشت و انواع نعمتهای او را و دیدم آتش و اقسام عذابش را؛ و بر هشت درب بهشت نوشته بود: لا اله الا الله، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ، عَلِيُّ امِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَلِيُّ اللهِ. (۱۵۷)

در اطراف عرش نوشته شده: علی امیرالمؤمنین (ع)

مروان بن مسلم از امام صادق علیه السلام روایت می کند که آن حضرت فرمود: به خط جلی در اطراف عرش نوشته شده است:

لا إله إلا الله، محمد رسول الله، علی امیرالمؤمنین. (۱۵۸) عایشه گفت: در امیرالمؤمنین شک نمی‌کند مگر کافر عطا می‌گوید: از عایشه درباره علی علیه السلام سوال نمودم، گفت: او بهترین فرد بشر است؛ شک نمی‌کند در او مگر فرد کافر. (۱۵۹) عایشه گفت: طلحه و زبیر وادارم ساختند با امیرالمؤمنین بجنگم در حدیثی آمده است: بعد از نقل خبر مذکور از عایشه پرسیدند پس چرا با او جنگ کردی؟ گفت طلحه و زبیر مرا به این کار وادار کردند. (۱۶۰) هرکس احدی را بر امیرالمؤمنین مقدم بدارد کافر است ابن عمر می‌گوید: رسول خدا فرمود هرکس احدی از اصحاب من را بر علی مقدم بدارد، آن کس کافر است. (۱۶۱) این حدیث صراحتاً دلالت دارد کسانی که از غیر علی پیروی کردند و دیگران را بر او مقدم داشتند کافرند، بنابراین، افرادی که مقام مولی را غصب نمودند دیگر حالشان معلوم است. عمر فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام را نقل می‌کند عمر بن الخطاب می‌گوید: رسول خدا فرمود فضل و برتری علی بن ابی طالب بر این امت مثل برتری ماه رمضان است بر بقیه ماهها، و برتری علی بر این امت مثل برتری شب قدر است بر بقیه شبها، و برتری علی بر این امت که به او ایمان آورده و ولایت او را تصدیق کند، و او ایلا و صد او ایلا بر کسی که انکار نماید او را و انکار نماید حق او را، بر خدا حتم است که روز قیامت آن شخص را از شفاعت محمّد محروم سازد. (۱۶۲) این حدیث، از بهترین احادیثی است که بر برتری علی دلالت داشته و صراحت دارد در اینکه وی خلیفه بلافضل رسول خدا است که همان ولایت باشد، و به طور واضح می‌رساند که اگر کسی ولایت و خلافت او را منکر شود روز قیامت از شفاعت رسول اکرم محروم خواهد بود. عجباً! خود عمر که این حدیث را نقل می‌کند، ابوبکر را بر کرسی خلافت می‌نشانند و سپس خود جای او را می‌گیرند و بعد از خودش هم تشکیل شوری می‌دهند و حتی برای بعد از مرگش هم راضی نمی‌شود خلافت نصیب مولی گردد، فاعتبروا یا اولی الالباب!

زهد را بایستی از علی (ع) آموخت

راوی می‌گوید: علی بن ابی طالب را بر منبر دیدم که می‌فرمود: چه کسی از من شمشیرم را می‌خرد؟ من اگر پول یک پیراهن را داشتم، شمشیر خود را نمی‌فروختم. مردی از جای برخاست و عرض نمود: ما وجه پیراهن را الان نمی‌گیریم و به تاءخیر می‌اندازیم. راوی می‌گوید: این جریان در حالی رخ داد که تمام دنیای اسلام به جز شام در دست علی بود. (۱۶۳) علی اول کسی بود که با رسول خدا نماز خواند سعد بن ابی وقاص درباره حضرت علی می‌گوید: آیا علی اول کسی نبود که اسلام آورد؟ آیا اول کسی نبود که با رسول خدا نماز خواند؟ آیا علی زاهدترین خلق خدا نبود؟ آیا علی اعلم و داناتر از همه به خدا نبود. (۱۶۴)

علی سید دنیا و آخرت است

ابن عباس می‌گوید: رسول خدا به علی نظر کرد و فرمود: یا علی، تو سید هستی در دنیا و سید هستی در آخرت. دوست تو دوست من، و دوست من دوست خداست؛ و دشمن تو دشمن من، و دشمن من دشمن خداست. وای بر کسی که بعد از من به تو بغض بورزد. (۱۶۵) در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که اشخاصی که امیرالمؤمنین را خانه نشین نمودند، و حق او را غصب کردند، و درب خانه فاطمه را آتش زدند، آیا دوست حضرت بودند یا دشمن وی. بلاشک اینها دشمن اویند، پس دشمن رسول خدا و دشمن خدا می‌باشند. حال باید دید آیا امکان دارد که دشمنان رسول خدا و دشمنان خدا، جانشین رسول خدا باشند؟! خود داوری فرمایید.

جدایی از علی (ع) جدایی از خداست

ابوذر می‌گوید: رسول خدا فرمود: یا علی کسی که از من جدا شود از خدا جدا شده، و کسی که از تو جدا شود از من جدا شده

است . (۱۶۶) باید پرسید کسانی که حضرت علی را خانه نشین نمودند و متصدی خلافت شدند ، از علی جدا شده اند یا نه ؟ بلاشکال از حضرت علی جدا شدند ، پس آنان از خدا و رسولش نیز جدا شدند ، و کسی که از خدا و رسول خدا جدا باشد ، لیاقت خلافت رسول خدا را ندارد (دقت نمایید) . لافتی إ لآ علی امام محمد باقر می فرماید : در روز بدر ملکی که به او رضوان می گویند از آسمان ندا در داد : (لا سیف إ لآ ذوالفقار و لافتی إ لآ علی) (۱۶۷)

جبرئیل در احد ، یار علی بود

سعید بن مسیب می گوید : در روز احد علی شانزده ضربه خورد و در هر ضربتی به زمین افتاد ، و کسی او را بلند نکرد جز جبرئیل . (۱۶۸)

مبارزه علی از اعمال تمام امت افضل است

راوی می گوید : رسول خدا فرمود : مبارزه علی بن ابی طالب با عمرو بن عبدود در روز خندق افضل است از اعمال امت من تا روز قیامت . (۱۶۹)

اراده علی تابع اراده خداست

روایت شده است که زن و مردی برای مرافعه و مخاصمه خدمت حضرت علی آمدند . صدای مرد بر روی زن بلند شد . حضرت به آن مرد فرمود : اخساء (کلمه ای که به سگ خطاب می شود) و آن مرد که از خوارج بود ، فوراً سرش مثل سر سگ شد . مردی در آنجا بود ، به آقا عرض نمود : شما با یک صیحه سر این خارجی را مثل سر سگ نمودی ، پس چرا معاویه را دفع نمی کنی ؟ فرمود : اگر بخواهم معاویه را با تاختش به اینجا حاضر کنم می توانم ، ولیکن ما خزینه داران خدا هستیم ، (البته) نه بر طلا و نقره ، بلکه خزینه دار اسرار تدبیر خدا هستیم ، آیا نمی خوانی (این آیه را) (بَلْ عِبَادٌ مُّكْرَمُونَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَهُمْ بِأَمْرِهِ يُعْمَلُونَ) . (۱۷۰)

داوری علی را تماشا کن

عمار یاسر می گوید : در خدمت امیرالمؤمنین بودم ، یکمرتبه صدای بلندی به گوش رسید که مسجد کوفه را فراگرفت . آقا فرمود : عمار ، ذوالفقار را بیاور . آوردم . فرمود عمار برو این زن را از ظلم این مرد نجات ده و اگر نشد ، من با ذوالفقار نجاتش دهم . من رفتم دیدم زن و مردی بر سر یک شتر با هم مخاصمه دارند . به آن مرد گفتم امیرالمؤمنین علیه السلام ترا از ظلم نسبت به این زن نهی می کند . مرد گفت علی به کار خودش مشغول باشد و دست خود را از خونهایی که در بصره ریخته بشوید . او می خواهد شتر مرا بگیرد ، و به این زن دروغگو بدهد . برگشتم که خبر را به آقا برسانم ، دیدم آقا خارج شده است ، و آثار غضب در روی مبارکش نمایان است . به آن مرد فرمود : شتر این زن را به او بده . آن مرد گفت شتر مال من است . آقا فرمود دروغ گفتمی ای لعین . آن مرد گفت : یا علی ، چه کسی شهادت می دهد که این شتر مال این زن است ؟ آقا فرمود : شهادی که احدی در کوفه شهادت او را رد نمی کند . آن مرد گفت : اگر شهادی شهادت بدهد و راست بگوید ، شتر را به این زن می دهم . آقا به شتر فرمود : ای شتر تکلم کن ، تو مال چه کس هستی ؟ شتر با زبان فصیح عرض کرد : یا امیرالمؤمنین و یا خیرالوصیین ، من چندین سال است که مال این زن هستم . آقا به آن زن فرمود شتر خود را بگیر و آن مرد را دو نیمه فرمود . (۱۷۱) به جای مصطفی خفتی شب تار که از خواب تو عالم گشت بیدار علی ای محرم اسرار مکتوم علی ای حق از حق گشته محروم علی از آفتاب برج تنزیل علی ای گوهر دریای تاءویل علی ام الکتاب آفرینش علی چشم و چراغ اهل بینش علی اسم رضی بی مثال است علی وجه مُضیی ذوالجلال است

علی جنب القوی حق مطلق علی راه سوی حضرت حق علی در غیب مطلق ، سرُّ الا سرار علی در مشهد حق ، نورالا نوار علی جبل المتین عقل و دین است امام الا ولین والا آخرین است علی ای پرده دار پرده غیب برافکن پرده از اسرار لاریب به دانایی ز کُنه کون آگاه به هنگام توانایی ید الله بُود خال لب او نقطه با به ظاهر اسم و در باطن مسمی خم آبروی او چوگان کونین که جز احمد رسد تا قاب قوسین ؟ در اوج عز ، تعالی و تقدس به هنگام تنزل ، فیض اقدس جهان بودی سراسر شام دیجور بودی گر در او این آیه نور در آن ظلمت که این آب حیات است خلیل عشق و خضر عقل ، مات است گشاید گر زبان ، فصل الخطاب است فرو بندد چو لب ، علم الکتاب است به تشریح و به تکوین ، جان تن اوست ولی الله قائم بالسنن ، اوست ببخشد در رکوع ، خاتم گدا را به سجده جان و دل داده خدا را یلی الخلق ویلی الحق در علی جمع فلک ، پروانه رخسار این شمع شب اِ سرا به خلوتگاه معبود لسان الله علی ، احمد اذن بود کلام الله ناطق شد از آن شب که حق با لهجه او گفت مطلب لسان الصدق او در آخرین است دلیل ره برای اولین است چه موزونتر بود ز آن قد و قامت که میزان است در روز قیامت چو قهر حق بلرزاند جهان را بُود لنگر زمین و آسمان را در این خاک آنچه بنهفته ز اسرار چو گوید ما لها ، گردد پدیدار ز آدم تا مسیحا ، بسته لب را مگر بگشاید او اسرار رب را نگاهی گر کند آن ماه رخسار به خورشید فلک ، ماند ز رفتار! کسی که نزد آن اعلی ، علی است همو بر ما سوی یکسر ولی است تویی صبح ازل ، بنما تنفس که تا روشن شود آفاق و انفس که موسی آنچه را نادیده در طور ببیند در نجف نور علی نور تویی در کنج عزلت کنز مخفی بیا بیرون که هستی تاج هستی تودر شب ، شاهد غیب الغیوبی تو در روز ، ستار العیوبی تو نورالله انور در نمودی ضیاءالله ازهر در وجودی تو ساقی زلال لا یزالی جهان فانی ، تو فیض بی زوالی تو اولی و اولی در روز موعود تو اولی شاهدی در یوم مشهود لوای حمد در دست تو باید علمداری خدا را ، چون تو شاید نه تنها پیش تو پشت فلک خم که آدم تا مسیحا زیر پرچم اگر بی تو نبود ناقص آیین نبود (الیوم اء کملت لکم دین) تو چون هستی ولی عصمه الدین ندارد دین و آیین بی تو تضمین به دوش مصطفی چون پا نهادی قدم بر طاق اء و ادنی نهادی به جای دست حق پا را تو بگذار که این باشد یدالله را سزاوار نباشد جز تو ثانی مصطفی را تویی در انما ثالث خدا را چو در روی تو نور خود خدا دید تو را دید و برای خود پسندید چون آن سیرت در این صورت قلم زد تبارک گفت بر خود کاین رقم زد اگر بر ماسوی شد مصطفی سر بر آن سر مرتضی شد تاج و افسر بود فیض مقدس سایه تو ز عقل و وهم برتر پایه تو تو را چون قبله عالم خدا خواست به یمین مولد تو کعبه را ساخت خدا را خانه زادی چون تو باید که لوث لات و عزّی را زداید شد از نام خدا نام تو مشتق ز قید ماسوی روح تو مطلق کلید علم حق باشد زبانت لسان الله پنهان در دهانت سلونی گو تو در جای پیمبر بکش روح القدس را زیر منبر چو بگشایی لب معجز نما را چون بنمایی کف مشکل گشا را برد آن دم مسیحا راز سر هوش کند موسی ید بیضا فراموش متاع جان چو آوردی به بازار به من یشری خدایت شد خریدار به جای مصطفی خفتی شب تار که از خواب تو عالم گشت بیدار زدی بر فرق کفر و شرک ضربت ز جن و انس بردی گوی سبقت کجا عدل تو آید در عبادت که ثانی اثنین حقی در شهادت ینه بر سر تو تاج لافتی را به دوش افکن ردای هل اتی را بیا با جلوه طه و یس نشین بر مسند ختم النبیین که آدم تا به خاتم جمله یکسر نمایان گردد از اندام حیدر از آن سوزم که بر تخت سلیمان نشسته دیو و ، آصف زیر فرمان اقیلونی نشسته بر سر کار سلونی لب فرو بسته ز گفتار گهی بر دوش عقل کل ، سواری چو خورشیدی که در نصف النهاری گهی در چنگ دونانی گرفتار به مانند قمر در عقرب تار نوای حقی اندر سوز و در ساز یداللهی گهی بسته ، گهی باز بر افلاک ار بتابی ، آفتابی اگر بر خاک خوابی ، بو ترابی بیا و پرچم حق را برافراز که حق گردد به عدل تو سرافراز گره بگشا دمی ز آن راز پنهان به تورات و به انجیل و به قرآن چو بگشایی لب از اسرار تنزیل فرو ریزد به پایت بال جبریل به محراب عبادت چون قدم زد قدم در عرصه مُلک قدم زد همه پیغمبران محو نیازش ز سوره ی انبیا اندر نمازش که لرزد عرش او با قلب آرام شده در ذکر حق یکباره ادغام همه سرگشته او از شوق دیدار دل از کف داده و داده به دلدار که ثارالله ناگه بر زمین ریخت فغان ، شیرازه توحید بگسیخت چو فرق فرقدان شمشیر سایید قمر مشتق شد و بگرفت خورشید زمین و آسمان اندر تب و تاب که خون آلوده گشته روی مهتاب

فلک خون در غمش از دیده می سفت علی فرت و ربّ الکعبه می گفت تعالی الله از این اعجوبه دهر خدا را مظهر اندر لطف و در قهر به شب از ناله اش گوش فلک کر به روز از پنجه اش خم پشت خیبر بلرزاند ز هیبت مُلک امکان ولی خود لرزد از آه یتیمان! ز جزر و مدّ آن بحر فضایل خود سرگشته ، پا وامانده در گِل چه گویم من ز اوصاف کمالش بین حق در جمال و در جلالش چو باشد حیره الکمل صفاتش خدا می داند و اسرار ذاتش به حق حق که باشد ظل ممتدّ ز دیهور و زدیهار و ز سرمد وحیدم من اگر در جرم و تقصیر سگی بودم شدم در کوی تو پیر بر آن خوانی که یک عالم نشسته سگی هم در کنارش پا شکسته تو که قاتل به خوان خود بخوانی نپندارم که این سگ را برانی (۱۷۲)

بخش پنجم: همراه با کاروان اسرا، از کوفه تا شام

همراه با کاروان اسرا

پس از قضایای دلخراش کربلا ، بنی اُمیه جنایتکار اُسرای اهل بیت را به عجله تمام به طرف کوفه حرکت دادند . پس از توقّف اسرا در کوفه و گزارش ابن زیاد به یزید و صدور فرمان وی مبنی بر حرکت دادن اسرا به سوی شام ، اسباب سفر شام را تهیه دیدند و اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام از راه موصل به طرف شام حرکت دادند . ابن زیاد زجر بن قیس ، محض بن ابی ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن را ماء مور نمود که همراه پنج هزار سوار ، اسرا و سرها را به شام برند . روز اول ماه صفر بود که اسرا به شام وارد شدند . اینک حوادث شگفتی که در طول راه رخ داد :

۱. کنار شط فرات

شمر رئیس قافله بود . امام سجّاد علیه السلام را با غل و زنجیر به شتر بستند و کودکان را با خفّت و خواری روی کجاوه های بی روپوش زنان نشانده و سرهای بریده را بر نیزه ها کرده حرکت نمودند . چون مقداری راه رفتند کنار شط فرات منزل کردند و سرها را پای دیوار خرابه ای گذاشتند و به قمار و لهو و لعب و شرب خمر نشستند . در این بین دیدند دستی از بالای سر مبارک سیدالشهدا علیه السلام ظاهر شد و با قلم خونین بر دیوار نوشت : اترجوا اُمّة قتلت حسینا شفاعه جده یوم الحساب ؟ ! آیا مردمی که دست به خون حسین آلوده اند ، توقع دارند جدّ وی در روز قیامت از آنان شفاعت کند ؟ ! آنها برخاستند که آن دست را بگیرند کسی را نیافتند . باز نشستند و مشغول قمار شدند . دیگر باره آن دست ظاهر شد و این شعر را به رنگ خون نوشت : فلا والله لیس لهم شفیع و هم یوم القیامه فی العذاب نه به خدا قسم ، آنان شفیی در درگاه الهی نداشته و در روز قیامت گرفتار عذاب خواهند شد . دویند دست را بگیرند که ناپدید شد . باز به عیش خود مشغول شدند که باز این ابیات را از هاتفی شنیدند : ماذا تقولون إذ قال النبی لکم ماذا فعلتم و اءنتم آخر الامم بعترتی و باءهلی عند مفتقدی منهم اُساری و منهم ضرجوا بدمی چه خواهید گفت زمانی که پیامبر از شما پرسد که از آخرین امتها ، این چه کاری بود که پس از رحلت من با اهل بیتم انجام دادید ، برخی را اسیر کردید و برخی را به شهادت رساندید ؟

۲. تکریت

منزل دوم تکریت بود . در نزدیکی این منزل چند نفر را به شهر فرستادند تا به مردم خبر دهند که از آنها استقبال کنند . اهل شهر تکریت به استقبال اسرای کربلا آمدند . جمعی از نصاری در آن شهر بودند ، گفتند چه خبر است و اینها چه کسانی هستند ؟ گفتند سر حسین را با اسرا می آورند . پرسیدند کدام حسین ؟ گفتند پسر فاطمه ، دخترزاده پیغمبر آخر الزمان . نصاری گفتند اف بر شما

مردم باد که پسر پیغمبر را کشتید! و سپس به کنایس خود برگشتند و ناقوس زدند و به گریه پرداختند و عرض کردند ما از این عمل بیزاریم، و آنها را سرزنش کردند.

۳. وادی نخله

از تکریت کوچ کرده به وادی نخله رسیدند. در آنجا صدای ضجّه و نوحه بسیاری را شنیدند که اصحابش را نمی دیدند و یکی می گفت: مسح النبی جینه و لو یریق فی الخدود ابواه من علیا قریش و جدّه خیر الجدود و دیگری می گفت: الا یا عین جودی فوق جدی فمن یبکی علی الشهداء بعدی علی رهط تقوهم المنايا إلی متجبر بالملک عبدی

۴. مرشاد

از وادی نخله به مرشاد رسیدند. زنان و مردان آن شهر به استقبال آمدند و با دیدن قافله اسیران صدای ضجّه و ناله آنها بلند شد و بیم آن رفت که بر قاتلان سیدالشهدا حمله کنند.

۵. حران

قافله اسرا به نزدیکی حران رسید. در بالای بلندی منزل یک یهودی به نام یحیی خزائی قرار داشت. وی به استقبال ایشان آمد. و به تماشای سرها پرداخت که چشمش به سر مبارک سیدالشهدا افتاد. دید لبهای مبارکش می جنبید. پیش رفته گوش فرا داد، این کلام را شنید: (وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۱۷۳) یحیی از مشاهده این حال به شگفتی فرو رفته پرسید این سر از آن کیست؟ گفتند سر حسین بن علی است. پرسید مادرش کیست؟ گفتند فاطمه دختر رسول خدا. یهودی گفت اگر دین او بر حق نبود این کرامت از او ظاهر نمی شد. یحیی اسلام آورد و عمّامه دق مصری که در سر داشت از سر خود برداشت و آن را قطعه قطعه کرد و به خواتین حرم محترم داد و جامه خزی که پوشیده بود به خدمت امام زین العابدین فرستاد، همراه هزار درهم که صرف ما یحتاج نمایند. کسانی که موکل بر سرها بودند بر او بانگ زدند که مغضوبین خلیفه را اعانت و حمایت می کنی؟! دور شو و گرنه تو را خواهیم کشت! یحیی با شمشیر از خود دفاع کرد. جنگ در گرفت و پنج تن از آنها را کشت و کشته شد. مقبره یحیی در دروازه حران به مقبره یحیی شهید معروف بوده، و محل استجابت دعاست.

۶. نصیبین

چون قافله به نصیبین رسید، شمر یک نفر را فرستاد تا بگوید امیر شهر را خبر کنند و شهر را زینت کرده مهیای پذیرایی اسرای آل عصمت نمایند. امیر شهر، منصور بن الیاس بود. زمانی که به استقبال قافله رفتند و لشکر کوفه و شام وارد شهر شدند، ناگهان برقی بجست و نیمی از شهر را سوزاند و کلیه مردمی که در آن قسمت برق زده بودند سوختند. امیر قافله شرمگین و بیمناک از غضب خدا شد و قافله داران بیدرنگ حرکت کردند.

۷. حوزه فرمانداری سلیمان یا موصل

قافله اسرا را به شهر دیگری که نامش بر ما معلوم نیست بردند. رئیس این شهر سلیمان بن یوسف بود که دو برادر داشت: یکی در جنگ صفین به دست امیرالمؤمنین کشته شده بود و دیگری شریک حکومت این شهر بود. یک دروازه شهر متعلق به سلیمان و دروازه دیگر متعلق به برادرش بود. سلیمان دستور داد سرهای بریده را از دروازه فرمانفرمایی او وارد کنند. همین امر سبب نزاع دو

برادر شده جنگ در گرفت و سلیمان در آن جنگ کشته شد. در نتیجه فتنه و غوغای عجیبی رخ داد که موجب توخس شمر و رفقاییش گردید و در اینجا نیز شتابان از شهر بیرون رفتند.

۸. حلب

در نزدیکی حلب کوهی است که در دامنه آن قریه ای بود که ساکنان آن یهودی بودند و در قلعه و حصار محکم زندگی می کردند. شغل آنها حریربافی بود و مصنوع آنها و لباس آنها در حجاز و عراق و شام به لطافت شهرت داشت. در دامن کوه کوتوالی بود که عزیزبن هارون نام داشت و رئیس یهود بود. قافله را در دامن کوه که آب و علف فراوان داشت فرود آوردند. شیرین، آزاد کرده امام حسین علیه السلام چون شب درآمد، کنیزکی که نامش شیرین بود نزدیک اسرا آمد و یکی از خانمهای اسیر را که در سابق خدمتگزار او بود شناخت. برخی نوشته اند وی شهربانو بود ولی ظاهراً اشتباه است و شاید رباب بوده باشد. کنیز که چشمش بر خانم افتاد و لباسهای مندرس و کهنه او را دید شروع به گریستن کرد. سبب گریه او را که پرسیدند گفت: فراموش نمی کنم که روزی حضرت امام حسین علیه السلام در صورت شیرین نگریست و به طور مطایبه به شهربانو فرمود: شیرین عجب روی افروخته ای دارد. شهربانو به گمان آن که امام در شیرین میلی کرده عرض کرد: یابن رسول الله صلی الله علیه و آله من او را به تو بخشیدم. امام فرمود: من او را در راه خدا آزاد کردم. شهربانو خلعت بسیار نفیسی به کنیزک پوشانید و او را مرخص کرد. امام حسین فرمودند: تو کنیزان بسیار آزاد کرده ای و هیچیک را خلعت نداده ای. عرض کرد آنها آزاد کرده من بودند و این آزاد کرده شماست، باید فرقی بین آزاد کرده من و آزاد کرده شما باشد. امام شهربانو را دعا فرمود و شیرین هم در خدمت شهربانو بود تا هنگام رحلت. آن شب که وی لباسهای کهنه خانمهای اسیر را دید، پریشان خاطر شد، اجازه گرفته داخل ده شد تا از آنچه اندوخته بود لباس خوب تهیه کرده و برای خانمها بیاورد. چون به حصار رسید در بسته بود. دق الباب کرد. عزیز، رئیس قبیله، پرسید آیا شیرین هستی؟ گفت: آری. پرسید نام مرا از کجا دانستی؟ عزیز گفت: من در خواب موسی و هارون را دیدم که سر و پای برهنه با دیده های گریان مصیبت زده بودند. سلام کردم و پرسیدم شما را چه شده که چنین پریشان هستید؟! گفتند امام حسین علیه السلام پسر دختر پیغمبر را کشته اند و سر او را با اهل بیتش به شام می برند و امشب در دامن کوه منزل کرده اند. عزیز گفت: از موسی پرسیدم مگر شما به حضرت محمد صلی الله علیه و آله و پیغمبرش عقیده دارید؟ گفت: آری او پیغمبر بحق است و خداوند از همه ما درباره او میثاق گرفته و ما همه به او ایمان داریم و هرکس از او اعراض کند ما از او بیزاریم. من گفتم نشانی به من بنما که یقین کنم. فرمود اکنون برو پشت در قلعه، کنیزکی به نام شیرین وارد می شود، او آزاد کرده حسین علیه السلام است، از او پذیرایی کن و به اتفاق او نزد سر مقدس حسین علیه السلام برو و سلام ما را به او برسان و اسلام اختیار کن. این بگفت و از نظر ما غایب شد. آدمم پشت در، که تو در زدی! شیرین لباس و خوراک و عطریات برداشت و عزیز هم هزار درهم به موکلان اسرا داد که مانع پذیرایی شیرین نشوند تا خدمتی به اهل بیت نمایند. عزیز خود نیز دو هزار دینار خدمت سیدالساجدین برد و به دست آن حضرت به شرف اسلام مشرف گردید و از آنجا به نزد سر مقدس حضرت سیدالشهدا علیه السلام آمد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله، گواهی می دهم که جد تو رسول خدا و خاتم پیغمبران بود و حضرت موسی به شما سلام رسانیده اند. سر مقدس حضرت حسین علیه السلام با کمال صراحت لهجه آواز داد که سلام خدا بر ایشان باد! عزیز عرض کرد: ای آقای بزرگ شهید، می خواهم مرا شفاعت کنی و نزد جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله از من راضی باشی. پاسخ شنید: که چون مسلمان شدی خدا و رسول از تو خوشنود شدند و چون در حق اهل بیت من نیکی کردی جد و پدرم و مادرم از تو راضی گردیدند و چون سلام آن دو پیغمبر را به ما رسانیدی من نیز از تو خوشنود شدم. آن گاه حضرت سیدالساجدین عقد شیرین را به عزیز بست و تمام اهل قلعه مسلمان شدند.

۹. دیر نصرانی

قافله از آنجا حرکت کرد و به طرف دیر پیش رفت. ابوسعید شامی با فرماندهان قافله رفیق بود. او روایت می‌کند که روزی در سفر شام به شمر خبر دادند که نصر حزامی لشکری فراهم کرده می‌خواهد نصف شب بر آنها شبیخون زند و سرهای بریده را بگیرد. در میان رؤسای لشکر اضطرابی عظیم رخ داد. پس از تبادل افکار قرار شد شب را به دیر پناه ببرند. شمر و یارانش نزدیک دیر آمدند، کشیش بزرگ بر فراز دیوار آمد و گفت چه می‌خواهید؟ شمر گفت ما از لشکر ابن زیادیم و از عراق به شام می‌رویم. کشیش پرسید برای چه کار می‌روید؟ شمر گفت: شخصی بر یزید خروج کرده بود، یزید لشگری جرار فرستاد که او را کشتند و اینک سرهای او و اصحاب او را با اسرای حرمش نزد یزید می‌بریم. کشیش گفت سرها را ببینم. نیزه دارها سرها را نزدیک دیوار بلند کردند. چشم کشیش بر سر مبارک سیدالشهدا افتاد، دید نوری از آن ساطع بوده و روشنی مخصوصی از آن لامع است. از پرتو انوار آن، هیبتی بر دل کشیش افتاد، گفت این دیر گنجایش شما را ندارد، سرها و اسیران را داخل دیر نمایید و خودتان پشت دیوار بمانید و کشیک بکشید که مبادا دشمن بر شما حمله کند و اگر حمله کردند بتوانید با فراغت دفاع کنید و نگران اسرا و سرها نباشید. شمر این نظریه را پسندید. سرها را در صندوق نهاده قفل کردند و سر حسین را در صندوق مخصوصی همراه اسرا و امام بیمار داخل دیر کردند و خود بیرون ماندند. کشیش بزرگ اسرا را در محل مناسبی جا داد و سرها را در اطاق مخصوصی نهاد. هنگام شب که به آن سرکشی می‌کرد دید نوری از سر مبارک سیدالشهدا پرتوافکن است و به آسمان بالا می‌رود. سپس ناگهان دید سقف اطاق شکافته شد و تختی از نور فرود آمد که یک خانم محترم در وسط آن تخت نشسته و شخصی فریاد می‌کشد (طَرِّقُوا طَرِّقُوا رُؤُوسَكُمْ وَلَا تَنْظُرُوا): راه دهید، راه دهید و سر خود را پایین افکنید. گوید: چون خوب نگریستم دیدم حوا مادر آدمیان، هاجر زن ابراهیم و مادر اسماعیل، راحیل مادر یوسف و نیز مادر موسی، و آسیه زن فرعون، و مریم دختر عمران و مادر عیسی، و زنان پیغمبر آخرالزمان از آن فرود آمدند و سرها را از صندوق بیرون آورده در بر گرفته به سینه چسبانیدند و دائم می‌بوسیدند و می‌گریستند و زیارت می‌کردند و به جای خود می‌گذاشتند. ناگاه دیدم غلغله و شورشی بر پا شد و تختی نورانی آمد. گفتند همه چشم برنهد که شفیع محشر می‌آید. من بر خود لرزیدم و بیهوش شدم. کسی را نمی‌دیدم، اما می‌شنیدم که در میان غوغا و خروش یکی می‌گوید: سلام بر تو ای مظلوم مادر، ای شهید مادر، ای غریب مادر، ای نور دیده من، از سرور سینه من، مادر به فدایت، غم مخور که داد تو را از کشندگان خواهم گرفت. پس از آنکه به هوش آمدم کسی را ندیدم. پیر راهب خود را تطهیر کرده و معطر نمود، سپس داخل اطاق شده قفل صندوق را شکست و سر حسین را بیرون آورده و با کافور و مشک و زعفران شست و در کمال احترام او را به طرف قبله ای که عبادت می‌کرد گذارد و با کمال ادب در مقابل او ایستاد و عرض کرد: از سر سروران عالم و ای مهتر بهترین اولاد آدم، همین قدر می‌دانم تو از آن جماعتی هستی که خداوند در تورات و انجیل آنان را وصف کرده است ولی به حق خداوندی که ترا چنان قدر و منزلتی داده که مَحَرَّمان انجمن قدس ربوبی به زیارت تو می‌آیند، با من تکلم کن و به زبان IS... بگو کیستی؟ سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و فرمود: (ءَاَنَا الْمَظْلُومُ وَاَنَا الْمَغْمُومُ وَاَنَا الْمَهْمُومُ، ءَاَنَا الْمَقْتُولُ بِسَيِّفِ الْجَفَا، ءَاَنَا الْمَذْبُوحُ مِنَ الْقَفَا). پیر راهب گفت ای سر جانم به فدایت، از این روشنتر بیان کن، حسب و نسب خود را بگو. سر بریده با کمال فصاحت به صدای بلند فرمود: (ءَاَنَا ابْنُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى ءَاَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى ءَاَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ ءَاَنَا الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ الْمَظْلُومِ بَكْرَبَلَا). پدر روحانی سالخورده کلیسا فریاد و فغان سرداده سر را برداشت و بوسید و بر صورت خود گذاشت و عرض کرد صورت از صورت تو بردارم تا بفرمایی که فردای قیامت شفیع تو خواهم بود. از سر صدایی شنید که فرمود: بدین اسلام در آی تا تو را شفاعت کنم. راهب گفت: اءَشْهَدُ اَنْ لَهٗ اِلَٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَاَشْهَدُ اَنْ مُحَمَّدًا رَسُوْلُ اللّٰهِ. آنگاه پیر روحانی، شاگردان مکتب کلیسا را جمع کرد و داستان و ماجرای خود از سر شب تا صبح را با آنان در میان نهاد و گفت

سعادت در این خانواده است. آن هفتاد نفر همه به اسلام گرویده و در مصیبت حسین علیه السلام گریستند و با لباس عزا خدمت امام زین العابدین علیه السلام رفتند. ناقوسها را شکستند و زنارها را کنار گذاشتند و همه به دست آن حضرت مسلمان شدند و اجازه خواستند که آن قوم قتال را بکشند و با آنها جنگ کنند. حضرت سجاد علیه السلام اجازه نداد و فرمود خداوند جبار منتقم است و خود از آنها انتقام خواهد کشید.

۱۰. عسقلان

شمر و رفقاییش شب در پای دیوار خفتند و صبح سرها و اسرا را گرفته به طرف عسقلان کوچ کردند. امیر آن شهر یعقوب عسقلانی بود که در جنگ کربلا حاضر شده و به پاداش این جنایت، امارت این شهر را به دست آورده بود. وی دستور داد شهر را آذین بستند و اسباب لهو و طرب به بیرون شهر فرستاد تا بزنند و برقصند. اعیان همکار او در غرفه های مخصوص نشسته سرمست باده و جام و ساغر و ساقی بودند، که سرهای بریده را وارد کردند و آنان به هم مبارک باد گفتند. تصادفا تاجری به نام زریر خزاعی در بازار ایستاده بود. دید مردم به هم مبارک باد می گویند و مسرور و شادمانند. گفت چه خبر است که بازار را آذین بسته اید؟ گفتند شخصی در عراق بر یزید خروج کرده بود ابن زیاد لشگری جرار فرستاد او را کشتند و سرهای او را با اسرایش امروز وارد این شهر می کنند که به شام برند. زریر خزاعی پرسید وی مسلمان بود یا کافر؟ گفتند از بزرگان اهل اسلام است. پرسید سبب خروجش چه بود؟ گفتند مدعی بود که من فرزند رسول خدا هستم و از یزید به خلافت سزاوارتر می باشم. پرسید پدر و مادرش که بود؟ گفتند نامش حسین علیه السلام، برادرش حسن علیه السلام، مادرش فاطمه علیها السلام پدرش علی علیه السلام و جدش محمد رسول خدا صلی الله علیه و آله است. زریر چون این سخن بشنید بر خود بلرزید، و دنیا در چشمش تیره و تار شد. سپس شتابان آمد تا خود را به اسرا رسانید، چون چشمش به علی بن الحسین علیه السلام افتاد سخت با صدای بلند به گریه افتاد. امام سجاد علیه السلام فرمود ای مرد چرا گریه می کنی، مگر نمی بینی اهل این شهر همه در شادی هستند؟ زریر گفت ای مولای من، من تاجری غریب هستم، امروز به این شهر رسیدم. کاش قدمهای من خشک شده و دیدگان من کور گشته بود و شما را بدین حال نمی دیدم. آنگاه امام فرمود مثل اینکه بوی محبت ما از تو می آید. عرض کرد مرا خدمتی فرما که انجام دهم و به قدر قوه خود جانفشانی کنم. امام چهارم فرمود اگر می توانی نزد آن شخصی که سر پدرم را بر نیزه در دست دارد برو و او را تطمیع کن که سرها را از میان اسرا بیرون ببرد تا مردم متوجه سرها شده به زنان آل محمد صلی الله علیه و آله کمتر نظر افکنند. زریر نزدیک آن نیزه دار رفت و پنجاه اشرفی بدو داد که سر را پیش قافله ببرد. آن بد کیش پول را گرفته و سر را بیرون برد. زریر باز حضور حضرت سجاد علیه السلام آمد و عرض کرد خدمتی دیگر فرما. امام سجاد علیه السلام فرمود: اگر لباس و پارچه ای داری بیاور که بر این زنان و کودکان برهنه بپوشانم. زریر شتابان رفت لباس فراوانی آورد و برای هر یک از اسرا لباسی مخصوص تقدیم کرد و برای امام نیز عمامه ای آورد. ناگهان صدای غوغایی برخاست، معلوم شد شمر صدا به هلهله و شادی بلند کرده و مردم آن شهر هم با او همکاری می کنند. زریر نزدیک شمر رفت و آب دهان به صورتش انداخت و گفت از خدا شرم نمی کنی که سر پسر پیغمبر صلی الله علیه و آله را به نیزه زده ای و حرم او را اسیر کرده ای و چنین شادی می کنی؟! سخت او را دشنام داد. شمر گفت او را بگیرید و بکشید. زریر را دستگیر کرده آن قدر زدند که بیهوش افتاد. به گمان آنکه مرده است از بالین او رفتند. نیمه شب زریر به هوش آمد و برخاست خود را به مسجدی که مشهد سلیمان پیغمبر است رسانید و آنجا جماعتی از دوستان آل محمد صلی الله علیه و آله را دید که سرها را برهنه کرده عزاداری می کنند.

۱۱. بعلبک

قافله اسرا از عسقلان به طرف بعلبک پیش رفتند. چون شمر، بنا به رسم معهود، قبل از ورود قافله مردم را آگاه ساخته بود، پیر و جوان با ساز و نقاره - طبل زنان و شادی کنان - به استقبال بیرون آمدند. آنان پرچمها را بلند کرده در سایه آن می رقصیدند و اسیران خاندان رسالت را تماشا می کردند، بدینگونه شش فرسخ از قافله استقبال کردند. حضرت ام کلثوم علیه السلام چون جمعیت و شادی ایشان را بدین میزان دید دلش به درد آمد و فرمود: خداوند جمعیت شما را به تفرقه اندازد و کسی را بر شما مسلط کند که همه شما را به قتل برساند. (۱۷۴) عمادالدین طبری در کامل بهائی (ج ۲ ص ۲۹۲) می نویسد: ملاعینی که سر امام حسین علیه السلام را از کوفه بیرون آوردند از قبایل عرب خائف بودند که مبادا غوغا کنند و از ایشان بازستانند. پس راهی که به عراق است ترک کردند و بیراهه رفتند. چون به نزدیک قبیله ای رسیدند، علوفه طلب کردند و گفتند سرهای خارجی همراه داریم. بدین منوال می رفتند تا به بعلبک رسیدند. قاسم بن ربیع که والی آنجا بود گفت: شهر را آذین بستند و با چند هزار دَف و نای و چنگ و طبل سر امام حسین علیه السلام را به شهر بردند. چون مردم را معلوم شد که سر امام حسین علیه السلام است، یک نیمه شهر خروج کردند و اکثر آذینها بسوختند و چند روز فتنه ها پدید آمد. آن ملاعین که با سر امام حسین علیه السلام بودند پنهان از آنجا بیرون رفتند و به مرزین رسیدند و آن اول شهری است از شهرهای شام. نصر بن عتبه لعین از طرف یزید حاکم آنجا بود، شادیها کرد و شهر را آذین بست و همه شب به رقص مشغول بودند، ابری و برقی پیدا شد و آذینها جمله بسوخت. بدین ترتیب اسرا را وارد شام کردند. ورود اسرا به شام شیخ ابوالحق نوشته است، در آن حال که سر امام حسین (ع) را در شام می گردانیدند ناگاه سر از بالای نیزه بیافتاد؛ دیواری خمیده شد و آن سر را نگاه داشت و نگذاشت که به زمین افتد. پس در آنجا مسجدی ساخته شد (۱۷۵) که تا به حال موجود است. نیز نوشته است که اهل شام ازدحام نموده از دروازه ساعات بیرون آمدند و اسیران را دیدند در حالیکه مکشفات الوجوه بودند و سرها بر نیزه ها بود. قسم به خدا اسیرانی خوشروتر از آنها ندیده بودم. پس آنها را آوردند تا به در قصر یزید رسیدند. مردم به امام زین العابدین علیه السلام نظر می کردند در حالیکه محکم به زنجیرها بسته بود. پس اسیران را در خانه یزید نگاه داشتند و به روایتی تا سه ساعت آنها را معطل کردند تا از یزید اذن بگیرند و آنها را وارد خانه یزید نمایند. پس خولی وارد شد اذن گرفت و اهل بیت را وارد کردند. (۱۷۶) عمادالدین طبری نیز می نویسد: قریب پانصد هزار مرد و زن و امیران ایشان با دفها و طبلها و کوسها و بوقها و دهلها بیرون آمدند و چند هزار مردان و زنان و جوانان رقص کنان و دف و چنگ و رباب زنان استقبال کردند. جمله اهل و لایت دست و پای خضاب کرده و سرمه در چشم کشیده و لباسها پوشیده، روز چهارشنبه شانزدهم ربیع الاول به شهر رفتند از کثرت خلق گویی که رستخیز بود. چون آفتاب برآمد، ملاعین سرها را به شهر درآوردند. از کثرت خلق به وقت زوال به در خانه یزید لعین رسیدند. یزید لعنه الله تخت مرصع نهاده بود، خانه و ایوان آراسته بود و کرسیهای زرین و سیمین در راست و چپ نهاده. آن جانیان به نزد یزید لعین آمدند. او از آن جنایتکاران احوال پرسید، آنان در جواب گفتند: ما به دولت امیر، دمار از خاندان ابو تراب برآوردیم. (۱۷۷) امان از شام! در روایت آمده از امام سجاد علیه السلام پرسیدند: سخت ترین مصائب شما در سفر کربلا کجا بود؟ در پاسخ، فرمود: (الشَّامُ الشَّامُ الشَّامُ)، یا سه بار فرمود: (امان از شام). به روایت دیگر، امام سجاد علیه السلام به نعمان بن منذر مدائنی فرمود: در شام هفت مصیبت بر ما وارد آوردند که از آغاز اسیری تا آخر، چنین مصیبتی بر ما وارد نشده بود: ۱. ستمگران در شام اطراف ما را با شمشیرهای برهنه و نیزه های استوار احاطه کرده بر ما حمله می کردند و کعب نیزه به ما می زدند. آنان ما را در میان جمعیت بسیار نگهداشتند و ساز و طبل می زدند. ۲. سرهای شهدا را میان هودجهای زنهای ما قرار دادن و سر عمویم عباس علیه السلام را در برابر چشم عمه هایم زینب و امکلثوم علیه السلام نگهداشتند، و سر برادر علی اکبر و پسر عمویم قاسم علیه السلام را در برابر چشم سکینه و فاطمه (خواهرم) می آوردند و با سرها بازی می کردند، و گاهی سرها به زمین می افتاد و زیر سم ستوران قرار می گرفت. ۳. زنهای شامی از بالای بامها، آب و آتش بر سر ما می ریختند. آتش به عمّامه ام افتاد، ولی چون دستهایم را به گردنم بسته بودند، نتوانستم آن را خاموش کنم. در

نتیجه عمامه ام سوخت و آتش به سرم رسید و سرم را نیز سوزانید . ۴ . از طلوع خورشید تا نزدیک غروب ما را همراه ساز و آواز ، در برابر تماشای مردم در کوچه و بازار گردش دادند و می گفتند : ای مردم ، بکشید اینها را که در اسلام هیچگونه احترامی ندارند . ۵ . ما را به یک ریسمان بستند و با این حال ما را از در خانه یهودی و نصاری عبور دادند ، و به آنها می گفتند : اینها همان افرادی هستند که پدرانشان ، پدران شما را (در خیبر و ...) کشتند و خانه های آنها را ویران کردند ، امروز شما انتقام آنها را از اینها بگیرید . (یا نُعْمَانُ فَمَا بَقِيَ إِحْدَ مِنْهُمْ إِلَّا وَقَدْ أَلْقَى عَلَيْنَا مِنَ الثَّرَابِ وَالْأَحْجَارِ وَالْأَخْشَابِ مَا أَرَادَ) . (ای نعمان هیچ کس از آنها نماند مگر اینکه هرچقدر می خواست از خاک و سنگ و چوب به سوی ما افکند) . ۶ . ما را به بازار برده فروشان بردند و خواستند ما را به جای غلام و کنیز بفروشند ولی خداوند این موضوع را برای آنها مقدور نساخت . ۷ . ما را در مکانی جای دادند که سقف نداشت ؛ روزها از گرما و ترس کشته شدن ، همواره در وحشت و اضطراب به سر می بردیم . (۱۷۸)

بخش ششم : رویارویی شجره طیبه و شجره خبیثه در شام

ادامه نبرد صفین و عاشورا ، در کاخ یزید

یزید لعین بزمی آراسته بود تا پیروزی را جشن بگیرد ، کامیابی خود را نشان دهد ، و خاندان وحی را بکوبد؛ ولی چنین نشد . مجلس بزم وی دادگاه محاکمه اش گردید ، و حکم بر علیه او صادر شد! پیروزی او به شکست تبدیل گردید ، و شاهد در کامش شرنگک شد . به جای کوبیدن خاندان وحی ، خود کوبیده شد . آری ، حق در همه جا پیروز است و ناله مظلوم از قدرت ظالم قویتر . نخستین حکمی که در این محاکمه جهانی ، بر علیه یزید لعین صادر گردید ، از سوی همسرش هند بود . هند ناظر جریانهای مجلس بود . آنچه رخ داده بود دیده و آنچه گفته شده بود شنیده بود . وی ناگهان خود را به درون مجلس انداخت و از شوهر پرسید : این سر حسین علیه السلام پسر فاطمه علیه السلام دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است ؟! یزید لعین گفت : آری ، برو شیون کن و سیاه پوش ! هند گریه کنان از مجلس بزم شوهر بیرون رفت . این هم شاهکاری از شاهکارهای زینب علیه السلام بود . یکی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله که در مجلس بزم شرکت داشت ، روی به یزید کرده گفت : تو ، روز رستاخیز خواهی آمد و ابن زیاد شفیع تو خواهد بود؛ این سر نیز خواهد آمد ، در حالیکه رسول خدا صلی الله علیه و آله شفیع اوست ! یزید ، به جز ابن زیاد ، شفیعان دیگر نیز دارد! پدرش معاویه ، جدش ابوسفیان ، و دیگران ! قضات دیگری که حکم بر علیه یزید لعین صادر کردند ، اینان بودند : مسلمانان آن روز ، مردم شام که همگی مسلمان نبودند ، آیندگان بشری ، و فرشتگان آسمانها . این تازه محاکمه فوری یزید لعین است ، و محاکمه بزرگ او در آینده خواهد بود که حضرت زینب علیه السلام از آن خبر داده است . در دادگاهی که قاضی آن خدای و خصم یزید لعین ، رسول خدا صلی الله علیه و آله ، و گواهان آن اعضا و جوارح یزید و فرشتگان می باشند؛ فرشتگانی که از سوی خدای ناظر رفتار و کردار بندگان هستند ، و پرونده ای تشکیل می دهند که محال است چیزی در آن فراموش گردد . گواه بالاتر از همه نیز خود خدا می باشد که هر چه کرده و شده در حضورش بوده و خواهد بود . یزید لعین دستور داد اسیران را از کاخ بیرون بردند و زندانی کردند . زندان آنها جز خرابه ای نبود؛ خرابه ای که ساکنانش را از گزند سرما و سوز گرما محفوظ نمی داشت . دیری نپایید که چهره اسیران پوست انداخته و سوزش بیرون بر آتش درون آنان افزوده گردید . این ، پذیرایی یزید از مهمانان اسیر بود و آن هم ، پذیرایی کوفیان از میهمانان شهید! هر دو گروه میهمان بودند و هر دو گروه پذیرایی شدند و چگونه پذیرایی شدند ؟! اسارت زینب و شهادت امام حسین علیه السلام با هم رابطه مستقیم دارند؛ اسارت ، فلسفه شهادت را آشکار می سازد ، و نمی گذارد شهید ناشناخته بماند . (۱۷۹)

اهل بیت علیه السلام در کاخ یزید

زنان آل ابی سفیان جملگی به استقبال دختران رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمدند، بر دستها و پاهای آنها بوسه زدند و نوحه و گریه کردند و سه روز تعزیت داشتند. گویند چون اهل بیت علیه السلام را بدین صفت دیدند لباسهای خویشان را درآورده و بدیشان دادند. (۱۸۰) به روایتی، اهل بیت علیه السلام را وارد قصر یزید لعین نمودند و در آنجا به روایتی مجلسش که به پایان رسید، امر کرد تا سر مقدس را به در خانه اش نصب نمودند، و زنان را به اندرون خانه خود فرستاد. پس زنان یزید چون اهل بیت را به آن احوال مشاهده نمودند گریستند و زینتهای خود را انداختند و مشغول عزاداری شدند.

گفتگوی شجاعانه عمرو بن حسن با یزید کافر

روزی یزید ملعون علی بن الحسین علیه السلام را با عمرو بن حسن احضار کرد، عمر کودکی بود گفته شده است که یازده سال داشت و به عمر گفت: با این فرزند من خالد کشتی می گیری؟ عمرو در جواب گفت نه، به کشتی گرفتن با او حاضر نیستم ولی خنجری به من بده و خنجری به او بده تا با هم بجنگیم یزید شعری خواند: شَشْنَةُ اءَعْرِفَهَا مِنْ اءَخْزَمٍ هَلْ تَلِدُ الْحَيَّةُ اِلَّا الْحَيَّةَ زَاخِزَمِ هَمِيْنِ خُوِي دَارْمِ اَمِيَهْ كَهْ اَزْ مَارْ جَزْ مَارْ نَايِدْ پَدِيْدِ و اِيْنِ دُوْ مِثْلِ دَرْ عَرَبِيْ دَرْ مَقَامِ تَحْسِيْنِ كُفْتَهْ شُوْدْ و مَا بَهْ جَايْ اَنْ دَرْ مَقَامِ تَحْسِيْنِ كُوْنِيْمِ شِيْرْ رَا بَجَهْ هَمِيْ مَانْدْ بَدُوْ. (۱۸۱) در بعضی نسخ دارد که گفت با پسر من خالد جنگ می کنی عمرو گفت مرا کاردی ده و او را هم کاردی تا جنگ کنیم.

گفتگوی ام کلثوم علیه السلام با خواهر یزید

نیز به روایتی، زمانی که حرم امام حسین علیه السلام را وارد مجلس یزید کردند، سر مطهر امام حسین علیه السلام در پیش روز یزید بود و فاطمه و سکینه علیه السلام گردن می کشیدند تا آن سر را ببینند. یزید گفت زنها را وارد حرم من نمائید. به روایت دیگر چون حرم امام را به خانه یزید بردند زنان یزید لباسها و جامهای بسیار برای آنها آوردند و آنها قبول نفرمودند. نیز به روایتی، یزید را خواهری موسوم به هنده بود. وی نزد حرم امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ام کلثوم خواهر امام حسین علیه السلام کدام یک از شماها یید؟ ام کلثوم علیه السلام فرمود: منم دختر امام زکی و تقی امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب. علیه السلام خواهر یزید گفت: شماها ربیع و ابوجهل و عتبه را کشتید، لذا این مصیبتها بر شماها وارد شد. آیا فراموش کرده ایم که پدر تو دربدر مردان ما را کشت؟! ام کلثوم علیه السلام فرمود ای دختر هند جگر خوار، زنان ما مانند زنان شما نیستند که به زنا مشهور باشند و مردان ما مانند مردان شما نیستند که سالها مشغول بت پرستی بودند. آیا جد تو ابوسفیان نبود که لشگرها گرد آورد و با پیغمبر خدا جنگ کرد؟! آیا مادر تو هند نبود که نفس خود را بر وحشی بذل کرد و جگر حمزه سیدالشهدا علیه السلام را بخورد؟! آیا پدر تو معاویه نبود که شمشیر به روی علی بن ابی طالب علیه السلام کشید؟! آیا برادر تو یزید نیست که از روی ظلم برادر مرا که سید شباب اهل جنت و فرزند دختر پیغمبر خدا است و میکائیل و جبرائیل خادم او بودند کشت؟! خواهر یزید لعین چون این سخنان بشنید هیچ جوابی نتوانست بدهد.

گفتگوی حضرت سکینه علیه السلام با دختر یزید

یزید لعین همچنین دختری به نام عاتکه داشت. وی نیز پرسید سکینه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام کدام یک از شما یید؟ سکینه فرمود: منم دختر آن کسی که او را در عوض کفار بدر و حنین کشتید. وای بر تو ما را استهزا می کنید و شماتت می نمائید. دختر یزید لعین گفت: من عاتکه دختر یزیدم، صاحب عزت و دولتم، و اهل حق و دیانتیم!! سکینه علیه السلام فرمود: تو

کسی هستی که پدر ستمگرت به کشتن آل محمد صلی الله علیه و آله فخر می کند و مادرت نیز تمکین غلام خود را کرد ، پس بر تو و بر او لعنت خدا باد! دختر یزید لعین از این پاسخ گویا سنگ بر دهانش خورد و نتوانست هیچ چیزی بگوید . (۱۸۲)

سر بریده امام حسین علیه السلام قرآن می خواند!

قطب راوندی از منهال بن عمرو روایت کرده است که گفت : به خدا قسم در دمشق دیدم که سر مبارک امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه کرده بودند و در پیش روی آن حضرت کسی سوره کهف می خواند ، چون به این آیه رسید (اَمْ حَسِبْتَ اَنْ اَعْصَابَ الْكُفْهِمِ وَالرَّقِیْمِ كَانُوْا مِنْ اٰیَاتِنَا عَجَبًا) (۱۸۳) : آیا گمان کردی ای پیغمبر صلی الله علیه و آله که داستان (اصحاب کهف) و (اصحاب رقیم) از دلایل قدرت ما چیزی است عجیب ؟ به قدرت خدا سر مقدس سیدالشهدا علیه السلام به سخن آمد و به زبان فصیح و گویا گفت : امر من از قصه اصحاب کهف عجیبتر است ؛ و این اشاره است به رجعت آن جناب برای طلب خون خود . (۱۸۴)

امام سجاد علیه السلام خود را معرفی می کند

مزدوران و جیزه خواران یزید کافر ، اهل حرم و اولاد سید پیغمبران را در مسجد جامع دمشق که جای اسیران بود بازداشتند . در این وقت پیرمردی از اهل شام به نزد اسرا آمد و گفت : الحمدلله که خدا شما را کشت و شهرها را از مردان شما آسوده کرد و یزید را بر شما مسلط گردانید . علی بن الحسین امام سجاد زین العابدین علیه السلام به او فرمود : ای پیرمرد ، آیا قرآن خوانده ای ؟ گفت : بلی . فرمود : این آیه را خوانده ای : (قُلْ لَا اِلهَ اِلاَّ هُوَ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُوْنَ عَلَيْهِ اَجْرٌ اِلاَّ الْمَوَدَّةَ فِی الْقُرْبٰی) (۱۸۵) یعنی بگو ای پیغمبر من به پاس (رنج رسالت مزدی از شما نمی خواهم بجز دوستی خویشاوندانم . علی بن الحسین علیه السلام فرمود : خویشاوندان ، ما میم که خداوند دوستی ما را مزد رسالت رسول خدا صلی الله علیه و آله گردانیده است . امام باز فرمود : این آیه را خوانده ای : (وَآتِ ذَاقُ الْقُرْبٰی حَقَّهُ) (۱۸۶) عرض کرد : بلی . امام سجاد علیه السلام فرمود : ما میم آنها که خداوند بزرگ پیغمبر خود را امر کرده است که حق ما را عطا کند . باز فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : (وَاعْلَمُوْا اِنَّكُمْ مِّنْ شٰیْءٍ فَاَنْ لِّلّٰهِ حُكْمٌ وَّ لِلرَّسُوْلِ وَّلِیٌّ الْقُرْبٰی) (۱۸۷) یعنی بدانید هرچه سود برید پنج یک آن مخصوص خدا و رسول و خویشاوندان رسول است . امام سجاد علیه السلام فرمود : آری ما میم خویشاوندان رسول خدا صلی الله علیه و آله . فرمود : آیا این آیه را خوانده ای : علیه السلام (اِنَّمَا یُرِیْدُ اللّٰهُ لِیُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ اَهْلِ الْبَیْتِ وَ یَطْهِّرَکُمْ تَطْهِیْرًا) (۱۸۸) پیرمرد گفت : این آیه را خوانده ام . امام سجاد زین العابدین علیه السلام فرمود : ما میم آن خاندانی که خداوند آیه تطهیر را مخصوص ما نازل فرموده است . راوی می گوید : پیرمرد ساکت شد و از گفته های خود پشیمان گردید ، و عمامه خود را از سر افکند و رو به آسمان کرد و گفت : خداوندا ، بیزاری می جویم به سوی تو از دشمنان آل محمد صلی الله علیه و آله (۱۸۹) سپس به حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام عرض کرد : آیا راه توبه برای من باز است ؟ امام علیه السلام فرمود : آری ، اگر توبه کنی خداوند توبه ترا می پذیرد و تو با ما خواهی بود . عرض کرد : من توبه کارم . گزارش رفتار این پیرمرد به یزید لعین رسید دستور داد پیرمرد را کشتند . (۱۹۰) همچنین می گویند : هفتاد کس از مشایخ دمشق به طلاق و عتاق و حج سوگند خوردند که پیغمبر صلی الله علیه و آله را به غیر از یزید خویشی نمی دانستیم ، و همه از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواستند و زاری کردند ، و او نیز همه را عفو فرمود . (۱۹۱) هندو شاه صاحبی نخجوانی در کتاب تجارب السلف که در سال (۴۷۲ هـ) آن را به انجام رسانیده ، در پایان سخنان پیرمرد شامی با امام سجاد علیه السلام چنین می گوید : به خدا سوگند من هرگز ندانستم (محمد صلی الله علیه و آله) را به غیر از یزید و خویشان او خویشاوندی دیگر هست . آنگاه بگریست و از امام زین العابدین علیه السلام عذر خواست . (۱۹۲)

یزید چوب مزن!

از حضرت سکینه بنت الحسین علیه السلام نقل شده که فرمودند: من سخت دل تر از یزید ندیدم، زیرا در حضور ما آن ملعون چوب بر سر بریده پدرم می زد و ما مشاهده می کردیم. لذا علیا مکرمه سکینه بیطاعت شد و با چشم گریان جلوی تخت یزید دوید و فرمود: آخر سر بریده چه گناه دارد؟! یزید، بیش از این در حضور ما چوب بر این سر بریده مزن! یزید از جرئت او تعجب کرد و گفت: تو کیستی؟ فرمود من سکینه دختر امام حسین علیه السلام می باشم. یزید گفت چرا دیده تو گریان است سکینه گفت که این حالت یتیمان است یزید گفت چرا بنگرم زُخت نیلی سکینه گفت زبس شمر دون زده سیلی یزید گفت چرا سرفکنده ای در پیش سکینه گفت ز داغ پدر شدم دلریش یزید گفت چرا می زنی به سینه و سر سکینه گفت ز داغ برادرم اکبر یزید گفت ز آستین رخت حجاب مکن سکینه گفت دلم را ز غم کباب مکن به جای مقنعه، پوشم به آستین رویم مباد آنکه تماشا کند کسی رویم (۱۹۳)

چوب خیزران

وقتی که اُسرا را وارد مجلس یزید (حرام زاده) کردند، حضرت امام زین العابدین علیه السلام خطاب به یزید فرمود: ای یزید، اگر جدّ ما، ما را به این حالت دیده و از تو می پرسید که عترت مرا چرا به این حال به مجلس حاضر کرده ای، چه در جواب می گفتی؟! یزید چون این سخن بشنید امر کرد که غل و قیدها را از پیکر او برداشتند و اذن داد که زنان بنشینند، و به روایتی، سوهانی خواست و به دست خودش با آن سوهان آهنی را که بر گردن امام سجاد علیه السلام بود برید و گفت: می خواهم که کسی دیگر را بر تو ممتی نباشد. سپس دستور داد تا طشت طلائی حاضر کردند، و سر امام علیه السلام را در آن گذاشتند. پس چون زینب سلام الله علیها یزید را دید که چنین کرد، فریاد یا حسینا علیه السلام یا حبیب رسول الله صلی الله علیه و آله برآورد و گفت: یا ابا عبدالله، گران است بر ما که تو را به این حال ببینم و گران است بر تو که ما را به این حالت مشاهده نمایی. پس از سخنان زینب کبری علیه السلام دست دراز کرد و روپوش سر را برداشت، ناگاه نوری از آن سر ساطع شد و به آسمان بلند شد و همه حاضران را مدهوش ساخت. نیز به روایتی، آن لبها حرکت کرده و شروع به خواندن قرآن نمود، و گویا این آیه شریفه را خواند: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۱۹۴) یزید چون دید رسوا می شود و خواست امر را بر حَضار مشتبه سازد چوب خیزرانی را که در دست داشت بر لب و دندان امام حسین علیه السلام زد. اینجا بود که ابوبرزه اسلمی بلند شد و گفت: یزید چرا می زنی؟! ابوبرزه اسلمی، به روایتی، از صحابه رسول الله صلی الله علیه و آله بود. او مدتها بود که در شام منزل داشت و از خانه بیرون نمی آمد و هر قدر معاویه طالب دیدار او می شد او اعتنا نمی کرد، هر قدر معاویه برایش زر فرستاد قبول نمی کرد، ولی چون شنید که آل الله را به مجلس یزید آورده اند خود را به مجلس انداخت تا دفع شرّی از آنها نماید. چون این عمل را از یزید مشاهده کرد از جای برخاست و بر عصای خود تکیه داد و گفت: وای بر تو یزید، با چوب خود به دندانهای امام حسین علیه السلام می زنی؟! و حال آنکه جدّش این دندانها را و دندانهای برادرش را می بوسید و می مکید و می فرمود: (اِنَّتُمْ سَيِّدَا شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ، قَاتِلِ اللّٰهَ قَاتِلِكُمْ). یزید از شنیدن این سخنان، غضبناک گردید و امر نمود تا او را کشان کشان از مجلس بیرون بردند و در آن حال چوب بر دندانهای امام حسین علیه السلام را زیادتر کرد که ناگاه کلاغی بر کنگره قصرش شروع کرد به صدا کردن. (۱۹۵) آن ملعون از شنیدن صدای کلاغ بر خود لرزید و حالش پریشان گردید. به روایت سهل، در همان حال که سر را در طشت طلا گذاشته، مندیل دبیقی به رویش افکنده و در پیش روی یزید گذاشتند، کلاغی شروع به آواز کردن نمود و یزید شعر کُفر آمیزی خواند. در این حال که از بانگ کلاغ پریشان حال شده بود، راءس الجالوت که عالم یهودیان بود وارد گردید. او، که طیب یزید بود،

از یزید پرسید این سر از آن کیست؟ گفت: سر خارجی است. گفت: نامش چیست؟ گفت: حسین. پرسید: او به خلافت از تو سزاوارتر بود، آیا نمی‌دانی که میان من و داود پیغمبر چهل جد واسطه است و یهود به این واسطه مرا تعظیم می‌نمایند و به وجود من تبرک می‌جویند؛ و دیروز محمد صلی الله علیه و آله در میان شما پیامبر بزرگواری بود و امروز اولادش را کشتید و حرمش را اسیر نمودید. سپس شمشیرش را برداشته به یزید حمله کرد که او را بکشد، حضار نگذاشتند او به یزید برسد. پس آن یهودی به طرف سر مطهر حرکت کرد، سر را برداشت و بوسید و گفت: خدا لعنت کند کشنده تو را، و جدت خصم او باشد. گران است بر من که اول کس نباشم که در راه تو شهید می‌شود. پس از جانب من به جدت سلام برسان و بگو که من به رسالت تو اقرار دارم. یزید گفت: اگر نه این بود که مرا در ناخوشیها به معالجه تو حاجت است، تو را به بدترین کشتنها می‌کشتم. طیب گفت: قسم به خدا که بعد از این ترا معالجه نخواهم کرد، مگر به چیزی که مرضهای تو را افزون کند. در اینجا بود که یزید دستور داد طیب را گردن زدند. (۱۹۶)

به سر امام حسین (ع) تازیانه زدند

هلال بن معاویه می‌گوید: مردی را دیدم که سر مقدس حسین بن علی علیه السلام را به همراه داشت و حمل می‌نمود. آن سر بریده به سخن آمد و آن مرد را مخاطب قرار داد و فرمود: بین سر و بدن من جدایی انداختی، خدا بین گوشت تو جدایی بیندازد و تو را آیتی قرار دهد برای مردم. آن مرد تازیانه خود را کشید آن قدر به آن سر زد تا ساکت شد. (۱۹۷) مرحوم مقرّم می‌نویسد: موقعی که فرستاده پادشاه روم به یزید پرخاش نمود و عمل جنایت بار او را محکوم ساخت و یزید امر به قتل او داد، سر مقدس به صدای بلند به سخن آمد و خواند: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ. (۱۹۸) نیز می‌نویسد: آن سر مقدس را بر درخت نصب نمودند. مردم دورش جمع شدند دیدند نوری از آن سر ظاهر است و این آیه را می‌خواند: (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) (۲۰۰) یعنی و به زودی آنان که ظلم کردند خواهند دانست که به کدام مکان باز خواهند گشت، که آن دوزخ است سلمه بن کهیل شنید که سر مقدس این آیه را تلاوت می‌کند: (فَسَيَكْفِيكَهُمُ اللَّهُ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ) (۲۰۱) یعنی پس خدا به زودی کفایت کند تو را از شرّ ایشان و اوست دانا و شنوا. در این زمینه قضایای مشابه دیگری نیز نقل شده که به برخی از آنها، نظیر داستان یحیی حزّانی قبلا اشاره کردیم.

نصب سر بریده در مسجد شام

یزید پس از جسارت‌هایی که به سر مقدس نمود، دستور داد سر مبارک را در مسجد جامع دمشق نصب کنند، در همان محلی که سر شریف یحیی بن زکریّا علیه السلام نصب شد و سر مبارک سه روز در آنجا معلق بود. (۲۰۲) حیف است که خون حلق تو ریزد به روی خاک یحیی من، اجازه که طشتی بیاورم

زنی از امام حسین علیه السلام دفاع کرد و کشته شد

راوی گوید من در نزد یزید بودم، زنی را دیدم وارد شد در کمال وقار که نیکوتر از آن زن ندیده بودم. آمد مقابل یزید و پرسید این سر کیست؟ گفت: سر حسین علیه السلام. آن زن گفت: قسم به خدا که دشوار و گران است بر جدّ و پدر و مادرش که این سرها را به این حال مشاهده نمایند. قسم به خدا که الحال در خواب می‌دیدم که درهای آسمان گشوده شد و پنج فرشته فرود آمدند، که به دست آنها قلابهایی از آتش بود، و می‌گفتند که از جانب خداوند ماءموریم که خانه یزید را آتش زنیم و بسوزانیم. یزید چون این سخن بشنید به سوی او نگریست و به او گفت: وای بر تو، تو زر خرید من می‌باشی و نعمت من می‌خوری و این

سخنان می‌گویی، قسم به خدا که به بدترین کشتنها تو را بکشم! آن زن گفت: چه کار کنم که مرا نکشی و از تقصیر من بگذری؟ یزید گفت: بر فراز منبر بالا رو و علی علیه السلام و فرزندان او را دشنام ده! گفت: چنین کنم. پس مردم را جمع کردند و آن زن بر بالای منبر رفت و گفت: ای گروه مردمان، بدانید یزید مرا امر کرده که علی بن ابی طالب علیه السلام و فرزندان او را دشنام دهم و حال آنکه علی علیه السلام در محشر ساقی کوثر و حامل لوی پیغمبر است و فرزندان او حسن و حسین علیه السلام آقایان جوانان اهل بهشتند. پس ای مردم، گوش کنید آنچه را که من می‌گویم. مردم گوش فرا داشتند تا بینند که چه می‌گوید. زن گفت: آگاه باشید که لعنت خدا و لعنت تمام لعنت‌کنندگان بر یزید باد و همچنین بر هر کسی که در قتل امام حسین علیه السلام متابعت و مشایعت او را کرده است و صلوات بر علی و فرزندان علی علیه السلام باد، از آن روز که خدا دنیا را آفرید تا به امروز، و بر همین صلوات زنده ام و می‌میرم و روز قیامت زنده می‌شوم. یزید چون این سخن بشنید خشمناک گردید و گفت: کیست که این زن را بکشد؟ پس ملعونی برخاست و شمشیری به آن زن زد و او را کشت. به روایتی، این زن زوجه یزید بود و چون از خواب بیدار شد بر صورت خود سیلی زد و تمام لباسهای فاخری که پوشیده بود پاره کرد و گفت: سپس با سر برهنه به نزد یزید آمد و گفت ای یزید، دست از ظلم اولاد فاطمه علیه السلام بردار و آنگاه خواب خود را حکایت کرد. و این قصه را ابومخنف به نوعی دیگر ذکر کرده است. (۲۰۳)

حامی امام حسین علیه السلام گشته می‌شود

منصور بن الیاس گفت: بیش از هزار آذین بستند. آن لعین که سر امام حسین علیه السلام را بر سر نیزه داشت خواست که وارد شهر شود، اسب او فرمان نبرد. چند اسب برایش آوردند فایده نکرد. سر امام حسین علیه السلام از نیزه بیفتاد. ابراهیم موصلی آنجا بود سر را نیک احتیاط کرد، دانست که سر امام حسین علیه السلام است. خلق را ملامت بسیار کرد و شامیان او را شهید کردند. (۲۰۴)

سر بریده با امام سجّاد سخن می‌گوید!

در شرح وافیه ابی فراس آمده است: موقعی که امام سجّاد علیه السلام از یزید ملعون خواست سر بریده پدرش را به او نشان دهد و یزید جواب داد ابدًا سر پدرت را نخواهی دید، سر مقدّس در طشت بود و دستمالی بر روی سر انداخته بودند، ناگهان دستمال از سر مقدّس بلند شد و سر مقدّس شهید کربلا به سخن آمد و فرمود: سلام بر تو ای پسر، سلام بر تو ای علی. سپس امام سجّاد علیه السلام عرض کرد: بر تو باد سلام و رحمت و برکات خدا ای پدر، مرا در این سن کم یتیم کردی و رفتی و بین من و شما جدایی افتاد و من به مدینه و حرم جدّم می‌روم و تو را نزد خداوند ودیعه می‌گذارم. خدا نگهدارت باشد. (۲۰۵)

سر بریده، خواهر را امر به صبر می‌کند!

از بعضی مقاتل عامّه نقل شده است: زمانی که اهل بیت علیه السلام را وارد شام نمودند علیا مخدّره زینب به شمر ملعون فرمود: ما را از خلوتی عبور دهید. آن لعین اعتنا نکرد و چند تازیانه به بی بی زد. علیا مخدّره ناراحت شد و به زمین امر فرمود: فرو ببر او را، و زمین تا کمر او را فرو برد. صدای نازنین امام حسین علیه السلام بلند شد: خواهر، برای رضای خدا صبر کن. بی بی زینب به زمین امر فرمود: رهاش کن، و زمین رهاش کرد. (۲۰۶)

چه کسی پیروز شد؟!!

در خبر است که ابراهیم بن طلحه بن عبدالله چون شنید اسرا را به شهر در می آورند ، به استقبال علی بن الحسین علیه السلام سرعت کرد و از در شناخت و شماتت گفت : ای علی بن الحسین ، چه کسی غالب شد ؟ ! و به روایتی ، این وقت آن حضرت در محملی بود و سر در گریبان فرو می داشت ، پس سر بر آورد و فرمود : اگر می خواهی بدانی کدام یک غالب شد ، چون هنگام نماز رسید اذان و اقامه بگویی ! کنایه از آنکه در اذان و اقامه آن کس را که بعد از خدای تعالی جل جلاله نام مبارکش را به آواز بلند در محضر جماعت قرائت کنند او جد من محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است و فرزندان او ابدالآباد قاهر و غالبند و این ابراهیم بن طلحه آن کسی است که در جنگ جمل با لشکر طلحه و زبیر همراه بود . (۲۰۷)

ما امامان زنده ایم !

حارث بن وکیده می گوید : من از کسانی بودم که سر امام حسین بن علی را حمل می کردند ، ناگاه شنیدم آن سر مقدس قرآن می خواند؛ سوره کهف می خواند . متحیر شدم که من صدای حسین بن علی علیه السلام را می شنوم ، فرمود : ای پسر وکیده ، آیا نمی دانی ما جماعت امامان زنده ایم و در نزد پروردگار به ما رزق می رسد ؟ با خود گفتم : من این سر را می ربایم . آقا فرمود : تو به این مقصود نمی رسی ، بگذار آنها را ، ریختن آنها خون مرا اعظم از گردانیدن سر من است . سپس خواند : (فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ اِذِ الْاَغْلَالُ فِي اَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسَبِّحُونَ) (۲۰۸) در کتاب مناقب ابن شهر آشوب نقل شده است : زمانی که سر مقدس شهید کربلا را بر درخت نصب نمودند شنیده شد این آیه را تلاوت می کند : (۲۰۹) (وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا اَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ) . (۲۱۰) ابن شهر آشوب می گوید : سر بریده امام حسین علیه السلام را در یکی از کوچه های کوفه بیاویختند ، آن سر مبارک این آیه را تلاوت کرد (۲۱۱) : (نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ نَبَأَهُمْ بِالْحَقِّ اِنَّهُمْ فِتْنَةٌ اَمَنُوا بِرَبِّهِمْ وَزِدْنَاهُمْ هُدًى) . خداوند عالم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله می کند : ما می گوئیم برای تو ای پیغمبر صلی الله علیه و آله قصه ایشان را به حقیقت ؛ بدان که ایشان جوانمردانی بودند که ایمان آوردند به پروردگار خود و زیاد کردیم ما هدایت ایشان را .

گفتگوی یزید و امام سجاد علیه السلام

یزید لعین در یک مجلس به امام سجاد علیه السلام عرض کرد : ای فرزند حسین ، پدر تو قطع رحم من کرد و بر سر سلطنت من منازعه نمود و رعایت حق من نکرد؛ خدا نیز با او چنین کرد! حضرت امام زین العابدین علیه السلام فرمود : ای پسر معاویه و هند ، پیغمبری و پادشاهی پیوسته با ما و اجداد ما بود . پیش از آنکه تو متولد شوی در روز بدر و احد و احزاب پرچم حضرت رسول صلی الله علیه و آله در دست جد من علی بن ابی طالب علیه السلام قرار داشت و پرچم کافران در دست پدر و جد تو بود . وای بر تو ای یزید ، اگر بدانی که در حق برادران و پدران و عموها و اهل بیت من چه کرده ای و چه خطاهایی مرتکب شده ای ، هر آینه به کوهها می گریزی و بر روی خاکستر می نشینی و فریاد و اوایلا برمی آوری . آیا شرم نداری که سر پدر من حسین ، فرزند فاطمه و علی علیه السلام و جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه و آله ، بر در دروازه شهر شما آویخته است ، در حالیکه او یادگار حضرت رسالت است . یزید ملعون از سخنان آن حضرت به خشم آمد و به یکی از ملازمان خود حکم کرد که او را به این باغ ببر و گردن بزن و در آنجا دفن کن ! چون آن ملعون حضرت را به باغ برد ، مشغول قبرکندن شد و حضرت نیز به نماز پرداخت . چون از کندن قبر فارغ شد و اراده قتل آن حضرت کرد ، دستی از هوا پیدا شد و بر آن لعین خورد . پس او نعره ای زد و بر رو در افتاد و جان به خازن جهنم سپرد . خالد ، پسر یزید ، چون آن حالت را دید نزد پدر پلید خود رفت و آنچه واقع شده بود برای وی نقل کرد . آن لعین حکم کرد که او را در همان قبری که برای حضرت کنده است دفن کنند و حضرت را به مجلس طلبید . (۲۱۲)

یزید دستور قتل امام سجاد علیه السلام را داد

شیخ مفید و سید بن طاووس و دیگران، به طرق مختلف از فاطمه دختر حضرت امام حسین علیه السلام روایت کرده اند که چون ما را به مجلس یزید بردند ابتدا بر حال ما رقت کرد. سپس مرد سرخ مویی از اهل شام برخاست و گفت: ای یزید، این دختر را به من ببخش، و اشاره به من کرد. من از ترس بر خود لرزیدم و به جامه های عمه خود زینب علیه السلام چسبیدم. عمه ام مرا تسکین داد و به آن شامی خطاب کرد که ای ملعون، تو و یزید هیچیک اختیار چنین امری را ندارید. یزید گفت اگر بخواهم می توانم این کار را بکنم. زینب علیه السلام گفت: به خدا سوگند که نمی توانی کرد، مگر آنکه از دین ما بدر روی و کفر باطن خود را اظهار کنی. آن ملعون در غضب شد و گفت: با من چنین سخن می گویی؟! پدر و برادر تو از دین بدر رفتند! زینب علیه السلام گفت: تو و پدر و جد تو اگر مسلمان شده باشید، به دین خدا و دین پدر و برادر من هدایت یافته اید. آن لعین گفت دروغ گفתי ای دشمن خدا. زینب علیه السلام گفت: تو اکنون پادشاهی و به سلطنت خود مغرور گردیده ای و آنچه می خواهی می گویی. من دیگر جوابی به تو نمی دهم. پس بار دیگر آن فرد شامی سخن را اعاده کرد. یزید گفت: ساکت شو، خدا ترا مرگ دهد! به روایتی دیگر، ام کلثوم علیه السلام به آن فرد شامی خطاب کرد که ساکت شو ای بدبخت، خدا زبانت را قطع کند و دیده هایت را کور گرداند و دستهایت را خشک گرداند و بازگشت ترا به سوی آتش جهنم گرداند، اولاد انبیا خدمتکار اولاد زنا نمی شوند. هنوز سخن آن بزرگوار تمام نشده بود که حق تعالی دعای او را مستجاب گردانید: زبان شامی لال، دیده های او نابینا، و دستهای او خشک شد! پس ام کلثوم گفت الحمدلله که حق تعالی بهره ای از عقوبت را در دنیا به تو رسانید و این است جزای کسی که متعرض حرم حضرت رسالت گردد. به روایت سید بن طاووس، در مرتبه دوم فرد شامی از یزید پرسید که ایشان کیستند؟ یزید گفت: آن فاطمه دختر حسین علیه السلام است و آن زن زینب دختر علی بن ابی طالب. علیه السلام شامی گفت: حسین پسر فاطمه و علی بن ابی طالب؟ یزید گفت: بلی. شامی گفت: لعنت خدای بر تو باد ای یزید، عترت پیغمبر صلی الله علیه و آله خود را می کشید و ذریه او را اسیر می کنید؟! به خدا سوگند که من می پنداشتم ایشان اسیران فرنگند. یزید گفت: به خدا سوگند که ترا نیز به ایشان ملحق می کنم، و حکم کرد که او را گردن زدند. سپس امر کرد اهل بیت رسالت را به زندان بردند. (۲۱۳)

معجزه ای از امام سجاد علیه السلام در حال اسارت

روزی صیادی که بچه آهویی در بغل داشت آمد از کنار خرابه عبور کند، چشمش به اسیران و اطفال افتاد. ایستاد و به تماشای کودکان اهل بیت پرداخت. آنان که آهو بره را مشاهده کردند، به محضر امام زین العابدین علیه السلام آمدند و گفتند ما آهو می خواهیم. حضرت به صیاد فرمودند آیا این بچه آهو را می فروشی؟ عرض کرد بلی، ولی چون خوش خط و خال و زیباست قصد دارم او را نزد یزید ببرم تا انعام بسیار بگیرم. حضرت فرمودند هرچه بخواهی در مقابل این آهو بزه به تو خواهم داد. او تعجب نمود، و هنوز چیزی نگفته بود که حضرت تعدادی از ریگهای جلوی خرابه را برداشتند و به او دادند. صیاد مشاهده کرد آنچه به او داده شده جواهرات پر ارزش و قیمتی است. با خرسندی آهو بزه را تقدیم نمود و رفت. وی این معجزه را برای دیگران بازگو کرد، به طوری که در شام منتشر شد و به گوش یزید لعین رسید. یزید صیاد را طلبید و از او خواست که جریان را برایش نقل کند، و چون مشاهده کرد وی شیعه و مُحب حضرت گردیده و موضوع را به صورت یک کرامت بیان می نماید و قلوب مردم را متوجه حضرت می کند، دستور داد صیاد را بکشند و دفن کنند تا این خبر بیش از آنچه بین اهالی منتشر شده افشا نگردد. ولی فاصله ای چندان نشد که موضوع به عرض امام سجاد علیه السلام رسید. حضرت به سر قبر صیاد آمدند، و با یک اشاره فرمودند، به اذن خدا از جای برخیز! بلافاصله قبر شکافته شد و صیاد از قبر خارج گردید. (۲۱۴)

خطبه زینب کبری

حضرت زینب عقیله بنی هاشم چون جسارت و بی حیائی یزید را تا این حد دید، و از طرف دیگر جو و فضای مجلس را بسیار مناسب دید بپا خاست و فرمود: الحمد لله رب العالمین و صَلَّى اللهُ عَلَى رَسُولِهِ وَآلِهِ أَجْمَعِينَ، صَدَقَ اللهُ كَذَلِكَ يَقُولُ (ثم كان عاقبةُ الَّذِينَ اسأوا السؤى ان كذبوا بآياتِ الله و كانوا بها يَسْتَهْزِؤْنَ). (۲۱۵) اضظننت يا يزيد حيثُ اخذت عَلَيْنَا أَقْطَارَ الارضِ و آفاقَ السماءِ فَاصْبِرْ بِمِثْلِ نَسَاقِ كَمَا تُسَاقُ الا سارى ان بنا عَلَى اللهُ هَوَانًا وَبِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ وَان ذَلِكَ لِعَظَمِ خَطَرِكَ عِنْدَهُ فَشَمَخْتَ بِأَنْفِكَ وَ نَظَرْتَ فِي عَطْفِكَ حَيْذَلَانَ مَسْرُورًا حَيْثُ رَأَيْتَ الدنیا لَكَ مُسْتَوْثِقَةً وَالْأُمُورُ مَتَسَقَةٌ وَحِينَ صَفَا لَكَ مُلْكُنَا وَ سُلْطَانُنَا، فَمَهْلًا مَهْلًا أَنْبَيْتَ قَوْلَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ (ولا- يَحْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا انما نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرًا لَأَنْفُسِهِمْ إِنما نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ). (۲۱۶) امن العدل يابن الطلقا (۲۱۷) تَخْدِيرُكَ حَرَاثِرَكَ وَامَانِكَ وَ سَوْفُكَ بِنَاتِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ سَبَايَا قَدِ هَتَكَتِ شُورَهُنَّ وَ أَبْدَيْتِ وُجُوهُهُنَّ، تَخْدُوْهُنَّ بِهِنَّ الْاَعْدَاءُ مِنْ بَلَدٍ اِلَى بَلَدٍ يَسْتَشِرُّنَّ فَهِنَّ اَهْلُ الْمَنَاهِلِ وَ الْمَنَاقِلِ وَ يَتَصَفَّحْنَ وَجُوهُنَّ الْقَرِيبَ وَ الْبَعِيدَ وَ الدننى وَ الشرفى، ليس معهن من رجالهن ولى وَ لا من حماتهن حمى، وَ كَيْفَ يُرْتَجَى مُرَاقِبَةٌ مِنْ لَفْظِ فَوْهُ اِكْبَادِ (۲۱۸) الْاَزْكَيَاءِ وَ نَبَتْ لِحْمُهُ مِنْ دَمِ الشَّهِدَاءِ، وَ كَيْفَ لَا يَسْتَبْطَأُ فِي بَغْضَانَا اَهْلَ الْبَيْتِ مَنْ نَظَرَ الْبِنَا بِالْشَنْفِ وَ الشَّنَانِ وَ الْاِحْنِ وَ الْاَضْغَانِ ثُمَّ تَقُولُ غَيْرَ مَتَاءِ ثُمَّ وَ لَا مَسْتَعْظَمَ: لَأَهْلُوا وَ اسْتَهْتَلُّوا فَرِحًا ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تُشَلِّ مُنْتَحِيًّا عَلَيَّ ثَنِيًّا أَبِي عَبْدِ اللهِ سَيِّدِ شَبَابِ اَهْلِ الْجَنَّةِ تَنَكُّهُنَّ بِمُخَصَّيْرَتِكَ وَ كَيْفَ لَا تَقُولُ ذَلِكَ وَ قَدْ نَكَاتِ الْقَرْحَةَ وَ اسْتَاءَ صَلَبِ الشَّافَةِ بِارَاقَتِكَ دِمَاءَ ذُرِّيَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ وَ نَجُومِ الْاَرْضِ مِنْ آلِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ، وَ تَهْتَفُ بِأَشْيَاخِكَ زَعَمْتَ أَنَّكَ تُنَادِيهِمْ، فَلْتَرِدَنَّ وَ شَيْكًا مُورِدُهُمْ وَ لَتَوَدََّنَّ أَنَّكَ سَلَمْتَ وَ بَكُمْتَ، وَ لَمْ تُكُنْ قُلْتُ وَ فَعَلْتُ مَا فَعَلْتُ. اللَّهُمَّ خُذْ بِحَقِّنَا وَ اتَّقِمِ مِنْ ظَالِمِنَا وَ اَحْلِلْ غَضَبَكَ بِمَنْ سَفَكَ دِمَاءَنَا وَ قَتَلَ حُمَاتَنَا، فَوَاللهِ مَا فَرَيْتَ إِلَّا جَلْمَدَكَ وَ لَا حَزْرَتَ إِلَّا لِحَمِيكَ وَ لَتَرِدَنَّ عَلَى رَسُولِ اللهِ بِمَا تَحَمَّلْتَ مِنْ سَفْكَ دِمَاءِ ذُرِّيَّتِهِ وَ اتَّهَكْتَ مِنْ حُرْمَتِهِ فِي عَثْرَتِهِ وَ لِحْمَتِهِ حَيْثُ يَجْمَعُ اللهُ شَمْلَهُمْ وَ يَلْمُ شَعْنَهُمْ وَ يَأْخُذُ بِحَقِّهِمْ (وَ لَا تَحْسِبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللهِ أَمْواتًا بَلْ أحياءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ) (۲۱۹) وَ كَفَى بِاللَّهِ حَاكِمًا وَ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَ سَلَّمَ خَصَمِيمًا وَ بِجَبْرِئِيلَ ظَهِيرًا وَ سَيِّعْلَمُ مَنْ سَوَى لَكَ وَ مَكَنَكَ مِنْ رِقَابِ الْمُسْلِمِينَ، (بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا وَ أَيُّكُمْ شَرٌّ مَكَانًا وَ أضعفُ جُنْدًا). (۲۲۰) وَ لَيْسَ جَرَّتْ عَلَيَّ الدَّوَاهِي مُخَاطَبَتِكَ إِنِّي لَأَسْتَضْعِرُّ قَدْرَكَ وَ اسْتَعْظُمُ تَقْرِيعَكَ وَ اسْتَكْثِرُ تَوْبِيخَكَ، لَكِنَّ الْعُيُونَ عَبْرِي وَ الصُّدُورَ حَزِي، أَلَا فَالْعَجَبُ كُلُّ الْعَجَبِ لِقَتْلِ حِزْبِ اللهِ التُّجَبَاءِ بِحِزْبِ الشَّيْطَانِ الطُّلْقَاءِ، فَهَذِهِ الْاِيْدِي تَنْطِفُ مِنْ دِمَانِنَا وَ الْاَفْوَءُ تَنْحَلُّ مِنْ لِحُومِنَا وَ تِلْكَ الْجَثُّ الطَّوَاهِرُ الرُّواكِي تَنْتَابُهَا الْعَوَاسِلُ وَ تُعْفَرُهَا أَمْهَاتُ الْفِرَاعِلِ. وَ لَيْسَ اتَّخَذْتَنَا مَعْنَمَا لَتَجِدَ بِنَا وَ شَيْكًا مَعْرَمًا حِينَ لَا تَجِدُ إِلَّا مَا قَدَّمْتَ يَدَاكَ (وَ مَا رَبُّكَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ) (۲۲۱) وَ اِلَى اللهِ الْمُشْتَكِي وَ عَلَيْهِ الْمُعْوَلُ فَكَيْدُ كَيْدِكَ وَ اسْتَعِ سَيْعِيكَ وَ ناصِبِ جُهْدِكَ فَوَاللهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا- تُمِيتْ وَحِينًا وَ لَا تُدْرِكْ أَمِيدَنَا وَ لَا تَزْخُصْ عَنكَ عَارَهَا، وَ هَلْ رَأَيْتُكَ إِلَّا فَنِدًا وَ أَيَّامُكَ إِلَّا عَدَدًا، وَ جَمْعُكَ إِلَّا يَدَدًا؟ يَوْمَ يُنَادِي الْمُنَادِي: (أَلَا لَعْنَةُ اللهِ عَلَى الظَّالِمِينَ). وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ الَّذِي خَتَمَ لَأَوْلِنَا بِالسَّعَادَةِ وَ الْمَغْفِرَةِ وَ لَأَخْرِنَا بِالشَّهَادَةِ وَ الرَّحْمَةِ، وَ نَسَاءُ اللهُ أَنْ يُكْمِلَ لَهُمُ الثَّوَابَ وَ يُوَجِبَ لَهُمُ الْمَزِيدَ وَ يُحْسِنَ عَلَيْنَا الْخِلَافَةَ إِنَّهُ رَحِيمٌ وَ دُودٌ، حَسْبِئِنَّاللهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ. (۲۲۲) ترجمه خطبه شریفه زینب کبری علیه السلام: سپاس خدایی را سزد که پروردگار جهانیان است و درود خدا بر پیامبر و خاندان او بادا خدای تعالی راست گفت که فرمود: عاقبت آنان که کار زشت کردند، این بود که آیات خدا را تکذیب نموده و آن را به سخره گرفتند. ای یزید، اکنون که به گمان خویش بر ما سخت گرفته ای و راه اقطار زمین و آفاق آسمان و راه چاره را به روی ما بسته ای، و ما را همانند اسیران به گردش در آوردی، می پنداری که خدا تو را عزیز و ما را خوار و ذلیل ساخته است؟! و این پیروزی به خاطر آبروی تو در نزد خداست؟! پس از روی کبر می خرامی و با نظر عجب و تکبر می نگری! و به خود می بالی خرم و شادان که دنیا به تو روی آورده، و کارهای تو را آراسته و حکومت ما را به تو اختصاص داده است! اندکی آهسته تر! آیا کلام خدای تعالی را فراموش کرده ای که فرمود: (گمان نکنند آنان که به راه کفر رفتند مهلتی که به آنان دهیم به حال آنان بهتر خواهد بود، بلکه مهلت برای امتحان می دهیم تا بر سرکشی

بیفزایند و آنان را عذابی است خوار و ذلیل کننده. ای پسر آزاد شده جد بزرگ ما! آیا از عدل است که تو زنان و کنیزان خود را در پرده بنشانی و پرد گیان رسول خدا صلی الله علیه و آله را اسیر کرده و از شهری به شهر دیگر ببری؟! پرده آبروی آنها را بدری و صورت آنان را بگشایی که مردم چشم بدانها دوزند، و نزدیک و دور و فرومایه و شریف، چهره آنها را بنگرند، از مردان آنان کسی به همراهشان نیست، نه یاور و نه نگهدارنده و نه مددکاری. چگونه می توان امید بست به دلسوزی و غمگساری کسی که مادرش جگر پاکان را جویده و گوشتش از خون شهیدان رویده؟! و این رفتار از آن کس که پیوسته چشم دشمنی به ما دوخته است بعید نباشد، و این گناه بزرگ را چیزی نشماری، و خود را بر این کردار ناپسند و زشت بزهکار نپنداری، و به اجداد کافر خویش مباحات و تمنای حضورشان را کنی تا کشتار بی رحمانه تو را ببینند و شاد شوند و از تو تشکر کنند! و با چوب بر لب و دندان ابی عبدالله سید جوانان بهشت می زنی! و چرا چنین نکنی و نگویی که این جراحت را ناسور کردی و ریشه اش را ریشه کن ساختی و سوختی و خون فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله را که از آل عبدالمطلب و ستارگان روی زمین بودند - ریختی و اکنون گذشتگان خویش را می خوانی. شکیبایی باید کرد که دیری نگذرد که تو هم به آنان ملحق شوی و آرزو کنی که ای کاش دست خشک شده بود و زبانت لال و آن سخن را بر زبان نمی آوردی و آن کار زشت را انجام نمی دادی!! بارالها! حق ما را بستان و انتقام ما را از اینان بگیر و بر این ستمکاران که خون ما ریخته اند خشم و عذاب خود را فرو فرست! به خدا سوگند ای یزید! که پوست خود را شکافتی و گوشت بدن خود را پاره پاره کردی؛ و رسول خدا را ملاقات خواهی کرد با آن بار سنگینی که بر دوش داری، خون دودمان آن حضرت را ریختی و پرده حرمت او را دریدی و فرزندان او را به اسیری بردی، در جایی که خداوند پریشانی آنان را به جمعیت مبدل کرده و داد آنها را بستاند، (و مپندار آنان که در راه خدا کشته شده اند مرده اند بلکه زنده و نزد خدا روزی می خورند) همین بس که خداوند حاکم و محمد صلی الله علیه و آله خصم اوست و جبرئیل پشتیبان اوست و همان کس که راه را برای تو هموار ساخت و تو را بر مسلمین مسلط کرد بزودی خواهد یافت که پاداش ستمکاران چه بد پاداشی است، و خواهد دانست که کدام یک از شما بدتر و سپاه کدام یک ناتوانتر است. اگر مصائب روزگار با من چنین کرد که با تو سخن گویم، اما من ارزش تو را ناچیز و سرزنش تو را بزرگ می دانم و تو را بسیار نکوهش می کنم، چه کنم؟! دیده ها گریان و دلها سوزان است، بسی جای شگفتی است که حزب خدا به دست حزب شیطان کشته شوند، و خون ما از پنجه های شما بچکد، پاره های گوشت بدن ما از دهان شما بیرون بیفتد و آن بدنهای پاک و مطهر را گرگهای وحشی بیابان دریابند و گذرگاه دام و ددان قرار گیرند!! آنچه امروز غنیمت می دانی فردا برای تو غرامت است، و آنچه را از پیش فرستاده ای، خواهی یافت، خدا بر بندگان ستم روا ندارد، به او شکوه می کنم و بر او اعتماد می جویم، پس هر نیرنگی که داری بکن و هر تلاشی که می توانی بنما و هر کوششی که داری به کار گیر، به خدا سوگند یاد ما را از دلها و وحی ما را محو نتوانی کرد، و به جلال ما هرگز نخواهی رسید و لکه ننگ این ستم را از دامن خود نتوانی شست، راءی و نظر تو بی اعتبار و ناپیدار و زمان دولت تو اندک و جمعیت تو به پریشانی خواهد کشید، در آن روز که هاتفی فریاد زند: (ءلا لعنة الله على القوم الظالمين والحمد لله رب العالمين). سپاس خدای را که اول ما را به سعادت و آمرزش و آخر ما را به شهادت و رحمت رقم زد و از خدا می خواهم که آنان را اجر جزیل عنایت کند و بر پاداش آنان بیفزاید، خود او بر ما نیکو خلیفه ای است، و او مهربان ترین مهربانان است و فقط بر او توکل می کنیم. آنگاه یزید رو به شامیان کرد و گفت: نظر شما درباره این اسیران چیست؟ ایشان را از دم شمشیر بگذرانیم؟ یکی از ملازمان او گفت: ایشان را بکش. نعمان بن بشیر (۲۲۳) گفت: بین اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله بود با آنان چه می کرد، همان کن. (۲۲۴)

امام محمد باقر علیه السلام یزید را رسوا کرد

پس از آنکه اهل بیت علیه السلام را وارد شام کردند، یزید لعین حضرت امام سجاد علیه السلام و تمام مخدّرات را که همراه

حضرت بودند به مجلس خود طلبید و پس از ایذا و هتک احترامی که به ساحت قدس آن جناب مرتکب گردید به اهل مجلس خود گفت: من دستور دادم مردان اینها را تماما کشتند. و اکنون این زنان و کودکانی که ملاحظه می کنید، در ریسمان اسارت من گرفتار می باشند، شما می گوئید من با آنان چه کنم؟ همه گفتند دستور بده تمامی آنها را گردن بزنند تا از نسل علی علیه السلام که دشمن دیرینه تو و پدرت معاویه بودند یک نفر باقی نماند. (۲۲۵) به محض آنکه اهل مجلس یزید این فتوا را دادند، امام محمّد باقر علیه السلام که سنین عمر او دو سال و چند ماه و به روایتی پنج سال بیش نبود و جزو اُسرایشان را به شام آورده بودند (۲۲۶) برخاست مقابل تخت یزید قرار گرفت و پس از حمد الهی فرمود: یزید، اگر اجازه دهی من چند کلمه صحبت کنم. یزید از جرئت آن حضرت تعجب کرد و گفت: بگو چه می خواهی بگویی؟ فرمود: اهل مجلس تو از همنشینان فرعون هم بدترند. زیرا فرعون زمانی که با اهل مجلس خود راجع به حضرت موسی و هارون مشورت کرد و گفت با آنان چه کنم؟ گفتند آنها را به حال خودشان واگذار و متعزّض آنان مشو، لکن زمانی که تو با اهل مجلس خویش راجع به ما مشورت نمودی، آنها گفتند تمام ما را گردن بزن، و در این امر سرّی نهفته است. یزید گفت: چه سرّی نهفته است؟ حضرت امام محمّد باقر علیه السلام فرمود ندمای مجلس فرعون همه حلال زاده بودند و لکن همنشینان تو همه ولدالزنا می باشند. (وَلَا يَقْتُلُ الْاَنْبِيَاءَ وَاَوْلَادَهُمْ اِلَّا اَوْ اَوْلَادَ الْاَكْفَابِ). یعنی نمی کشد پیغمبران و اولاد پیغمبران را مگر اولاد ولدالزنا. (۲۲۷) یزید سر به زیر انداخت، پس دستور داد آنان را از مجلس بیرون برند. (۲۲۸) فاطمه و سکینه دختران امام حسین علیه السلام که به سر پدر نگاه می کردند دیگر تاب تحمل نداشتند، فاطمه فریاد کشید: علیه السلام (یا یزید! بَنَاتُ رَسُوْلِ اللّٰهِ سَبَايَا؟!) (ای یزید! دختران پیامبر را اسیر می کنی؟) که دیگر بار صدای ناله و گریه حاضران بلند شد و زمزمه های اعتراض از اطراف مجلس به گوش می رسید. زینب آمد شام را یکباره ویران کرد و رفت اهل عالم را از کار خویش حیران کرد و رفت از زمین کربلا تا کوفه و شام بلا هر کجا بنهاد پا، فتح نمایان کرد و رفت با لسان مرتضی از ماجرای نینوا خطبه ای جانسوز اندر کوفه عنوان کرد و رفت با کلام جانفزا اثبات دین حق نمود عالمی را دوستدار اهل ایمان کرد و رفت فاش می گویم که آن بانوی عظمای دلیر از بیان خویش دشمن را هراسان کرد و رفت بر فراز نی چو آن قرآن ناطق را بدید با عمل آن بی قرین تفسیر قرآن کرد و رفت در دیار شام برپا کرد از نو انقلاب سنگر اهل ستم را سست بنیان کرد و رفت خطبه ای غرّای بیان فرمود در کاخ یزید کاخ استبداد را از ریشه ویران کرد و رفت زین خطب اتمام حجت کرد بر کافردلان غاصبین را مستحقّ نار و نیران کرد و رفت از کلام حق پسندش شد حقیقت آشکار اهل حقّ را شامل الطاف یزدان کرد و رفت شام غرق عیش و عشرت بود در وقت ورود وقت رفتن شام را شام غریبان کرد و رفت دخت شه را بعد مردن در خرابه جای داد گنج را در گوشه ویرانه پنهان کرد و رفت ز آتش دل بر مزار دختر سلطان دین در وداع آخرین شمعی فروزان کرد و رفت با غم دل چونکه می شد وارد بیت الحزن (سروی) دلخسته را محزون و نالان کرد و رفت

دختر شیر خدا

شام، روشن از جمال زینب کبراستی سر به زیرافکن که ناموس خدا اینجاستی کن تماشا آسمان تابناک شام را کافتاب برج عصمت از افق پیداستی آب کرده زهره شیران در این صحرا، مگر دختر شیرخدا خفته در این صحراستی در شجاعت چون حسین و در شکیبایی حسن در بلاغت چون علی عالی اعلاستی نغمه مرغ حق از گلزار شام آید به گوش مرغ حق را نغمه شورانگیز و روح افزاستی کرد روشن با جمالش آسمان شام را کز فروغ چهره گویی زهره زهراستی (۲۲۹)

خطبه حضرت سجاد علیه السلام

حضرت علی بن الحسین علیه السلام از یزید درخواست نمود که در روز جمعه به او اجازه دهد در مسجد خطبه بخواند، یزید

رخصت داد؛ چون روز جمعه فرا رسید یزید یکی از خطبای مزدور خود را به منبر فرستاد و دستور داد هر چه تواند به علی و حسین علیه السلام اهانت نماید و در ستایش شیخین و یزید سخن براند، و آن خطیب چنین کرد. امام سجاد علیه السلام از یزید خواست تا به وعده خود وفا نموده و به او رخصت دهد تا خطبه بخواند، یزید از وعده ای که به امام داده بود پشیمان شد و قبول نکرد. معاویه پسر یزید لعین به پدرش گفت: خطبه این مرد چه تاءثیری دارد؟ بگذار تا هر چه می خواهد بگوید. یزید لعین گفت: شما قابلیت‌های این خاندان را نمی دانید، آنان علم و فصاحت را از هم به ارث می برند، از آن می ترسم که خطبه او در شهر فتنه برانگیزد و وبال آن گریبانگیر ما گردد. (۲۳۰) به همین جهت یزید لعین از قبول این پیشنهاد سر باز زد و مردم از یزید لعین مصرانه خواستند تا امام سجاد علیه السلام نیز به منبر رود. یزید لعین گفت: اگر او به منبر رود، فرود نخواهد آمد مگر اینکه من و خاندان ابوسفیان را رسوا کرده باشد! به یزید لعین گفته شد: این نوجوان چه تواند کرد؟! یزید لعین گفت: او از خاندانی است که در کودکی کامشان را با علم برداشته اند. بالا-خره در اثر پافشاری شامیان، یزید موافقت کرد که امام به منبر رود. آنگاه حضرت سجاد علیه السلام به منبر رفته و پس از حمد و ثنای الهی خطبه ای ایراد کرد که همه مردم گریستند و بی قرار شدند. فرمود: أَيُّهَا النَّاسُ! أُعْطِينَا سِتًّا وَفَضْلِنَا بِسَبْعٍ: أُعْطِينَا الْعِلْمَ وَالْحِلْمَ وَالسَّمَاخَةَ وَالْفَصَاخَةَ وَالشُّجَاعَةَ وَالْمَحَبَّةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَفَضْلِنَا بَانَ مِنَ النَّبِيِّ الْمُخْتَارِ مُحَمَّدٍ وَفَضْلِنَا بِسَبْعٍ: أَيُّهَا النَّاسُ! أَنَا ابْنُ مَكَّةَ وَمِنِّي، أَنَا ابْنُ زَمْرَمَ وَالصِّفَا، أَنَا ابْنُ مَنْ حَمَلَ الرُّكْنَ بِاطْرَافِ الرُّدَا، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ وَارْتَدَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ طَافَ وَسَيَّحَى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حَجَّ وَلَبَّى، أَنَا ابْنُ خَيْرٍ مِنْ حُمِلَ عَلَى الْبُرَاقِ فِي الْهَوَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أُسْرِيَ بِهِ مِنَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ إِلَى الْمَسْجِدِ الْأَقْصَى، أَنَا ابْنُ مَنْ بَلَغَ بِهِ جَبْرَيْلُ إِلَى سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى، أَنَا ابْنُ مَنْ دَنَا فَيَدِي فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى، أَنَا ابْنُ مَنْ صَلَّمِي بِمَلَائِكَةِ السَّمَاءِ، أَنَا ابْنُ مَنْ أَوْحَى إِلَيْهِ الْجَبَلُ مَا أَوْحَى، أَنَا ابْنُ مُحَمَّدِ الْمُصْطَفَى، أَنَا ابْنُ عَلِيِّ الْمُرْتَضَى، أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ خِرَاطِيمَ الْخَلْقِ حَتَّى قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ أَنَا ابْنُ مَنْ ضَرَبَ بَيْنَ يَدَيْ رَسُولِ اللَّهِ بِسَيْفَيْنِ وَطَعَنَ بِرُمُحَيْنِ وَهَاجَرَ الْهَجْرَتَيْنِ وَبَايَعَ الْبَيْعَتَيْنِ وَقَاتَلَ بِنَدْرِ وَحَنِينٍ وَلَمْ يَكْفُرْ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ، أَنَا ابْنُ صَالِحِ الْمُؤْمِنِينَ وَوَارِثِ النَّبِيِّينَ وَقَامِعِ الْمُلْحِدِينَ وَيَعْسُوبِ الْمُسْلِمِينَ وَنُورِ الْمُجَاهِدِينَ وَزَيْنِ الْعَابِدِينَ وَتَاجِ الْبَكَائِينَ وَأَصْبِرِ الصَّابِرِينَ وَأَفْضَلِ الْقَائِمِينَ مِنْ آلِ يَاسِينَ رَسُولِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، أَنَا ابْنُ الْمُؤَيَّدِ بِجَبْرَيْلَ، الْمُنْصُورِ بِمِيكَائِيلَ. أَنَا ابْنُ الْمُحَامِي عَنْ حَرَمِ الْمُسْلِمِينَ وَقَاتِلِ الْمَارِقِينَ وَالنَّائِكِينَ وَالْقَاسِطِينَ وَالْمُجَاهِدِ أَعْدَاءَ الْنَاصِبِينَ، وَأَفْخَرُ مَنْ مَشَى مِنْ قُرَيْشٍ أَجْمَعِينَ، وَأَوَّلُ مَنْ أَجَابَ وَاسْتَجَابَ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ، وَأَوَّلُ السَّابِقِينَ، وَقَاصِمِ الْمُعْتَدِينَ وَمُبِيدِ الْمَشْرِكِينَ، وَسَيِّئِهِمْ مِنْ مَرَامِي اللَّهِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ، وَلِسَانِ حِكْمَةِ الْعَابِدِينَ وَنَاصِرِ دِينِ اللَّهِ وَوَلِيِّ أَمْرِهِ وَبَسِيتَانِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَعَيْنَهُ عِلْمِهِ، سَمِيعٌ، سَمِيعٌ، بَهِيٌّ، بَهْلُولٌ، زَكِيٌّ، أَبْطِحِيٌّ، رَضِيٌّ، مِقْدَامٌ، هُمَامٌ، صَابِرٌ، صَوَامٌ، مُهَذَّبٌ، قَوَامٌ، قَاطِعِ الْأَصِيلَابِ وَمَفْرُقِ الْأَحْزَابِ، أَرْبَطُهُمْ عِنَانًا وَابْتَهَمُهُمْ جِنَانًا، وَأَمْضَاهُمْ عَزِيمَةً وَأَشَدَّهُمْ شَكِيمَةً، أَسَدٌ بَاسِلٌ، يَطْحَنُهُمْ فِي الْحُرُوبِ إِذَا الزَّذَلْفَةُ الْأَسْتُةُ وَقَرَبَتِ الْأَعِنَّةُ طَحْنَ الرُّحَى، وَيَذَرُوهُمْ فِيهَا ذَرَوَ الرِّيحِ الْهَشِيمِ، لَيْثُ الْحِجَازِ وَكَبْشُ الْعِرَاقِ، مَكِّيٌّ مَدَنِيٌّ خَيْفِيٌّ عَقَبِيٌّ بَدْرِيٌّ أُحُدِيٌّ شَجْرِيٌّ مُهَاجِرِيٌّ. مِنَ الْعَرَبِ سَيِّدُهَا، وَمِنَ الْوَعْيِ لَيْثُهَا، وَارِثُ الْمَشْعَرَيْنِ وَأَبْوَالِ السَّبْطَيْنِ: الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، ذَاكَ جَدِّي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ. ثُمَّ قَالَ: أَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الرَّهْءَاءِ، أَنَا ابْنُ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ. فَلَمَّا يَزَلُ يَقُولُ: أَنَا أَنَا، حَتَّى ضَجَّ النَّاسُ بِالْبُكَاءِ وَالنَّحِيبِ، وَخَشِيَ يَزِيدُ أَنْ يَكُونَ فِتْنَةً فَأَمَرَ الْمُؤَذِّنَ فَقَطَعَ الْكَلَامَ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: اللَّهُ أَكْبَرُ اللَّهُ أَكْبَرُ، قَالَ: عَلِيُّ: لَا شَيْءَ أَكْبَرُ مِنَ اللَّهِ، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ: شَهِدَ بِهَا شِعْرِي وَبَشَرِي وَلَحْمِي وَدَمِي، فَلَمَّا قَالَ الْمُؤَذِّنُ: أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، انْتَفَتَ مِنْ فَوْقِ الْمِئْبَرِ إِلَى يَزِيدٍ فَقَالَ: مُحَمَّدٌ هَذَا جَدِّي أَمْ جَدُّكَ يَا يَزِيدُ؟ فَإِنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدُّكَ فَقَدْ كَذَبْتَ وَكَفَرْتَ وَأَنْ زَعَمْتَ أَنَّهُ جَدِّي فَلِمَ قَتَلْتَ عِزَّتَهُ؟ ترجمه خطبه شریفه امام سجاد علیه السلام ای مردم! خداوند به ما شش خصلت عطا فرموده و ما را به هفت ویژگی بر دیگران فضیلت بخشیده است؛ به ما ارزانی داشت علم، بردباری، سخاوت، فصاحت، شجاعت و محبت در قلوب مؤمنین را؛ و ما را بر دیگران برتری داد به اینکه پیامبر بزرگ اسلام، صدیق (امیرالمؤمنین

علی علیه السلام)، جعفر طیار، شیر خدا و شیر رسول خدا صلی الله علیه و آله (حمزه)، و امام حسن و امام حسین دو فرزند بزرگوار رسول اکرم علیه السلام را از ما قرار داد. (۲۳۱) (با این معرفی کوتاه) هر کس مرا شناخت که شناخت، و برای آنان که مرا نشناختند با معرفی پدران و خاندانم خود را به آنان می شناسانم. ای مردم! من فرزند مکه و منایم، من فرزند زمزم و صفایم، من فرزند کسی هستم که حجرالاسود را با ردای خود حمل و در جای خود نصب فرمود، من فرزند بهترین طواف و سعی کنندگانم، من فرزند بهترین حج کنندگان و تلبیه گویان هستم، من فرزند آنم که بر براق سوار شد، من فرزند پیامبری هستم که در یک شب از مسجدالحرام به مسجدالاقصی سیر کرد. من فرزند آنم که جبرئیل او را به سدره المنتهی برد و به مقام قرب ربوبی و نزدیکترین جایگاه مقام باری تعالی رسید، من فرزند آنم که با ملائکه آسمان نماز گزارد، من فرزند آن پیامبرم که پروردگار بزرگ به او وحی کرد، من فرزند محمد مصطفی و علی مرتضایم، من فرزند کسی هستم که بینی گردنکشان را به خاک مالید تا به کلمه توحید اقرار کردند. من پسر آن کسی هستم که برابر پیامبر با دو شمشیر و با دو نیزه می رزمید، و دوبار هجرت و دوبار بیعت کرد، و در بدر و حنین با کافران جنگید، و به اندازه چشم بر هم زدنی به خدا کفر نورزید، من فرزند صالح مؤمنان و وارث انبیا و از بین برنده مشرکان و امیر مسلمانان و فروغ جهادگران و زینت عبادت کنندگان و افتخار گریه کنندگانم، من فرزند بردبارترین بردباران و افضل نماز گزاران از اهل بیت پیامبر هستم، من پسر آنم که جبرئیل او را تاءبید و میکائیل او را یاری کرد، من فرزند آنم که از حرم مسلمانان حمایت فرمود و با مارقین و ناکشین و قاسطین جنگید و با دشمنانش مبارزه کرد، من فرزند بهترین قریشم، من پسر اولین کسی هستم از مؤمنین که دعوت خدا و پیامبر را پذیرفت، من پسر اول سبقت گیرنده ای در ایمان و شکننده کمر متجاوزان و از میان برنده مشرکانم، من فرزند آنم که به مثابه تیری از تیرهای خدا برای منافقان و زبان حکمت عباد خداوند و یاری کننده دین خدا و ولی امر او و بوستان حکمت خدا و حامل علم الهی بود. او جوانمرد، سخاوتمند، نیکو چهره، جامع خیرها، سید، بزرگوار، ابطحی، راضی به خواست خدا، پیشگام در مشکلات، شکبیا، دائما روزه دار، پاکیزه از هر آلودگی و بسیار نماز گزار بود. او رشته اصلاص دشمنان خود را از هم گسیخت و شیرازه احزاب کفر را از هم پاشید. او دارای قلبی ثابت و قوی و اراده ای محکم و استوار و عزمی راسخ بود و همانند شیری شجاع که وقتی نیزه ها در جنگ به هم در می آمیخت آنها را همانند آسیا خرد و نرم و بسان باد آنها را پراکنده می ساخت. او شیر حجاز و آقا و بزرگ عراق است که مکی و مدنی و خیفی و عقبی و بدری و احدی و شجری و مهاجری (۲۳۲) است، که در همه این صحنه ها حضور داشت. او سید عرب است و شیر میدان نبرد و وارث دو مشعر (۲۳۳) و پدر دو فرزند: حسن و حسین علیه السلام. آری او، همان او (که این صفات و ویژگیهای ارزنده مختص اوست) جدّم علی بن ابی طالب علیه السلام است. آنگاه گفت: من فرزند فاطمه زهرا بانوی بانوان جهانم. و آنقدر به این حماسه مفاخره آمیز ادامه داد که شیون مردم به گریه بلند شد! یزید بیمناک شد و برای آنکه مبدا انقلابی صورت پذیرد به مؤذن دستور داد تا اذان گوید تا بلکه امام سجّاد علیه السلام را به این نیرنگ ساکت کند!! مؤذن برخاست و اذان را آغاز کرد، همین که گفت: الله اکبر، امام سجّاد فرمود: چیزی بزرگتر از خداوند وجود ندارد. و چون گفت: اشهد ان لا اله الا الله، امام علیه السلام فرمود: موی و پوست و گوشت و خونم به یکنثائی خدا گواهی می دهد. و هنگامی که گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام علیه السلام به جانب یزید روی کرد و فرمود: این محمد که نامش برده شد، آیا جدّ من است یا جدّ تو؟! اگر ادعا کنی که جدّ توست پس دروغ گفתי و کافر شدی، و اگر جدّ من است چرا خاندان او را کشتی و آنان را از دم شمشیر گذرانندی؟! سپس مؤذن بقیه اذان را گفت و یزید پیش آمد و نماز ظهر را گزارد. (۲۳۴) در نقل دیگری آمده است که: چون مؤذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله، امام سجّاد علیه السلام عمامه خویش از سر بر گرفت و به مؤذن گفت: تو را بحق این محمد که لحظه ای درنگ کن، آنگاه روی به یزید کرد و گفت: ای یزید! این پیغمبر، جدّ من است و یا جدّ تو؟! اگر گویی جدّ من است، همه می دانند که دروغ، و اگر جدّ من است پس چرا پدر مرا از روی ستم کشتی و مال او را تاراج کردی و اهل بیت او

را به اسارت گرفتی؟! این جملات را گفت و دست برد و گریبان چاک زد و گریست و گفت: بخدا سوگند اگر در جهان کسی باشد که جدش رسول خداست، آن منم، پس چرا این مرد، پدرم را کشت و ما را مانند رومیان اسیر کرد؟! آنگاه فرمود: ای یزید! این جنایت را مرتکب شدی و باز می‌گویی: محمد صلی الله علیه و آله رسول خداست؟! و روی به قبله می‌ایستی؟! وای بر تو! در روز قیامت جد و پدر من در آن روز دشمن تو هستند. پس یزید فریاد زد که مؤذن اقامه بگوید! در میان مردم هیاهویی برخاست؛ بعضی نماز گزارند و گروهی نماز نخوانده پراکنده شدند. (۲۳۵) و در نقل دیگر آمده است که امام سجاد علیه السلام فرمود: انا ابْنُ الْحُسَيْنِ الْقَتِيلِ بِكَرْبَلَا، انا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، انا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، انا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، انا ابْنُ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى، انا ابْنُ سِدْرَةَ الْمُنتَهَى، انا ابْنُ شَجَرَةَ طُوبَى انا ابْنُ الْمُرْمَلِ بِالْدمَاءِ، انا ابْنُ مَنْ بَكَى عَلَيْهِ الْجَنُّ فِي الظُّلْمَاءِ، انا ابْنُ مَنْ نَاحَ عَلَيْهِ الطُّيُورُ فِي الْهَوَاءِ. (۲۳۶) من فرزند حسین شهید کربلایم، من فرزند علی مرتضی و فرزند محمد مصطفی و پسر فاطمه زهرایم، و فرزند خدیجه کبرایم، من فرزند سدره المنتهی و شجره طوبایم، من فرزند آنم که در خون آغشته شد، و پسر آنم که پریان در ماتم او گریستند، و من فرزند آنم که پرندگان در ماتم او شیون کردند. پس از (۲۳۷) خطبه غزای عقيله بنی هاشم حضرت زینب کبری و خطبه حضرت سیدالسادین امام زین العابدین علیه السلام، مردم ماهیت یزید کافر ستمکار را شناختند و شروع کردند به لعن و طعن یزید. یزید خود را بیچاره دید و فهمید که منفور جامعه است، با کمال بی شرمی و ندامت تمام این جنایات را به گردن امرای لشکر انداخت تا خود را تبرئه کند ولی این ننگ تا قیامت پاک شدنی نبود. یزید، جنایت را به گردن امرای لشکر انداخت! فضاحت فاجعه کربلا به حدی رسید که یزید (لعین) امرای لشکر نینوا را احضار نمود. شبت بن ربعی، مصائب بن وهیب، شمر بن ذی الجوشن، سنان بن انس، خولی بن یزید، قیس بن ربیع و چند تن دیگر نزد وی حاضر شدند. وی نخست متوجه شبت بن ربعی شد و گفت: تو کشتی حسین علیه السلام را؟! وی چنین پاسخ داد لعنت خدا بر آن کسی که حسین علیه السلام را کشت، من او را نکشتم. یزید گفت: پس قاتل حسین علیه السلام کیست؟! گفت: مصائب. یزید او را مورد خطاب قرار داده همان سؤ ال را تکرار کرد، و همان جواب را شنید. به همان ترتیب همه امرا را مورد پرخاش و سؤال قرار داد، و همه شدیداً انکار نمودند، تا نوبت به خولی رسید. وی در جواب متحیر مانده بود و همه سرهنگان با حالت وحشت و نگرانی چشم به صورت او دوخته بودند و در فکر جواب قاطع بودند. یک مرتبه همه گفتند قاتل حسین قیس بن ربیع بود. یزید با سخنان درشت خود به وی حمله کرد و گفت: تو کشتی حسین را؟! قیس در جواب گفت: من قاتل اصلی را خوب می‌شناسم ولی بدون امان از طرف امیر نخواهم گفت. یزید به وی امان داد. سپس چنین گفت: ای امیر، قاتل حسین آن کسی است که پرچم جنگ را برافراشت و سپاه را فوج فوج به جنگ او روانه ساخت. یزید گفت: آن کس کدام است؟ قیس در جواب وی گفت: ای امیر، تو کشتی حسین را! یزید از جای برخاست و به سرای خویش رفت و سر حسین را به طشت طلا گذاشت و در پارچه ای پیچید و در حجره مخصوص خود نگاه داشت. پس از آن همی به صورت خود لطمه می‌زد و می‌گفت: (مالی و قتل الحسین): من چه کاری داشتم به کشتن حسین. (۲۳۸) ملا حسین کاشفی در روضه الشهداء چنین آورده که امام زین العابدین علیه السلام از یزید خواست قاتل پدر او را به وی تحویل دهد تا قصاص نماید. قاتلان سیدالشهدا همگی این عمل را به گردن دیگری می‌انداختند تا نوبت به شمر رسید، و او هم یزید را متهم نمود. (۲۳۹)

قصه زنی از مردم شام

از بحرالمصائب نقل می‌کنند که در خرابه شام هیجده صغیر و صغیره در میان اسیران بود که به آلام و اسقام مبتلا، و هر بامداد و شامگاه از جناب زینب سلام الله علیه آب و نان طلب می‌کردند و از گرسنگی و تشنگی شکایت می‌نمودند. یک روز یکی از اطفال طلب آب نمود. زنی از اهل شام فوراً جام آبی حاضر نمود و به علیا مخدره زینب سلام الله علیه عرض کرد که ای اسیر، ترا

به خدا قسم می‌دهم که رخصت فرمایی من این طفل را به دست خویش آب دهم، لاین رعایه الا- یتام یوجب قضاء الحوائج و حصول المرام، شاید خدای تعالی حاجت مرا برآورد. علیا مخدره فرمود: حاجت تو چیست و مطلوب تو کیست؟ عرض کرد من از خدمتکاران فاطمه زهرا سلام الله علیه بودم، انقلاب روزگار به این دیارم افکند. مدتی دراز است که از اهل بیت اطهار خبری ندارم و بسیار مشتاقم که یک مرتبه دیگر خدمت خاتون خود علیا مخدره زینب برسم و مولای خود امام حسین را زیارت کنم. شاید خداوند متعال به دعای این طفل حاجت مرا برآورد و بار دیگر دیده مرا به جمال ایشان روشن بفرماید و بقیه عمر را به خدمت ایشان سپری کنم. زینب سلام الله علیه چون این سخن را شنید ناله از دل و آه سرد از سینه برکشید و گفت ای امه الله حاجت تو برآورده شد. ها انا زینب بنت امیرالمؤمنین و هذا راءس الحسین علی باب دار یزید: من زینب دختر امیرالمؤمنینم، و این نیز سر حسین است که بر درب خانه یزید آویخته است. آن زن با شنیدن این مطلب همانند شخص صاعقه زده مدتی خیره خیره به علیا مخدره زینب نظر کرد و سپس ناگهان نعره ای زد و بیهوش بر روی زمین بیفتاد. چون به هوش آمد چنان نعره و احسیناه، و اسیداه، و اماماه، و اغریباه، و واقتیل اولاد علی از جگر برکشید که آسمان و زمین را منقلب کرد. (۲۴۰)

قصه زنی که نذر کرده بود

نیز در بحر المصائب می‌خوانیم: یک روز زنی طبقی از طعام آورد و در نزد علیا مخدره گذارد. آن علیامخدره فرمود این چه طعامی است، مگر نمی‌دانی صدقه بر ما حرام است؟ عرض کرد ای زن اسیر، به خدا قسم صدقه نیست، بلکه نذری است که بر من لازم است و برای هر غریب و اسیر می‌برم. حضرت زینب فرمود این عهد و نذر چیست؟ عرض کرد من در ایام کودکی در مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم و در آنجا به مرضی دچار شدم که اطبا از معالجه آن عاجز آمدند. چون پدر و مادرم از دوستان اهل بیت بودند برای استشفای امیرالمؤمنین علیه السلام بردند و از بتول عذرا فاطمه زهرا طلب شفا نمودند. در آن حال حضرت حسین علیه السلام نمودار شد. امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود ای فرزند، دست بر سر این دختر بگذار و از خداوند شفای این دختر را بخواه! پس دست بر سر من گذاشت و من در همان حال شفا یافتم و از برکت مولایم حسین تاکنون مرضی در خود نیافتم. پس از آن، گردش لیل و نهار مرا به این دیار افکند و از ملاقات موالیان خود محروم ساخت. لذا بر خود لازم کردم و نذر نمودم که هرگاه اسیر و غریبی را ببینم چندانکه مرا ممکن می‌شود برای سلامتی آقاایم حسین به آنها احسان کنم، باشد که یک مرتبه دیگر به زیارت ایشان نایل بشوم و جمال ایشان را زیارت کنم. آن زن چون این سخن را بدین جا رسانید علیا مخدره زینب صیحه از دل برکشید و فرمود یا امه الله همین قدر بدان که نذرت تمام و کارت به انجام رسید و از حالت انتظار بیرون آمدی. همانا من زینب دختر امیرالمؤمنینم و این اسیران، اهل بیت رسول خداوند مبین هستند و این هم سر حسین است که بر در خانه یزید منصوب است. آن زن صالحه از شنیدن این کلام جانسوز، فریاد ناله برآورد و مدتی از خود بیخود شد. چون به هوش آمد خود را بر روی دست و پای ایشان انداخت و همی بوسید و خروشید و ناله و اسیداه، و اماماه، و واغریباه به گنبد دوار رسانید و چنان شور و آشوب برآورد که گفتمی واقعه کربلا نمودار شده است. سپس در بقیه عمر خود از ناله و گریه بر حضرت سیدالشهدا ساکت نگردید تا به جوار حق پیوست. (۲۴۱)

زن یزید به خرابه شام می‌آید

در اینجا سخن به اختلاف نقل شده است؛ بعضی می‌گویند هند، دختر عبدالله کربز، زوجه یزید بوده است، صدای زینب را که در مجلس شنید بی‌پرده خود را در میان مجلس افکند و یزید عبا بر سر او انداخت. او یزید را چنان مورد ملامت و شنت قرار داد که یزید به او گفت برو برای حسین گریه کن! بعضی دیگر نیز می‌گویند وی به خرابه آمد با یک تفصیلی که در کتب معتبره

یافت نمی شود. ولی حقیر شاهدی پیدا کردم که ممکن است آن زن غیر دختر عبدالله کریم باشد والله العالم، و آن شاهد، این است که: در ناسخ التواریخ، جلد مربوط به خلفا، در بیان غزوات زمان خلافت عمر، در وقعه فتح قلعه ابی‌القدس گوید: دیده بانان برای ابوعبیده جراح، که سپهسالار لشکر اسلام بود، خبر آوردند که در مقابل قلعه ابی‌القدس بازار مهمی از نصاری تشکیل داده شده که غنایم بسیاری در اوست، چون دختر سلطان ابی‌القدس عروسی دارد. اگر لشگری بر سر آنها بتازد غنیمت بسیار به دست مسلمین خواهد افتاد. ابوعبیده، عبدالله بن جعفر طیار را که خط عارضش تازه دمیده بود با پانصد سوار فرستاد. بعد نیز خالد بن ولید را به مدد آنها فرستاد تا بالاخره قلعه را فتح کردند و آن دختر را به اسیری گرفتند. عبدالله بن جعفر گفت من از این غنیمت فقط این دختر را طالبم. ابوعبیده گفت من حرفی ندارم ولی باید رخصت از عمر بیاید. رخصت از عمر آمد که عبدالله بن جعفر حق او بیش از اینهاست. به عنوان غنیمت دختر را به عبدالله دادند. این دختر در خانه عبدالله بن جعفر بود تا معاویه آوازه حسن او را شنید و از عبدالله وی را برای یزید درخواست کرد، و پول زیادی در مقابلش قرار داد. آن بحرالوجود کنیز مزبور را برای معاویه فرستاد و در مقابل آن، یک درهم نیز از معاویه قبول نکرد (پایان گزیده کلام ناسخ). اکنون ممکن است بگوییم آن زن که در خرابه آمده شاید همین دختر باشد طبعاً این دختر سالها در خانه عبدالله بن جعفر زیر دست علیامخدره زینب کاملاً تربیت شده، روزگار او را به شام خراب انداخته و از جایی خبر ندارد. یک وقت بر سر زبانها افتاد که یک جماعت از اسیران خارجی به شام آمده اند. این زن درخواست کرد از یزید به دیدن آنها برود. یزید گفت شب برو. چون شب فرا رسید فرمان کرد تا کرسی در خانه نصب کردند. بر کرسی قرار گرفت و حال رقت بار آن اسیران او را کاملاً متأثر گردانید، سؤال کرد بزرگ شما کیست؟ علیامخدره را نشان دادند. گفت ای زن اسیر، شما از اهل کدام دیارید؟ فرمود از اهل مدینه. آن زن گفت عرب همه شهرها را مدینه گوید؛ شما از کدام مدینه هستید؟ فرمود از مدینه رسول خدا صلی الله علیه و آله. آن زن از کرسی فرود آمد و به روی خاک نشست. علیامخدره سبب سؤال کرد، گفت به پاس احترام مدینه رسول خدا. ای زن اسیر، ترا به خدا قسم می‌دهم آیا هیچ در محله بنی هاشم آمد و شد داشته‌ای؟ علیامخدره فرمود من در محله بنی هاشم بزرگ شده‌ام. آن زن گفت ای زن اسیر، قلب مرا مضطرب کردی. ترا به خدا قسم می‌دهم، آیا هیچ در خانه آقایم امیرالمؤمنین عبور نموده و هیچ بی بی من علیامخدره زینب را زیارت کرده‌ای؟ حضرت زینب سلام الله علیه دیگر نتوانست خودداری بنماید، صدای شیون او بلند شد، فرمود حق داری زینب را نمی‌شناسی، من زینبم! بگفت ای زن، زدی آتش به جانم کلامت سوخت مغز استخوانم اگر تو زینبی، پس کو حسینت اگر تو زینبی کو نور عینت بگفتا تشنه او را سر بریدند به دشت کربلا در خون کشیدند جوانانش به مثل شاخ ریحان مقطوع گشته چون اوراق قرآن چه گویم من ز عباس دلاور که دست او جدا کردند ز پیکر هم عبدالله و عون و جعفرش را به خاک و خون کشیدند اکبرش را دریغ از قاسم نو کد خدایش که از خون گشته رنگین دست و پایش ز فرعون و ز نمرود و ز شداد ندارد این چنین ظلمی کسی یاد که تیر کین زند بر شیر خواره کند حلقوم او را پاره پاره زدند آتش به خرگاه حسینی به غارت رفت اموال حسینی مرا آخر ز سر معجز کشیدند تن بیمار را در غل کشیدند حکایت گر ز شام و کوفه دارم رسد گفتار تا روز شمارم زینب بزرگ سلام الله علیه فرمود ای زن، از حسین پرسش می‌کنی؟! این سر که در خانه یزید منصوب است از آن حسین است. آن زن از استماع این کلمات دنیا در نظرش تیره و تار گردید و آتش در دلش افتاد. مانند شخص دیوانه، نعره زنان، بی‌حجاب، با گیسوان پریشان، سر و پای برهنه به بارگاه یزید دوید. فریاد زد از پسر معاویه، راءس ابن بنت رسول الله منصوب علی باب داری: سر پسر دختر پیغمبر را در خانه من نصب کرده‌ای با اینکه او ودیعه رسول خداست، واحسیناه واغریباه وامظلوماه واقتیل اولاد الا دعیاء، والله یعز علی رسول الله و علی امیرالمؤمنین. یزید یکباره دست و پای خود را گم کرد، دید فرزندان و غلامان و حتی عیالات او بر او شوریدند. از آن پس چنان دنیا بر او تنگ شد و زندگی بر او ناگوار افتاد که می‌رفت در خانه تاریک و لطمه به صورت می‌زد و می‌گفت: (مالی و لحسین بن علی). لذا چاره‌ای جز این ندید که خط سیر خود را نسبت به اهل بیت عوض کند

لذا به عیال خود گفت برو آنان را از خرابه به منزلی نیکو ببر. آن زن به سرعت، با چشم گریان شیون کنان آمد زیر بغل علیا مخدّره زینب را گرفت و گفت ای سیده من، کاش از هر دو چشم کور می شدم و ترا به این حال نمی دیدم. اهل بیت را برداشت و به خانه برد و فریاد کشید ای زنان مروانیه، ای بنات سفیانیه، مبادا دیگر خنده کنید! مبادا دیگر شادی بکنید! به خدا قسم اینها خارجی نیستند، این جماعت اسیران ذریّه رسول خدا و فرزندان فاطمه زهرا و علی مرتضی و آل یس و طه می باشند. (۲۴۲) خواب حضرت سکینه در دمشق (۲۴۳) شیخ ابن نما گوید: سکینه سلام الله علیه در دمشق خواب دید که گویی پنج شتر از نور به طرف او آمدند، و بر هر شتری، پیرمردی نشسته است و فرشتگان گرد آنها را گرفته اند و خادمی با آنها راه می رود. پس شتران بگذشتند و آن خادم به طرف من آمد و نزدیک من رسید و گفت: ای سکینه، جدّ تو بر تو سلام می فرستد. گفتم: سلام بر او باد، ای فرستاده رسول خدا، تو کیستی؟ گفت: خادمی از بهشتم. گفتم: این پیرمردان شترسوار کیستند؟ گفت: اوّلی آدم صفوه الله است، دومی ابراهیم خلیل الله، سومی موسی کلیم الله و چهارمی عیسی روح الله. گفتم: آن که دست بر محاسن دارد و افتان و خیزان است کیست؟ گفت جدّ تو رسول الله است. گفتم: به کجا خواهند رفت؟ گفت: سوی پدرت حسین. پس رو به طرف او کرده و دویدم تا آنچه ستمکاران پس از وی با ما کردند با او بگویم. در این میان پنج کجاوه از نور را دیدم که می آیند و در هر کجاوه زنی است. گفتم: این زنان، کیستند؟ گفت: اوّلی حوّا امّالبشر است، دومی آسیه بنت مزاحم، سومی مریم بنت عمران، چهارمی خدیجه بنت خویلد، و پنجمی نیز که دست بر سر نهاده و افتان و خیزان است جدّه تو فاطمه بنت محمد و مادر پدرت می باشد. گفتم: به خدا قسم، به او می گویم که با ما چه کردند. پس به او پیوستم و گریان پیش او ایستادم و گفتم: ای مادر، به خدا حق ما را انکار کردند. ای مادر، به خدا جمعیت ما را پریشان ساختند. ای مادر، به خدا حریم ما را مباح شمردند. ای مادر، به خدا پدر ما حسین علیه السلام را کشتند. گفت: دیگر مگوی ای سکینه که جگر مرا آتش زدی و بند دلم را پاره کردی. این پیراهن حسین است که با من است و از من جدا نشود تا به لقای پروردگار رسم. پس از خواب بیدار شدم و خواستم این خواب را پوشیده دارم، ولی با کسان خودمان گفتم و میان مردم شایع شد. (۲۴۴)

خواب هند زن یزید

از هند، زوجه یزید، روایت شده است که گوید: در بستر خفته بودم، در آسمان را دیدم گشوده شد، و فرشتگان دسته دسته نزد سر مطهر امام حسین علیه السلام می آمدند (۲۴۵) و می گفتند السلام علیک یا ابا عبدالله، السلام علیک یا بن رسول الله. در آن میان پاره ابری دیدم که از آسمان فرود آمد، مردان بسیار بر آن ابر بودند و مردی درخشنده روی مانند ماه در میان آنها بود، پیش آمد و خم شد و دندانهای ابی عبدالله را بوسید و همی گفت ای فرزند، ترا کشتند؛ می شود ترا نشناخته باشند؟! از آب نوشیدن ترا منع کردند. ای فرزند، من جدّ تو پیغمبرم، و این پدرت علی مرتضی، و این برادرت حسن، و این عمّ تو جعفر، و این عقیل، و این دو حمزه و عبّاسند و همچنین یک یک خاندان را شمرد. هند گفت: ترسان و هراسان از خواب برجستم، روشنایی دیدم که از سر حسین می تافت. در طلب یزید شدم و او را در خانه تاریکی یافتم، روی به دیوار کرده و می گفت: (مَالِی وَ لِلْحُسَيْنِ): مرا با حسین علیه السلام چکار؟! و سخت اندوهگین بود. خواب را به او گفتم، سر به زیر انداخت. نیز هند می گوید: چون بامداد شد حرم پیغمبر صلی الله علیه و آله را بخواست و پرسید دوست دارید اینجا بمانید یا به مدینه باز گردید؟ و جائزه ای گرانها به شما دهم. گفتند اول باید بر حسین علیه السلام عزاداری کنیم. گفت هر چه می خواهید انجام دهید، پس حجره ها و خانه ها را در دمشق خالی کرد و هر زن قرشیه و هاشمیّه جامه سیاه پوشید، و بر حسین شیون و زاری کردند هفت روز علی ما نُقِل. ابن نما گفت: زنان در مدّت اقامت در دمشق به سوز و ناله زبان گرفته بودند و با آه و زاری شیون می کردند، و مصیبت آن گرفتاران بزرگ شده بود و جراح زخم آن داغداران از علاج فرو ماند. آنان را در خانه ای جای داده بودند که آنها را از سرما و گرما حفظ نمی

کرد، یعنی پس از پرده نشینی و سایه پروری رخسارشان پوست انداخت. (۲۴۶)

بخش هفتم: امام سجاد در یک نگاه

امام سجاد در یک نگاه

علی بن الحسین، علیه السلام ملقب به زین العابدین و سجاد، فرزند ارشد امام حسین می باشد که از شاه زنان (۲۴۷) دختر یزد گرد شاهنشاه ایران متولد شده است. ایشان تنها پسر امام حسین علیه السلام است که پس از آن حضرت باقی ماند، زیرا ۳ برادر دیگرش (علی اکبر، علی اصغر، و عبدالله رضیع) در واقعه کربلا به شهادت رسیدند. آن حضرت نیز همراه پدر به کربلا آمد، ولی چون روی مصلحت الهی سخت بیمار بود و توانایی حمل اسلحه و جنگ را نداشت، از جهاد و شهادت بازماند. در نتیجه در خیل اسیران به شام اعزام گردید و پس از گذراندن دوران اسیری، به امر یزید برای استمالت افکار عمومی همراه کاروان اسرای اهل بیت به مدینه روانه گردید. بعدها آن حضرت را یک بار دیگر، و این بار به امر عبدالملک خلیفه سفاک اموی، با بند و زنجیر از مدینه به شام جلب کردند که چندی بعد مجدداً به مدینه بازگشت. امام چهارم پس از مراجعت به مدینه، در اثر فشار و اختناق سیاسی شدید حاکم، انزوا اختیار کرده و مشغول عبادت پروردگار گردید و با کسی جز خواص شیعه مانند (ابوحمزہ ثمالی) و (ابوخالد کابلی) و امثال ایشان تماس نمی گرفت. البته خواص، معارفی را که از آن حضرت اخذ می کردند، در میان شیعه نشر می دادند و از این راه راه تشیع توسعه فراوانی یافت که اثر آن در زمان امامت پنجم به ظهور پیوست. (۲۴۸)

ماه ولادت امام سجاد علیه السلام

در تاریخ میلاد حضرت امام سجاد اختلاف بسیار است و شاید اصح اقوال نیمه جمادی الاولی سنه ۳۶ هجری قمری و یا پنجم شعبان سنه ۳۸ هجری بوده است. آن حضرت در مدینه طیبه دیده به جهان گشود (۲۴۹) که اسم مادر مکرمه اش را قبلا ذکر کردیم. شیخ مفید و شیخ طوسی و سید بن طاووس می فرمایند ولادت با سعادت حضرت علی بن الحسین در نیمه جمادی الاولی بود. و در دروس و فصول المهمه است که پنجم ماه شعبان بوده در مناقب و اعلام الوری است که نیمه جمادی الاخره بود و اصح قول اول است. (۲۵۰)

رساله الحقوق و صحیفه سجادیه

از امام زین العابدین کتاب پر محتوای رساله الحقوق به جای مانده است، که ضرورت دارد جداگانه و با دید علمی و حقوقی مورد دقت و بررسی قرار گیرد، و از محتویات عمیق و پربار آن در جهت ساختن مدینه فاضله، و جامعه ایده آل و مطلوب الهی-انسانی بهره گیری شود. اثر بسیار ارزشمند دیگری که از آن حضرت به یادگار مانده، صحیفه سجادیه نام دارد که یکی از نابترین و مهمترین گنجینه های معارف اسلامی در قالب دعا و نیایش است. این کتاب در بین علما و بزرگان به (انجیل اهل بیت) و (زبور آل محمد) ملقب گردیده است، چه، همان طور که انجیل عیسی و زبور داود - علی نبینا و آله و علیهم السلام - حاوی علوم و حکم الهی و آسمانی می باشند صحیفه سجادیه هم حقایق والایی از معارف اسلامی را در بردارد، که جهانیان را به سعادت و نیک بختی می رساند. در بسیاری از اجازات علمای امامیه (چنانکه محدث نوری در کتاب مستدرک الوسائل بیان کرده) صحیفه سجادیه را (أخت القرآن) (خواهر قرآن) و نهج البلاغه را (اخ القرآن) (برادر قرآن) وصف کرده اند. زیرا این دو کتاب شریف نیز، در نهایت امر، همچون قرآن از منبع علم الهی تراوش کرده و بر زبان مقدس آن دو بزرگوار جاری شده است: قرآن عظیم،

به وحی و املای ذات مقدس الهی؛ و نهج البلاغه و صحیفه سجادیه، به الهام خداوندی و تعلیم نبوی.

القاب حضرت

مشهورترین کنیه آن حضرت، ابوالحسن و ابومحمد بوده و القاب مشهور آن حضرت نیز زین العابدین، سیدالساجدین و العابدین، زکی، امین، سجاد، و ذوالثنات می باشد. نقش نگین آن جناب به روایت حضرت امام صادق: (الحمد لله العلی) و به روایت امام محمد باقر (العزّه لله) و (شقی قاتل الحسین بن علی) بود. نیز امام باقر روایت کرده است که در موضع سجده پدرم، پینه ها و برآمدگیهای آشکاری وجود داشت بود که در هر سال دو مرتبه آنها را می بریدند، و در هر مرتبه ثفته و برآمدگی پنج موضع سجده را می بریدند. به این سبب آن حضرت را ذوالثنات می خواندند. (۲۵۱)

آدم بنی الحسین علیه السلام

جمع شدن نجابت عرب و عجم هر دو در او، به اعتبار پدر و مادر؛ به قول حضرت رسول صلی الله علیه و آله انّ الله من عباده خیرتین فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس، لهذا ملقب باین الخیرین شد. انتشار اولاد رسول خدا صلی الله علیه و آله از آن حضرت است، لهذا او را آدم بنی الحسین گویند، و او اول کسی است که گوشه نشینی و عزلت را اختیار کرد و اول کسی است که به مَهر و تسبیح خاک امام حسین علیه السلام سجده و عبادت کرد و از همه خلائق بیشتر گریست. وارد شده که رئیس البکّائین چهارند: آدم، یعقوب، یوسف، امام زین العابدین علیه السلام (۲۵۲)

کجاست زین العابدین علیه السلام

رسول گرامی اسلام فرمود: در روز قیامت منادی ندا می کند که کجاست زین العابدین. پس گویا می بینم که فرزندم علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در آن هنگام با وقار و آرامش تمام، صفوف اهل محشر را می شکافد و می آید. در کشف الغمه می نویسد: سبب ملقب شدن آن حضرت به (زین العابدین) آن است که شی آن جناب در محراب عبادت به تهجد ایستاده بود، پس شیطان به صورت مار عظیمی ظاهر شد تا آن حضرت را از عبادت حق، به خود مشغول سازد، ولی حضرت به او التفاتی نکرد. سپس آمد و انگشت ابهام پای آن حضرت را در دهان گرفت و گزید، به نحوی که آن حضرت را متاءلم ساخت، اما باز ایشان توجهی به شیطان نکرد. زمانی که حضرت از نماز فارغ شد خود دانست که مار مزاحم، شیطان است، لذا به او فرمود که: دور شو ای ملعون! و باز مشغول عبادت شد! در اینجا بود که صدای هاتفی شنیده شد که سه مرتبه خطاب به حضرت ندا در داد: اءنت زین العابدین. تویی زینت عبادت کنندگان. در نتیجه این لقب در میان مردم ظاهر و مشهور گشت.

سجده برای شکر نعمت

حضرت امام محمد باقر علیه السلام می فرماید: پدرم علی بن الحسین هرگز نعمتی از خدا را یاد نکرد مگر آنکه برای شکر آن نعمت، خدای را سجده کرد، چنانکه آیه ای از کتاب خدا را که در آن آیات سجده باشد قرائت نمی نمود مگر آنکه سجده می کرد. نیز هرگاه حقّ تعالی شری را از حضرت دفع می کرد که از آن در بیم بود، یا مکر مکر کننده ای را از او دور می گردانید سجده می کرد، و هرگاه از نماز واجب فارغ می شد سجده می کرد، و هرگاه توفیق می یافت که میان دو کس اصلاح کند، برای شکر این خدمت سجده می کرد. در جمیع مواضع، سجود آن حضرت به چشم می خورد؛ و به این سبب آن حضرت را سجاد می گفتند. (۲۵۳)

محتاج به رحمت حق

حدیقه الشیعه نوشته مرحوم آیه الله مقدس اردبیلی، از طاووس یمانی نقل می کند که می گوید: نیمه شبی داخل حجر اسماعیل شدم، دیدم که حضرت امام زین العابدین در حال سجده است و کلامی را مدام تکرار می کند. چون گوش کردم، این دعا بود: الهی عُبِّدْكَ بِفَنَائِكَ، مَسْكِينُكَ بِفَنَائِكَ، فَقِيرُكَ بِفَنَائِكَ. بعد از آن هر زمان که بلا و المی و مرضی مرا پیش آمد، چون نماز گزارده سر به سجده نهادم و این کلمات را گفتم، مرا خلاصی و فرجی روی داد. فناء در لغت به معنی فضای در خانه است. یعنی خدایا، بنده تو و مسکین تو و محتاج تو، بر درگاه تو، منتظر نزول رحمت تو است و از تو چشم عفو و احسان دارد. هر کس این کلمات را از روی اخلاص بگوید البته اثر می کند و هر حاجت که دارد برآورده می شود. (۲۵۴)

پانصد درخت خرما

شیخ صدوق از امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده است که فرمود: پدرم حضرت علی بن الحسین در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گذارد، چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب نیز چنین بود. آن حضرت پانصد درخت خرما در تملک داشت، و نزد هر درختی دو رکعت نماز می گذارد. هنگامی که به نماز می ایستاد رنگ مبارکش تغییر می کرد و حالتش نزد خداوند جلیل مانند بندگان ذلیل بود. اعضای شریفش از خوف خداوند می لرزید، و نمازش نماز مودع بود، یعنی مانند آنکه می داند این نماز آخر او است و بعد از آن دیگر امکان انجام نماز برای او رخ نخواهد داد. (۲۵۵) تو در راه خدا آزادی! روزی امام سجاد علیه السلام یکی از غلامان خود را دوبار صدا زد، ولی او جوابی نداد. چون در مرتبه سوم جواب داد، حضرت فرمود: آیا صدای مرا نشنیدی؟ عرض کرد: بلی، شنیدم. فرمود پس چه شد که جواب مرا ندادی؟! عرض کرد چون از تو ایمن بودم! فرمود: الحمد لله الذی جعل مملوکی یاءمننی. حمد خدای را که مملوک مرا از من ایمن گردانید. (۲۵۶) نیز روایت شده است که، زمانی، جماعتی مهمان حضرت سجاد بودند. یکی از خدام کبابی را از تنور بیرون آورده با سیخ به حضور مبارک آورد، در راه به علت عجله و شتاب غلام، سیخ کباب از دست او بر سر کودکی از آن حضرت که در زیر نردبان بود افتاد و کودک را هلاک کرد. آن غلام سخت مضطرب و متحیر شد، اما حضرت به وی فرمود: اءنت حر، تو در راه خدا آزادی. تو این کار را به عمد نکردی. پس امر فرمود که آن کودک را تجهیز کرده دفن نمایند. (۲۵۷) صاحب مناقب از مدائنی نقل کرده است که: چون سید سجاد علیه السلام نژاد و تبار خویش را بیان کرد، یزید به یکی از اعوان خود گفت: وی را به بوستان برده و خونس را بریز و همانجا او را به خاک بسپار. مأمور حضرت را به بوستان برده و به کندن قبر پرداخت در خلال حفر قبر حضرت سجاد نیز به نماز ایستاد. زمانی که خواست آن حضرت را به قتل رساند، دستی از هوا پیدا شد و بر رخسار او سیلی زد که به روی درافتاد و نعره کشید و بی هوش شد. خالد فرزند یزید که این کرامات را بدید، رنگ از رخسارش پریده به سوی پدر شتافت و ماجرا را برای وی نقل کرد. یزید امر کرد شخص مزبور را در همان گودال دفن کنند و امام را نیز رها سازند. (۲۵۸)

وصیت امام سجاد (ع) به فرزندش امام محمد باقر (ع)

امام محمد باقر علیه السلام می گوید: در وقتی که پدرم عازم سفر بود، از وی درخواست کردم مرا وصیتی فرماید. به من فرمود با پنج تن دوستی و مجالست مکن: ۱. با فاسق و نابکار و فرومایه منشین که ترا به یک لقمه نانی می فروشند. ۲. با مردم بخیل معاشرت مکن که در روز سخت و محنت یاری تو نمی کنند. ۳. از دروغگو پرهیز کن که او به منزله سراب است و ترا می فریبد دور را نزدیک و نزدیک را دور جلوه می دهد. ۴. از مردم احمق و نادان کناره گیری کن که چون می خواهند به تو سودی

رسانند زیان می‌رسانند . ۵ . از کسی که قطع رحم کرده نیز گریزان باش که خداوند در چند جای قرآن او را لعن کرده است . حضرت امام زین العابدین فرمود : مسکینُ ابنِ آدمَ لَهُ فی کلِّ یومٍ ثلاثُ مصائبٍ لا یعتَبِرُ بواحدُهُ منهن . . . یعنی ، بیچاره فرزند آدم ، که برای او در هر روزی سه مصیبت است و از هیچ یک از آنها عبرت نمی‌گیرد ، که اگر عبرت بگیرد امر دنیا بر وی سهل و آسان خواهد شد . اما مصیبت اول : کم شدن هر روز است از عمر او؛ همانا اگر در مال او نقصانی پدید آید مغموم می‌شود ، با آنکه جای درهم رفته در همی دیگر می‌آید ، ولی عمر را چیزی بر نمی‌گرداند . مصیبت دوم : استیفای روزی او است ، پس هرگاه حلال باشد حساب از او کشیده و اگر حرام باشد او را عقاب کنند . مصیبت سوم : از این بزرگتر است . پرسیدند چیست ؟ فرمود : هیچ روز را شب نمی‌کند مگر اینکه یک منزل به آخرت نزدیک تر می‌شود ، ولکن نمی‌داند که به بهشت وارد می‌شود یا به برزخ . (۲۵۹) فرزندان امام چهارم شیخ مفید و صاحب فصول المهمه فرموده اند که اولاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام از ذکور و اناث پانزده نفرند : امام محمد باقر علیه السلام مکنی به ابوجعفر که مادرش ام عبدالله ، دختر امام حسن مجتبی بوده ؛ و حسن و حسین ؛ و زید و عمر از ام ولد دیگر ؛ و حسین اصغر و عبدالرحمن و سلیمان از ام ولد دیگر ؛ و علی این کوچکترین اولاد حضرت علی بن الحسین بوده ، و نیز خدیجه که مادر آن دو ام ولد بوده ، و محمد اصغر که مادرش ام ولد بود ، و فاطمه و علیه و ام کلثوم مادرشان ام ولد بوده . مرحوم محدث قمی (ره) می‌فرماید : که علیّه همان مخدره است که علماء رجال او را در کتب رجال ذکر کرده اند و گفته اند کتابی جمع فرموده که زراره از او نقل می‌کند . (۲۶۰)

شهادت

در بیان روز شهادت آن حضرت مابین علما اختلاف بسیار است ، مشهور است که رحلت آن حضرت در یکی از سه روز بوده است : دوازدهم محرم ، یا هیجدهم ، یا بیست و پنجم از سال ۹۴ یا ۹۵ هجری ، که آن را ز کثرت مردن فقها و علما (سنه الفقهاء) می‌گفتند . روایت شده است که حضرت در شب رحلتش آب وضو طلبید ، زمانی که آب برایش آوردند ، فرمود : در این آب میتی ای است ، چون ظرف را نزدیک چراغ بردند ، موش مرده ای در آن یافتند . لذا آن را ریخته و آب دیگر برایش آوردند . سپس خبر رحلت خود را داد . نیز در آن شب مدهوش شد ، و چون به هوش آمد ، سوره (واقعه) و (انا فتحنا) را خواند و فرمود : (الحمد لله الذی صدقنا وعده و اءورثنا الارض ننبوء من الجنة حیث نشاء فنعم اجرُ العالمین) یعنی ، سپاس خداوند را که به وعده خود با ما وفا کرد و زمین را میراث ما قرار داد و در بهشت ، هر جا که بخواهیم ، اقامت می‌نماییم ، چه نیک است پاداش اهل عمل ؛ سپس در همان دم از دنیا رفت . (۲۶۱) آن حضرت ، در وقت رحلت ، فرزند عزیز خویش حضرت امام محمدباقر علیه السلام را به سینه چسبانید و این وصیت را که پدر در وقت شهادت به او کرده بود بیان فرمود که : زنهار ، بر کسی که یآوری به غیر از خداوند ندارد ، ستم مکنید! پس به روایت راوندی این کلمات را تکرار کرد تا از جهان درگذشت : اللهم ارحمینی فإِنَّکَ کریم ، اللهم ارحمینی فإِنَّکَ رحیم . (۲۶۲) خدایا به من رحم کن که تو بزرگوار هستی ، خدایا به من رحم کن که تو مهربان هستی . بعد از رحلت آن حضرت ، تمامی مردم بجز (سعید بن المسیب) بر جنازه آن حضرت حاضر شدند و آن حضرت را به بقیع برده و در نزد عم بزرگوار و مظلومش حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن کردند . روایت شده که چون جسم مبارک حضرت را برای غسل برهنه ساخته و روی مغتسل نهادند ، بر پشت مبارک ایشان ، از آن انبانه‌های طعام و سایر چیزهایی که برای فقرا و اراذل و ایتام به دوش کشیده بود اثرها دیدند که مانند زانوی شتر پینه بسته بود . آن جناب را ناچه ای بود که ۲۲ بار با آن به حج رفته ولی یک تازیانه بر وی نروده بود . بعد از دفن حضرت ، ناچه مزبور از حظیره خود بیرون آمد و نزدیک قبر آن جناب شتافت بی آنکه آن قبر را دیده باشد ، و سینه خود را بر آن قبر گذاشت و فریاد و ناله سرداد و اشک از دیدگان خود فرو ریخت . خبر به حضرت امام محمدباقر دادند ، تشریف آورد و به ناچه فرمود : ساکت شو و برگرد ، خدا برکت دهد . ناچه به جای خود برگشت و بعد از اندک

زمانی باز به نزد قبر آمد و شروع به ناله و اضطراب کرد و تا سه روز چنین بود تا هلاک شد. (۲۶۳) از اخبار معتبره که بر وجه عموم وارد شده ظاهر می شود که آن حضرت را به زهر شهید کردند. ابن بابویه و جمعی را اعتقاد آن است که ولید بن عبدالملک آن حضرت را زهر داده و بعضی هشام بن عبدالملک گفته اند. (۲۶۴) در مدت عمر شریف آن حضرت نیز اختلاف است و اکثراً ۵۷ سال گفته اند. شیخ کلینی به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام روایت کرده که حضرت علی بن الحسین در وقت شهادت ۷۵ سال داشت، و شهادت آن حضرت در سال ۹۵ واقع شده و بعد از امام حسین صلوات الله علیه ۳۵ سال زندگانی کرد. (۲۶۵) اشعار ذیل، که منسوب به امام سجاد علیه السلام می باشد، بیانگر وضع بسیار سخت و جگر سوز مصائب شام است: **أقأذ ذلیلا فی دمشق کاءنی من الزنج عبداً غاب عنه نصیر وجدی رسول الله فی کل موطنٍ و شیخی امیر المؤمنین وزیر یعنی در شهر شام با خواری کشیده می شوم، چندانکه گویی من برده ای از زنگبار هستم که مولایش از او غایب شده است. و حال آنکه، جد من رسول خدا صلی الله علیه و آله بر خلق جهان، و بزرگ فامیل من امیر مؤمنان علی وزیر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. (۲۶۶) سروده شاعر اهل بیت: حبیب چایچیان (حسان) بقیع می لرزد از غیرت زمین، از قبرزین العابدین چون گشته لرزان رکن دین، از قبر زین العابدین بی سقف و دیوار و در است، مخروبه ای حزن آور است شب مرغ شب نالد حزین، از قبر زین العابدین ماه و نجوم آسمان، بی خواب و حیرانند از آن گویا عزا دارد زمین، از قبر زین العابدین بی باغبان، یا بوستانی در خزان خون است قلب ناظرین، از قبر ویرانه است خیزد غبار غم ببین، از قبر زین العابدین همچون گلی بی باغبان، از قبر زین العابدین همزون امیر المؤمنین، از قبر زین العابدین آخر چه شد اسلام ما، آن فرّ و جاه و نام ما پیدا است حال مسلمین، از قبر زین العابدین ریزم به رخسار اشک و خون، آخر نریزم اشک چون؟! دارم (حسان) داغی چنین، از قبر زین العابدین**

بخش هشتم: دست انتقام حق!

دست انتقام حق!

بس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد امیر قطب الدین تیمور گورکانی، که در کشور گشایی مانند اسکندر بود، ممالک وسیع و گوناگون را تسخیر کرد و بر کفار جزیه نهاد. وی در سال ۸۰۳ به شام رفت و در حدود حلب امرای شام با او مقاتله کرده، مغلوب و مقهور شدند و سرداران به دست او افتاده مقید شدند و شهر حلب مفتوح شد. سپس از آنجا لشگر به دمشق کشید و امرای شام را مقتول ساخت و پادشاه مصر سلطان فرخ به مصر گریخت. امیر تیمور به دمشق آمد و اکثر ولایت شام را غارت کرد و آنقدر غنیمت به دست لشگر وی افتاد که از ضبط آن عاجز آمدند و در همین سال فتح شام، بغداد را نیز به سبب مخالفت قتل عام نمود. اینک شما ای خواننده محترم، این جریان را با دقت کامل بخوانید: بعد از تسخیر شام ستم شامیان را گوشزد امیر تیمور کردند. آتش غیرت در کانون سینه اش زبانه کشید. بزرگان شام مطیع شده بودند. به او گوشزد شد که سلطان شام دختری در پس پرده دارد. امیر تیمور اسباب جشن آراست و شهر شام را آذین بست و آن دختر را خواستگاری نمود. چون اسباب و وسایل آراسته شد، از هر طرف صلاهی عیش در دادند و آن دختر را با مشاطگان به حمام بردند و امیر پیشکار خود را طلبید و به وی فرمان داد: ناقه عریان بر در حمام فرستد و دختر را عریان در شهر بگرداند. چون مردم شام از این قصه مطلع شدند، بزرگ و کوچک گریبان دریده و به عرض امیر تیمور رساندند که این چه ظلم است روا می دارید؟ امیر تیمور به حسرت نگاهی به ایشان نمود و فرمود: این چه غوغا و فغان و شیون است؟! منظور من ظلم به کسی نیست، گمان کردم قانون شما چنین است که دختر بزرگان را سر برهنه در بازار می گردانید؟! شامیان گفتند: کدام بی دین چنین عملی را به ناموس یک مسلمان روا

می دارد؟! امیر تیمور گریبان درید و اشک از دیده فرو بارید و گفت: ای نامسلمانان بی حیا و یزید پرستان پر جفا! اولاد کدام پادشاه نجیبتر از اولاد رسول خداست؟ و کدام بزرگ عزیزتر از دختر فاطمه زهراست، که ایشان را بر شترهای برهنه سوار کرده و در بازارها گردانید و نخلهایی را که جبرئیل آب داده بود از پا درآوردید، و خیمه های آنان را سوزانیدید. سپس گفت: ای طایفه بی حمیت! با آنکه شما دیدید فرزندان احمد مختار را بناحق شهید کردند، زمانی که دختران پیغمبر خدا را به این دیار آوردند، بازارها را آذین بستید و به تماشای عترت پیغمبر آمدید. افسوس! افسوس! که آن روز در جهان نبودم تا آن بی ناموسان را قطع نسل کنم. ای شامیان، به خدا فراموش نمی کنم اهل بیت رسول خدا را هنگامی که چون عقده گهر ایشان را به یک ریسمان بسته مانند اسیران روم و فرنگ پیش یزید حرام زاده بردید. ای شامیان، آن روز در مجلس یزید فرنگی به تعصب آمد، لعنت خدا بر آبا و اجداد شما باد که حمیت نکردید. شامیان از سخنان وی سر به زیر افکنده جوابی ندادند. سپس گفت: ای گروه مرتد نامقبول و ای دشمنان خدا و رسول! برهنگی و اسیری یک دختر شامی بر شما گران آمد، آن وقت اینکه شما دختران فاطمه را در شام بگردانید بر پیغمبر گران نمی باشد؟! پس به سر برهنگان و دلاوران اشاره کرد که آن مردم را قتل عام کنند و شام را ویران کرد و به نیران فرستاد، و شهر شام کنونی در عهد سلاطین متاخرین آباد شد. (۲۶۷)

مدح و مصیبت حضرت رقیه سلام الله علیها

بود و در شهر شام از حسین دختری آسیه فطرتی، فاطمه منظری تالی مریمی، ثانی هاجری عفت کردگار، عصمت اکبری لب چو لعل بدخش، رخ عقیق یمن او سه ساله ولی عقل چلساله داشت با چهل ساله عقل روی چون لاله داشت هاله برده ز رخ، رخ چو گل ژاله داشت لاله روی او همچو مه هاله داشت ژاله آری نکوست، بر گل نسترن شد رقیه ز باب نام دلجوی او نار طور کلیم، آتش روی او همچو خیر النساء، خصلت و خوی او کس ندیده است و چون چشم جادوی او نرگسی در ختا، آهوپی در ختن گرچه اندر نظر طفل بود و صغیر گر چه می آمدی از لبش بوی شیر لیک چون وی ندید چشم گردون پیر دختری با کمال، اختری بی نظیر شوخ و شیرین کلام، خوب و نیکو سخن از نجوم زمین تا نجوم سما دید در هجر او تربیت ماسوی قره العین شاه، نور چشم هدا هم ز امرش روان، هم ز حکمش پیا عزم گردون پیر نظم دهر کهن بر عموها مدام زینت دوش بود عمه ها را تمام زیب آغوش بود خواهران را لبش چشمه نوش بود خردیش را خرد حلقه در گوش بود از ظهور ذکا، وز وفور فتن بس که نشو و نما با پدر کرده بود روی دامان او، از و پرورده بود بابش اندر سفر همزه آورده بود پیش گفتار او، بنده پرورده بود از ازل شیخ و شاب تا ابد مرد و زن دیده در کودکی، سرد و گرم جهان خورده بر ماه رخ سیلی ناکسان کتف و کرده هدف، بر سنان سنان در خرابه چه جغد ساخته آشیان یا چه یعقوب و در کنج بیت الحزن از یتیمی فلک کار او ساخته رنگ و رخساره را از عطش باخته از فراق پدر گشته چون فاخته بانگ کوکوی او، شورش انداخته در زمین و زمان از بلا- و محن داغ تبخاله را پای وی پایدار طوق و در گردنش از رسن استوار وز طپانچه بیدش ارغوانی عذار گریه طوفان نوح، ناله صوت هزار نه فرارش بجان، نی توانش به تن در خرابه سکون ساخته در کرب شور آئین آبی؟ کار او روز و شب شامگاهان به رنج، روزها در تعب ای عجب ای سپهر از تو ثم العجب تا کجا دون نواز شرمی از خویشتن قدری انصاف و کن آخر از هرزه گرد عترت مصطفی وینقدر داغ و درد شد زنانشان اسیر یا که شد کشته مرد آخر این بیگناه طفل بیکس چه کرد تا که شد مبتلا اینقدر در فتن در خرابه شبی خفته و خواب دید آفتابی به خواب رفت و مهتاب دید آنچه از بهر وی بود و نیاب دید یعنی اندر به خواب طلعت باب دید جای در شاخ سرو کرده برگ سمن شاهزاده به شه مدتی راز داشت با پدر او به راه دم ساز داشت ناگهانش ز خواب بخت بد باز داشت آن زمان با غمش چرخ و دم ساز داشت گشت و بیدار و ماند شکوه اش در دهن در سراغ پدر کرد و آن مستمند باز و چون عندلیب آه و افغان بلند عرش را همچو فرش در تزلزل فکند ساخت چون نی بلند ناله از بندو بند جامه جان ز نو چاک و زد در بدن زد در آن شب به شام برق آهش علم سوخت

برحال خویش جان اهل حرم باز اهل حرم ریخت از غم به هم گشته هریک ز هم چاره جو بهر غم ام کلثوم را زینب ممتحن ناله وی رسید چون به گوش یزید کرد بهرش روان راءس شاه شهید آن یتیم غریب چون سر شاه دید زد به سر دست غم وز دل آهی کشید همچو صامت (۲۶۸) پرید مرغ روحش ز تن

بخش نهم: در یتیم اهل بیت در شام

فصل اول: شجره خانوادگی حضرت رقیه علیها السلام

شجره خانوادگی

از مقامات معروف و مشهور در دمشق، مرقد حضرت رقیه دختر خردسال حضرت ابی عبدالله الحسین است، که در ششم صفر سال ۶۱ هجری، در خرابه شام، از شدت سوز و گداز در فراق پدر، جان به جان آفرین سپرد.

فرزندان امام حسین علیه السلام

با ملاحظه کتب و اقوال گوناگون، مجموع فرزندان که به آن امام مظلوم نسبت داده شده هشت دختر است، که فاطمه کبری و فاطمه صغری و زبیده و زینب و سکینه و آن دختر که در خرابه وفات کرد (که بعضی نامش را زبیده و بعضی رقیه گفته اند) و ام کلثوم و صفیه باشند. و سیزده پسر: اول علی اکبر، دوم علی اوسط، سوم علی اصغر، چهارم محمد، پنجم جعفر، ششم قاسم، هفتم عبدالله، هشتم محسن، نهم ابراهیم، دهم حمزه، یازدهم عمر، دوازدهم زید، و سیزدهم عمران بن الحسین علیه السلام. زیاده بر این نیز نسبت داده اند که قولی بسیار ضعیف است. مرحوم آیه الله حاج میرزا حبیب الله کاشانی (ره) پس از ذکر مطالب فوق می گوید: اعتقاد مؤلف آن است که بر تقدیر صحت ماءخذ، این تعدد در اسم بوده نه در مسمی، زیرا که آن حضرت به قلت اولاد معروف بوده است، پس تواند بود که دو اسم یا زیادتر از اسامی مذکور، برای یک تن باشد و نیز محتمل است که بعضی از اینها نبره های آن بزرگوار باشند. چنانکه محتمل است که بعضی از آنها منسوبان او از بنی هاشم باشند. چه، آن مظلوم، پدر یتیمان و متکفل امر ایشان بود (۲۶۹) آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب است به این مخدّره و معروف است به مزار ست رقیه. (۲۷۰)

تحقیق کوتاه درباره حضرت رقیه علیه السلام

کلمه رقیه، در اصل از ارتقاء به معنی (صعود به طرف بالا و ترقی) است. این نام قبل از اسلام نیز وجود داشته، مثلاً نام یکی از دختران هاشم (جدّ دوم پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله) رقیه بوده است، که عمه پدر رسول خدا رقیه می شود. (۲۷۱) نخستین کسی که در اسلام، این نام را داشت، یکی از دختران رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضرت خدیجه است. پس از آن، یکی از دختران امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز رقیه نام داشت، که به همسری حضرت مسلم بن عقیل درآمد. در میان دختران امامان دیگر نیز چند نفر این نام را داشتند، از جمله یکی از دختران امام حسن مجتبی (۲۷۲) و دو نفر از دختران امام موسی کاظم که به رقیه و رقیه صغری خوانده می شدند. اکثر محدثان دو دختر به نامهای سکینه و فاطمه برای امام حسین ذکر کرده اند؛ اما علامه ابن شهر آشوب، و محمد بن جریر طبری شیعی، سه دختر به نامهای سکینه، فاطمه و زینب را برای آن حضرت برشمرده اند. در میان محدثان قدیم، تنها علی بن عیسی اربلی - صاحب کتاب کشف الغمّه (که این کتاب را در سال ۶۸۷ هـ. ق تالیف کرده است) -

به نقل از کمال الدین گفته است که امام حسین شش پسر و چهار دختر داشت؛ ولی او نیز هنگام شمارش دخترها، سه نفر به نامهای زینب، سکینه و فاطمه را نام می برد و از چهارمی ذکر می نمود. احتمال دارد که چهارمین دختر، همین رقیه بوده باشد. علامه حائری در کتاب معالی السبطين می نویسد: بعضی مانند محمد بن طلحه شافعی و دیگران از علمای اهل تسنن و شیعه می نویسند: (امام حسین دارای ده فرزند، شش پسر و چهار دختر بوده است). سپس می نویسد: دختران او عبارتند از: سکینه، فاطمه صغری، فاطمه کبری، و رقیه علیهن السلام. آنگاه در ادامه می افزاید: رقیه علیه السلام پنج سال یا هفت سال داشت و در شام وفات کرد. مادرش (شاه زنان) دختر یزدجرد بود (یعنی حضرت رقیه خواهر تنی امام سجّاد بود). (۲۷۳)

پاسخ به یک سؤال

می پرسند: آیا نبودن نام حضرت رقیه در میان فرزندان امام حسین علیه السلام در کتابها و متون قدیم - مانند: ارشاد مفید، اعلام الوری، کشف الغمه و دلائل الامامه طبری - بر نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام دلالت ندارد؟ پاسخ: با توجه به مطالب زیر، پاسخ این سؤال روشن می شود: ۱. در آن عصر، به دلیل اندک بودن امکانات نگارش از یک سو، تعدد فرزندان امامان از سوی دیگر، و سانسور و اختناق حکومت بنی امیه که سیره نویسان را در کنترل خود داشتند از سوی سوم، و بالاخره عدم اهتمام به ضبط و ثبت همه امور و جزئیات تاریخ زندگی امامان موجب شده که بسیاری از ماجراهای زندگی آنان در پشت پرده خفا باقی بماند؛ بنابراین ذکر نکردن آنها دلیل بر نبود آنها نخواهد شد. ۲. گاهی بر اثر همنام بودن، وجود نام رقیه در یک خاندان موجب اشتباه در تاریخ شده و همین مطلب، امر را بر تاریخ نویسان اندک آن عصر، با امکانات محدودی که داشتند، مشکل می نموده است. ۳. گاهی بعضی از دختران دو نام داشتند؛ مثلاً طبق قرائنی که خاطر نشان می شود به احتمال قوی همین حضرت رقیه را فاطمه صغیره می خواندند، و شاید همین موضوع، باعث غفلت از نام اصلی او شده باشد. ۴. چنانکه قبلاً ذکر شد و بعد از این نیز بیان می شود، بعضی از علمای بزرگ از قدما، از حضرت رقیه به عنوان دختر امام حسین یاد کرده اند و شهادت جانسوز او را در خرابه شام شرح داده اند. پس باید نتیجه گرفت که باید کتابها و دلایلی در دسترس آنها بوده باشد که بر اساس آن، از حضرت رقیه سخن به میان آورده اند؛ کتابهایی که در دسترس دیگران نبوده است، و در دسترس ما نیز نیست. بنابراین ذکر نشدن نام حضرت رقیه در کتب حدیث قدیم هرگز دلیل نبودن چنین دختری برای امام حسین علیه السلام نخواهد بود، چنانکه عدم ثبت بسیاری از جزئیات ماجرای عاشورا و حوادث کربلا و پس از کربلا در مورد اسیران، در کتابهای مربوطه، دلیل آن نمی شود که بیش از آنچه درباره کربلا و حوادث اسارت آن نوشته شده وجود نداشته است. (۲۷۴)

پدر حضرت رقیه

پدر بزرگوار حضرت رقیه علیه السلام، امام عظیم، حسین بن علی معروفتر از آن است که نیاز به توصیف و معرفی داشته باشد.

مادر حضرت رقیه علیه السلام

مادر حضرت رقیه علیه السلام، مطابق بعضی از نقلها، (ام اسحاق) نام داشت که قبلاً همسر امام حسن علیه السلام بود، و آن حضرت در وصیت خود به برادرش امام حسین علیه السلام سفارش کرد که با ام اسحاق ازدواج و فضایل بسیاری را برای آن بانو بر شمرد. (۲۷۵) و به نقلی، مادر رقیه علیه السلام (ام جعفر قضاغیه) بوده است ولی دلیل مستندی در این باره، در دسترس نیست. (۲۷۶) شیخ مفید در کتاب ارشاد ام اسحاق بنت طلحه را مادر فاطمه بنت الحسین علیه السلام معرفی می کند. (۲۷۷)

سن حضرت رقيه عليه السلام

سن مبارک حضرت رقيه عليه السلام هنگام شهادت، طبق پاره ای از روایتها سه سال، و مطابق پاره ای دیگر چهار سال بود. برخی نیز پنج سال و هفت سال نقل کرده اند. در کتاب وقایع الشهور و الايام نوشته علامه بیرجندی آمده است که، دختر کوچک امام حسین عليه السلام در روز پنجم ماه صفر سال ۶۱ وفات کرد، چنانکه همین مطلب در کتاب ریاض القدس نیز نقل شده است.

فصل دوم: رقيه عليه السلام در عاشورا

رقيه عليه السلام در عاشورا

در بعضی روایات آمده است: حضرت سکینه عليه السلام در روز عاشورا به خواهر سه ساله ای (که به احتمال قوی همان رقيه عليه السلام باشد) گفت: (بیا دامن پدر را بگیریم و نگذاریم برود کشته بشود). امام حسین عليه السلام با شنیدن این سخن بسیار اشک ریخت و آنگاه رقيه عليه السلام صدا زد: (بابا! مانعت نمی شوم. صبر کن تا ترا بینم) امام حسین عليه السلام او را در آغوش گرفت و لبهای خشکیده اش را بوسید. در این هنگام آن نازدانه ندا در داد که: العطش العطش، فان الظما قدا احرقنی بابا بسیار تشنه ام، شدت تشنگی جگرم را آتش زده است. امام حسین عليه السلام به او فرمود (کنار خیمه بنشین تا برای تو آب بیاورم) آنگاه امام حسین عليه السلام برخاست تا به سوی میدان برود، باز هم رقيه دامن پدر را گرفت و با گریه گفت: یا ابه این تمضی عنا؟ بابا جان کجا می روی؟ چرا از ما بریده ای؟ امام عليه السلام یک بار دیگر او را در آغوش گرفت و آرام کرد و سپس با دلی پر خون از او جدا شد. (۲۷۸)

آخرین دیدار امام حسین (ع) با حضرت رقيه (ع)

وداع امام حسین عليه السلام در روز عاشورا با اهل بیت عليه السلام صحنه ای بسیار جانسوز بود، ولی آخرین صحنه دلخراش و جگر سوز، وداع ایشان با دختری سه ساله بود که ذیلاً می خوانید: هلال بن نافع، که از سربازان دشمن بود، می گوید: من پیشاپیش صف ایستاده بودم. دیدم امام حسین عليه السلام، پس از وداع با اهل بیت خود، به سوی میدان می آید در این هنگام ناگاه چشمم به دخترکی افتاد که از خیمه بیرون آمد و با گامهای لرزان، دوان دوان به دنبال امام حسین عليه السلام شتافت و خود را به آن حضرت رسانید. آنگاه دامن آن حضرت را گرفت و صدا زد: یا ابه! انظر الی فانی عطشان. بابا جان، به من بنگر، من تشنه ام شنیدن این سخن کوتاه ولی جگر سوز از زبان کودکی تشنه کام، مثل آن بود که بر زخمهای دل داغدار امام حسین عليه السلام نمک پاشیده باشند. سخن او آنچنان امام حسین عليه السلام را منقلب ساخت که بی اختیار اشک از دیدگانش جاری شد. با چشمی اشکبار به آن دختر فرمود: الله یسقیک فانه وکیلی. دخترم، می دانم تشنه هستی خدا ترا سیراب می کند، زیرا او وکیل و پناهگاه من است. هلال می گوید: پرسیدم (این دخترک که بود و چه نسبتی با امام حسین عليه السلام داشت؟) به من پاسخ دادند: او رقيه عليه السلام دختر سه ساله امام حسین عليه السلام است. (۲۷۹)

به یاد لب تشنه پدر آب نخورد!

عصر عاشورا که دشمنان برای غارت به خیمه ها ریختند، در درون خیمه ها مجموعاً ۲۳ کودک از اهل بیت عليه السلام را یافتند. به عمر سعد گزارش دادند که این ۲۳ کودک، بر اثر شدت تشنگی در خطر مرگ هستند. عمر سعد اجازه داد به آنها آب بدهند. وقتی که نوبت به حضرت رقيه عليه السلام رسید آن حضرت ظرف آب را گرفت و دوان دوان به سوی قتلگاه حرکت کرد. یکی

از سپاهیان دشمن پرسید: کجا می روی؟ حضرت رقیه علیه السلام فرمود: (بابایم تشنه بود. می خواهم او را پیدا کنم و برایش آب ببرم) او گفت: آب را خودت بخور. پدرت را با لب تشنه شهید کردند! حضرت رقیه علیه السلام در حالیکه گریه می کرد، فرمود: (پس من هم آب نمی آشامم) (۲۸۰) کودکی دامان پاکش شعله آتش گرفت گفت با مردی بکن خاموش دامان مرا دامنش خاموش چون شد، گفت با مرد عرب کن تو سیراب از کرم این کام عطشان مرا آب داد او را ولی گفتا نخواهم خورد آب تشنه لب کشتند این مردم عزیزان مرا نیز در کتاب مفاتیح الغیب ابن جوزی آمده است که، صالح بن عبدالله می گوید: موقعی که خیمه ها را آتش زدند و اهل بیت علیه السلام رو به فرار نهادند، دختری کوچک به نظر آمد که گوشه جامه اش آتش گرفته، سراسیمه می گریست و به اطراف می دوید و اشک می ریخت. مرا به حالت او رحم آمد. به نزد او تاختم تا آتش جامه اش را فرو نشانم. همین که صدای سم اسب مرا شنید اضطرابش بیشتر شد. گفتم: ای دختر، قصد آزارت ندارم. بناچار با ترس ایستاد. از اسب پیاده شدم و آتش جامه اش را خاموش نمودم و او را دلداری دادم. یکمرتبه فرمود: ای مرد، لبهایم از شدت عطش کبود شده، یک جرعه آب به من بده. از شنیدن این کلام رقتی تمام به من دست داده ظرفی پر از آب به او دادم. آب را گرفت و آهی کشید و آهسته رو به راه نهاد. پرسیدم: عزم کجا داری؟ فرمود: خواهر کوچکتری دارم که از من تشنه تر است. گفتم مترس، زمان منع آب گذشت، شما بنوشید گفت: ای مرد سوالی دارم، بابایم حسین علیه السلام تشنه بود، آیا آبش دادند یا نه! گفتم: ای دختر نه والله، تا دم آخر می فرمود: (اسقونی شربه من الما) می فرمود: یک شربت آب به من بدهید، ولی کسی او را آبش نداد بلکه جوابش را هم ندادند. وقتی که آن دختر این سخن را از من شنید، آب را نیاشامید، بعضی از بزرگان می گویند اسم او حضرت رقیه خاتون علیه السلام بوده است. (۲۸۱)

کناره سجاده، چشم به راه پدر بود

از کتاب سرور المومنین نقل شده است: حضرت رقیه علیه السلام هر بار هنگام نماز، سجاده پدر را پهن می کرد، و آن حضرت بر روی آن نماز می خواند. ظهر عاشورا نیز، طبق عادت، سجاده پدر را پهن کرد و به انتظار نشست. ولی پس از مدتی، ناگهان دید شمر وارد خیمه شد. رقیه علیه السلام به او گفت: آیا پدرم را ندیدی؟ شمر بعد از آنکه آن کودک را در کنار سجاده، چشم به راه پدر دید، به غلام خود گفت: این دختر را بزن. غلام به این دستور عمل نکرد. شمر خود پیش آمد و چنان سیلی به صورت آن نازدانه زد که عرش خداوند به لرزه در آمد. (۲۸۲)

سیلی مزین به صورتم

ای خصم بدمنش، مزین تازیانه ام من از کنار کشته بابا نمی روم من با علی اکبر و عباس آمده ام از این دیار، بیکس و تنها نمی روم تنها فتاده چنین در بیان و بی کفن من سوی شام همه سرها نمی روم سیلی مزین به صورتم ای شمر بی حیا من بی علی اکبر و لیلا نمی روم (۲۸۳) قطره ای بودم که در بحر شهادت جا گرفتم این شهامت را من از جانبازی بابا گرفتم آن قدر از دوری بابا فغان و ناله کردم تا در آغوشم سر بیریده بابا گرفتم من یتیمم صورتم از ضرب سیلی خویش، آری لا جرم این ارث را از جده ام زهرا علیه السلام گرفتم می کشم بار شفاعت را به دوش خویش، آری این شجاعت را ز بابا ظهر عاشورا گرفتم. (۲۸۴)

کنار پیکر خونین پدر، در شب شام غریبان

در کتاب مبکی العیون آمده است: در شب شام غریبان، حضرت زینب علیه السلام در زیر خیمه نیم سوخته، اندکی خوابید. در عالم خواب مادرش حضرت فاطمه زهرا علیه السلام را دید. عرض کرد: مادر جان، آیا از حال ما خبر داری؟ حضرت فاطمه زهرا

علیه السلام فرمود: تاب شنیدن ندارم. حضرت زینب علیه السلام عرض کرد: پس شکوه ام را به چه کسی بگویم؟ حضرت فاطمه زهرا علیه السلام فرمود: (من خود هنگامی که سر از بدن فرزندم حسین علیه السلام جدا می کردند، حاضر بودم. اکنون برخیز و رقیه علیه السلام را پیدا کن) حضرت زینب علیه السلام برخاست. هر چه صدا زد، حضرت رقیه علیه السلام را نیافت. با خواهرش ام کلثوم علیه السلام در حالیکه گریه می کردند و ناله سر می دادند، از خیمه بیرون آمدند و به جستجو پرداختند، تا اینکه نزدیک قتلگاه صدای او را شنیدند. آمدند کنار بدنهای پاره پاره، دیدند رقیه علیه السلام خود را روی پیکر مطهر پدر افکنده، در حالیکه دستهایش را به سینه پدر چسبانیده است درد دل می کند. حضرت زینب علیه السلام او را نوازش داد. در این وقت سکینه علیه السلام نیز آمد و با هم به خیمه بازگشتند. در مسیر راه، سکینه علیه السلام از رقیه علیه السلام پرسید: چگونه پیکر پدر را جستی؟ او پاسخ داد: آن قدر پدر پدر کردم که ناگاه صدای پدرم را شنیدم که فرمود: بیا اینجا، من در اینجا هستم. (۲۸۵)

فصل سوم: رحلت

رحلت

محدث خبیر، مرحوم حاج شیخ عباس قمی (قدس سره) از کامل بهائی (ج ۲ ص ۱۷۹) نقل می کند که: زنان خاندان نبوت در حالت اسیری حال مردانی را که در کربلا شهید شده بودند بر پسران و دختران ایشان پوشیده می داشتند و هر کودکی را وعده می دادند که پدر تو به فلان سفر رفته است باز می آید، تا ایشان را به خانه یزید آوردند. دخترکی بود چهار ساله، شبی از خواب بیدار شد و گفت: پدر من حسین علیه السلام کجاست؟ این ساعت او را به خواب دیدم. سخت پریشان بود. زنان و کودکان جمله در گریه افتادند و فغان از ایشان برخاست. یزید خفته بود، از خواب بیدار شد و از ماجرا سوال کرد. خبر بردند که ماجرا چنین است. آن لعین در حال گفت: بروند سر پدر را بیاورند و در کنار او نهند. پس آن سر مقدس را بیاوردند و در کنار آن دختر چهار ساله نهادند. پرسید این چیست؟ گفتند: سر پدر توست. آن دختر بترسید و فریاد بر آورد و رنجور شد و در آن چند روز جان به حق تسلیم کرد. سپس محدث قمی (ره) می فرماید: بعضی این خبر را به وجه ابط نقل کرده اند و مضمونش را یکی از اعظام رحمه الله به نظم در آورده و من در این مقام به همان اشعار اکتفا می کنم. (۲۸۶) قال رحمه الله: یکی نو غنچه ای از باغ زهرا بجست از خواب نوشین بلبل آسا به افغان از مژه خوناب می ریخت نه خونابه، که خون ناب می ریخت بگفت: ای عمه بابایم کجا رفت؟ بد این دم دربرم، دیگر چرا رفت؟ مرا بگرفته بود این دم در آغوش همی مالید دستم بر سر و گوش بناگه گشت غایب از بر من بین سوز دل و چشم تر من حجازی بانوان دل شکسته به گرداگرد آن کودک نشست خرابه جایشان با آن ستمها بهانه ی طفلشان سربار غمها ز آه و ناله و از بانگ و افغان یزید از خواب بر پا شد، هراسان بگفتا کاین فغان و ناله از کیست خروش و گریه و فریاد از چیست؟ بگفتش از ندیمان کای ستمگر بود این ناله از آل پیمبر یکی کودک ز شاه سر بریده در این ساعت پدر خواب دیده کنون خواهد پدر از عمه خویش و زین خواهش جگرها را کند ریش چو این بشنید آن مردود یزدان بگفتا چاره کار است آسان سر بابش برید این دم به سویس چو بیند سر بر آید آرزویش همان طشت و همان سر، قوم گمراه بیاورند نزد لشگر آه یکی سر پوش بد بر روی آن سر نقاب آسا به روی مهر انور به پیش روی کودک، سر نهادند ز نو بر دل، غم دیگر نهادند به ناموس خدا آن کودک زار بگفت: ای عمه دل ریش افکار چه باشد زیر این مندیل، مستور که جز بابا ندارم هیچ منظور بگفتش دختر سلطان والا- که آن کس را که خواهی، هست اینجا چو این بشنید خود برداشت سر پوش چون جان بگرفت آن سر را در آغوش بگفت: ای سرور و سالار اسلام ز قتلت مر مرا روز است چون شام پدر، بعد از تو محنتها کشیدم بیابانها و صحراها دویدم همی گفتند مان در کوفه و شام که اینان خارچند از دین اسلام مرا بعد از تو ای شاه یگانه پرستاری نبذ جز تازیانه ز کعب نیزه و از

ضرب سیلی تنم چون آسمان گشته است نیلی بدان سر، جمله آن جور و ستمها بیابان گردی و درد و المها بیان کرد و بگفت: ای شاه محشر تو بر گو کی بریدت سر ز پیکر مرا در خردسالی در بدر کرد اسیر و دستگیر و بی پدر کرد همی گفت و سر شاهش در آغوش به ناگه گشت از گفتار خاموش پرید از این جهان و در جنان شد در آغوش بتولش آشیان شد خدیو بانوان دریافت آن حال که پر زد ز آشیان آن بی پر و بال به بالینش نشست آن غم رسیده به گرد او زنان داغ‌دیده فغان برداشتندی از دل تنگ به آه و ناله گشتندی هماهنگ از این غم شد به آل الله اطهار دوباره کربلا از نو نمودار بعضی گفته اند و شاید اتفاق افتاده باشد که در شب دفن آن دختر مظلومه اهل بیت اطهار علیه السلام، جناب ام کلثوم علیه السلام را دیدند که قرار و آرام ندارد و با ناله و ندبه به دور خرابه می‌گردد و هر چه تسلی می‌دهند آرام نمی‌یابد. از علت این بیقراری پرسیدند، گفت: شب گذشته این مظلومه در سینه من بود، چون بیدار شدم دیدم که به شدت گریه می‌کند و آرام نمی‌گیرد، از سببش پرسیدم، گفت: عمه جان، آیا در این شهر مانند من کسی یتیم و اسیر و دربدر می‌باشد؟ عمه جان، مگر اینها ما را مسلمان نمی‌دانند، به چه جهت آب و نان را از ما مضایقه می‌نمایند و طعام به ما یتیمان نمی‌دهند؟ این مصیبت مرا به گریه آورده و طاقت خوابیدن ندارم. بیچ ای قلم قصه شهر شام که شد صبح عالم ز غصه چو شام تو شیخا نمودی قیامت پدید به مردم عیان گشته یوم الوعید ز فرط بکا بر حسین شهید چو یعقوب شد چشم خلقی سفید (۲۸۷)

ستاره درخشان شام پدر را در خواب می‌بیند

صاحب (مصباح الحرمین) (۲۸۸) می‌نویسد: طفل سه ساله امام حسین علیه السلام شبی از شبها پدر را در عالم رویا دید و از دیدارش شاد گردید و در ظل مرحمتش آرمید و فلک ستیزه جو، این وع استراحت را برای آن صغیره نتوانست ببیند. چون آن محترمه از خواب بیدار شد پدر خود را ندید. شروع به گریه کردن کرد. هر چه اهل بیت علیه السلام او را تسلی دادند آرام نشد. سبب گریه از او پرسیدند، آن مظلومه در جواب گفت: این ابی‌بتونی بوالدی و قره‌عینی یعنی کجاست پدر من، بیاورید پدر مرا و نور چشم مرا. پس آن مصیبت زدگان دانستند که آن یتیم پدر را در خواب دیده است، هر چند تسلی دادند آرام نشد. خود اهل بیت نیز منتظر بهانه برای گریه بودند، لذا گریه سکوت شب را شکست. همه با آن صغیره هماواز شده مشغول گریه و زاری و ناله شدند. پس موهای خود را پریشان نموده و سیلی بر صورتها می‌زدند و خاک خرابه را بر سر خود می‌ریختند، و صدای گریه ایشان چنان بلند گردید که به گوش یزید پلید کافر رسید. به روایتی دیگر، طاهر بن عبدالله دمشقی گوید: من ندیم آن لعین بودم و اکثر شبها برای او صحبت می‌کردم و او را مشغول می‌نمودم. شبی نزد آن ملعون بودم و قدری هم از شب گذشته بود، پس به من گفتم: ای طاهر! امشب وحشت بر من غالب است و قلبم در تپش افتاده و دلم از غصه و حزن پر شده، بسیار اندوه و غصه دارم که حالت نشستن و صحبت کردن ندارم. بیا سر من را در دامن گیر و از افعال ناشایسته و گذشت من صحبت من و طاهر گوید: من سر نحس او را در دامن گرفتم. آن لعین به خواب رفت، و سر نورانی سیدالشهدا علیه السلام در آن وقت در طشت طلا در مقابل ما بود. چون ساعتی گذشت دیدم که ناگهان پرد گیان حرم محترم امام حسین علیه السلام از خرابه بلند شد. آن لعین در خواب و من در اندوه بودم، که آیا چه ظلم و ستم بود که یزید بدماب به اولاد بوتراب نمود؟ به طرف طشت نظر کرده دیدم که از چشمهای امام حسین علیه السلام اشک جاری شده است، تعجب کردم، پس دیدم آن سرانور به قدر چهار ذراع گویا بلند شد و لبهای مبارکش به حرکت آمده و آواز اندوهناک و ضعیفی از آن دهان معجز بیان بلند گردید که می‌گفت: (اللهم هولاً اولادنا و اکبادنا و هولاً اصحابنا) یعنی خداوندان، اینان اولاد و جگر گوشه من هستند و اینها اصحاب منند طاهر گوید: چون این حال را از آن حضرت مشاهده کردم وحشت و دهشت بر من غلبه کرد. شروع به گریه کردن کردم. به بالای عمارت یزید آمدم که خرابه در پشت آن عمارت بود، خیال می‌کردم شاید یکی از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله فوت شده، که مرگ او باعث این

همه ناله و نندبه شده است. وقتی بالای قصر رسیدم دیدم تمامی اهل بیت اطهار علیه السلام طفل صغیری را در میان گرفته اند و آن دختر، خاک بر سر می ریزد و با ناله و فغان می گوید: (یا عمتی و یا اخت ابی این ابی این ابی). یعنی: ای عمه، وای خواهر پدر بزرگوار من، کجاست پدر من؟ کجاست پدر من؟ آنها را صدا زدم و از ایشان پرسیدم که چه پیش آمده که باعث این همه ناله و گریه شده است؟ گفتند: ای مرد، طفل صغیر سیدالشهدا علیه السلام پدرش را در خواب دیده، و اینک بیدار شده و از ما پدر خود را می خواهد، هر چه به وی تسلی می دهیم آرام نمی گیرد. طاهر گوید: بعد از مشاهده این احوال دردناک، پیش یزید برگشتم. دیدم آن بدبخت بیدار شده به طرف آن سر، سر حسین بن علی علیه السلام نگاه می کند، و از کثرت وحشت و دهشت و خوف و خشیت، مانند برگ بید بر خود می لرزد. در آن اثنا سر اطهر آن مولا به طرف یزید متوجه شده فرمود: ای پسر معاویه، من در حق تو چه بدی کرده بودم که تو با من این ستم و ظلم نمودی و اهل بیتم را در خرابه جا دادی؟ (ثم توجه الی الراس الشریف الی الله الخبیر اللطیف و قال: اللهم انتقم منه بما عامل بی و ظلمنی و اهلی (و سيعلم الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون) یعنی سر مبارک شریف آن حضرت به سوی خداوند خبیر و لطیف توجه نموده و گفت: خداوندا، از یزید به کیفر رفتاری که با من کرده و به من و اهل بیت من ظلم نموده انتقام بگیر. وقتی یزید این را شنید بدنش به لرزه در آمد و نزدیک بود که بندهایش از یکدیگر بگسلد. پس از من سبب گریه اهل بیت علیه السلام را پرسید و سر آن حضرت را به خرابه نزد آن صغیره فرستاد و گفت: سر را نزد آن صغیره بگذارید، باشد که با دیدن آن تسلی یابد. ملازمان یزید سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را برداشته به در خرابه آمدند. چون اهل بیت دانستند که سر امام حسین علیه السلام را آورده اند، تماما به استقبال آن سر شتافتند و سر امام حسین علیه السلام را از ایشان گرفته و اساس ماتم را از سر گرفتند، بویژه زینب کبری علیه السلام که پروانه وار به دور آن شمع محفل نبوت می گردید. پس چون نظر آن صغیره بر سر مبارک افتاد پرسید: (ما هذا الراس؟) این سر کیست؟ گفتند: (هذا راس ابیک) این سر مبارک پدر توست. پس آن مظلومه آن سر مبارک را از طشت برداشت و در بر گرفت و شروع به گریستن نمود و گفت: پدر جان، کاش من فدای تو می شدم، کاش قبل از امروز کور و نابینا بودم، و کاش می مردم و در زیر خاک می بودم و نمی دیدم محاسن مبارک تو به خون خضاب شده است. پس این مظلومه دهان خود را بر دهان پدر بزرگوار خود گذاشت و آن قدر گریست که بیهوش شد. چون اهل بیت علیه السلام آن صغیره را حرکت دادند، دیدند که روح مقدسش از دنیا مفارقت کرده و در آشیان قدس در کناره جده اش فاطمه زهرا علیه السلام آرمیده است. چون آن بی کسان این وضع را دیدند، صدا به گریه و زاری بلند کردند، و عزای غم و زاری را تجدید نمودند آن دختری که در خرابه شام از دنیا رحلت فرموده و شاید اسم شریفش رقیه علیه السلام بوده، و از صبایای خود حضرت سیدالشهدا علیه السلام بوده چون مزاری که در خرابه شام است منسوب به این مخدره و معروف به مزارست رقیه علیه السلام است. (۲۸۹) دختر حضرت سیدالشهدا علیه السلام و وفات او در خرابه شام و مکالماتش با حضرت زینب علیه السلام و رحلت او و غسل دادن زینب و ام کلثوم علیه السلام او را و آن کلمات و اخبار که از آن صغیره نوشته اند، که سنگ را آب و مرغ و ماهی را کباب می کند و معلوم است حالت حضرت زینب علیه السلام چه خواهد بود. نوشته اند آن دختر سه ساله بود بعضی نامش را زینب و بعضی رقیه علیه السلام و بعضی سکینه علیه السلام دانسته اند. و عده ای نوشته اند به دستور یزید، عمارتی ساختند و واقعه روز عاشورا و حال شهدا و اسیری اسرا را در آنجا نقش کردند و اهل بیت علیه السلام را به آنجا وارد کردند، و اگر این خبر مقرون به صدق باشد حالت اهل بیت علیه السلام و محنت ایشان را در مشاهدات این عمارات جز حضرت احدیت نخواهد دانست. (۲۹۰)

زبان حال زینب کبری

از دست من گرفته خرابه رقیه را من بی رقیه سوی عزیزان نمی روم دارم خجالت از پدر تا جدار او بی طوطی عزیز غزلخوان نمی

روم همره نباشدم من دلخون رقيه را بی همسفر رقيه گريان نمی روم جان داد در خرابه ز بس ریخت اشک غم با دست خالی سوی شهیدان نمی روم

شعر از ناشناس

پس آن دختر سید مختار ، و نبیره ولی کردگار ، در آن خرابه بی چراغ در شب تاریک بر روی خاک و ریگ بماند . علی الصباح به اذن یزید لعنه الله علیه ، آن غریبه را در خرابه دفن کردند . من منتظر در کنج ویران تا که گویند باب رقيه ناگهان وارد ز در شد شمع وجود اندر خرابه جلوه گر شد در پرتوش پروانه ای بی بال و پر شد صبح امید کودکی گردید طالع شام غریبانش در آن ساعت سحر شد آتش گرفت از عشق طفل بینوایی خاکستر او سر مه اهل نظر شد جز جان نداشت از بهر مهمان عزیزش آن هم فدای مقدم راس پدر شد می گفت : ای بابا بیا ، روزم سیاه است جان پدر ، طولانی آخر این سفر شد من منتظر در کنج ویران تا که گویند باب رقيه ناگهان وارد ز در شد بابا بیا جان رقيه بر لب آمد از ضرب سیلی دیگر از خود بیخبر شد بابا بیا از کعب نی پا تابه سر شد نیلی تمام پیکرم پا تا به سر شد بابا ندارم گوشه ویران غذایی بابا غذای دخترت خون جگر شد پرپر شد آن گل پیش چشم باغبانش روحش به پیش زینب از پیکر بدر شد بلبل کنار گل کجا خوابیده هرگز یا از کنار گل کجای جای دگر شد ؟ دردانه شه شد (رضائی) پیش بابا در ماتم او عالمی زیر و زبر شد

پرچم اسیری

مجنون صفت به دشت و بیابان دویده ام اکنون به کوی عشق تو جانا رسیده ام در راه عشق تو شده پایم پر آبله از بس که روی خار مغیلان دویده ام تنها نشد ز داغ تو موی سرم سفید همچون هلال از غم عشقت خمیده ام دیوانه وار بر سر کویت گر آمدم منعم مکن که داغ روی داغ دیده ام من پرچم اسیرم و ، بار غم تو را از کوفه تا به شام به دوشم کشیده ام عمرم تمام گشته عزیزم در این سفر دست از حیات خویش حسینم بریده ام بس ظلمها که شد به من از خولی و سنان بس طعنه ها ز مردم نادان شنیده ام گاهی چو بلبل از غم عشق تو در نوا گاهی چو جغد گوشه ویران خزیده ام دیدی به پای تخت یزید از جفای او چون غنچه ، پیرهن به تن خود دریده ام گنج تو را به گوشه ویران گذاشتم چون اشک او فتاد رقيه ز دیده ام می گفت و می گریست (رضایی) ز سوز دل اشکم به خاک پای شهیدان چکیده ام

طفل یتیم

مگر طفل یتیمی می کند یاد از پدر امشب که خواب از شوق در چشمش نیاید تا سحر امشب پناه آورده در ویرانه امشب طایر قدسی که از بی آشیانی سر کشد در زیر پر امشب چه شد ماه بنی هاشم ، چه شد اکبر ، چه شد قاسم ؟ سکینه بی پدر گردید و لیلا بی پسر امشب شهیدان راه فتاده در میان خاک و خون بینی یتیمان را میان خیمه زار و خونجگر امشب به روز قتل شه گر آیه (و اللیل) شد پیدا ز سر شد آیه (و الشمس) هر سو جلوه گر امشب نگاهی ای امیر کاروان سوی اسیران کن که خواهر بی برادر می رود سوی سفر امشب (رسا) را از در احسان مران ای خسرو خوبان نثار خاک راهت جان کند با چشم تر امشب

سخن گفتن سر بریده امام حسین علیه السلام

آیه الله العظمی میرزا حبیب الله شریف کاشانی (متوفاتی ۱۳۴۰ هجری قمری) می نویسد : یکی از زنان شام سنگی برداشت و به سر مقدس امام حسین علیه السلام زد و حضرت از بالای نیزه فرمود : اناالمظلوم . (۲۹۱) نیز نقل می کند : حضرت زینب کبری علیه

السلام توجه به سر برادر نمود، حضرت به وی فرمود: یا اختاه اصبري فان الله معنا. یعنی خواهر جان، صبر کن که خدا با ماست. (۲۹۲) در سر الاسرار نوشته حاج شیخ عبدالکریم (ص ۳۰۶)، و نیز منهاج الدموع ص ۳۸۵ و کتاب عوالم (ص ۱۶۹) آمده است که منهال گفت: سوگند به پروردگار، دیدم سر امام حسین علیه السلام در شهر شام بالای نیزه مکرر می فرمود: لاحول و لاه قوه الا بالله (۲۹۳)

سر امام حسین علیه السلام با دخترش رقيه سخن می گوید

در کتاب بحر الغرائب، جلد ۲، قریب به این مضامین می نویسد: حارث که یکی از لشگریان یزید بود گفت: یزید دستور داد سه روز اهل بیت علیه السلام را در دم دروازه شام نگاه بدارند تا چراغانی شهر شام کامل شود. حارث می گوید: شب اول من به شکل خواب بودم، دیدم دختری کوچک بلند و نگاهی کرد. دید لشگر از خستگی راه خوابیده اند و کسی بیدار نیست، اما فوراً از ترسش بازنشست و باز بلند شد و چند قدم آمد به طرف سر امام حسین علیه السلام که بر درختی که نزدیک خرابه دم دروازه شام آویزان بود. آری، به طرف آن درخت و سر مقدس آمد و از ترس برگشت، تا چند مرتبه. آخر الامر زیر درخت ایستاد و به سر مقدس امام حسین علیه السلام پایین آمد و در مقابل نازدانه قرار گرفت و رقيه سلام الله علیها گفت: السلام علیک یا ابناء و امصیبتاه بعد فراقک و اغربتاه بعد شهادتک بعد دیدم سر مقدس با زبان فصیح فرمود: ای دختر من، مصیبت تو و رجز و تازیانه و روی خار مغیلان دویدن تو تمام شد، و اسیریت به پایان رسید. ای نور دیده، چند شب دیگر به نزد ما خواهی آمد آنچه بر شما وارد شده صبر کن که جز او مزد او شفاعت را در بردارد. حارث می گوید: من خانه ام نزدیک خرابه شام بود، از اینکه حضرت به او فرموده بود نزد ما خواهی آمد منتظر بودم کی از دنیا می رود، تا یک شبی شنیدم صدای ناله و فریاد از میان خرابه بلند است، پرسیدم چه خبر است؟ گفتند: حضرت رقيه علیه السلام از دنیا رفته است. (۲۹۴) نیز حجت الاسلام صدر الدین قزوینی در جلد دوم کتاب شریف ثمرات الحیوه، به سند خود آورده است: حضرت رقيه علیه السلام لب خود را بر لب پدرش امام حسین علیه السلام نهاد و آن حضرت فرمود: الی، الی، هلمی فانا لک بالانتظار. یعنی ای نور دیده بیا بیا به سوی من، که من چشم به راه تو می باشم، و در اینجا بود که دیدند حضرت رقيه علیه السلام از دنیا رفت. (۲۹۵) عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده روز فراق عمه به سر آمده نخل امید عمه به برآمده طایر اقبال ز در آمده باب من عمه ز سفر آمده عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده پشته سر باب شدم رهسپر پای پیاده، من خونین جگر تا بکشد دست نوازش به سر آمده دنبال من اینک، به سر عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده عمه نیارم دل بابا به درد اشک نریزم، مشکم آه سرد بیند اگر حال من از روی زرد خصم، نگویم به من عمه چه کرد عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده عمه زند طعنه خرابه، به طور خیزد ازین سر بنگر موج نور چشم بد از محفل ما عمه دور عمه خرابه شدم بزم حضور عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده قطره اشک عمه چو دریا شده غنچه غم عمه شکوفا شده بزم وصال عمه مهیا شده وه که چه تعبیر ز رویا شده عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده گوشم اگر پاره شد ای عمه جان عمه، به بابا ندهم من نشان پرسد اگر عمه ز معجز، چه سان گو بکنم درد دل خود بیان؟ عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده عمه، به بابا شده ام میزبان آمده بابا بر من میهمان نیست به کف تحفه بجز نقد جان تا بکنم پیشکش اش عمه جان عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده بس که دویدم ز پی قافله پای من عمه شده پر آبله عمه، به بابا نکنم من گله کامدم این ره همه بی راحله عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده بود مرا عمه به دل آرزو تا غم دل شرح دهم مو به مو ریخته من عمه، شکسته سبو باز نگردد دگر آیم به جو عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده کرد تهی دل چو غزال حرم لب ز سخن بست غزل خوان غم دست قضا نقش دگر زد رقم شام، به شومی، شد از آن متهم عمه بیا عقده دل و اشده عمه بیا گمشده پیدا شده جان خود او در ره جانان بداد خود به سویی، سر سوی

دیگر فتاد آه کشید عمه - چو دید - از نهاد گنج خود او کنج خرابه نهاد عمه بیا عقده دل وا شده عمه بیا گمشده پیدا شده

خرابه شام ، زندان اهل بیت سیدالشهدا علیه السلام

در روایت مرحوم صدوق (ره) از آن خرابه ، تعبیر به محبس (زندان و بازداشتگاه) شده است ، زیرا آنها در آنجا محصور بودند و اجازه نداشتند به جای دیگر بروند . وی می نویسد : ان یزید امر بنسا الحسین علیه السلام فحبس مع علی بن الحسین فی محبس لایکنهم من حر و لاقر ، حتی تقشرت وجوهن همانا یزید دستور داد که اهل بیت امام حسین علیه السلام را همراه امام سجاد علیه السلام در محلی حبس کردند . آنها در آنجا نه از گرما در امان بودند و نه از سرما ، تا آنکه بر اثر آن صورتهایشان پوست انداخت . (۲۹۶) معروف این است که حضرت رقیه علیه السلام در همین خانه یا بازداشتگاه به شهادت رسیده است . در مورد مدت توقف اهل بیت علیه السلام در خرابه ، به اختلاف نقل شده ، به طوری که نمی توان برای آن تعیین وقت کرد . هرگاه ورود اهل بیت علیه السلام به شام را طبق گفته مورخان ، آغاز ماه صفر بدانیم و شهادت حضرت رقیه علیه السلام را در پنجم آن ، نتیجه می گیریم که حضرت رقیه علیه السلام خود چهار روز در آن خرابه سر برده است . همچنین در مورد دشواری وضع خرابه ، غیر از آنچه گفته شد ، مطالب دیگری نیز نقل شده است . از جمله اینکه ، دیوار آن خرابه کج شده و در حال خراب شدن بود . نیز امام سجاد علیه السلام فرمود : هنگامی که ما را به خرابه شام قرار دادند ، در آنجا انواع رنجها را بر ما روا داشتند . روزی دیدم عمه ام ، حضرت زینب علیه السلام دیگری بر روی آتش نهاده است ، گفتم : عمه جان این دیگ چیست ؟ فرمود : کودکان گرسنه اند ، خواستم به آنها وانمود نمایم که برایشان غذا می پزم و بدین وسیله آنان را خاموش سازم . نیز نقل شده است : آنها مکرر آب و نان از حضرت زینب علیه السلام طلب می کردند ، حتی بعضی از زنان شام ترحم کرده برای آنها آب غذا می آوردند . (۲۹۷) به این ترتیب می بینم حضرت زینب علیه السلام افزون بر آن همه داغ و رنج اسارت ، در چنین مکانی جای نداشت و سرانجام نیز غریبانه با شهادت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام روبرو شد .

اشکی بر تربت رقیه

من رقیه دختر ناکام شاه کربلایم بلبل شیرین زبان گلشن آل عبایم میوه باغ رسولم ، پاره قلب بتولم دست پرورد حسینم ، نور چشم مصطفایم کعبه صاحبدلانم ، قبله اهل نیازم مستمندان را پناهم ، دردمندان را دوایم من یتیمم ، من اسیرم ، کودکی شوریده حالم طایری بشکسته بالم ، رهروی آزاده پایم زهره ایوان عصمت ، میوه بستان رحمت منبع فیض و عنایت ، مطلع نور خدایم گلبنی از شاخسار قدس و تقوی و فضیلت کوکبی از آسمان عفت و شرم و حیایم شعله بر دامان خاک افکنده آه آتشینم لرزه بر ارکان عرش افتاده از شور و نوایم گرچه در این شام ویران گشته ام چون گنج پنهان دستگیر مردم افتاده پای بینوایم من گلابم بوی گل جوید از من ز آنکه آید بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم

گفتگوی زن غسله با زینب کبری علیه السلام

در نقل دیگر آمده است : هنگامی که زن غسله ، بدن حضرت رقیه علیه السلام را غسل می داد ، ناگاه دست از غسل کشید و گفت : (سرپرست این اسیران کیست ؟) حضرت زینب علیه السلام فرمود : چه می خواهی ؟ غسله گفت : این دخترک به چه بیماری مبتلا- بوده که بدنش کبود است ؟ حضرت زینب علیه السلام در پاسخ فرمود : (ای زن ، او بیمار نبود ، این کبودیها آثار تازیانه ها و ضربه های دشمنان است) (۲۹۸) زبان حال حضرت زینب علیه السلام به زن غسل دهنده چنین بود : بیا تو ای زن غسله

از طریق وفا به این صغیره بده غسل از برای خدا نگر که از چه رخ او چو کهربا باشد ز داغ تشنگی دشت کربلا باشد نگر که زخم به پایش برون بود از حد به روی خار مغیلان دویده او بی حد طبق بعضی روایات، بعد از رحلت حضرت رقیه علیه السلام یزید دستور داد چراغ و تخته غسل را ببرند، و او را با همان پیراهن کهنه اش کفن کنند. زنان شام ازدحام کردند و در حالیکه سیاه پوش شده بودند برای بدرقه اهل بیت علیه السلام از خانه‌ها بیرون آمدند. صدای ناله و گریه آنها از هر سو شنیده می‌شد و با کمال شرمندگی با اهل بیت علیه السلام وداع نمودند، و با کاروان اهل بیت علیه السلام پیدا بود، مردم شام گریه می‌کردند. (۲۹۹) زینب کبری علیه السلام از این فرصت استفاده‌های بسیار کرد. از جمله اینکه هنگام وداع، ناگاه سر از هودج بیرون آورد و خطاب به مردم شام فرمود: (ای اهل شام، از ما در این خرابه امانتی مانده است، جان شما و جان این امانت. هرگاه کنار قبرش بروید (او در این دیار غریب است) آبی بر سر مزارش بپاشید و چراغی در کنار قبرش روشن کنید) (۳۰۰) رفتیم و ماند نزد شما یادگار ما جان شما و دخترک گلغذار ما رفتیم و ماند خاطره‌ای سخت جانگداز از این شهر پر بلا، به دل داغدار ما ما با رقیه آمده اکنون که می‌رویم دیگر رقیه‌ای نبود در کنار ما

برای حضرت رقیه علیه السلام کفن آورده ام

مداح اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج اسدالله سلیمانی نقل کردند: از مرحوم حسن ذوالفقاری مداح تهرانی و از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج غلامرضا سازگار نقل شده است که گفت: از کسی شنیدم این قضیه را نقل کرده است که، برای زیارت حضرت رقیه علیه السلام به شام رفته بودم و یک روز در حرم مطهر ایستاده و مشغول زیارت خواندن مجذوب خود کردم. دیدم می‌خواهد یک تکه پارچه سفید را روی ضریح بیندازد ولی نمی‌تواند. جلو رفتیم و گفتم: دختر جان، چه می‌خواهی بکنی؟ لبش را گشود، دیدم آذری زبان است، با پدر و مادرش آمده است. گفتم: همه برای حضرت رقیه علیه السلام اسباب بازی می‌آورند، تو چرا پارچه آورده‌ای؟ گفت: پدر و مادرم - و آنها را نشان داد - به من گفتند حضرت رقیه علیه السلام کفن ندارد، من برای او کفن آورده‌ام کنج خرابه شد قسمم ای گل عزیز نی آب خوردم و نه کسی داد دانه ام بال و پرم ز سنگ حوادث شکسته شد از بس که شمر شوم زده تازیانه ام نیلی ز ضرب سیلی شمر است صورتم جای طناب بسته به بازو نشانه ام بابا رقیه را خرابه گذاشتم باشم خجل ز روی تو باب یگانه ام جان داد در خرابه بی سقف دختری آن کودک یتیم تو آن نازدانه ام گاهی به روی خوار مغیلان دویده ام گاهی زدند کعب سنان را به شانه ام گاهی بهانه تو گرفتم پدر به شام آتش گرفت عمه ام از این بهانه ام دیدی کجا کشاند فلک عاقبت مرا با من چه ها نکرد پدر جان زمانه ام آتش به کاخ زاده سفیان زدم پدر با ناله سحر گه و آه شبانه ام می‌گفت صبح و شام (رضائی) ز جان و دل تا زنده ام غلام همین آستانه ام

آمدم ببینم آیا زخمهای پایت خوب شده است یا نه؟

جناب حجه الاسلام و المسلمین سید عسکر حیدری از طلاب حوزه علمیه زینبیه شام (۳۰۱) نقل کردند: در سال ۱۳۵۶ شمسی بعد از نماز کنار ضریح با صفای حضرت رقیه علیه السلام منظره عجیبی دیدم. پیر مردی ترک از اهالی تبریز را دیدم که به ضریح مطهر چسبیده و هی فریاد می‌زند و گریه می‌کند. مردم هم که این منظره را می‌دیدند گریه می‌کردند. یک غوغایی به وجود آمده بود. پیرمرد با زبان ترکی با دختر امام حسین علیه السلام صحبت می‌کرد و اشک می‌ریخت. چون من ترکی بلد نبودم به کسی که زبان ترکی بلد بود گفتم این مرد چه می‌گوید؟ گفت او می‌گوید: رقیه جان، مدت‌هاست اسم نوشته‌ام و چند سال است که آرزو می‌کردم به شام بیایم. تقاضای من این نیست که بچه ام را شفا بدهی یا وضع دنیوی و مادیم خوب شود یا در قیامت دستم را بگیری. نه، نه، برای هیچ کدام نیامده‌ام. تنها آمده‌ام ببینم حالت چه طور است؟ بدنت خوب شده یا نه؟ آیا آبله پاهایت خوب

شده؟ قلبت خوب شده؟ برویم ایران، به تبریز برویم تا آنجا صحن شما را طلا کنم، جان خود را به شما فدا کنم. اینها را می گفت و گریه می کرد و متوسل بود. به خودم گفتم کاش این عقیده و اخلاص را من می داشتم. چه خوابی ای خدا بود؟ نوای نینوا بود فرشته بهشتم، ترا کجا بهشتم چه بود سر نوشتم به خون دل نوشتم بخواب جاودانه رقیه ام رقیه به دامنم مکانت گرفته گرد جانت تمام همراهانت به نقطه دهانت نگاهها نشانه، رقیه ام، رقیه پدر مگر کجا بودی؟ به درد آشنا بود چه خوابی ای خدا بود؟ نوای نینوا بود گرفته ای بهانه، رقیه ام، رقیه ز جمع ما گسستی، دل همه شکستی از این قفس برستی، بر آن چمن نشستی به خواندن ترانه، رقیه ام، رقیه رقیه اسیرم، پیا شو ای صغیرم به دامت بگیرم، به پیش تو بمیرم کجا شدی روانه رقیه ام، رقیه بین قد کمانم، بر آسمان فغانم بسوخت استخوانم، نبود این گمانم ز گردش زمانه، رقیه ام، رقیه دل حرم کباب است، به نغمه رباب است بگویمش ثواب است رقیه ام به خواب است پیا شوی تو یا نه؟ رقیه ام، رقیه چو بی پدر شدی تو نه در بدر شدی تو نه خون جگر شدی تو، که شعله وریشه ی تو ز سوز تازیانه، رقیه ام، رقیه

زیر ضرب تازیانه

ای گل گلزار پیغمبر کجا افتاده ای از گلستان چه شد کاین سان جدا افتاده ای آمد از گلزار یثرب شاخه ای در کربلا در دمشق از شاخسار کربلا- افتاده ای از مدینه بر سر دوش پدر تا نینوا در بیابانهای شام از ناقه ها افتاده ای بر سرت هر دم شیخون زد نهیب ساربان زیر ضرب تازیانه از جفا افتاده ای عمه معصومه ات شیون کنان دنبال تو بارها، بر خارها، دیدت زیبا افتاده ای یک زمان در قحط آب، و یک زمان در منع نان و اسیری در هزاران ماجرا افتاده ای خواب در چشمت نمی رفت از جفای ظالمان نیمه شب در خواب خوش امشب چرا افتاده ای چون شدی دلتنگ از زندگی رفتی به خواب گفתי ای بابا جدا از جمع افتاده ای ناله ها کردی ز هجران گل ای مرغ بهشت تا که گفתי شهر شام اندر عزا افتاده ای کاخ می لرزید، و می لرزید آن جبار مست گفت در دل طفل را آن سر، دوا افتاده ای یا نوایت هم نوا بود آسمانها و زمین ناگهان دیدند - آوخ - از نوا افتاده ای از فغان زینب معصومه اندر مرگ تو ناله های آتشین در هر فضا افتاده ای (۳۰۲) گنج میثاقم که می باشد مکان ویرانه ام شمع عهدم، جمله جانها بود پروانه ام طالع نیک اختر عشقم به برج اشتیاق در کف غواص بحر دل در یکدانه ام طایر لاهوت مسکن، مرغ علوی آشیان این منم، گر عالم ناسوت شد کاشانه ام بر در میخانه وحدت ز لطف می فروش باده خوار عشق را من بهترین پیمانه ام هدهد زرین پر سیمرغ قاف ز فعمت قرب من بنگر فراز سدره آمد خانه ام آن ز پا افتاده هجرم که در شام وصال بر تسلای دلم آمد به سر جانانه ام جلوه قدس است در باغ جنان آینه ام پنجه حور است بر گیسوی مشکین شانه ام طوطی شیرین زبان شکرستان نهال باز دست آموز شاهم زینب شاهانه ام باغ یاسین را ز حسن سرمدی پیرایه ام دوحه گلزار طاها را بهین ریحانه ام روی گلگون ز سیلی گشت نیلی از عدو تا ز کعب نی یک سو افتاد کتف و شانه ام بر سر خار مغیلان پا فشاریهای من شد سبب تا عقل هر فرزانه شد دیوانه ام گفت (فرخ) تا شفاعتخواه او کردم بحشر آشنای محضر عشقم، نه من بیگانه ام (۳۰۳)

مجلس عزای حضرت زینب در شام و روضه خواندن ایشان

پیش از این بیان شد که یزید تغییر مسلک داد. به روایت ابی مخنف و دیگران، وی امام زین العابدین علیه السلام را بین ماندن شام و حرکت به سوی مدینه مخیر نمود. آن حضرت به پاس تکریم علیا مخدره زینب علیه السلام فرمود: بایستی در این باب با عمه ام زینب علیه السلام صحبت کنم، چون پرستار یتیمان و غمگسار اسیران، اوست. یزید از این سخن بر خود لرزید. چون آن حضرت با زینب کبری علیه السلام سخن در میان نهاد، فرمود: هیچ چیز را بر اقامت در جوار جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله اختیار نخواهم کرد، ولی ای یزید بایستی برای ما خانه ای خالی بنمایی که می خواهیم به مراسم عزاداری بپردازیم، زیرا از هنگامی

که ما را از جسد کشتگان خود جدا نمودند نگذاشته اند که بر کشتگان خود گریه کنیم، و بایستی هر کس از زنان که می خواهد بر ما وارد بشود کسی او را منع ننماید. یزید از این سخنان بر خود لرزید، و بسی بیمناک شد، چون می دانست آن مخدره در آن مجلس، یزید و سایر بنی امیه را با خاک سیاه برابر نموده و بغض و عداوت او را در قلوب مردم مستقر خواهد کرد و آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را تازه خواهد نمود، و زحمات او و پدرش را که می خواسته اند آثار آل محمد صلی الله علیه و آله را نابود کنند به باد فنا خواهد داد. ولی از اجابت چاره ندید، فرمان داد تا خانه وسیعی برای آنها تخلیه کردند و منادی ندا کرد: هر زنی می خواهد به سر سلامتی زینب علیه السلام بیابد مانعی ندارد. چون این خبر منتشر شد به روایت عوالم، زنی از هاشمیه در شام نماند مگر آنکه در مجلس حضرت زینب علیه السلام حاضر گردید. زنان امویه و بنات مروانیه نیز با زینب و زیور وارد مجلس شدند. اما چون آن منظره رقت آور را مشاهده کردند یکباره زیورهای خود را ریخته و همگی لباس سیاه مصیبت در بر کردند و از زنان شام جمع کثیری به آنها پیوستند و همی ناله و عویل از جگر بر کشیدند و جامه ها بر تن دریدند و خاک مصیبت بر سر ریختند و موی پریشان کرده صورتها بخراشیدند، چندانکه آشوب محشر برخاست و بانگ وزرای به عرش رسید، در آن وقت زینب کبری علیه السلام به روایت بحار انشاد این اشعار نمود و قلب عالم را کباب نمود. از مرثیه آن مخدره گفتی قیامت بر پا شد. فرمود: ای زنان شام، بنگرید که این مردم جانی شقی، با آل علی علیه السلام چگونه معامله کردند و چه به روز اهل بیت مصطفی صلی الله علیه و آله در آوردند؟ ای زنان شام، شما این حالت و کیفیت را ملاحظه می نمایید، اما از هنگامه کربلا و رستخیز روز عاشورا و حالت عطش اطفال و شهادت شهدا و برادرم و حالات قتلگاه بی خبر هستید و نمی دانید که از ستم کوفیان بیوفا و پسر زیاد بیحیا و صدمات طی راه، بر این زنان داغدار و یتیمان دل افکار و حجت خدا سید سجاد علیه السلام چه گذشت؟ زنان شام و هاشمیات از مشاهده این حال و استماع این مقال جملگی به ولوله در آمدند. (۳۰۴) آنان تا مدت هفت روز مشغول ناله و سوگواری بودند و افغان به چرخ کبود رسانیدند. در بحر المصائب گوید: آن مخدره در آن وقت روی به بقیع آورده و این اشعار را خطاب به مادر قرائت نمود، چنانکه گفتی آسمان و زمین را متزلزل ساخت. به نظر حقیر، این اشعار هم زبان حال است که به آن مخدره نسبت داده اند. ایا ام قد قتل الحسین بکربلا ایا ام رکنی قد هوی وتزلزلا ایا ام قد القی حبیبک بالعرا طریحا ذبیحا بالدماء مغسلا ایا ام نوحی فالکریم علی القنا یلوح کالبدر المنیر اذا نجلا و نوحی علی النحر الخضیب و اسکیبی دموعا علی الخد التریب مرملا در این وقت زنان شام هر یک به تسلی و دلداری اهل بیت پرداختند. (۳۰۵)

بخش دهم: رحلت جانسوز حضرت رقیه (ع) در سروده شاعران

مقدمه

ماجرای رحلت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام را، شاعران بسیاری، در قالب مثنوی و قصیده و غزل و ترجیع بند، به نظم در آورده اند که پاره ای از آنها را پیش از این در خلال بخشهای گذشته آوردیم. برخی از شاعران ماجرای رحلت آن نازدانه را، از آغاز تا پایان به گونه مفصل گزارش کرده اند، که آن ها را یکجا در این بخش گرد آورده ایم. اینک این شما شیفتگان خاندان عصمت و طهارت علیه السلام، و این هم شرح قصه در گذشت جانگداز دردانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام در خرابه شام:

۱. سراینده: عبدالله مخبری فرهمند

روزگار آتش بیداد افروخت دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت کودکی را که پدر در سفر است روز و شب دیده حسرت به در است تا زمانی که بود چشم به راه دلش آزرده بود خواه نخواه هر صدایی که ز در می آید به گمانش که پدر می آید باز چون

دیده ز در برگیر گرید و دامن مادر گیرد همه کوشند ز بیگانه و خویش بهر دلجوی او بیش از پیش آن یکی خندد و بوسد رویش آن دگر شانه زند بر مویش مادرش شهد کند در کامش گاه با وعده کند آرامش گاه گوید پدرت در راه است غم مخور، عمر سفر کوتاه است می برندش گهی از خانه به در تا شود منصرف از فکر پدر نگذارند دمی تنه‌ایش سر نیچند ز خواهش‌هایش تا که دوران سفر طی گردد رفع افسردگی از وی گردد پدرش آید و گیرد به برش بکشد دست محبت به سرش دلش از وصل پدر شاد شود جاننش از قید غم آزاد شود لیک افسوس به ویرانه شام کار این سان نپذیرفت انجام بود در شام میان اسرا طفلی از هجر پدر نوحه سرا خردسالی به اسارت در بند مرغ بشکسته پری پا به کمند کودکی دستخوش محنت و رنج جای بگزیده به ویرانه چو گنج بین اطفال یتیم شه دین گویی آن دختر ویرانه نشین بود از جمله اطفال دگر بیشتر عاشق دیدار پدر چون خبر از ستم شمر نداشت پدرش را به سفر می پنداشت روز و شب دیده به در دوخته بود دلش از آتش غم سوخته بود داشت از غصه دوری پدر سر به زانوی غم و دیده به در لحظه ای بی پدر آرام نداشت خبر از فتنه ایام نداشت دائم از حال پدر می پرسید علت طول سفر می پرسید که کجا رفت و چرا رفته و کی از سفر آید و بینم رخ وی؟ تا به کی بی سرو سامان باشم روز و شب سر به گریبان باشم جای در گوشه ویرانه کنم آرزوی پدر و خانه کنم؟ جانم آمد به لب از هجر پدر آه از این محنت و این طول سفر بود همواره از این غم بیتاب تا شبی دید به خلوتگه خواب کان سفر کرده ز در باز آمد طایر شوق به پرواز آمد لحظه ای در دل شب گشت جهان به مراد دل آن سوخته جان دید در خواب گل روی پدر جان به وجد آمدش از بوی پدر بوسه بر پای پدر زد از شوق دست بر گردنش افکند چو طوق جای بگزیده به دامن پدر جاننش آمیخته با جان پدر با لب بسته حکایتها کرد ز آنچه بگذشت شکایتها کرد با پدر ز آنچه به دل داشت نهفت داستانها به زبان جان گفت گفت کای پشت فلک پیش تو خم نشود لطف فراوان تو کم مهر خود شامل ما فرمودی بذل احسان بجا فرمودی باز رو جانب ما آوردی الله الله که صفا آوردی بود رسم پدرت نیز بر این که کند لطف به ویرانه نشین هیچ دانی که در ایام فراق چو گذشته است به جمعی مشتاق بی تو در مانده و بیچاره شدیم در بیابان همه آواره شدیم روزگار آتش بیداد افروخت دست کین خیمه و خرگاه تو سوخت هستی ما همه یکجا بردند هر چه دیدند به یغما بردند همه گشتیم گرفتار و اسیر گاه در بند و گهی در زنجیر بعد با یک سفر دور و دراز شد از غم فصل نوینی آغاز پیش از این ما چو نمودیم سفر با تو بودیم و به آن شوکت و فر کاروان قافله سالاری داشت مثل عباس علمداری داشت خیمه و خرگاه و اسباب سفر بود ممتاز و پر از زیور و زر کودکان جمله در آغوش پدر همه را سایه مهر تو به سر لیک این بار چو کردیم سفر سفری بود پر از خوف و خطر یک نفر دوست به همراه نبود محرمی غیر غم و آه نبود نه پدر بود و نه سالاری بود نه بردادر نه علمداری بود طی ره بیکس و تنها بودیم مورد کینه اعدا بودیم دوری راه و مشقات سفر بود از طاقت ما افزونتر بر همه بود خور و خواب حرام تا رسیدیم به ویرانه شام یا مرو ای پدر این بار سفر یا مرا نیز به همراه ببر که اگر بی تو بمانم این بار به فراق تو شوم باز دچار زین همه غم نتوانم جان برد از فراق تو دگر خواهم مرد خود به خواب اندر و، طالع بیدار بود از وصل پدر برخوردار لیک بس زود، شد آن وجد وصال باز تبدیل به اندوه و ملال یعنی آن خواب به پایان آمد باز غم آمد و هجران آمد چشم بگشود چو شهزاد ز خواب آرزوها همه شد نقش بر آب کرد بر دور و بر خویش نظر تا ببیند مه رخسار پدر لیک هر قدر فزوتتر طلبید اثر از گمشده خویش ندید شهد امید به کامش خون شد گشت نومید و غمش افزون شد عاقبت باز در آن نیمه شب ملتجی گشت به بانو زینب که دگر باز چه آمد به سرم بار دیگر به کجا شد پدرم دیدم او را ز سفر آمده بود به کجا باز عزیمت فرمود لحظه ای پیش که آمد پدرم جای بر سینه خود داد سرم گفت با من که تو چون جان منی ساعتی بعد تو مهمان منی با چنان مرحمت و لطف و نوید چه ز ما دید که رخ برتایید ای پدر زود ز ما سیر شدی چه خطا رفت که دلگیر شدی روی برتافتی از محفل ما باز خون شد ز فراق دل ما از کفم دامن خود باز مگیر مپسندم به کف هجر اسیر دگر از رفته شکایت نکنم قصه خویش حکایت نکنم نگذارم که تو افسرده شوی از من و گفته ام آزرده شوی رحم بنمای به تنهایی ما گر خطا رفت ببخشای و بیا زینب آن مخزن صبر و اسرار گشت از قصه آن طفل فگار آب بیانات غم افزا چو

شنید معنی گفته شه را فهمید دید کان کودک بی صبر و قرار می کشد رخت به دعوتگه یار اهل بیت از اثر آن تب و تاب راه بردند به کیفیت خواب هر چه کردند که در آن دل شب گیرد آرام و فرو بندد لب اشک از دیده نریزد این سان قصه خویش نیارد به زبان هیچ تسکین نپذیرفت آن حال سعی بیهوده شد و امر محال وعده و پند و تمنا و نوید هر چه کردند نیفتاد مفید عاقبت صبر و توان از همه برد همه را دست غم خویش سپرد حال آن کودک گم کرده پدر در یتیمان دگر کرد اثر داغها تازه شد و درد فزون اشکها شد همه تبدیل به خون ناله ای گشت ز ویرانه بلند که طنین در همه افلاک فکند آن کهن جایگه بی در و بام که در آن آل علی داشت مقام بود با بار گه کفر و ستم چون شب و روز ، به نزدیکی هم گشت بیدار از آن ناله یزید متعجب شد و موجب پرسید خادمی جانب ویرانه شتافت زان غمین واقعه آگاهی یافت خبر آورد که زآن خیل اسیر یکی از جمله اطفال صغیر که ندارد خبر از قتل پدر روز و شب دوخته دیدار به در به امیدی که پدر باز آید آن سفر کرده ز در باز آید همچو آن تشنه پی برده به آب دیده رخسار پدر را در خواب بعد از آن خواب چو برداشته سر روبرو گشته به فقدان پدر حالیا وصل پدر می جوید قصه با دیده تر می گوید همه را در غم او دل شده خون اختیار از کفشان رفته برون هر که را می نگری غمزده است صحن ویرانه چو ماتمکده است لیک چون بر الممش درمان نیست تسلیت دادن او آسان نیست بیم آن است که آن کودک زار با چنین درد نیاید بسیار شرح این قصه چو بشنید یزید فکر بی سابقه ای اندیشید گفت کاین درد نه بی درمان است بلکه بس چاره آن آسان است بعد بر طشت زر افکند نظر گفت از این چه علاجی بهتر درد او گر غم هجر پدر است شربت وصل در این طشت زر است بدهیدش که از آن نوش کند تا غم خویش فراموش کند پس به دستور وی آنگه به طبق جای دادند سر حجت حق دید کز پرتو آن روی چو مهر گشته دامان طبق رشک سپهر گفت با خویش که این مهر منیر با چنین جلوه شود عالمگیر عاقبت جلوه این بدر تمام بدرد پرده رسوایی شام بهتر آن است که این مطلع نور سازم از دیده مردم مستور راز پوشیده هویدا نکنم مشت رسوایی خود وا نکنم خواست چون نور خدا را پنهان گفت سر پوش نهادند بر آن به گمانی که به روی خورشید با کفی خاک توان پرده کشید غافل از آنکه حجاب و سرپوش نور حق را ننماید خاموش این نه شمعی است که خاموش شود یا حدیثی که فراموش شود تا که بنیاد جهان بر سر پاست هر شبی صبح شود عاشورا است بعد آن گنج گرانمایه حق یافت چون زینب سر پوش و طبق گفت کاین هدیه بی سابقه را بفرستید برای اسرا لحظه ای بعد به دلخواه یزید شعله شمع به پروانه رسید چون نهادند طبق را به زمین نزد آن کودک ویرانه نشین به گمانی که به وی داور شام زیر سر پوش فرستاده طعام گشت آزرده ، سپس با دل ریش گفت با عمه مظلومه خویش که مرا رنج فراق پدرم دارد از هستی خود بی خبرم در دلم خواهش و سودایی نیست جز پدر هیچ تمنایی نیست کرده چشم تر و خون جگرم بی نیاز از طلب ما حصرم نه مرا هست به دنیا هوسی نه بجز وصل پدر ملتوسی بر من این خواب و خور و آب و طعام بی رخ ماه پدر باد حرام زینب آن خواهر غمخوار حسین مونس و محرم اسرار حسین آن که در معرض تقدیر و بلا سر نیچید ز تسلیم و رضا آن تسلی ده دلسوختگان آن مصیبت زده سوخته جان دید چون حالت آن کودک زار که به اندوه و الم بود دچار گفت کای شمع شبستان حسین گل زیبای گلستان حسین ای که در حسرت دیدار پدر دوختی دیده امید به در آن دری را که به صد عجز و نیاز می زدی ، حال به رویت شده باز عاقبت اشک تو بخشید اثر نخل امید تو آورد ثمر لطف حق شامل گردید رهبر کوی وصال گردید این طبق مشرق خورشید حق است جان عالم همه در این طبق است زیر این پرده سر سر خداست راس نورانی شاه شهادت انتظار تو به پایان آمد آنکه می خواستیش آن آمد حال دست تو و دامان پدر بعد از این جان تو جان پدر طفل ، این نکته چو در گوش گرفت از طبق پرده و سرپوش گرفت گشت ویرانه منور ز آن نور که به موسای نبی تافت به طور پرتو آن قمر عالم تاب بر شد از کنگره هفت حجاب چشم شهزاده چو افتاد به سر به سر بی تن و پر نور پدر آتشی شعله آهش افروخت که سرپای وجودش را سوخت شد از آن سوز دل و شعله آه تا ابد روی شب شام سیاه گفت کای جان به فدای سر تو که جدا کرده سر از پیکر تو ؟ که تو را کشت و ز حق شرم نکرد ریخت خون تو و آزرم نکرد ؟ که بریدست رگ گردن تو به کجا مانده پدر جان ، تن تو ؟ که مرا بی

پدر و خوار نمود به فراق تو گرفتار نمود؟ آن که این آتش بیداد افروخت خرمن هستی ما یکجا سوخت آرزوهای مرا داد به باد کند از کاخ امیدم بنیاد کرد کاری که ز دیدار پدر شد دلم خون و غم افزون تر ای پدر کاش به جای سر تو می بریدند سر دختر تو بعد از این بی پدر و بی سامان به چه امید بمانم به جهان سخت جانم به خداوند بسی بی تو گر زنده بمانم نفسی بی خبر از خود و با غم دمساز با پدر کرد همی راز و نیاز دلش از غم به تعب آمده بود جان به نزدیکی لب آمده بود گه گرفت آن سر پر نور به بر گاه بوسید رخ ماه پدر گشت پروانه صفت دور سرش جان خود کرد فدای پدرش چشم امید از این عالم بست ترک جان گفت و به جانان پیوست جان پاکش به پدر ملحق شد رفت و قربانی راه حق شد طایر جان وی از ساحت خاک بال بگشود به اوج افلاک تا که در تن رمق از جانش بود آن سر پاک به دامانش بود داشت بر سینه چو جان آن سر پاک تا زمانی که خود افتاد به خاک بعد چون رخت از این عالم بست داد با جان، سر شه نیز از دست رفت از این عالم و با رفتن خویش سوخت جان و دل آن جمع پریش مرگ آن کودک دل خسته زار برد از اهل حرم تاب و قرار باز افزود غمی بر غمشان تازه گردید کهن ماتمشان یک گل دیگر از آن گلشن عشق رفت در خاک و خزان شد به دمشق که شنیده است در اقطار جهان که به جبران بلائی هجران بفرستند به طفلی مضطر در دل شب سر خونین پدر؟ کس ندیده است و نیندایم شب جانسوزتری ز آن شب شام (مخبری) گرچه سر افکنده بود خجل و عاصی و شرمنده بود با توسل به جگر گوشه شاه دارد امید رهایی ز گناه (۳۰۶)

۲. سراینده: ناشناس

هستی زینب، نمی خوابی چرا؟ کار ما را ناله مشکل کرده است کاروان در شام منزل کرده است نازنینانی که نور دیده اند در دل ویرانه ای خوابیده اند غم بسی افزون ولی غمخوار نیست کاروان را کاروانسالار نیست عرش حق لرزان به خود از آهشان شهپر جبریل، فرش راهشان نازدانه دختری با صد نیاز با دلی آکنده از سوز و گداز سر نهاده روی خاک و، خفته بود لیک همچون زلف خود آشفته بود آنکه نسبت با شه لولاک داشت جای دامن، سر به روی خاک داشت چون که سر از بستر رویا گرفت یک جهان غم در دل او جا گرفت نازنینان، جملگی در خواب ناز کودکی بیدار، گرم سوز و ساز بهر دیدار بیتاب شد شمع آسا گریه کرد و آب شد پای تا سر حسرت و امید بود ذره آسا در پی خورشید بود گرد روی ماهش از غم هاله داشت در فغانش یک نیستان ناله داشت ناله اش چون راه گردون می گرفت چشم او را پرده خون می گرفت هر چه خواهی داشت غم، شادی نداشت طایر پر بسته آزادی نداشت هستیش از عشق مالمال بود گریه می کرد و سرا پا حال بود ناله اش چون در دل شب شد بلند ناله جانسوز زینب شد بلند گفت با کودک که بیتابی چرا؟ هستی زینب نمی خوابی چرا؟ عندلیب من، چرا افسرده ای؟ نوگل من از چه پژمرده ای؟ بهر زینب قصه آن راز گفت ماجرای خواب خود را باز گفت گفت: در رویا پدر را دیده ام دست و پا و روی او بوسیده ام چون شدم بیدار، باب من نبود ماه بود و، آفتاب من نبود دید فرزند برادر خسته است رشته الفت ز جان بگسسته است درد را می دید و درمانی نداشت سر زحسرت روی دوش او گذشت ناگهان ویرانه رشک طور شد آفتاب آمد، جهان پر نور شد آفتاب عشق در ویرانه تافت ذره آسا سوی مهر خود شتافت لحظه ای حیران روی شاه شد پای تا سر محو ثارالله شد از دل کودک که محو شاه بود آنچه بر می خاست دود آه بود تا بیوسد، غنچه لب باز کرد بقراری را ز نو آغاز کرد بحر عشق او تلاطم کرده بود دست و پای خویش را گم کرده بود ذره سان سرگرم ساز و سوز شد محو خورشید جهان افروز شد تحفه ای زینده جانان نداشت رو نمایی غیر نقد جان نداشت دید چون نور حسینی را به طور مست شد موسی صفت از جام نور آن چنان شد مست کز هستی گذشت کار این می خواره از مستی گذشت ذره از روشن دلی خورشید شد محفل افروز مه و ناهید شد از شراب وصل شد سر مست او متحد شد هست او با هست او (دیگر از ساقی نشان باقی نبود) (ز آنکه آن می خواره جز ساقی نبود) من چه گویم وصف آن عالی جناب؟ (آفتاب آمد دلیل آفتاب)

۳. سراینده: علی اکبر پیروی

چه با آن نوگل بستان زهرا علیه السلام شد، خدا داند که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد حسین بن علی علیه السلام در شام ویران دختری دارد به کنج شام ویران دختر نیک اختری دارد عزیز می، دلبری، شیرین زبانی، ماه رخساری لطیفی، نازنینی، گلرخی، مه پیکری دارد به کنج شام و در یک خانه تاریک و ویرانه در این ویران سرا گنجی و گنجش گوهری دارد سه ساله دختر مظلومه سلطان مظلومان (رقیه) رو در آنجا بین چه عالی محضری دارد اگر صحن و رواق او ندارد ظاهراً وسعت ولی این جای کوچک در نظر زیب و فری دارد چو دربار سلاطین معظم آن همایون فر به دربار همایونش کتاب و دفتری دارد ز یک سو جمع باشد گرد هم قنداق و گهواره به سمت دیگری کاخ رفیعش منبری دارد شهادت می دهند قداقه و گهواره بر خریدش دهد منبر گواهی کو مقام اکبری دارد به دقت گر بینی آستان اقدس او را گواهی می دهی که آنجا رواق منظری دارد ضریح و بارگاه قدسی آن دختر والا به چشم اهل معنی، معنی والاتری دارد ولی این دختر مظلومه هم در شام بدفرجام ز جور شام ویران سرنوشت دیگری دارد ز دشت کربلا و کوفه آمد شام و در این جا چه آمد بر سر او، قصه حزن آوری دارد شبی می پرسد از عمه که بابایم کجا رفته؟ سفر هر چند طولانی است، آن هم آخری دارد چو از زینب جواب مثبتی نشنید آن دختر ز آه و شیونش آن شب خرابه محشری دارد یزید دون چو بشنید این غریو از خواب شد بیدار بگفتا: چیست این غوغا که بر جان اخگری دارد؟ جوابش داد حاجب کاین هیاهو از اسیران است نوا از دختری باشد که حال مضطری دارد پدر می خواهد و از دوری او می کند شیون ز فرط غصه و غم جسم زرد و لاغری دارد چه با آن نوگل بستان زهرا شد، خدا داند که رفت از هوش و شد مدفون و آنجا بستری دارد یزید و بارگاه قدرتش برچیده شد از بیخ عمل چون بد بود بی شبهه و شک کیفی دارد بریزد (پیروی) از پرده دل خون و می نالد ز فقدان (رقیه) در دل خود آذری دارد

۴. سراینده: صغیر اصفهانی

پای گلگون شده از خار مغیلان دارم رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم باز خواهم که جهان یکسره غمخانه کنم ساز فریاد و فغان از دل دیوانه کنم جغد وش روی به ویرانه ز کاشانه کنم گریم آن قدر که عالم همه ویرانه کنم کآمد از حالت ویرانه نشینی یادم وقت آن است کند سیل غمش بنیادم چون غریبان سری آواره ز سامان دارم چون یتیمان دلی آزرده و نالان دارم چون اسیران به کف غصه گریبان دارم چون نی افتاده به چنگ غم و افغان دارم بهر طفلی که یتیم است و غمین است و اسیر ناز پرورد حسین آن شه بی یار و نصیر کیست آن طفل؟ رقیه، که ز جور ایام همه دم داشت فغان خاصه شبی کان ناکام به خیال پدر افتاد به ویرانه شام یادش آمد ز پدر، رفت ز جسمش آرام خیر مقدم چه به جا آمدی، احسان کردی چه شد آخر که زما روی تو پنهان کردی ای پدر بی تو به ما دست ستم بگشادند نان و خرما به تصدق به عیالت دادند درد دل جان پدر با تو فراوان دارم گاه وصل است و به لب شکوه ز هجران دارم پای گلگون شده از خار مغیلان دارم رخ نیلی شده از سیلی عدوان دارم غیر هر سنگ که فکندند زهر بام و برم کس دگر دست نوازش نکشیدی به سرم هیچ داری خبر ای جان پدر از دل ما که فلک سوخته از برق ستم حاصل ما داده در گوشه ویرانه ز کین منزل ما روشن از شعله آه است به شب محفل ما با پدر گرم فغان بود که ناگه از خواب گشت بیدار و نظر کرد ابا چشم پر آب نه پدر دید به بالین، نه به تن طاقت و تاب ناله سر کرد دگر باره ز هجر رخ باب گفت عمه پدرم از سفر آمد چون شد باز گو کز غم او باز دلم پر خون شد به خدا عمه پدر بود کنون در بر من روشن از عارض او بود دو چشم تر من از چه رو بار دگر پای کشید از سر من برس ای عمه به داد دل غم پرور من من غم دیده کجا، هجر رخ باب کجا این همه درد کجا، این دل بی تاب کجا پس خروشید و خراشید رخ همچون ماه به فلک گشت روان آه دل آل الله بر کشیدند ز دل جمله خروشی جانکاه عالمی

را بنمودند پر از ناله و آه گشت آگاه از آن حال ، جفا پیشه یزید بفرستاد به ویرانه سر شاه شهید آه از آن دم که سر شاه به ویران آمد پی دلجویی آن جمع پریشان آمد از سر لطف به سر وقت یتیمان آمد به سر خوان غم آن سر زده مهمان آمد همه شستند ز جان دست ، چو جانان دیدند در سپهر طبق آن مهر درخشان دیدند چون رقیه به رخ باب کبارش نگریست از سحاب مژه بر آن گل احمر بگریست گفت پر خون - پدر - این موی نکوی تو ز چیست سبب قتل تو مرگ من غم زده کیست جان بابا ، که جدا کرده سر از بدنت ای سر بی بدن آیا به کجا مانده تنت کی گمان داشتم ای من به فدای سر تو که بدین حال بینم سر بی پیکر تو غرقه در خون نگرم ماه رخ انور تو بی تو بابا چه کند دختر غم پرور تو پس لب خود به لب باب گرامی بنهاد تا خود از پای نیفتاد سر از دست نداد علم الله که چه بد حال دل آل رسول آن زمان کز ستم و کینه آن قوم جهول کرد رحلت ز جهان آن گل گلزار بتول در عجب ماند (صغیر) از تو ایا چرخ عجول که چه با خیل عزیزان تو ستمگر کردی ظلم بر آل علی بی حد و بی مرز کردی

۵. سراینده : حسان

عمه جان ، بگذار گریم زار زار چون که دیگر پر شده پیمانان ام عمه جان ، کو منزل و کاشانه ام من چرا ساکن در این ویرانه ام آشنایانم همه رفتند و ، من میهمان بر سفره بیگانه ام عمه جان ، بگذار گریم زار زار چون که دیگر پر شده پیمانان ام شمع ، می ریزد گهر در پای من چون که داند کودکی دردانه ام عقل ، می گوید به من آرام گیر او نداند عاشقی دیوانه ام دست از جانم بدار ای غمگسار من چراغ عشق را پروانه ام بگذر از من ای صبا حالم میسر فارغ از جان ، در غم جانانان ام بس که بی تاب از پریشانی شدم زلف ، سنگینی کند بر شانه ام من گرفتار به زلف و خال او من اسیر آن کمند و دانه ام خانمانم رفته بر باد ای عدو کم کن آزار دل طفلانان ام کی توانم رفت از کویش (حسان) من نمک پرورده این خانه ام عمه جان شب مرگ من است امشب وای که از نور رخ بام خرابه روشن است امشب به زین العابدین بر گو که ما پیمانان بشکستیم تو هم پیمانان را بشکن در نزد من است امشب دختر دردانه منم به کنج ویرانه منم عمه چه آمد بسم چرا نیامد پدرم ؟

۶. سراینده : حسان

سوختم ز آتش هجر تو پدر تب کردم روز خود را به چه روزی بنگر شب کردم تازیانه چو عدو بر سر و رویم می زد نا امید از همه کس روی به زینب کردم اشک یتیم ای عمه بیا تا که غریبان بگرییم دور از وطن و خانه ، به ویرانه بگرییم پژمرده گل روی تو از تابش خورشید در سایه نشینیم و به جانان بگرییم لیریز شد ای عمه دگر کاسه صبرم بر حال تو و این دل ویرانه بگرییم نومید ز دیدار پدر گشته دل من بنشین به کنارم ، پریشانه بگرییم گردیم چون پروانه به گرد سر معشوق چون شمع در این گوشه کاشانه بگرییم این عقده مرا می کشد ای عمه که باید پیش نظر مردم بیگانه بگرییم

بخش یازدهم : حرم مطهر حضرت رقیه (ع) ، زیارتنامه حضرت رقیه (ع)

حرم مطهر حضرت رقیه (ع)

من گلابم بوی گل جوید از من زآنکه آید بوی دلجوی حسین از خاک پاک با صفایم ای (رسا) از آستانش هر چه خواهی آرزو کن عاجز از اوصاف این گل مانده طبع نارسایم چنانکه در آغاز کتاب حاضر آوردیم ، عبدالوهاب بن احمد شافعی مصری ، مشهور به شعرانی (متوفی به سال ۹۷۳ قمری) ، در کتاب المنن ، باب دهم ، نقل می کند : (نزدیک مسجد جامع دمشق ، بقعه و مرقدی وجود دارد که به مرقد حضرت رقیه علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام معروف است . بر روی سنگی واقع در درگاه

این مرقد، چنین نوشته است: «هذا البيت بقعه شرفت بآل النبي صلى الله عليه وآله و بنت الحسين الشهيد، رقيه عليه السلام (این خانه مکانی است که به ورود آل پیامبر صلی الله علیه و آله و دختر امام حسین علیه السلام، حضرت رقیه شرافت یافته است) (۳۰۷) مرقد مطهر این دختر مظلومه، در قرون اخیر بارها تعمیر شده است، یک بار در سال ۱۲۸۰ هجری قمری به دست یکی از سادات محترم به نام سید مرتضی که داستان آن در بخش اول این کتاب ذکر گردیده است. و آخرین تعمیر آن قبل از سالهای اخیر نیز به وسیله میرزا علی اصغر خان اتابک امین السلطان صدراعظم ایران در سال ۱۳۲۳ هجری قمری انجام گرفته است، در مورد تعمیر اخیر، مرحوم علامه سید محسن امین عاملی متوفای ۱۳۷۱ هجری قمری، اشعاری سروده که بر بالای درب مرقد حضرت رقیه علیه السلام نقش شده است و از جمله آنها این دو بیت است، که خود او در اعیان الشیعه نقل می کند و بیت آخر، ماده تاریخ تعمیر مرقد این مظلومه است له ذوالرتبه العلیا علی وزیر الصدر فی ایران جدد و قد اارختها تزهو بنا بقبر رقيه من آل احمد در این اواخر، به علت کثرت توجه علاقمندان خاندان اهل بیت علیه السلام به قبر این دختر معصومه و کوچکی محل و گنجایش نداشتن آن برای زائرین، مرحوم مغفور حاج شیخ نصر الله خلخالی در صدد بر آمد که حرم مخدره را توسعه دهد و بدین منظور با کمک عده ای از نیکوکاران و مجبان این خاندان، خانه های اطراف حرم را خریداری کرد. ولی به خاطر تعصبهای جاهلانه و طمعکاریهای مغرضانه جمعی از صاحبان خانه ها از تخلیه بیوت خودداری کردند. از آنجا که بنای ساختمان جدید به منظور تاسیس یک محل عبادی بود، متصدیان امر نمی خواستند متوسل به زور شوند، با اینکه شرعا چنین حقی را داشتند، لذا تخلیه و تخریب کامل خانه های اطراف چندین سال به طول انجامید و چشم علاقمندان و مشتاقان به انتظار بود تا آنکه بحمدالله در نتیجه مساعی و بذل و بخشش بی دریغ بانیان و متصدیان، که اضعاف و مضاعف قیمت استحقاقی را به صاحبان خانه ها پرداخت کردند، در تاریخ ۱۳۶۴ هجری شمس برابر ۱۹۸۴ میلادی با حضور بعضی از مسولین و مقامات دولتی سوریه و جمعی از علما و روحانیون رسماً شروع به ساختمان شد. ضمناً برای اطمینان بیشتر از استحکام بنا مسیر رودخانه ای را که در داخل بنای فعلی بود هر چند قبلاً تغییر داده بودند، به طور کلی از ساختمان حرم بیرون بردند، و این تغییر پنج ماه به طول انجامید. سپس شروع به پی ریزی بنای جدید حرم گردید. مجموع مساحت ساختمان تقریباً ۴۵۰۰ متر مربع است که ۶۰۰ متر مربع تقریبی از این مساحت فضای باز، و باقی زیربناست. در قسمت جنوبی ساختمان، مسجدی به وسعت ۸۰۰ متر مربع (۴۰*۲۰) ساخته شده است که وسعت حرم و رواقهایش در بنای جدید تقریباً ۲۶۰۰ متر مربع خواهد بود. خداوند به بانیانش جزای خیر عنایت فرماید.

زیارتنامه حضرت رقیه علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحيم السلام عليك يا سيدتنا رقيه عليك تحيه و السلام و رحمه الله و برکاته السلام عليك يا بنت اميرالمومنين على بن ابيطالب السلام عليك يا بنت فاطمه الزهرا سيدة نساءالعالمين السلام عليك يا بنت خديجه الكبرى ام المومنين و المومنات السلام عليك يا بنت ولي الله السلام عليك يا اخت ولي الله السلام عليك يا بنت الحسين الشهيد السلام عليك ايتها الصديقه الشهيد السلام عليك ايتها المرضيه المرضيه السلام عليك ايتها الثقيه النقيه السلام عليك ايتها الزكيه الفاضله السلام عليك ايتها المظلومه البهيه صلى الله عليك و على روحك و بدنك فجعل الله منزلك و ماواك في الجنة مع آبائك و اجدادك الطيبين الطاهرين المعصومين السلام عليكم بما صبرتم فنعمة عقبى الدار و على الملائكة الحافين حول حرمك الشريف و رحمه الله و برکاته و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطيبين الطاهرين برحمتك يا ارحم الراحمين

بخش دوازدهم: اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

اهل بیت (ع) از شام به مدینه باز می گردند

مدت توقف اهل بیت علیه السلام را در شام مختلف نوشته اند و علی التحقیق معلوم نیست، هر کس در این باب سخنی آورده و تقریباتی نموده است. در طراز المذهب از سید طباطبائی اعلی الله مقامه نقل کرده که ایشان در حاشیه ریاض المصائب چهل روز گفته است. به روایت میلانی از کاشفی، وی شش ماه گفته و آن را نسبت به ابن بابویه داده است. صاحب مفتاح البکا و مهیج الاحزان نیز هیجده روز گفته اند و بعضی گفته اند که ده روز بیشتر در شام نمانده اند و العلم عندالله. بالجمله، چون یزید ملعون دید که مردم شام بر او لعنت نثار می کنند و نزدیک است که فتنه بپا شود، اهل بیت علیه السلام را بعد از تفقد، بین اقامت در شام و حرکت به سوی مدینه مخیر ساخت. علیاه مخدره زینب علیه السلام فرمود: ردنا الی المدینه فانها مهاجره جدنا رسول الله صلی الله علیه و آله (ما را به مدینه که هجرتگاه جد ماست باز گردان) یزید لعین نعمان بن بشیر را، که از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله به شمار می رفت، طلید و سی نفر، و به روایتی پانصد نفر، از سپاهیان را نیز همراه او کرد و گفت: اهل بیت علیه السلام را به مدینه برسان. همچنین اسباب سفر آنها را، آنچه لازم بود، مهیا کرد و سفارش نمود که به هر مکان که خود آنها اختیار نمایند رهسپار باش و هر جا که می خواهند فرود آیند فرود آی و شما از آنها دورتر فرود آید که بر زنان دشوار نباشد. (۳۰۸) یزید لعین سپس فرمان داد شتران را فراهم کردند و مالهای بسیار روی آنها ریخت و گفت: ای زینب و ای ام کلثوم علیه السلام این اموال را بگیریید تا عوض خون امام حسین علیه السلام بوده باشد. علیا مخدره حضرت زینب کبری علیه السلام فرمود: (ای یزید و یلک ما اقل حياءك و اقسى قلبك و اصلب و جهك تقتل اخي و تقول خذوا عوضه مالا، لا والله لا يكون ذلك، فخجل یزید) فرمود: ای یزید، وای بر تو چقدر بی حیا و سنگ دل و بی آزرمی، برادر مرا به قتل می رسانی و در عوض آن مال به من میدهی نه به خدا قسم این هرگز نخواهد شد. یزید خجلت زده و شرمگین گردید. ابو مخنف و بعضی دیگر گویند: آنوقت سر حضرت سیدالشهدا علیه السلام را با مشک و کافور خوشبو ساخته و به امام زین العابدین علیه السلام تسلیم کردند و ایشان آن سر مطهر را به کربلا رسانیدند و ملحق به جسد مطهر فرمودند. در امالی شیخ صدوق می خوانیم: پس از قتل امام حسین علیه السلام آثار سماویه نمودار گشت و تا اهل بیت از شام بیرون نشدند و آن سر مطهر را به کربلا باز نگردانیدند، آن آثار سماویه و ارضیه مزبور مرتفع نگشت ابو اسحاق اسفراینی در (نور العین) و جمعی دیگر نیز - چنانکه در طراز المذهب آنها را نام برده - می گویند سر مطهر در کربلا به بدن ملحق گشت. بالجمله، یزید دستور داد تا محملهای آنها را به انواع دیبای زر تار مزین کردند. آری، آن ملعون در ابتدا چندانکه توانست در زجرت و کربت اهل بیت علیه السلام کوشید و آل پیغمبر صلی الله علیه و آله را چندان در ویرانه توقف داد که از رنج گرما و سرما چهره های مبارکشان پوست انداخت و گوشت ایشان از زحمت شتر سواری و زندان و صدمت آن مردم زشت بنیان آب شد و اندام شریفشان از کثرت آزار نزار گشت و هیچ گونه از مقتضیات عدوات و بغض و کین فرو گذار نکرد تا آتش دل پر کین خود را تسکین داد، تا اینکه رفته رفته مردم دنیا بر او شوریدند و او را مورد هزار گونه لعنت و شنعت قرار دادند، حتی فرزندان و غلامان و اهل بیت خود وی بر او شوریدند. چون این روزگار تاریک بدیده چاره ندید مگر آنکه با اهل بیت علیه السلام از در مهر درآید و آنها را با مال و عزت و حرمت به جانب مدینه مراجعت دهد. لذا شخصی را همراه ایشان فرستاد و به وی دستور داد که دقیقه ای در احترام و احتشام ایشان کوتاهی نکند. وی اسباب سفر را به طور خوبی و شایسته مهیا ساخته زنان و دختران شام با لباسهای سیاه به انتظار بیرون شدند و مردم شام برای مشایعت مهیا گردیدند. چون امام زین العابدین علیه السلام از مجلس یزید بیرون شد، اهل بیت علیه السلام را اجازه داد که بیرون بیایند. بانوان عصمت از حرمسرای یزید بیرون آمدند. زنان آل ابوسفیان و دخترهای یزید و متعلقات ایشان بیرون دویدند و از گریه و ناله صدا را به چرخ کبود رسانیدند. گویند: چون علیا مخدره زینب سلام الله علیها چشمش بر آن محملهای زرتار افتاد ناله از دل برکشیده فرمود: مرا با محملهای زرین چه کار؟ در نتیجه آن محملها را سیاه پوش کردند و با مشاهده آنها صدای شیون مردم بالا گرفت. زمانی که اهل بیت علیه السلام خواستند سوار محمل شوند به یاد آن روزی که از مدینه بیرون شدند افتاده، ناله ها از دل برکشیدند و امام زین العابدین علیه السلام آنها را

تسلیت می داد و به صبر و شکیبایی امر می فرمود . در آن روز به اهل بیت علیه السلام بسی دشوار گذشت و هریک به زبانی اظهار ناله و سوگواری می نمودند تا از دروازه شام بیرون رفتند . ناله مردم شام از شور قیامت خبر می داد و آنان ساکت نشدند تا زمانی که عماری آنها از نظر مردم شام غایب گردید ، در این وقت نالان و گریان با کمال افسوس به شهر بازگشتند . و اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله در مسیر حرکت هر طور که می خواستند طی طریق می نمودند : هر جا می خواستند فرود می آمدند و در شهر و قریه نیز که وارد می شدند به مراسم عزاداری قیام می کردند و خاک را با اشک خونین عجین می ساختند نعمان بن بشیر کمال توقیر و تکریم را نسبت به ایشان معمول می داشت و در هر کجا فرود می آمدند ، با مردان خود ، دور از ایشان منزل می کرد تا اهل بیت علیه السلام با فراغت بال و امنیت خیال به حال خود باشند و چنین بود تا هنگامی که به حوالی عراق نزدیک شدند . از اینجا باید سیاست و کیاست الهی دختر رشید امیرالمومنین علیه السلام را سنجید که چگونه یزید را با خاک سیاه برابر کرد ، چگونه مجلس عزا در عاصمه و پایتخت یزید بر پا کرد ، چگونه فرمان داد که هر زنی از زنان شام می خواهد بیاید کسی او را منع نکند ، چگونه مراثی حاوی مظلومیت آل پیغمبر صلی الله علیه و آله و مثالب و مطاعن بنی امیه را انشا کرد ، و چگونه فرمان داد که عماریه را و علمها را سیاه کنند ؟ البته در هر منزلی زینب علیه السلام همی ندای حق می زد و خط سیر خود را اعلامی کلمه حق قرار داده بود ، و بدینگونه تمامی سعی خود را به کار برد تا به هدف رسید ، و این خود نشانگر عظمت و جلالت و شرافت و علو همت و صبر و شکیبایی و علم و دانش خاص و کاملی بود که خداوند متعال به زینب علیه السلام مرحمت کرده بود و در معنی ، این گوهر گرانبها را در خزینه خود برای احیای دین حق ذخیره کرده بود . (۳۰۹)

به یاد رقيه عليه السلام در مدینه

روایت شده است هنگامی که حضرت زینب علیه السلام با همراهان به مدینه بازگشت ، زندهای مدینه برای عرض تسلیت به حضور ایشان آمدند . حضرت زینب علیه السلام تمامی حوادث جانسوز کربلا- و کوفه و شام را برای آنها بیان می کرد ، و آنها می گریستند تا اینکه به یاد حضرت رقيه علیه السلام افتاد و فرمود : اما مصیبت رحلت حضرت رقيه علیه السلام در خرابه شام کمرم را خم و مویم را سفید کرد . زنها وقتی این سخن را شنیدند ، صدایشان به شیون و ناله و گریه بلند شد ، و آن روز به یاد رنجهای جانگداز حضرت رقيه علیه السلام بسیار گریستند . (۳۱۰)

بخش سیزدهم : کرامات حضرت رقيه عليه السلام

مقدمه

سه ساله دختری در شام ویران بجاماند از حسین آن شاه عطشان ز جور اشقیا خاموش و ، اما بتابد تا ابد این مهر رخشان از حضرت رقيه علیهاالسلام و مرقد مطهر آن حضرت ، در طول تاریخ ، کرامات متعددی بروز کرده است که قبلا در خلال بخشهای گذشته ، به برخی از آنها اشاره کردیم (۳۱۱) و اینک توجه شما را به چند کرامات شگفت دیگر جلب می کنیم :

بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقيه) را بخواند

۱ . مرحوم حاج میرزا علی محدث زاده (متوفای محرم ۱۳۶۹ هجری قمری) ، فرزند مرحوم محدث عالیمقام حاج شیخ عباس قمی (۳۱۲) رضوان الله تعالی علیهما ، از وعاظ و خطبای مشهور تهران بودند . ایشان می فرمود : یکسال به بیماری و ناراحتی حنجره و گرفتگی صدا مبتلا شده بودم ، تا جایی که منبر رفتن و سخنرانی کردن برای من ممکن نبود . مسلم ، هر مرضی در چنین موقعی به

فکر معالجه می افتد ، من نیز به طبییی متخصص و باتجربه مراجعه کردم . پس از معاینه معلوم شد بیماری من آن قدر شدید است که بعضی از تارهای صوتی از کار افتاده و فلج شده و اگر لا علاج نباشد صعب العلاج است . طیب معالج در ضمن نسخه ای که نوشت دستور استراحت داد و گفت که باید تا چند ماه از منبر رفتن خودداری کنم و حتی با کسی حرف نزنم و اگر چیزی بخواهم و یا مطلبی را از زن و بچه ام انتظار داشته باشم آنها را بنویسم ، تا در نتیجه استراحت مداوم و استعمال دارو ، شاید سلامتی از دست رفته مجدداً به من برگردد . البته صبر در مقابل چنین بیماری و حرف نزدن با مردم حتی با زن و بچه ، خیلی سخت و طاقتفرساست ، زیرا انسان بیشتر از هر چیز احتیاج به گفت و شنود دارد و چطور می شود تا چند ماه هیچ نگویم و حرفی نزنم و پیوسته در استراحت باشم ؟ آن هم معلوم نیست که نتیجه چه باشد . بر همه روشن است که با پیش آمدن چنین بیماری خطرناکی ، چه حال اضطراری به بیمار دست می دهد . اضطرار و ناراحتی شدید است که آدمی را به یاد یک قدرت فوق العاده می اندازد ، این حالت پریشانی است که انسان امیدش از تمام چاره های بشری قطع شده و به یاد مقربان درگاه الهی می افتد تا بوسیله آنها به درگاه خداوند متعال عرض حاجت کرده و از دریای بی پایان لطف خداوند بهره ای بگیرد . من هم با چنین پیش آمدی ، چاره ای جز توسل به ذیل عنایت حضرت امام حسین علیه السلام نداشتم . روزی بعد از نماز ظهر و عصر ، حال توسل به دست آمد و خیلی اشک ریختم و سالار شهیدان حضرت ابا عبدالله علیه السلام را که به وجود مقدس ایشان متوسل بودم مخاطب قرار داده گفتم : یابن رسول الله ، صبر در مقابل چنین بیماری برای من طاقتفرساست . علاوه بر این من اهل منبرم و مردم از من انتظار دارند بر ایشان منبر بروم . من از اول عمر تا به حال علی الدوام منبر رفته ام و از نوکران شما اهل بیتم ، حالا چه شده که باید یکباره از این پست حساس بر اثر بیماری کنار باشم . ضمناً ماه مبارک رمضان نزدیک است ، دعوتها را چه کنم ؟ آقا عنایتی بفرما تا خدا شفایم دهد . به دنبال این توسل ، طبق معمول کم کم خواب ، خودم را در اطاق بزرگی دیدم که نیمی از آن منور و روشن بود و قسمت دیگر آن کمی تاریک در آن قسمت که روشن بود حضرت مولی الکونین امام حسین علیه السلام را دیدم که نشسته است . خیلی خوشحال و خوشوقت شدم و همان توسلی را که در حال بیداری داشتم در حال رویا نیز پیدا کردم . بنا کردم عرض حاجت نمودن ، و مخصوصاً اصرار داشتم که ماه مبارک رمضان نزدیک است و من در مساجد متعدد دعوت شده ام ، ولی با این حنجره از کار افتاده چطور می توانم منبر رفته و سخنرانی نمایم و حال آنکه دکتر منع کرده که حتی با بچه های خود نیز حرفی نزنم . چون خیلی الحاح و تضرع و زاری داشتم ، حضرت اشاره به من کرد و فرمود به آن آقا سید که دم درب نشسته بگو چند جمله از مصیبت دخترم (رقیه) را بخواند و شما کمس اشک بریزید ، ان شاء الله تعالی خوب می شوید . من به درب اطاق نگاه کردم دیدم شوهر خواهرم آقای حاج آقا مصطفی طباطبائی قمی که از علما و خطبا و از ائمه جماعت تهران می باشد نشسته است . امر آقا را به شخص نامبرده رساندم . ایشان می خواست از ذکر مصیبت خودداری کند ، حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرمود روضه دخترم را بخوان . ایشان مشغول به ذکر مصیبت حضرت رقیه علیه السلام شد و من هم گریه می کردم و اشک می ریختم ، اما متأسفانه بچه هایم مرا از خواب بیدار کردند و من هم با ناراحتی از خواب بیدار شدم و متأسف و متأثر بودم که چرا از آن مجلس پر فیض محروم مانده ام ، ولی دیدن دوباره آن منظره عالی امکان نداشت . همان روز ، ویا روز بعد ، به همان متخصص مراجعه نمودم . خوشبختانه پس از معاینه معلوم شد که اصلاً اثری از ناراحتی و بیماری قبلی در کار نیست . او که سخت در تعجب بود از من پرسید شما چه خوردید که به این زودی و سریع نتیجه گرفتید ؟ من چگونگی توسل و خواب خودم را بیان کردم . دکتر قلم در دست داشت و سر پا ایستاده بود ، ولی بعد از شنیدن داستان توسل من بی اختیار قلم از دستش بر زمین افتاد و با یک حالت معنوی که بر اثر نام مولی الکونین امام حسین علیه السلام به او دست داده بود پشت میز طبابت نشست و قطره قطره اشک بر رخسارش می ریخت . لختی گریه کرد و سپس گفت : آقا ، این ناراحتی شما جز توسل و عنایت و امداد غیبی چاره و راه علاج دیگری نداشت . (۳۱۳) آن سر ، که خون او ز گلویش چکیده است این گنج غم که در دل خاک آرمیده است این دختر حسین سر از تن بریده است این است

دختری که پدر را به خواب دید کز دشت خون به نزد اسیران رسیده است بیدار شد ز خواب و پدر را ندید و گفت ای عمه جان ، پدر مگر از من چه دیده است این مسکن خراب پسندیده بهر ما از بهر خود جوار خدا را گزیده است زینب به گریه گفت که باشد برادرم اندر سفر که قامت از غم خمیده است پس ناله رقیه و زنها بلند شد و آن ناله را یزید ستمگر شنیده است گفتا برند سوی خرابه سر حسین آن سر که خون او ز گلویش چکیده است چون دید راس باب ، رقیه بداد جان مرغ روان او سوی جنت پریده است این است آن سه ساله یتیمی که در جهان جز داغ باب و قتل برادر ندیده است دانی گلاب مرقد این ناز دانه چیست از عاشقان کربلا اشک دیده است معمور هست تا به ابد قبر آن عزیز لیک قبر یزید را به جهان کس ندیده است . (۳۱۴)

حضرت فاطمه زهرا علیه السلام در خرابه شام

حضرت حجه الاسلام و المسلمین آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم ، طی نامه ای به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام چنین مرقوم داشته اند : ۲ . عالم ربانی و مفسر قرآن ، جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج سید حسن درافشان (۳۱۵) درباره کرامات مرحوم آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی (ره) (۳۱۶) چنین نقل کردند . یک روز در خدمت حضرت آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی نشسته بودم (در آن زمان من شرح قطر می خواندم) ، ایشان پوستینچه ای پوشیده و مشغول مطالعه کتابی بودند . درب خانه را زدند . گفتند معتمد الوزرا آمده و ملاقات می خواهد . در باز شد و او با کفش وارد خانه شد . آقا چند دقیقه به او اعتنا نکردند و پس از آن رو به او کرده و فرمودند : معتمد ، حیا نمی کنی روی فرش نبوی با کفش وارد می شوی . او بیرون رفت و کفشش را در آورد ، سپس داخل اطاق شده هفت تیر و کاغذی را از بغل در آورده و عرض کرد : آقا این حکم قتل شماس است ، از مرکز نوشته اند ، بزنم یا زبانتان را جمع می کنید ؟ آقا بغل را باز کردند و فرمودند : لچک خراباتی شهر بر سرت ، بزن . من نگاه می کردم ، دیدم اشک چشم معتمد جاری شده و گفت : مادرم را می شناسم ، یعنی حلال زاده ام . آنگاه هفت تیرش را در قاب کرد و رفت . پسر عمو (۳۱۷) عرضه داشت : بابا چرا تقیه نمی کنید ؟ چرا می خواهید عالمی را یتیم کنید ؟ آقا فرمودند : بابا محمد جلو بیا پسر عمو نزدیک آمد و نشست . آقا فرمودند : دیشب در عالم رویا در خرابه شام بودم . تمام اسرا در خرابه بودند . حضرت زهرا علیه السلام و هم تشریف داشتند . من که وارد شدم ، مادرم فاطمه زهرا علیه السلام فرمود : مادر علی بیا . من جلو رفتم . حضرت مرا در آغوش گرفته ، صورت و دهانم را بوسید و فرمود : مادر ، بگو و نترس ، حافظ تو منم . پسر جان ، کسی که ننگهبانی مثل حضرت زهرا علیه السلام دارد ، برای او دیگران این روباها چه کسانی هستند ؟ انتقام ، خطاب به امام زمان سلام الله علیه بیا برادر از خاک سیه این جسم پاک آخر تن صد پاره را ای شاه دین بنما به خاک آخر بیا در کربلا بنگر که همچون گل بود پرپر تن سبط پیامبر گشته از کین چاک چاک آخر خبرداری چه گفتا در کنار آن تن خونین میان قتلگه زینب به آه سوز ناک آخر (به زنجیر ستم بین کودکان و خردسالان را سه ساله کودکی در کنج ویران شد هلاک آخر تن جدت به روی خاک بی غسل و کفن باشد سرش بر روی نی باشد چو ماه تابناک آخر تو ای دست خدا بیرون بیا از آستین حق برای انتقام آن همه خونهای پاک آخر

زن فرانسوی در کنار قبر حضرت رقیه علیه السلام

جناب حجه الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ محمد مهدی تاج لنگرودی (واعظ) صاحب تالیفات کثیره ، در کتاب توسلات یا راه امیدواران صفحه ۱۶۱ ، چاپ پنجم چنین می نویسد : ۳ . یکی از دوستانم که خود اهل منبر بوده و در فن خطابه و گویندگی از مشاهیر است و مکرر برای زیارت قبر حضرت رقیه بنت الحسین علیه السلام به شام رفته است ، روی منبر نقل می کرد : در حرم حضرت رقیه علیه السلام زن فرانسوی را دیدند که دو قالیچه گران قیمت به عنوان هدیه به آستانه مقدسه آورده است . مردم که

می دانستند او فرانسوی و مسیحی است از دیدن این عمل در تعجب شدند و با خود گفتند که چه چیز باعث شده که یک زن نامسلمان به این جا آمده و هدیه قیمتی آورده است؟ چنین موقعی است که حس کنجکاوی در افراد تحریک می شود. روی همین اصل از او علت این امر را پرسیدند و او در جواب گفت: همان گونه که می دانید من مسلمان نیستم، ولی وقتی که از فرانسه به عنوان ماموریت به این جا آمده بودم در منزلی که مجاور این آستانه بود مسکن کردم. اول شبی که می خواستم استراحت کنم صدای گریه شنیدم. چون آن صداها ادامه داشت و قطع نمی شد. پرسیدم این گریه و صدا از کجاست؟ در جواب گفتند: این گریه ها از جوار قبر یک دختری است که در این نزدیکی مدفون است. من خیال می کردم که آن دختر امروز مرده و امشب دفن شده است که پدر و مادر و سایر بازماندگان وی نوحه سرایی می کنند. ولی به من گفتند الان متجاوز از هزار سال است که از مرگ و دفن او می گذرد. برشگفتی من افزوده شد و با خود گفتم که چرا مردم بعد از صدها سال این گونه ارادت به خرج می دهند؟ بعد معلوم شد این دختر با دختران عادی فرق دارد: او دختر امام حسین علیه السلام است که پدرش را مخالفین و دشمنان کشته اند و فرزندانش را به این جا که پایتخت یزید بوده به اسیری آورده اند و این دختر در همین جا از فراق پدر جان سپرده و مدفون گشته است. بعد از این ماجرا روزی به این جا آمدم. دیدم مردم از هر سو عاشقانه می آیند و نذر می کنند و هدیه می آورند. متوسل می شوند. محبت او چنان در دلم جا کرد که علاقه زیادی به وی پیدا کردم. پس از مدتی به عنوان زایمان مرا به بیمارستان و زایشگاه بردند. پس از معاینه به من گفتند کودک شما غیر طبیعی به دنیا می آید و ما ناچار از عمل جراحی هستیم. همین که نام عمل جراحی را شنیدم دانستم که در دهان مرگ قرار گرفته ام. خدایا چه کنم، خدایا ناراحتم، گرفتارم چه کنم، چاره چیست؟ و اندیشیدم که، چاره ای بجز توسل ندارم، و باید متوسل شوم... به ناچار دستم را به سوی این دختر دراز کرده و گفتم: خدایا به حق این دختری که در اسارت کتک و تازیانه خورده است و به حق پدرش که امام بر حق و نماینده رسالت بوده است و او را از طریق ظلم کشته اند قسم می دهم مرا از این ورطه هلاکت نجات بده. آنگاه خود این دختر را مخاطب قرار داده و گفتم: اگر من از این ورطه هلاکت نجات یابم ۲ قالیچه قیمتی به آستانه ات هدیه می کنم. خدا شاهد است پس از نذر کردن و متوسل شدن، طولی نکشید برخلاف انتظار اطبا و متصدیان زایمان، ناگهان فرزندم به طور طبیعی متولد شد و از هلاکت نجات یافتم. اینک نیز به عهد و نذر وفا کرده و قالیچه ها را تقدیم می کنم. دختر شاه شهید زایرین، من پیروی از رادمردان کرده ام پیروی از نهضت شاه شهیدان کرده ام باب من در کربلا جان داد و دین را زنده کرد من هم آخر جان فدای امر قرآن کرده ام من در دریای عصمت دختر شاه شهید کاین چنین افتاده، جا در کنج ویران کرده ام گرچه خوردم تازیانه از عدو در راه شام در بقای دین بحق من عهد و پیمان کرده ام دختری هستم سه ساله رنج بی حد دیده ام کاخ ظلم و جور را با خاک یکسان کرده ام خورده ام سیلی ز دشمن همچو زهرا مادرم چون دفاع از حق جدم شاه مردان کرده ام رنجهای بسیار دیدم در ره شام خراب دین حق ترویج با رنج فراوان کرده ام من گلی هستم ولی اعدای دین خوارم نمود آل سفیان را به ناله خوار و ویران کرده ام در زمین کربلا گرچه خزان شد باغ دین من به اشک دیده عالم را گلستان کرده ام می دویدم بر سر خار مغیلان نیمه شب این فداکاری برای نور ایمان کرده ام با پریشانی و با درد و یتیمی تا ابد قبر خود آباد و قصر کفر ویران کرده ام پایداری کرده ام در امر باب تاجدار ظاهرا عالم پریشان و حال گریان کرده ام در نهادم بود رمزی از شه لب تشنگان واژگون تخت عدو با راز پنهان کرده ام روز محشر کن شفاعت از من ای آرام جان عمر خود بیهوده صرف جرم و عصیان کرده ام (۳۱۸)

مادر مسیحی با دیدن کرامت از رقیه علیه السلام مسلمان شد

جناب حجه السلام و المسلمین آقای سید عسکر حیدری، از طلاب علوم دینی حوزه علمیه زینبیه شام چنین نقل کردند: ۴. روزی زنی مسیحی دختر فلجی را از لبنان به سوریه می آورد. زیرا دکترهای لبنان او را جواب کرده بودند. زن با دختر مریشش

نزدیک حرم با عظمت حضرت رقیه علیه السلام منزل می‌گیرد تا در آنجا برای معالجه فرزندش به دکتر سوریه مراجعه کند، تا اینکه روز عاشورا فرا می‌رسد و او می‌بیند مردم دسته دسته به طرف محلی که حرم مطهر حضرت رقیه علیه السلام آنجاست می‌روند. از مردم شام می‌پرسد اینجا چه خبر است؟ می‌گویند اینجا حرم دختر امام حسین علیه السلام است. او نیز دختر مریش را در منزل تنها گذاشته درب اطاق را می‌بندد و به حرم حضرت علیه السلام می‌رود. آنجا متوسل به حضرت رقیه علیه السلام می‌شود و گریه می‌کند، به حدی که غش می‌کند و بیهوش می‌افتد. در آن حال کسی به او می‌گوید بلند شو برو منزل دخترت تنهاست و خدا او را شفا داده است. برخاسته به طرف منزل حرکت می‌کند و می‌رود درب منزل را می‌زند، می‌بیند دخترش دارد بازی می‌کند. وقتی مادر جویای وضع دخترش می‌شود و احوال او را می‌پرسد، دختر در جواب مادر می‌گوید وقتی شما رفتید دختری به نام رقیه وارد اطاق شد و به من گفت بلند شو تا با هم بازی کنیم. آن دختر به من گفت: بگو بسم الله الرحمن الرحیم تا بتوانی بلند شوی و سپس دستم را گرفت و من بلند شدم دیدم تمام بدنم سالم است. او داشت با من صحبت می‌کرد که شما درب را زدید، گفت: مادرت آمد. سرانجام مادر مسیحی با دیدن این کرامت از دختر امام حسین مسلمان شد. عبرت خانه زائرین قبر من این شام عبرت خانه است مدفنم آباد و قصر دشمنم ویرانه است دختری بودم سه ساله، دستگیر و بی پدر مرغ بی بال و پری را این قفس کاشانه است بود سلطانی ستمگر صاحب قدرت یزید فخر می‌کرد او که مستم در کفن پیمانه است داشت او کاخی مجلل، دستگاهی با شکوه خود چه مردی کز غرور سلطنت دیوانه است داشتم من بستری از خاک و بالینی ز خشت همچو مرغی کو بسا محروم ز آب و دانه است تکیه می‌زد او به تخت سلطنت با کبر و وجد این تکبر ظالمان را عادت روزانه است من به دیوار خرابه می‌نهادم روی خود زین سبب شد رو سفیدم، شهرتم شاهانه است بر تن رنجور من شد کهنه پیراهن کفن پر شکسته بلبل را این خرابه لانه است محو شد آثار او، تابنده شد آثار من ذلت او عزت من هر دو جاویدانه است (کهنمویی) چشم عبرت باز کن، بیدار شو هر که از اسرار حق آگه نشد بیگانه است

شفای دوباره

حجه الاسلام آقای سید شهاب الدین حسینی قمی واعظ، طی مکتوبی در تاریخ ۲۷ ذی قعدة ۱۴۱۴ قمری برابر ۱۸/۲/۷۳ مرقوم داشته اند که: آقای احمد اکبری، مداح تهرانی، برای ایشان جریان شفا گرفتن در زندگی دوباره خود را که از عنایات بی بی حضرت رقیه علیه السلام بود، چنین تعریف کرده است: ۵. به دردی مبتلا شده بودم که اطبا ناامید کردند. خلاصه کمیسیون پزشکی تشکیل و بنا شد مرا عمل کنند. قبل از عمل به من گفتند ممکن است عمل خوب باشد و ممکن است بد. عمل کردند و نتیجه ای مثبت بعد از عمل حاصل وصیت کن و با زن و بچه ات دیدار و خداحافظی نما. من هم دست و پایم بسته و روی تخت افتاده بودم، فرستادم همه آمدند. وصیت کرده جریان را گفتم و با بچه ها دیدار و وداع کردم. از جمله طفل کوچکی بغلی بود که او را خم کردند و من صورتش را بوسیدم. همه گریان و افسرده از اطاق بیمارستان بیرون رفتند تا برای تحویل گرفتن جسد من و جریان مرگ و دفن و ناله آماده شوند. با همان وضع دردناک متوسل شدم به حضرت رقیه علیه السلام و اشعاری و ذکر توسلی داشتم. چند لحظه نگذشت که دید خانمی مثل ماه پاره جلوی تخت من حاضر شده و مرا با اسم و شهرت صدا زد: برخیز. تعجب کردم. این کیست که مرا می‌شناسد و اسمم را می‌برد؟ گفتم لابد دختری یکی از هم اطایه‌های من است که برای احوالپرسی آمده است. دوباره فرمود: پاشو. گفتم: نمی‌توانم، دست و پایم بسته است و حق حرکت ندارم فرمود: کجا دست و پای تو بسته است؟ بلند شو. نگاه کردم دیدم دست و پایم باز است. فرمود: چرا بلند نمی‌شوی؟ گفتم: عمل کرده ام و نباید از جا حرکت کنم. گفت: کجا را عمل کرده ای؟ بینم. نگاه کردم، دیدم اصلا اثری از عمل در بدن من نیست و جای عمل جوش خورده، کانه عملی واقع نشده است. تعجب کردم. پرسیدم شما کی هستید؟ فرمودند: مگر مرا صدا نکرده، و به من متوسل نشده بودی؟ و از

نظم غایب شد. با سلامت کامل از تخت برخاستم و لباسم را پوشیدم و بیرون آمدم و جریان کرامت و عنایت بی بی را به همه گفتم و من هم در خیلی از منابر و مجالس این معجزه تکان دهنده را نقل کرده ام با من سخن بگو پرده بردار ز رخساره بی پیکر خویش بار دیگر بگشای آن لب چون شکر خویش بی تو شد صرت من، چون ورق برگ خزان دست من گیر و ببر باز مرا در برخویش شده ام بی تو اسیر غم و ویرانه نشین از چه آخر تو نگیری خبر از دختر خویش آنچنان رنج اسیری ز تنم برده توان که دگر تاب ندارم بزخم بر سر خویش که بریده است - پدر جان - سر تو، تشنه لبان چه کنم گر ندرم سینه پر اخگر خویش آتش عشق تو نازم که مجالم ندهد تا که آبی بفشانم ز دو چشم تر خویش

از رقيه عليه السلام تقاضای همسفری مهربان کردم

۶. یکی از علما می گفت: حدود سال ۱۳۳۵ شمسی، پس از سفر حج به شام رفتم، تا پس از زیارت مرقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقيه عليه السلام و...، به کربلا و نجف اشرف بروم در سوریه تنها بوده و بسیار مایل بودم که برای رفتن به عراق همسفر خوبی داشته باشم. هنگامی که وارد حرم حضرت رقيه عليه السلام شدم، پس از زیارت، از آن حضرت خواستم لطفی کنند و از خدا بخواهند که همسفر مهربان و خوبی در راه نصیبم شود. هنوز از حرم بیرون نیامده بودم که یکی از تجار کاظمین با من ملاقات مهر انگیزی کرده، با یکدیگر هم صحبت شدیم و فهمیدم که او نیز عازم عراق است باری، او رفیق شفیق و همسفر مهربان من شد. با هم به کربلا و نجف اشرف، و سپس به کاظمین رفتیم. او بسیار به من محبت کرد، و در طول راه میزبان مهربانی برای من بود، آنچنان که در این سفر احساس تنهایی نکردم و بسیار به من خوش گذشت دریافتیم که این امر از الطاف حضرت رقيه عليه السلام بوده است که از او تقاضای همسفری مهربان کرده بودم شد یقینم کز عطای ذوالمنن از رقيه این عنایت شد به من کس نگشت از درگه او نا امید لطف او همواره بر شیعه رسید (۳۱۹)

مبلغ آن مقدور نبود

۷. مولف گوید: در شب ۲۶ محرم الحرام ۱۴۱۸ قمری توفیق رسیدن به خدمت آیه الله آقای حاج سید مهدی حسینی لاجوردی را پیدا کردم. از ایشان پرسیدم آیا کرامتی از فرزند خردسال حضرت امام عظیم حسین بن علی علیه السلام در خاطر دارید؟ تا در کتابی که درباره کرامات این نازدانه عزیز امام حسین علیه السلام در دست تالیف دارم به نقل از شما درج کنم؟ ایشان مرقوم فرمودند: این جانب در سفری که به سوریه داشتم با یکی از دوستان در نزدیکی مسجد اموی، در مغازه ای چند جلد کتاب خطی بسیار قدیم که از جمله آنها نهج البلاغه به خط یکی از علما حدود سنه (۶۰۰) دیدم. از قیت آن پرسیدم، قیمتی بسیار بالا گفت، که تهیه و پرداخت مبلغ آن مقدورمان نبود به حرم حضرت رقيه عليه السلام رفتم و متوسل به بی بی سلام الله علیها شدم. در حین مراجعت، که از جلوی مغازه می گذشتم، صدا زد: سینا تعال ارید ان ابیع الکتب و قیمتها با ختیارک. و به قیمت مناسبت او را راضی کردم، و کتابها نصیب ما شد. اکنون این نسخه در قم در یکی از کتابخانه های عمومی موجود است. این یکی از کوچکترین کرامات این مظلومه خرابه شام بود. آه که بمیرد ز غمت دخترت گفت رقيه به دو چشمان تر با سر بریده پاک پدر آه که شد خاک عزایم به سر تو حجت ذوالمننی یا ابه ای شه خوبان که نمودت شهید تیغ جفای که گلویت برید ای گل زهرا ز درختت که چید تو زاده بوالحسنی یا ابه عجب که یاد از اسرا کرده ای لطف فراوان تو به ما کرده ای تو راحت جان منی یا ابه آه بمیرد ز غمت دخترت از چه کبود است لب اطهرت برده لب اطهر از خون سرت رنگ عقیق یمنی یا ابه خواستم از خالق بیچون تو تا که بینم رخ گلگون تو آه که دیدم سر پر خون تو از چه جدا از بدنی یا ابه جان پدر خوش ز سفر آمدی دیدن این خسته جگر آمدی پای نبودت که به سر آمدی تو شه دور از وطنی یا ابه نیست مرا فرش و اثاثی دیگر تا که ضیافت کنت ای پدر جان تو را

تنگ بگیرم به بر کنون که مهمان منی یا ابه بعد تو ویرانه سرایم شده لخت جگر قوت غذایم شده سنگ جفا برگ نوایم شده ز جور اعدای دنی یا ابه (سیفی) غمدیده زار حزین نوحه گراز بهر من بی معین تا به سرش ای شه دنیا و دین

گهواره کوچک

۸. عالم متقی و پرهیزگار حضرت حجه الاسلام و المسلمین جناب آقای سید مرتضی مجتهدی سیستانی از مدرسین حوزه علمیه قم نقل کردند: آقای حاج صادق متقیان، ساکن شهر مشهد مقدس، که از خدمتگزاران دربار امام حسین علیه السلام است، در ماه محرم الحرام سال ۱۴۱۸ هجری قمری برایم چنین نقل کرد: شش سال از ازدواج دخترم گذشت و در این مدت دارای فرزند نشده بود، مراجعه به دکترهای متعدد و عمل به نسخه های زیاد، سودی نبخشیده بود. تا اینکه در ماه صفر سال ۱۴۱۷ هجری قمری عازم سوریه شدم. قبل از حرکت من، مادرش گهواره کوچکی درست کرد و به من گفت: آن را به ضریح مطهر حضرت رقیه علیه السلام ببند، تا از نگاه لطف آمیز آن بزرگوار بهره مند شویم و حاجتمان روا شود. من گهواره کوچک را با خود به شام بردم. در شام به زیارت حضرت رقیه علیه السلام دختر سه ساله امام حسین علیه السلام رفتم و وارد دربار با عظمت و غم انگیز آن حضرت شدم. حرم آن مظلومه طوری است که همه زیارت کنندگان را تحت تاثیر قرار میدهد. گهواره را نزدیک ضریح بردم، و با توجه و امید، آن را به ضریح نورانی حضرت بستم شخصی که آنجا ایستاده و نظاره گر کارهای من بود، گفت: شما دیگر چرا به این گونه کارها اعتقاد دارید؟ گفتم: اعتقاد من به شخص حضرت رقیه علیه السلام است، نه گهواره، و این گهواره را وسیله اظهار اعتقاد و عقیده به خود آن بزرگوار قرار داده ام، تا از طریق آن، توجه حضرت رقیه علیه السلام را به خود جلب کنم. هر کسی به قدر معرفت خود کار می کند و معرفت من در این حد است، نه عظمت آن بزرگوار. پس از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، به ایران باز گشتم. هنوز چند روز بیشتر نگذشته بود که مادرش گفت: باید دخترمان به آزمایشگاه برود، تایقین کنیم که آیا حضرت رقیه علیه السلام حاجت ما را از درگاه الهی گرفته است یا نه؟ پس از آزمایش جواب مثبت بود، معلوم شد با یک گهواره کوچک، امید و اعتقاد خود را به آن بزرگوار نشان داده و نظر لطف آن حضرت را به سوی خود جلب کرده ایم. اینک، دخترم کودکی در گهواره دارد گل و بلبل آن بلبلم که سوخته شد آشیانه ام صیاد سنگدل زده آتش به خانه ام ای گل ز جای خیز که بلبل ز ره رسیده بشنو صدای نغمه و بانگ ترانه ام

این دختر سه ساله ام رقیه است

جناب حجه الاسلام و المسلمین ذاکر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آقای حاج شیخ محمد علی برهانی فریدنی کرامتی را به دفتر انتشارات مکتب الحسین علیه السلام فرستاده اند و در آن مرقوم داشته اند: ۹. طبق امر مطاع جناب مستطاب حجه الاسلام و المسلمین و نخبه المتقین آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی (دامت توفیقاته) کرامتی را که حدود سی و چهار سال قبل در یکی از مجالس سوگواری حضرت سید الشهداء علیه السلام از زبان شیوای خطیب محترم جناب آقای حاج سید عبدالله تقوی شفاها شنیده ام نقل می کنم. جناب تقوی، که یکی از وعاظ تهران و از اشخاص با اخلاق و نوکران بی ریا و عاشق دلباخته جد مظلومش امام حسین علیه السلام بودند، فرمودند: من چندین سال است که در تهران در مجالس و محافل و منازل منبر می روم و افتخار نوکری جد مظلوم، امام حسین علیه السلام، را دارم. یکی از شبها که حدود ساعت ۹ شب پس از ختم منبر به منزل بر می گشتم صدای زنگ تلفن بلند شد. گوشی را برداشتم، دیدم یکی از دوستان است به بنده فرمود فلان شخص بازاری، به رحمت خدا رفته و فردا بعد از ظهر در فلان مسجد، مجلس ترحیم اوست. من شما را برای منبر رفتن در ختم آن مرحوم به فرزندان متوفی معرفی کرده ام، سر ساعت ۳ (یا ۴) بعد از ظهر آنجا حاضر و مهیای منبر رفتن باشید در همان حال بنده به یاد آمد که روز گذشته در خیابان... و

کوچه ... که نام آنها در حافظه این حقیر نمانده است روضه ماهیانه خانگی خواندم و خانمی در همان مجلس با التماس به من گفتند که فردا عصر در همین ساعت یعنی مثلاً ساعت ۴ در همین کوچه، خانه روبرو به منزل ما تشریف بیاورید. من حاجتی دارم و نذر کرده‌ام سفره حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بیندازم و شما باید روضه توسل به آن خانم کوچک و عزیز کرده‌ام حسین علیه السلام را بخوانید. من هم به وی قول دادم که سر ساعت موعود می‌آیم. خلاصه، در تلفن به دوستم گفتم من فردا قول قبلی داده‌ام در منزلی روضه حضرت رقیه خاتون علیه السلام را بخوانم. دوستم گفت ای آقا، من خواستم خدمتی به شما کرده باشم. شما چه فکر می‌کنید پیش خود فکر کردم که من باید چندین مجلس، روضه حضرت رقیه و حضرت علی اصغر علیه السلام را بخوانم تا سی تومان پول به من بدهند. این یک تاجر سرمایه دار است که فوت شده، لاقط پول خوی به من می‌دهند. به هر حال از رفتن به منزل آن زن منصرف شده، رفتم در رختخواب خوابیدم و به خواب رفتم. در عالم خواب دیدم در خیابان، سر نبش همان کوچه ای که دیروز در آنجا روضه خوانده بودم، یک سید نورانی ایستاده و دست یک دختر سه ساله ای را هم در دست دارد. با هم سلام و تعارف کردیم و من از او سوال کردم: نام شریفان چیست و در کجای تهران سکونت دارید؟ پاسخ داد: من در همه مجالس سوگواری خودم حاضر می‌شوم و این دختر هم دختر سه ساله من رقیه است. شما ما خانواده را به مادیات و دنیا نفروشید. چرا این زن را پس از آنکه به وی قول دادید در منزلش روضه بخوانید، چشم انتظار گذاشتید؟ چرا به خاطر اینکه آن حاجی بازاری که فوت شده و وراثش پول بیشتری به تو می‌دهند می‌خواهی خلف وعده بکنی؟ و بنا کرد بشدت گریه کردن و با آن دختر به سمت همان خانه ای که آن زن منتظر من بود رفتند. من بیدار شدم و به دوستم تلفن کردم. حدود ساعت ۲ بعد از نصف شب بود. با گریه به او گفتم: فلانی، فردا برای مجلس ترحیم آن حاجی، منتظر من نباشید، که به هیچ وجهی نخواهم آمد. فردا نیز سر ساعت به منزل آن خانم رفتم و روضه مصیبت حضرت رقیه علیه السلام خاتون را خواندم و قضیه را هم روی منبر گفتم هم خودم و هم مستمعین، شدیداً منقلب گشته و گریه بی سابقه ای بر ما حاکم شد، به طوری که بعد از ختم روضه هم باز همگان به شدت گریه می‌کردیم و بوی عطر خوشی فضای خانه را فرا گرفته بود و من تا به حال چنین حالی در خود ندیده بودم. احقر الناس مخلصکم محمد علی برهانی فریدنی سایه لطفی فکنی یا ابه (۳۲۰) مرغ دلم خرابه شام آرزو کند تا با سه ساله دخترکی گفتگو کند آن دختری که قبله ارباب حاجت است حاجت رواست هر که بدین قبله رو کند تاریکی خرابه به چشمان اشکبار با راس باب شکوه ز جور عدو کند خونین چه دید راس پدر را رقیه خواست با اشک خویش خون زرخش شستشو کند خوابید در خرابه که تا کاخ ظلم را با ناله یتیمی خود زیر و رو کند

مقداری شیر به فقرا احسان می‌کنم

۱۰. فاضل دانشمند حجه الاسلام آقای شیخ هادی اشرفی تبریزی نقل کردند: در مسافرتی که به تبریز داشتم و در منزل همشیره مهمان بودم، سخن از شهیده سه ساله حضرت رقیه علیه السلام به میان آمد. گفتم برخی معتقدند که امام حسین علیه السلام دختری به نام رقیه علیه السلام ندارد و این خبر را تکذیب کرده‌اند. ناگهان مادر شوهر خواهرم با لحنی محکم گفت اگر همه هم او را انکار کنند من یکی نمی‌پذیرم، زیرا من چندین بار خودم به ایشان متوسل شده و نتیجه گرفته‌ام. از جمله، چندی پیش که پسر (صابر ریحانی) در اهواز مشغول خدمت بود اتفاقات عجیبی افتاد. قضیه از این قرار بود که شوهرم، که راننده کامیون است، در نزدیکی میانه از یک تصادف دلخراش اتوبوس که حامل سربازانی بوده و همه آنها در آن تصادف کشته شده بودند مطلع شد و خیلی نگران به منزل آمد. به پادگان تلفن کردیم و از حال صابر پرسیدم، آنها جواب دادند که صابر در حال مرخصی است و در پادگان نیست. نگرانی مان چند برابر شد و در همان روز در محله ما شایع گشت که دنبال منزل سربازی که (نام پدر آن قدرت الله باشد) می‌گشته‌اند تا فوت پسر سربازش را به خانواده اش اطلاع بدهند. دیگر ظن قوی، بلکه تقریباً یقین، حاصل شد که صابر

مرده است. من در همین حال که روحا منقلب بودم دقیقا توجهم به خانم رقيه عع جلب شد و گفتم: خانم، اگر خبر سلامتی پسر مرا بشنوم، کاری که از دستم بر نمی آید ولی مقداری شیر به فقرا احسان می کنم با حالتی بغض آلود افزود: هنوز جمله ام تمام نشده بود که تلفن زنگ زد. با حالتی مضطرب گوشی را برداشتم، صدای فرزندم صابر بود... تا صدای صابر را شنیدم از حال رفتم. پسر بزرگترم (که داماد ما باشد) گوشی را برداشته و صحبت می کند و صابر می گوید وقتی که شما با پادگان تماس گرفته بودید من در مرخصی بودم، الان برگشتم پیغام شما را گفتند و من تلفن کردم. جبریل امین خادم و دربان رقيه گردید فلک و اله و حیران رقيه گشته خجل او از رخ تابان رقيه آن زهره جبینی که شد از مصدر عزت جبریل امین خادم و دربان رقيه هم وحش و طیور و ملک و عالم و آدم هستند همه ریزه خور خوان رقيه خواهی که شود مشکلت اندر دو جهان حل دست طلب انداز به دامان رقيه جن و ملک و عالم و آدم همه یکسر هستند سر سفره احسان رقيه کو ملک یزید و چه شد آن حشمت و جاهش اما بنگر مرتبت و شان رقيه یک شب ز فراق پدرش گشت پریشان عالم شده امروز پریشان رقيه دیدی که چسان کند ز بن کاخ ستم را در نیمه شب آن دل سوزان رقيه

بگو نامش را حسین بگذارد

۱۱. حجت الاسلام و المسلمین حامی و مروج مکتب اهل بیت علیه السلام آقای حاج شیخ محمود شریعت زاده خراسانی، طی نامه ای در تاریخ دوم جمادی الثانیه ۱۴۱۸ هجری قمری دو کرامت به دفتر انتشارت مکتب الحسین علیه السلام ارسال نموده و مرقوم داشته اند: ۱. روزی وارد حرم حضرت رقيه علیه السلام شدم، دیدم جمعی مقابل ضریح مقدس مشغول زیارت خواندن و عزاداری می باشند و مداحی با اخلاص به نام حاج نیکویی مشغول روضه خوانی است از او شنیدم که می گفت: خانه های اطراف حرم را برای توسعه حرم مطهر خریداری می نمودند. یکی از مالکین که یهودی یا نصرانی بود، بهیچوجه حاضر نبود خانه خود را برای توسعه حرم بفروشد. خریداران حاضر شدند که حتی به دو برابر و نیم قیمت خانه را از او بخرند، ولی وی نفروخت. بعد از مدتی زن صاحب خانه حامله شده و نزدیک وضع حمل وی می شود. او را نزد پزشک معالج می بردند، بعد از معاینه می گوید: بچه و مادر، هر دو در معرض خطر می باشند و خانم باید زیر نظر ما باشد. قبول کردند، تا درد زایمان شروع شد. صاحب خانه می گوید: همسر مرا به بیمارستان بردم و خودم برگشتم و آمدم درب حرم حضرت رقيه علیه السلام و به ایشان متوسل شدم و گفتم اگر همسر و فرزندم را نجات دادی و شفای آنان را از خدا خواستی و گرفتی خانه ام را به تو تقدیم می کنم مدتی مشغول توسل بودم، بعد به بیمارستان رفتم و دیدم همسر روی تخت نشسته و بچه در بغلش سالم است. همسرم گفت: کجا رفتی؟ گفتم رفتم جایی کاری داشتم. گفت: نه رفتی متوسل به دختر امام حسین علیه السلام شدی. گفتم از کجا می دانی؟ زن جواب داد: من، در همان حال زایمان که از شدت درد گاهی بیهوش می شدم، دیدم دختر بچه ای وارد اطاق بیمارستان شد و به من گفت: ناراحت مباش، ما سلامتی تو و بچه ات را از خدا خواستیم، فرزند شما هم پسر است، سلام مرا به شوهرت برسان و بگو اسمش را حسین بگذارد. گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقيه دختر امام حسین علیه السلام هستم. بعد از روضه خوانی از مداح مذکور (حاجی نیکویی) سوال کردم این داستان را از که نقل می کنی؟ در جواب گفت: از خادم حرم حضرت رقيه علیه السلام نقل میکنم، که خود از اهل تسنن می باشد و افتخار خدمتگزاری در حرم نازدانه امام حسین علیه السلام را دارد و پدرش هم از خادمین حرم حضرت رقيه علیه السلام بوده است.

همان دختر را در خواب دیدم

۱۲. برادر بزرگوار حجت الاسلام خادم اهل البیت علیه السلام جناب آقای حاج شیخ علی ربانی خلخالی دام عزه العالی ۲. داستان

مذکور را آن گونه که شنیده بودم نقل کردم، ولی اتفاقی عجیب برای اینجانب رخ داد که دریغ است از ذکر آن در پایان نوشته بگذرم این جانب روزی مشغول خواندن مصیبت حضرت رقیه علیه السلام بودم که در اثنای آن صدای غش کردن خانمی همراه با فریاد و گریه شدید اطرافیان به گوش رسید. خانم مذکور بعد از مجلس به هوش آمد. وی را نزد من آوردند و او به من گفت: خانمی هستم دارای ۳ فرزند مبتلا به مرض قلب شدم و همه دکترها جوابم کردند، به طوری که ناامید شدم. به شوهرم گفتم: مرا به حرم حضرت رقیه علیه السلام ببر. امروز روز سوم است که ما اینجا هستیم دیشب خواب دیدم دختر بچه‌ای برگ سبزی را به من داد و گفت: این را بخور، خوب خواهی شد. گفتم: شما کی هستید؟ گفت: من رقیه دختر امام حسین علیه السلام هستم. از خواب بیدار شدم، آمدم به حرم درحینی که شما مشغول خواندن روضه بودید، همان دختر را در بیداری دیدم که همان برگ سبزی را به من داد و همه اطرافیان این صحنه را دیدند. در نتیجه من نتوانستم تحمل کنم و بی اختیار بیهوش شدم، و بحمدالله الان حالم خیلی خوب است. دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد که مثل مادرم زهرا ز سلیلی پاره شد گوشم من آن شمعم که آتش بس که آیم کرد، خاموشم همه کردند غیر از چند پروانه، فراموشم اگر بیمار شد کس گل برایش می برند و من به جای دسته گل باشد سر بابا در آغوشم پس از قتل تو ای لب تشنه آب آزاد شد بر ما شرار آتش است این آب بر کامم، نمی نوشم تو را بر بوریا پوشند و جسم من کفن گردد به جان مادرت هرگز کفن بر تن نمی پوشم دوباره از سقیفه دست آن ظالم برون آمد که مثل مادرم زهرا ز سلیلی پاره شد گوشم اگر گاهی رها می شد ز حبس سینه فریادم به ضرب تازیانه، قاتلت می کرد خاموشم فراق یار و سنگ اهل شام، و خنده دشمن من آخر کودکم، این کوه سنگین است بر دوشم نگاه نافذت با هستی ام امشب کند بازی که از تن می ستاند جان، که از سر می برد هوشم بود دور از کرامت گر نگیرم دست (میثم) را غلام خویش را، گر چه گنهکار است، نفروشم

توسل به حضرت رقیه علیه السلام مشکم را چاره کرد.

جناب آقای عبدالحسین اسماعیلی قمشه ای، از شخصیت‌های فرهنگی سابقه دار شهرضا، پیرو درخواستی که از ایشان شده است، در باب کرامتی که خود شخصا از حضرت رقیه علیه السلام دیده اند، نامه زیر را به انتشارات مکتب الحسین علیه السلام ارسال داشته اند: ۱۳. موضوعی که می نویسم مربوط به حدود ۱۵ سال پیش از این تاریخ، یعنی اوایل دوران جمهوری اسلامی ایران است. حقیر، که دارای گذرنامه اقامت در کویت بودم، در تاریخ ۷ مهر ۱۳۶۱ شمسی به قصد کویت از سوریه حرکت کردم پیش از حرکت، در دو سه روزی که در دمشق اقامت داشتم، افتخار پیدا کردم که به زیارت اولاد پیامبر صلی الله علیه و آله نایل شوم و مراقد مطهر حضرت زینب علیه السلام و حضرت رقیه خاتون دختر امام حسین علیه السلام و سایر قبور متبر که امامزادگان عظام در شام را زیارت کنم. پیش آمد جالبی که در این سفر رخ داد آن بود که، هنگام تشریف به حرم مطهر حضرت رقیه خاتون علیه السلام چون قبلا حاجتی داشتم، پای ضریح مطهر نشسته دست در شبکه پایین ضریح انداختم و عرض کردم: ای دختر امام حسین علیه السلام، گرفتن این شبکه مثل گرفتن دامن چادر شما می باشد. شما می دانی که چه حاجاتی دارم، و احتیاج به بیان اظهار ندارد تو را به حق خود و پدر و اجداد طاهرینت علیه السلام از پدر بزرگوارت بخواه تا از جدش رسول خدا صلی الله علیه و آله بخواهد از درگاه خداوند متعال مسئلت کند که حاجت مرا برآورده سازد. این را گفتم و بیرون آمدم و رهسپار کویت شدم. چون ایام، ایام جنگ تحمیلی و روزهای دشوار و سختی بود و دولت ایران اجازه بیش از دو هزار تومان را نمی داد و حقیر هم بیش از آن نداشتم، باید برای بازگشت، طبق معمول برای کرایه و غیره پولی دستگردان کنم و در ایران بپردازم. موقع ورود به کویت معلوم شد که دولت ایران تصویب کرده که ایرانیان مقیم کویت - که ۶ ماه در کویت می ماندند - می توانند معادل صد هزار تومان به قیمت ارز از ایران اجناس مجاز وارد کنند و این باعث دشوار شدن پول شده بود که این جانب - با مضمیقه ای که گرفتار آن بودم - بلا تکلیف ماندم. تا اینکه یک شب، در حوالی سحر، مجددا دست التجا به دامن حضرت رقیه علیه السلام زدم

و عرض کردم: (بی بی جان . پس نتیجه خواهش و توسل من چه شد ؟) کهنانگهان مطلبی به ذهنم خطور کردی که فردای آن شب به سراغ آن مطلب رفتم و تعقیب این امر ، بزودی منجر به رفتن من به مدارس ایرانی کویت و اشتغال به شغل خطاطی نزد اولیای آن مدارس گردید و توسل به آن باب الحوائج ، مشکلاتم را حل کرد و حاجت مزبور به خوبی و زودی برآورده شد . سال بعد هم به دعوت سرپرست مدارس به کویت رفتم ، ولی بر اثر جنگ تحمیلی و فشار بیگانگان ما را از کویت اخراج کردند که در آن حادثه نیز ، عنایات بی بی با ما بود و شرح آن فرصتی دیگر می طلبد . و السلام علیکم و رحمه الله و برکاته . عبدالحسین اسماعیل قمشه ای (شهرضا) بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست . مرا که دانه اشک است دانه لازم نیست به ناله انس گرفتم ، ترانه لازم نیست ز اشک دیده به خاک خرابه بنوشم به طفل خانه به دوش ، آشیانه لازم نیست نشان آبله و سنگ و کعب نی کافی است دگر به لاله رویم نشانه لازم نیست به سنگ قبر من بی گناه بنویسید اسیر سلسله را تازیانه لازم نیست عدو بهانه گرفت و زد و به او گفتم بزن مرا که یتیم ، بهانه لازم نیست مرا ز ملک جهان گوشه خرابه بس است به بلبلی که اسیر است لانه لازم نیست محبتت خجلم کرده ، عمه دست بدار برای زلف به خون شسته ، شانه لازم نیست به کودکی که چراغ شبش سر پدر است دگر چراغ به بزم شبانه لازم نیست وجود سوزد از این شعله تا ابد (میثم) سرودن غم آن نازدانه لازم نیست

حضرت رقیه علیه السلام برایمان ویزای حج گرفت

محقق و مروج مکتب محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) صاحب تالیفات کثیره بویژه کتاب شریف سیاه پوشی در سوگ ائمه نور علیه السلام در مقاله ای چنین مرقوم داشته اند . ۱۴ . برادر عزیز و گرامی ، جناب حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ علی ربانی خلخالی درخواست فرموده اند که اگر کراماتی از در یتیم اهل بیت علیه السلام در شام ، حضرت رقیه خاتون علیه السلام دیده یا شنیده ام ، برای اطلاع خوانندگان عزیز بنویسم . ذیلا سه کرامت از آن دردانه ابا عبدالله علیه السلام تقدیم می شود : شب شنبه ۲ آبان ۱۳۷۶ شمسی در تهران ، منزل مرحوم پدرم - حجه الاسلام حاج شیخ محمد ابوالحسنی - خدمت مادر مشرف بودم . به وی گفتم : شما با مرحوم آقا (پدرم) مکرر به سوریه رفته و مراقد مطهر اهل بیت علیه السلام در شام را زیارت کرده اید ، چنانچه طی این مدت از حضرت رقیه علیه السلام کرامتی دیده اید بیان کنید تا در کتاب (ستاره درخشان شام ، حضرت رقیه ...) نوشته جناب حجه الاسلام و المسلمین ربانی خلخالی درج گردد و شاهدی بر حقیقت و حقانیت این در دانه اهل بیت علیه السلام باشد مادرم ، در حالیکه از تجدید خاطرات معنوی گذشته به وجد و شور آمده بود ، گفت : بلی ، به چشم خود دیده ام و تعریف کرد : ۱ . اوایل دولت بازرگان بود . در حدود ماه رجب (سال ۱۳۹۹ قمری ، ۱۳۵۸ شمسی) بود که یک روز مرحوم آقا (پدرت) عکس خود و من و دو خواهر و یک برادر کوچک را به من داد و گفت به سفارت عراق برو بلکه بتوانی ویزای کربلا بگیری و با هم به زیارت حضرت سید الشهداء علیه السلام برویم . عکسها را به سفارت عراق بردم (که آن روز ، در نزدیکی میدان ولی عصر (عج) قرار داشت) و اسمها را نوشتم و به خانه برگشتم . منتظر بودیم که اسمها برای زیارت کربلا در آید . چند ماه گذشت و طی این مدت ، از آنجا که شوق زیادی به زیارت آقا ابا عبدالله الحسین علیه السلام داشتم ، مخصوصا در ماه رمضان چندین بار به سفارت عراق سر زدم تا بلکه اسممان در آمده و ویزا به ناممان صادر شده باشد ، ولی خبری نشد . در ماه شوال هم که اسمها در آمد ، نام مادر میان آنها نبود . به منزل ام د و در حالیکه سخت غمگین و ناراحت بودم و گریه می کردم ، گفتم : خدایا ما را ، یا این طرفی کن و یا آن طرفی (یعنی یا به کربلا بفرست و یا سفر مکه را نصیبمان کن) و در اینجا بود که شوق زیارت بیت الله الحرام در سر مان افتاد و به فکر سفر حج افتادیم . تذکره بین المللی ما اجازه می داد که ، پس از انجام تشریفات اداری ، معمول ، به همه جای دنیا سفر کنیم ، ولی برای مسافرت به عربستان سعودی در فاصله اول شوال تا ۱۰ ذی حجه (مقام ایام حج واجب) این تذکره کار ساز نبود و سفر حج ، ویزای مخصوص می طلبید . آقا به خانه آمد و پرسید : چه شد ، اسم

ما در آمد؟ گفتم: (خیر، اسمهای ما در نیامده است) و ایشان نیز ناراحت شد. ایشان آن زمان، مجلس آیه الله زنجانی (که حدود شاهپور سابق منزل داشت) منبر می رفت. آیه الله زنجانی می بیند آقا ناراحت است. از وی می پرسد: چه مشکلی برایتان پیش آمده است؟ ایشان قصه را نقل می کند و آیه الله زنجانی می گوید: نگران نباشید، من الان یک نامه برای سفارت سعودی در تهران می نویسم، آنها به شما ویزای مکه خواهند داد. آقا، نامه آیه الله زنجانی را به سفارت سعودی می برد و با آنها به عربی سخن می گوید. کارمندان سفارت از ایشان خیلی خوششان آمده، از وی بگرمی استقبال می کنند و یک ویزای مجانی - برای شخص ایشان، نه همه - ما صادر می کنند، و آقا در حالیکه می پنداشته ویزای مزبور برای همه ما صادر شده، خوشحال و مسرور از سفارت بیرون می آید. ما در خانه بودیم که آقا آمد و گفت: الحمدلله، همه چیز درست شد، مهیای سفر حج شوید. از شادی در پوست نمی گنجیدیم و مخصوصا بچه ها که قرار بود برای اولین بار به حج روند خیلی خوشحال بودند مسیر زمینی حج، از سوریه می گذشت و تذکره بین المللی ما اجازه سفر به سوریه را می داد. من برای بچه ها لباس احرام تهیه کردم و آقا هم تشریفات امضای گذرنامه برای سفر به سوریه را به انجام رساند و حدود نیمه شوال (۱۳۹۹ قمری، شهریور ۱۳۵۸ شمسی) از ایران به سمت سوریه حرکت کردیم در سوریه، وارد مسافرخانه ای شده و یک اتاق اجاره کردیم. فرد عربی در جوار ما اتاق داشت که با آقا دوست شده بود. یک روز به آقا گفت: حاج آقا گذرنامه تان را بدهید بینم. گرفت و پس از دیدن گفت: ویزای ورود به مکه، فقط برای شخص صادر شده، و خانواده تان با بچه ها، حق ورود به مکه و مدینه را ندارند از شنیدن این سخن، گویی دنیا بر سرمان خراب شد، و مخصوصا بچه ها از اینکه اولین باری بود که قرار بود به سفر حج بروند و اینک، بر خلاف اشتیاق شدیدشان، معلوم شده بود که راه مکه به رویشان بسته است، سخت ناراحت شدند و به گریه و شیون پرداختند. آقا گفت: باباجان، گریه نکنید. من هیچگاه در این سفر، تنهایتان نمی گذارم. با هم آمده ایم و با هم نیز یا به حج می رویم یا بر می گردیم. عرب مزبور به آقا گفت: شما برای بردن خانواده و بچه هایتان به حج، باید یا به سفارت سعودی در دمشق بروی و یا به سفارت ایران سر بزنی. ولی آقا گفت: خیر، ما را تا اینجا، عنایت و کرامت حضرت رقيه علیه السلام آورده است و از اینجا به بعد نیز می تواند خودش ویزای ورود به مکه را برایمان درست کند. ما هیچ کجا نمی رویم و فقط به حرم خود این خانم رفته و به وی ملتجی می شویم. فردا صبح - روز چهارشنبه - ساعت ۱۷ از مسافر خانه به سمت حرم حضرت رقيه علیه السلام حرکت کردیم. درب حرم بسته بود و ما کنار دیوار ایستاده و منتظر ماندیم. حال، نگاهمان به درب حرم است و من و بچه ها همینطور به حضرت توسل جسته و اشک می ریزیم. در این اثنا، چشممان به یک اقا سید روحانی جوان (حدودا ۲۵ ساله) با عبا و نعلین و عمامه مشکی افتاد و که خیلی سنگین و با وقار ایستاده و منتظر باز شدن درب حرم بود و یک خانم محجبه و پوشیه زده (که صورتش را ندیدم) در کنار وی قرار داشت. آقا نزد سید رفت و به زبان عربی با ایشان شروع به صحبت کرد. از وی پرسید: شما از کجا آمده اید؟ و او گفت: از نجف، و سر صحبت باز شد. مدتی با هم صحبت کردند و آقا ماجرای ما را با ایشان در میان گذاشت... در اثر فاصله ای که میان ما و آنها بود، جزئیات صحبتشان را نیم فهمیدیم. همین قدر متوجه شدیم که به آقا گفت: گذرنامه تان را به من بدهید، و آقا هم گذرنامه را به او داد. طولی نکشید خادم آمد و درب حرم را به روی زوار گشود. اول، آقا سید با خانمش، و سپس نیز ما به دنبال آنان، وارد حرم دست راست، مسجدی به نام خرابه شام وجود داشت که می گفتند حضرت رقيه علیه السلام در همانجا از دنیا رفته است. ما به سمت ضریح حضرت رقيه علیه السلام رفتیم و سید و خانمش نیز وارد مسجد مزبور شدند. چند دقیقه بیشتر نگذشت که گذرنامه را به آقا برگرداندند و گفتند ما ویزای اهل بیت شما را گرفتیم، و اکنون همراه خانواده به حج بروید و رفتند و نایستادند وقتی نگاه کردیم دیدیم ویزای خانواده را نیز مجانی صادر کرده اند. آقا گفت: حال که ویزا گرفته ایم، بهتر است ماشین گرفته و سریعا به مکه برویم. صبح روز بعد - که پنجشنبه بود - برای رفتن به مدینه یک سواری گرفتیم (اول، به مدینه می رفتیم) آقا گفت: در این سفر، باید یک نفر عرب را هم که راه را به خوبی بلند باشد، همراه خود ببریم. مسیر حرکت سوریه به

عربستان ، از کشور اردن می گذشت ، چون روابط سوریه و عراق خوب نبود . بزودی عربی پیدا شد که همچون ما قصد رفتن به مدینه را داشت و با راه هم خوب آشنا بود . خوشحال شدیم . با سواری از شام حرکت کردیم ، ولی هنوز از کشور سوریه خارج نشده بودیم که ماشین خراب شد و از رفتن باز ماندیم . راننده رفت و ماشین دیگری بیاورد و ما از حدود ۷ صبح تا ۴ بعد از ظهر معطل وی شدیم ولی خبری از او نشد . شخص عرب همراه ، که ظاهراً یک مقام امنیتی بود ، تلفنی به سازمان امنیت سوریه زد و با نقل ماجرا ، درخواست یک وسیله کرد . بعد از ختم گفتگوی تلفنی ، به ما گفت : الان ساعت ۴ بعد از ظهر است ، ساعت ۵/۴ ماشین خواهد آمد . بزودی یک ماشین از راه رسید ، آن هم چه ماشینی بهترین ماشینی که می توانستیم تصور کنیم : راحت ، جادار ، کولردار ، سریع السیر . . . و دارای یک راننده بسیار خوب که راه را کاملاً بلد بود و میانبر می زد . دفعه های قبل که از شام به مکه می رفتیم ، اتوبوسها از داخل اردن می گذشتند و مسیر طولانی تر می شد ، اما او به جای آنکه ما را وارد اردن کرده و گرفتار ترافیک خیابانها سازد ، یکراست از جاده کمربندی بیرون شهر به سمت مرز عربستان برد . نزدیکهای مرز عربستان ، یک قهوه خانه پیدا شد . آقا به راننده گفت : شما خسته شده ای ، بهتر است یک ساعت در اینجا استراحت کنی ، و ما هم هوایی بخوریم . راننده ساعتی خوابید و سپس برخاست و دوباره به راه افتادیم و در حدود ساعت ۱ یا ۲ نصف شب ۲۹ شوال (۱۳۹۹ قمری) به مرز عربستان رسیدیم . برای عبور از مرز بایستی بازرسی می شدیم و از این بابت ، نگران بودیم اعتبار ویزایی که در حرم حضرت رقیه علیه السلام برای ما صادر شده بود ، اکنون معلوم می شد : هنگام بازرسی ، شرطه ها یک نگاه به ما کردند و یک نگاه هم به ویزای ما ، و تمام شد . . . خیلی راحت و آسان از ایستگاه بازرسی شدیم . وارد عربستان شدیم و فردا ساعت ۱۱ صبح روز جمعه ، جلوی قبرستان بقیع از ماشین پیاده شدیم و محلی برای اقامت تهیه دیدیم . آقا گفت : الحمدلله وارد عربستان شدیم ، اما باز این احتمال هست که در ایام حج ، مانع رفتن ما به مکه شوند . بهتر است تا حجاج نیامده و شلوغ نشده است به مکه برویم و یک حج عمره بجا آوریم تا اگر بعداً امکان انجام دادن حج با حجاج پیش نیامد ، حسرت زده نباشیم . تقریباً حدود پنجم یا ششم ذی القعدة بود . پس از نماز مغرب و عشا و صرف شام ، یک ماشین سواری گرفته و عازم مکه شدیم . راننده از شیعیان سیاه پوست بود . در طول راه ، هر جا به مامورین سعودی بر می خوردیم ، راننده خود ، گذرنام ما را می برد و نشان می داد و بر می گشت ، و خلاصه هیچ جا جلوی ما را نگرفتند . حتی به ما گفته بودند که در مسیر مدینه به مکه ، بین راه ، بعضی جاها مامورین سعودی پول می گیرند و باید پول همراهتان باشد ، و به همین علت آقا در جیبش پول گذاشته بود ، ولی هیچ جا کسی از ما پولی نخواست و خرج راه ، منحصر به همان دستمزد راننده بود . حدود ساعت ۱۲ شب به مکه مکرمه رسیدیم . قبلاً در میان راه ، در مسجد شجره محرم شده بودیم و در پی آن ، اعمال حج را همان شبانه انجام دادیم . صدای اذان صبح که برخاست ، کار ما تمام شده بود . نماز صبح را خوانده مقداری استراحت کردیم و در ساعت ۵/۸ - ۹ صبح به قصد بازگشت به مدینه ، به ترمینال مکه رفتیم . دیدیم هیچ ماشینی نیست . با خود گفتم : خدایا . خودت ما را به مهمانی دعوت کردی و به اینجا آوردی ، حالا هم خودت ماشین بفرست . یک وقت دیدیم شخصی با یک بنز سفید مدل بالا و خیلی شیک ، جلوی پای ما ترمز کرد و بعد از کمی صحبت (به زبان عربی) با آقا ، گفت : سوار شوید . سوار شدیم و او ما را سریعاً به مدینه رسانید و پولی هم نگرفت . اینک ، در مدینه بودیم . پس از حدود ۲۵ روز اقامت در مدینه ، سر و کله حجاج پیدا شد و آقایانی که در کاروانهای مختلف بودند و آقا را می شناختند ، هر کدام اصرار داشتند که ما (برای سهولت در انجام اعمال حج ، و رفتن به منا و . . .) به کاروان آنها ملحق شویم . و ما هم بالاخره کاروان حاج سید محسن آل احمد را که بیشتر از دیگران اصرار می کرد برگزیدیم . در هنگام بجا آوردن اعمال حج اکبر نیز هیچکس مانع و مزاحم ما نشد ، تا اینکه زمان حج به پایان رسید و ما از سر پل حضرت ابوطالب علیه السلام با یک اتوبوس ، یکراست به شهر مقدس قم آمده و از آنجا راهی تهران شدیم . این کرامتی بود که ما به چشم خود ، از توسل به حضرت رقیه علیه السلام دیدیم . ناسزا گفتن ، سزای صوت قرآنی نبود روز ما در شامتان جز شام ظلمانی نبود ای زنان شام ، این رسم مهمانی نبود سنگ باران

مسلمان ، آنهم آخر از بالای بام این ستم بالله روا در حق نصرانی نبود پایکوبی در کنار راس فرزند رسول با نوای ساز آیین مسلمانی نبود ما که رفتیم ای زنان شام نفرین بر شما ناسزا گفتن سزای صوت قرآنی نبود مردهاتان بر من آوردند هفده دسته گل دسته گل غیر آن سرهای نورانی نبود ای زنان شام آتش بر سر ما ریخته در شما یک ذره خلق و خوی انسانی نبود ای زنان شام در اطراف مشتی داغدار جای خوشحالی و رقص و دست افشانی نبود ای زنان شام گیرم خارجی بودیم ما خارجی هم گوشه ویرانه زندانی نبود طفل ما در گوشه ویران ، دل شب دفن شد هیچ کس آگاه از این سر پنهانی نبود ای سرشک شیعه شاهد باش بر آل رسول کار (میثم) غیر مدح و مرثیت خوانی نبود

کربلای شما هم درست شد

از مادر پرسیدم : آیا کرامت دیگری از آن حضرت در خاطر داری ؟ گفت : بله ، کرامت دیگری در یاد دارم که چند سال قبل از کرامت فوق رخ داده است ، و چنین تعریف کرد : ۱۵ . کربلای شما هم درست شد . ۲ . حدود بیست سال قبل ، در اوج حکومت پهلوی . من و مرحوم آقا ، با گذرنامه بین المللی به سوریه رفتیم تا از آنجا ویزای عراق گرفته به کربلا برویم . در سوریه ، برای گرفتن ویزای عراق ، حدود ۱۵ روز توقف کردیم و در این مدت ، چندین بار به لبنان رفته و برگشتیم . از جمله روز ۱۵ شعبان آن سال در لبنان بودیم . آقا گذرنامه را به سفارت عراق در لبنان برده بود که برای گرفتن ویزای کربلا اسم نویسی کند . من در هتل ، تنها بودم . روز ولادت آقا امام زمان عج بود دیدم اینجا در لبنان خبری از جشن و چراغانی نیست . دلم هم برای زیارت کربلا تنگ شده بود . گفتم : ای امام زمان ، الان روز ولادت تو در ایران چه خبر است ؟ همه جا چراغانی و نقل شیرینی . . . ولی اینجا سوت و کور است . . در همان حین یک لحظه خوابم برد . در خواب دیدم یک جوان خوش سیما و چهار شانه عرب که انسان حظ می کرد نگاهش کند ، جلوی تخت من با قدمهای بلند از این سو به آن می رود و می گوید : کربلای شما هم درست شد . از خواب بیدار شدم . مرحوم آقا از سفارتخانه عراق برگشت و گفت : اسمها را نوشتم . ما به سوریه بازگشتیم ولی بعد از چند روز معلوم شد که به ما ویزا نمی دهند . دیدیم که این راه به جایی نرسید . در سوریه ، یک نفر به نام سید انور بود که بنگاهی داشت و به اصطلاح کار چاق کن بود . وی که با راننده های ایرانی دست داشت ، گذرنامه ها را از زوار می گرفت و توسط افرادی که در اختیار داشت به ایران می فرستاد و آنان توسط عواملی که در سفارت سعودی و جاههای دیگر می شناختند ، به طور قاچاقی برای صاحبان گذرنامه ها ، ویزای مکه می گرفتند و به سوریه می آوردند . سید انور گذرنامه ما و جمعی دیگر از زوار را گرفته دست افراد مزبور داد تا برایمان از ایران ویزای حج بگیرند . فردی که گذرنامه من و آقا به دستش داده شده بود ، یک افغانی بود . گذرنامه ها را بردند و ما به انتظار نشستیم . بزودی خبر رسید که افراد مزبور در هنگام بازگشت به سوریه ، در فرودگاه ایران دستگیر شده و به زندان افتاده اند . این خبر ، به نحو زاید الوصفی ، مایه ناراحتی و نگرانی زوار شد و آنان را سخت دلگیر و متوحش ساخت . چه ، علاوه بر محرومیت از حج ، ممکن بود سوء سابقه نیز برای آنها ایجاد کند . بعضی از زوار گفتند : برای فرح - شهبانوی وقت ایران - نامه می فرستیم و از وی تمنا می کنیم که مشکل ما را حل کند . . . آقا به آنها گفت : نه ، این کار را نکنید ، بیایید متوسل به حضرت رقیه علیه السلام شویم ، آن حضرت کارمان را درست خواهد کرد . برخی از زوار هر روز در هر حرم آن حضرت جمع می شدند و آقا برایشان صحبت می کرد و روضه می خواند . حدود بیست روز طول کشید تا اینکه بعضی از گذرنامه (و نه همه آنها) آمد . معلوم شد زمانی که فرد افغانی مزبور پس از گرفتن ویزا به فرودگاه تهران آمده بود تا به سوریه باز گردد ، مامورین ایرانی با مشاهده گذرنامه های ایرانی نزد او ، به وی می گویند : این گذرنامه های ایرانی در دست تو افغانی چه می کند ؟ و در مقام دستگیری او بر می آیند . فرد افغانی می دود که از دست مامورین خلاص شود و در این حین ، بعضی از گذرنامه ها از دست یا جیب او در جوی آب می افتد و آب آنها را می برد . ولی گذرنامه من و آقا داخل جیب او بوده و نمی افتد و عجیب این است

که پس از دستگیری و زندان نیز مامورین متوجه آن‌ها نمی‌شوند و محفوظ می‌ماند. به هر حال گذرنامه چند نفر گم شده بود ولی گذرنامه ما و جمعی دیگر به دستمان رسید. وقتی گذرنامه‌ها رسید، دیدیم ویزای ما را داده‌اند ولی یک روز بیشتر برای ورود عربستان مهلت نداریم (زیرا ویزای ما تقریباً ۲۰ روز بیش صادر شده بود و به علت دستگیری فرد افغانی، اینک یک روز بیشتر از مهلت اعتبار آن باقی نمانده بود، و بایستی عجله می‌کردیم) لذا همان روز ماشینی گرفته حرکت کردیم و با سرعتی که داشت شب هنگام به مدینه رسیدیم و بعد از برگزاری اعمال حج، به ایران بازگشتیم. هنگام گرفتن ویزای حج در سوریه (که شرح آن گذشت) به حضرت رقیه علیه السلام عرض کرده بودم که اگر وسایل سفر ما به کربلا نیز فراهم شود، مجدداً به پابوش آمده و از آنجا، به کربلا خواهیم رفت. زمانی که از مکه به ایران برگشتیم، در سفارتخانه عراق در تهران برای سفر به کربلا اسم نویسی کردیم و در ضمن، آقا گذرنامه را به کسی داد که به طور سفارشی، برای ما ویزای سفر به عراق را بگیرد. ۳ هفته از آن تاریخ گذشت و خبری نشد. به نحوی که مایوس شدیم و خواستیم گذرنامه را از شخص مدکور بگیریم ولی او نداد و گفت، بگذارید باز هم نزد من باشد، بینم چکار می‌توانم بکن مدت کوتاهی نگذشت که اسم ما در روزنامه برای یک سفر ۷ روز به کربلا در آمد و همزمان با آن ویزای سفارشی نیز آماده شد. آقا گفت من هفت روزه به کربلا نمی‌روم و آنجا باید مدتی بیشتر بمانیم. لذا از ویزای سفارشی استفاده کردیم به کربلا مشرف شدیم. از آنجا که با حضرت رقیه علیه السلام عهد کرده بودیم که اگر سفر کربلا درست شود مجدداً به زیارت او خواهیم رفت، مسیر حرکت به عراق را از طریق سوریه قرار دادیم. پس از فراغ از زیارت مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، به ما گفتند چون روابط بین دولتین سوریه و عراق خوب نیست، باید از طریق اردن به بغداد بروید. من ترسیدم و به آقا گفتم: من سوار این ماشینها نمی‌شوم. در سوریه، یک حاج محمود شیرازی بود که نزدیک حرم حضرت رقیه علیه السلام به زوار منزل کرایه می‌داد و ما نیز وارد بر او بودیم. آقا از وی پرسید: آیا اینجا برای رفتن به بغداد، هواپیما ندارد؟ منزل ما می‌ترسد با ماشین برود. حاج محمود گفت: آری، امروز یک هواپیما از فرانسه به دمشق می‌آید، ۲ نفر از مسافرینش را پیاده می‌کند و سپس به بغداد می‌رود. من آن دو صندلی خالی را برای شما رزرو می‌کنم. شما سوار آن شوید و به بغداد بروید. ۲ بلیط هواپیما را برای ما گرفت و ما شب جمعه ساعت ۷ بعد از ظهر به فرودگاه دمشق رفتیم و از آنجا ساعت ۹ با هواپیما به سمت بغداد حرکت کردیم. هواپیما ساعت ۱۰ وارد فرودگاه بغداد شد. پس از پیاده شدن از هواپیما جمعی از سرنشینان گفتند ما به کاظمین علیه السلام می‌رویم، ولی آقا گفت: امشب شب جمعه و شب زیارتی آقا اباعبدالله الحسین علیه السلام است و من باید کربلا باشم. خوشبختانه، از نظر اسباب و اثاثیه سفر نیز سبکبار بودیم. یک سواری گرفتیم و سریع به کربلا رفتیم. حدود نیمه شب به کربلا رسیدیم و تا صبح بین حرم امام حسین علیه السلام و حرم حضرت ابوالفضل علیه السلام در رفت و آمد و زیارت بودیم. سفرمان در آن سال در عراق ۴۰ روز طول کشید و در پایان، سالم و خورسند به ایران بازگشتیم. رزقنا الله تعالی فی الدنیا زیارتهم و فی الآخرة شفاعتهم. خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر بیت الاحزان مرا امشب صفا دادی پدر با وصال خویش قلبم را شفا دادی پدر ز آتش هجران تو یک شب نه هر شب سوختم خوش به من در کودکی درس وفا دادی پدر در منای عشق رفتی یا به قربانگاه خون جان خود را در ره جانان کجا دادی، پدر؟ بر عزاداران خود امشب به ویران سرزدی اجر نیکویی به این صاحب عزا دادی پدر من در آغوش تو هر شب داشتم جا مرحبا خویش را امشب به دامانم تو جا دادی پدر همراه خود بر مرا، تا اهل عالم بنگرند دخترت را نیز در راه خدا دادی پدر نظم (میثم) (۳۲۱) برد دل از دوستان و شیعیان کز کرم او را تو طبع دلربا دادی پدر

دستهای کوچک دارد، ولی گره‌های بزرگ را باز می‌کند

۱۶. در اواخر ماه مبارک رمضان ۱۴۱۷ هجری قمری سیمای جمهوری اسلامی ایران (به مناسبت روز قدس) سریالی به نام بازمانده

نشان داد که قبلاً فیلم آن نیز با همین عنوان در سینماهای کشور نمایش داده شده بود سریال بازمانده، بر محور زندگی یک زن و مرد مسلمان فلسطینی (سعید و لطیفه) دور می زند که در جریان کشت و کشتار وحشیانه فلسطینیها توسط اسرائیلیها در سال ۱۹۴۸ در شهر حيفا به نحوی جانگداز به قتل می رسند و کودکی شیرخوار (به نام فرحان) از آنها باقی می ماند که پس از دو سه روز گرسنگی و تشنگی، همراه با خانه مسکونی پدر و مادرش (سعید و لطیفه) به تصرف و اشغال یک خانواده مهاجر صهیونیست (از اروپای شرقی) در می آید. خانواده صهیونیست، که بچه دار نمی شده اند، از دیدن بچه در خانه بسیار خوشحال شده او را در اختیار می گیرند و نام وی را از فرحان به موشه (تلفظ عبری موسی) تغییر می دهند. سرگذشت (فرحان)، نمادی گویا و غم انگیز از اشغال (فلسطین) و سیاست (یهودی کردن) آن از سوی صهیونیستهای زور گو و اشغالگر است. چندی بعد مادر بزرگ فرحان (موسوم به صفیه) پس از قتل پسر و عروسش (سعید و لطیفه)، به اسم دایه پیشین کودک خود را به خانه مزبور رسانیده و در صدد بر می آید که در اولین فرصت مساعد، نوه خویش (فرحان) را از چنگ صهیونیستها نجات بخشد. دیری نمی گذرد که خانواده صهیونیست عزم سفر به یافا می کنند قرار می شود بچه و صفیه را نیز همراه خود ببرند. وسیله نقلیه مورد نظر، قطاری بود که مقادیر بسیار زیادی مهمات نظامی سرباز اسرائیلی برای کشتار فلسطینیهای یافا می برد. ماجرا، با نشیبت و فرازهای مهیج خویش، سر انجام به اینجا منتهی می شود که مادر بزرگ (صفیه) از سوی همسر مبارز خود (رشید) ماموریت می یابد که یک چمدان پر از مواد منفجره را همراه خود به داخل قطار ببرد و در میان راه آن را منفجر سازد و خود با بچه بیرون ببرد در صحنه بسیار جالب و هیجانزای پایانی فیلم، صفیه فرحان را به بهانه تعویض لباس به یک کوپه خالی می برد و در آنجا ضامن انفجار چمدان را می کشد، سپس کودک را در آغوش فشرد و برای حفظ جان او، که نمادی از فلسطین در بند است، آیه الکرسی می خواند و آنگاه در حالیکه کودک را در بغل دارد از قطار در حال حرکت بیرون می پرد: صفیه جادر جا می میرد؛ قطار کمی بالاتر همراه با انبوه مسافران صهیونیست و تسلیحات مرگبارش منفجر می شود، و فرحان موسی وارد در چنگ فرعونیان اما در کنف حفظ خداوند تنها و بی سرپرست زنده مانده و باشیون خویش، در انتظار جلوه ای از لطف الهی باقی می ماند... فیلم بازمانده در سوریه ساخته شده و هنر پیشه های آن تماماً سوری و مصری هستند، ولی کارگردان آن یک هنرمند ایرانی به نام آقای سیف الله داد است. بازمانده، برای نخستین بار در جشنواره فیلم دمشق نمایش داده شده و خاصه به دلیل صحنه فینال (پایانی) آن، از سوی طبقات مختلف مردم مورد استقبال بی سابقه قرار گرفت. به قول کارگردان فیلم (در مصاحبه با مجله نیستان، ش ۸، اردیبهشت ۱۳۷۵ شمسی، ص ۶۰): (فیلم به ۵ نوبت نمایش اضافه کشیده شد. سالن سینمای جشنواره، ۳۰۰ نفری بود ولی به علت هجومی که مردم برای دیدن فیلم آورده بودند، اینها مجبور شدند که یک سالن ۱۵۰۰ نفره را تدارک ببینند که فیلم را در چند نوبت در آنجا نمایش دادند به اضافه دانشگاه و غیره... بعد از اینکه فیلم جلسات اول و دوم نمایش عادی خود را داشت و انعکاس خیلی شدید مطبوعاتی پیدا کرد، همه مردم شائق شده بودن که این فیلم را ببینند و آن هجومها به وجود آمد. من به کرات در پایان فیلم شاهد این بودم که زنها با چشمان خیس و گریان بیرون می آمدند و مردها با بغض خیلی از کسانی که در قضایای فلسطین استخوان خرد کرده بودند به شدت احساس خوشایند خودشان را با فیلم می گفتند) جالب این است که به گفته آقای سیف الله داد، کارگردان فیلم بازمانده: در خود فیلمنامه و سناریوی فیلم چنین پایان زیبا و بسیار مهیجی پیش بینی نشده بود و کارگردان در یافتن چنین خاتمه دل انگیزی برای فیلم، مرهون توسل به حضرت رقیه علیه السلام در دمشق بوده است. آقای داد، در همان مصاحبه (ص ۶۷) در توضیح ماجرا می گوید: موضوع فیلم (در جریان مطالعات تاریخی و سایر عوامل به شدت تغییر کرد و بعد یک جایی به داستان حضرت موسی پیوند خورد و جنبه گویاتری پیدا کرد و کل سناریو چهار یا پنج بار بازنویسی شد و از اول تا آخر همه چیزش به هم می ریخت و دوباره با حوصله آن را می نوشتم. فصل فینال چیزی که الان می بینیم، فصلی است که من اصلاً در سناریو نوشته بودم. یعنی در اولین نسخه، فیلم در ایستگاه قطار تمام می شد. در دومین نسخه، فیلم در قطار در حال حرکت تمام می شد. امام

موقع فیلمبرداری احساس کردم که ایرادهایی وجود دارد. مثلاً رشید، یعنی پدر بزرگ بچه، هم در ایستگاه قطار از بین می‌رفت. بعد در جریان ساخت فیلم، صحنه را با همان دیالوگها، جابه‌جا کردم و این برای خودم و بچه‌ها جالب بود که از دیالوگهای یک آدم سالم برای یک آدم در حال موت استفاده می‌کردم. یعنی او در حالت عادی می‌گفت که: اگر من نتوانستم چمدان را بگیرم، غسان هست و اگر او نبود مریم هست. ولی در حین اجرا دیدم که چیز خوبی نمی‌شود و بهتر است که زودتر تکلیف رشید را روشن کنم، این را برای دوستان خودم می‌گویم، با توجه به اعتقاداتشان. احساس می‌کردم دیگر نمی‌دانم پایان فیلم را باید چه کار کنم، یعنی سناریو را داشتم ولی برایم کافی نبود. خیلی فکر کردم، یک یا دو هفته هم بین تمام شدن بخشهای قبلی فیلم و شروع فیلمبرداری در ایستگاه قطار فاصله افتاد. ما فیلمبرداری می‌کردیم ولی بچه‌ها هم می‌دیدند که من با سناریو پیش نمی‌روم و من فقط شب به شب می‌فهمیدم که باید چه کار بکنم و این هم بر می‌گشت به آن که من دچار چنان استیصال شدم که دست کمی از استیصال خود صفیه نداشت. البته هیچ وقت رفتاری نمی‌کردم که دیگران فکر کنند که من نمی‌دانم چه کار کنم نهایتاً به حضرت رقیه متوسل شدم. این توسل و نذرها سبب شد که به نظر خودم، یکی از درخشانترین فینالهای فیلم ایجاد شود. در دمشق وقتی برای بار آخر به جشنواره رفته بودم، دیدم که فینال فیلم چه تاثیری روی همه گذاشت و پیداست که در فینال فیلم چیزی خارج از نفس ما به آن خورده است. بعد از جشنواره در جلسه اول، خداحافظی کردم و رفتم به حرم حضرت رقیه برای تشکر کردن. البته این حرفها در عالم سینما و روشنفکرها خیلی معنا ندارد ولی این شد و من آنجا متوجه شدم که می‌شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهراً اصلاً نبایست به تو بدهند. مثل آن آیه‌ای که می‌گوید اگر بر خدا توکل کنید از جاهایی که حساب نمی‌کنید به شما روزی می‌رسد. به نظر خودم و به نظر تمام بچه‌هایی که فیلم را دیده‌اند خیلی تعجب آور بود که آدمهایی را می‌دیدیم که به نظر می‌آمد هیچ وابستگی مذهبی ندارند ولی فینال فیلم زیر و رویشان می‌کرد و تکانشان می‌داد. این نفس مال حضرت رقیه است و بی‌معرفتی و ناشکری است اگر این را در یک جایی نگوئیم. راستی آیا تاکنون اندیشیده‌ایم که وجود مرقده مطهر حضرت رقیه و عمه بزرگوارش زینب کبری سلام الله علیهما در شام، به لطف الهی، چه برکاتی از حیث حفظ منطقه از دستبرد صلیون در قرون وسطی و نیز تجاوز صهیونیستهای خون آشام و جلوگیری از اجرای نقشه (نیل تا فرات) آنان در عصر حاضر داشته است؟ و آیا تاکنون برای نجات (قدس) در بند، انسان دلسوخته‌ای دست توسل به این دو گنج پنهان شام زده است؟ آقای سیف الله داد، که گوشه‌ای از قدرت شگرف نازدانه ابا عبدالله الحسین علیه السلام را در یک تجربه معنوی به چشم دیده است، می‌گوید: (من آنجا متوجه شدم که می‌شود چیزهایی را از کسانی گرفت که ظاهراً اصلاً نبایست به تو بدهند) آری، رقیه علیه السلام دستهایی کوچک دارد ولی گره‌های بزرگ را باز می‌کند.

زبان حال رقیه بنت الحسین علیه السلام

صبا به پیر خرابات از خرابه شام ببر ز کودک زار، این جگر گداز پیام که ای پدر ز من زار هیچ آگاهی که روز من شب تار است و صبح روشن شام به سرپرستی ما سنگ آید از چپ و راست به دلنوازی ماها ز پیش و پس دشنام نه روز از ستم دشمنان تنی راحت نه شب ز داغ دل آرامها دلی آرام به کودکان پدر کشته، مادر گیتی همی ز خون جگر می‌دهد شراب و طعام چراغ مجلس ما شمع آه بیوه زنان انیس و مونس ما ناله دل ایتم فلک خراب شود کاین خرابه بی سقف چه کرده باتن این کودک گل اندام دریغ و درد کز آغوش نار افتادم به روی خاک مذلت، به زیر بند لثام به پای خار مغیلان، به دست بند ستم ز فرق تا قدم از تازیانه نیلی قام به روی دست تو طوطی خوش نوا بودم کنون چو قمری شوریده ام میانه دام به دام تو چو طوطی شکر شکن بودم بریخت زاغ و زغن زهر تلخم اندر کام مرا که حال ز آغاز کودکی این است خدای داند و بس تا چه باشدم انجام هزار مرتبه بدتر ز شام ماتم بود برای غمزدگان صبح عید مردم شام به ناله شررانگیز بانوان حجاز به نغمه دف و نی شامیان خون آشام سر تو بر سر نی

شمع ، ما چو پروانه به سوز و ساز زنا سازگاری ایام شدند پردگیان تو شهره هر شهر دریغ و درد ز ناموس خاص و مجلس عام سر برهنه به پا ایستاده سرور دین یزید و تخت زر و سفره قمار و مدام ز گفتگوی لبت بگذرم که جان به لب است کراست تاب شنیدن ، کرا مجال کلام ؟

بخش چهارم: آثار و ابنیه تاریخی شام

فصل اول: سرزمین شام از دیدگاه قرآن و روایات

آیات و روایاتی در توصیف و تمجید از شام و بخصوص از دمشق در دست است که بعضی از آنها شایان توجه می باشد . از جمله آیات مزبور این آیه شریفه است : یا قوم ادخلوا الارض المقدسه التي كتب الله لكم . . . (۳۲۲) خدای تعالی (آن زمان که بنی اسرائیل هنوز به جرم سرپیچی از فرمان پیامبر ، مغضوب و مطرود در گاه الهی قرار نگرفته بودند) به آنان خطاب می کند : به سرزمین مقدسی که خدای تعالی به نام شما ثبت کرده است داخل شوید . در روایات عامه و خاصه وارد شده است که مقصود از زمین مقدس ، کشور شام است . محدث جلیل صاحب تفسیر شریف صافی در ذیل همین آیه شریفه به نقل از تفسیر عیاشی از امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود : (الارض المقدسه یعنی الشام) مقصود از زمین مقدس ، شام است صاحب مجمع البیان نقل می کند که مقصود از ارض مقدسه ، دمشق و فلسطین و قسمتی از اردن است . و این مکان از آنرو مقدس خوانده شده که چون جایگاه انبیا و مومنین بوده از آلودگی به شرک ، پاک و پاکیزه بوده است در بعضی از کتب آمده است که چون ابراهیم علی نبینا و آله و علیه السلام در کوه لبنان اقامت گزید ، پس از مدتی علاقمند شد که دیداری از ارض مقدس بکند . خدای تعالی به او وحی فرمود که بر فراز قله کوه بر شو و نگاه کن ، هر چه که در چشم انداز تو قرار گیرد مقدس است . آن حضرت نگاه کرد ، دمشق و فلسطین و اردن در دیدگاه حضرتش قرار گرفت . (نزل ابراهیم علیه السلام بجبل لبنان ، و اقام به مده ، فاشتاق الی الارض المقدسه ، فاوحی الله الیه : اصعد علی راس الجبل و انظر ، فما ادرك نظرك فهو مقدس ، فنظر فانتهی نظره الی دمشق و فلسطین و الاردن . رواه مقاتل و الكلبي) (۳۲۳) دیگر از آیات ، آیه شریفه سوره اسرا است : (سبحان الذی اسرى بعبده لیلا من المسجد الحرام الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله) (۳۲۴) منزه است آن خدایی که بنده اش را شب هنگام از مسجد الحرام به مسجد اقصی برد ، همان مسجد اقصی که اطراف و جوانبش را مبارک ساختیم گفته اند مقصود از اطراف مسجد اقصی که مبارک شده ، دمشق و فلسطین است . چهار قصر از بهشت در دنیا از نظر احادیث اسلامی از طرق خاصه سفینه البحار - قدس باب فضل بیت المقدس الاسرا الی المسجد الاقصی الذی بار کنا حوله (امالی) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرموده : چهار قصر از بهشت در دنیا است : مسجد الحرام و مسجد الرسول صلی الله علیه و آله و مسجد بیت المقدس و مسجد کوفه (من لایحضره) از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده که فرمود : یک نماز در بیت المقدس معادل هزار نماز است ، و یک نماز در مسجد اعظم معادل صد نماز است ، و نمازی در مسجد قبیله معادل بیست و پنج نماز است و نمازی در مسجد بازار معادل دوازده نماز است . و نماز مرد در خانه خود یک نماز است (لالی الاخبار) از طریق خاصه روایات کثیره است که مسجد الحرام به صد هزار نماز است و مسجد پیغمبر صلی الله علیه و آله (در مدینه) به ده هزار نماز است و هر کدام از مسجد کوفه و مسجد الاقصی به هزار نماز است و مسجد جامع برای جمعه و جماعات و اگر چه متعدد باشد صد نماز است . و مسجد قبیله مانند مسجد محله در بلد ، بیست و پنج نماز است . و مسجد بازار به دوازده نماز است و مسجد زن خانه او است . از ابن عباس آمده که ارض مقدس همان فلسطین است خدا آن را از آن جهت تقدیس کرده که حضرت یعقوب علیه السلام در آن متولد شد و آن مسکن پدر او حضرت اسحاق و حضرت یوسف علیه السلام بود ، و همه بعد از مرگ جنازه شان به سرزمین فلسطین انتقال یافت . مقبره همه در شهر خیل الرحمن

است و جنازه حضرت یوسف علیه السلام را از مصر آوردند و در آنجا دفن کردند . ساختمان بنای بیت المقدس بر دست حضرت داود و حضرت سلیمان علیه السلام بوده است . تجلیل امپراطوران از بیت المقدس همین که روم بر فارس غلبه کرد (هراکلیوس امپراطور) خسرو پرویز را شکست داد بیت المقدس را پس گرفت (حتی تا به مدائن پایتخت ایران آمد و صلیب عیسی علیه السلام را از مدائن پس گرفت) و برای شکر گزاری آنکه بیت المقدس را گرفته امپراطور روم پیاده از مرز ایران به بیت المقدس آمد زیر پای او گل و ریاحین افشانند بر گل و ریاحین تا بیت المقدس پیاده قدم زد . (۳۲۵) منتخبات التواریخ (نوشته حصنی) از سهیلی نقل می کند که گفته است : مراد از (بار کنا حوله) شام است ، و شام در لغت سریانی به معنای پاکیزه است ، و به آن از آن جهت شام گفته شده ، که سرزمینی پاکیزه است و نعمتش فراوان نیز در آیات شریفه : (قلنا یا نار کونی بردا و سلاما علی ابراهیم و ارادوا به کیدا فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطا الی الارض الی بارکنا فیها للعالمین) و آیه : (تجری بامرہ الی الارض الی بارکنا فیها . . .) (۳۲۶) مقصود از (بار کنافیه) در هر دو آیه شام است مرحوم خراسانی در منتخب التواریخ از روضات نقل می کند که ابوبکر خوارزمی آورده است : (جنات الدنیا اربع : غوطه دمشق و صفد سمرقند و شعب بوان و ابله البصره . و افضلها غوطه دمشق) باغهای بهشتی دنیا چهار است : غوطه دمشق و . . و غوطه دمشق از همه بهتر است در روایات عامه ، مدح بلیغی از شام ، خصوصا دمشق شده است - هر چند به احتمال قوی بیشتر آنها روایاتی است که وعاظ السلاطین به منظور جلب رضایت دولتمردان و یا توجیه جنایات آنان جعل کرده اند . مخصوصا ابو هریره - راوی زبر دست عامه - روایات عجیبی در این باره دارد . از جمله می گوید : چهار شهر از شهرهای بهشت است : مکه و مدینه و بیت المقدس و شام نیز می گوید : (رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : پس از من فتنه هایی روی خواهد داد ، عرض شد ، یا رسول الله چه دستور می فرمایید ؟ فرمود : شام را رها نکنید (ستکون فتن قیل یا رسول الله فما تا مرنا ؟ قال علیکم بالشام) و این در حالی است که شام پس از پیامبر صلی الله علیه و آله حدود یک قرن جایگاه بوزینگان اموی گردید و امام باقر علیه السلام از مردم آن به بدی یاد می کرد . محدث جلیل ، فیض کاشانی (قدس سره) در تفسیر صافی از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت می کند که فرمود : چه زمین خوبی است شام ، و چه مردم بدی هستند اهل شام ، و چه بلاد بدی است مصر . بدانید که آنجا زندان کسانی است که خدای تعالی بر آنها غضب کرده است ، و داخل شدن بنی اسرائیل به مصر نبود مگر به علت سرپیچی آنها از فرمان خدا . زیرا خدای تعالی فرمود : داخل شوید به زمین مقدسی که خداوند به نام شما نوشته است یعنی شام . ولی آنان از داخل شدن به شام خودداری کردند ، و به جزای این سرپیچی چهل سال در بیابانها مصر سرگردان شدند و پس از چهل سال سرگردانی داخل مصر شدند ، و فرمود : تا توبه نکردند و خداوند از آنان راضی نشد از مصر در نیامده و داخل شام نشدند . (نعم الارض الشام ، و بئس القوم اهلها ، و بئس البلاد مصر ، اما آنها سجن من سخط الله علیه ، و لم یکن دخول بنی اسرائیل الا معصیته منهم لله . لان الله قال ادخلوا الارض المقدسه الی کتب الله لکم ، یعنی الشام ، فابوا ان یدخلوها بعد اربعین سنه . قال : و ما خروجهم من مصر و دخولهم الشام الا بعد توبتهم و رضاء الله عنهم) (۳۲۷) در تفسیر امام حسن عسکری علیه السلام آمده است : که وقتی خبر سر پیچی معاویه لعنه الله علیه به امیر المومنین علیه السلام رسید گفته شد که صد هزار نفر با او هستند فرمود : از کدام طایفه اند ؟ گفتند از اهل شام . فرمود : نگویید اهل شام و لکن بگویید اهل شومی . اینان از فرزندان مصرند که به زبان داود لعن شدند ، و خداوند بعضی از آنان را بدل به میمون و خوک ساخت . (لما بلغ امیر المومنین علیه السلام امر معاویه ، و انه فی ماه الف قال : من ای القوم ؟ قالوا من اهل الشام . قال : لاتقولوا من اهل الشام ، و لکن قولوا من اهل الشوم ، هم من ابنا مصر ، لعنوا علی لسان داود ، فجعل منهم القرده و الخنازیر) (۳۲۸)

فصل دوم : آثار و ابنیه تاریخی شام

منطقه شام، مخصوصاً دمشق، به خاطر لطافت هوا و وفور نعمت و مهمتر از آن، حساسیت سیاسی - نظامی منطقه، همواره مورد توجه طاغوتها و ابر قدرتها بوده، و نیز به علت سابقه تاریخی دارای بناهای مهم و مشاهد و مزارهایی است که مقداری از آن ذیلاً ذکر می شود:

الف - آثار تاریخی شام، از عهد پیامبران (ص)

منتخبات التواریخ، اثر محمد ادیب آل تقی الدین الحصنی، از سفرنامه ابن بطوطه نقل می کند که قاسیون کوهی است در شمال دمشق، و صالحیه در دامنه آن کوه واقع شده، و مشهور است که کوه با برکتی است، زیرا همیشه انبیا علیه السلام بر آن کوه بر شده اند، و از مشاهده کریمه آن کوه، غاری است که حضرت ابراهیم علیه السلام در آن غار تولد یافته. غاری است تنگ و مسجدی بزرگ و صومعه ای عالی بر آن کوه است، و داستان مشاهده حضرت ابراهیم علیه السلام ستاره و ماه و آفتاب را که در قرآن آمده است از این غار بوده است، و مقام آن حضرت در پشت این غار است که حضرت هنگامی که از غار بیرون می آمده آنجا می نشست است. در نزدیکی این غار محل دیگری است به نام (مغارالدم) یعنی غار خون بر فراز آن غار سنگ سرخی است که چون قابیل، هابیل را کشت و جسدش را کشان کشان تا این غار آورد، خدای تعالی اثر خون هابیل را بر آن سنگ باقی نگاهداشته است. و گویند که در آن غار حضرت ابراهیم و موسی و عیسی و ایوب و لوط علیه السلام نماز خوانده اند، و در آنجا مسجدی هست که باید برای ورود به آن از پله ها بالا رفت و چند خانه و اطاقک برای سکونت آنجاست. نیز بر فراز کوه کهنی است که منسوب به آدم علیه السلام است و بنایی دارد و پایینتر از آن (غار جوع) است. قزوینی و ابن الوردی هم گفته اند که (به طور خلاصه): کوه قاسیون مشرف بر دمشق است، و در آن آثار انبیا و غارها و کهفها است، از جمله (غار خون)، و گویند که قابیل، هابیل را در آن غار کشته است، و در آنجا سنگی است که می گویند با آن سنگ قابیل فرق هابیل را شکافته و غار دیگری آنجا است که (غار جوع) ش می نامند. شهاب مینی نیز نقل می کند که: کوه قاسیون مشرف بر دمشق است، و در دامنه اش شهرکی است معروف به صالحیه که در قدیم به آن (قریه النخل) یا (قریه الجبل) می گفتند، و در دامنه کوه قبرهای بی شماری از انبیا و صلحا وجود دارد، که با گذشت روزگار از بین رفته، و تنها قبر ذی الکفل علیه السلام ظاهراً باقی مانده است. اثر باستانی دیگر، کهنی است که در قرآن از آن یاد شده است بنا بر قولی، و لکن قول صحیح آن است که آن کهن در طرسوس است، و در آن است، و در این کوه مقام چهل نفر از ابدال بود، که در آنجا مشغول عبادت بوده اند که مشهور است و برای استجاب دعا روی به آن می آورند، و پهلوی این مقام (غار خون) است، و اندکی بالاتر از این مقام جایی است که برای استجاب دعا مجرب است و آن را (مستغاث) گویند و ارباب حوائج به آنجا می روند تا دعا کنند.

ب - آثار تاریخی شام، از دوران اسلام

۱. مسجد جامع دمشق در شام

از بناهای تاریخی شام، مسجد جامع دمشق است، که از عجایب آن شهر به شمار می آید، این مسجد را ولید بن عبد الملک به سال ۸۶ یا ۸۷ یا ۸۸ بنا نموده، و خراج هفت سال کشور را در آن مسجد خرج کرده است، و مورخین مطالبی اغراق آمیز درباره آن گفته اند. ابن بطوطه گوید: مسجد دمشق بزرگترین مسجد دنیاست از نظر اجتماع مردم در آن و محکمترین آنها از نظر ساختمان، و بدیع ترینشان از حیث زیبایی و بهجت و جمال، که ماندی برای آن معلوم نشده و شبیهی ندارد. سپس خصوصیات بنا و ستونها و محرابها و قبه النسر و دیگر خصوصیات آن را شرح می دهد. گفتار مورخان هر چه باشد، انصاف آن است که

بگویم زیبایی فوق العاده مسجد و دقت صنعت آن مخصوصا در حجاریهای محراب و منبر غیر قابل انکار و اعجاب انگیز است. در وسط مسجد گنبدی است به نام قبه النسر که بر چهار ستون استوار بوده و از زیبایی خاصی برخوردار است، و در دو طرف آن به دو ردیف یعنی محاذی هر یک از چهار ستون قبه النسر، ستونهای سنگی زیبایی کار گذاشته اند، هر ردیف به تعداد ده ستون که مجموعا چهل ستون می شود. نیز در قسمت غربی آن چاهی است و حوض سنگی یی که چاه را پر کرده اند و دهانه چاه با سنگی استوانه ای مشخص است یا قوت حموی در معجم البلدان نقل کرده که جامع دمشق را ولید بن عبدالملک بن مروان در سال ۸۷ یا به قولی ۸۸ بنا کرده و تلاش زیادی را در عمارت مسجد متحمل شده است. نیز به گفته یا قوت: برای آن چهار در قرار دادند: در طرف شرق باب جیرون، در طرف غرب باب البرید، در سمت قبله باب الزیاره، و در مقابل آن (پشت به قبله) باب الفرادیس. (۳۲۹) آتش سوزی در مسجد جامع دمشق احمد غسان سباتو، یکی از نویسندگان عرب، در کتابش (دمشق فی دوائر المعارف العربیه و العالمیه، ص ۱۱۹) درباره مسجد جامع دمشق می گوید: از خراج شام مدت ۲ سال، و بنابر قولی بیشتر از خراج ۲ سال، برای بنا و تزئین مسجد جامع دمشق استفاده کردند، تا آنکه به صورت یکی از زیباترین مساجد در پایتخت خلافت اسلامی در آمد. مسجد مزبور تا سال ۴۶۱ به همان صورت باقی ماند. در این سال، که عصر حکومت فاطمین بود، آتش سوزی مهیبی در مسجد رخ داد، و بعد از آن نیز شش بار آتش سوزی در مسجد تکرار شد که آخرینش در سال ۱۳۱۰ هجری قمری واقع شد. وی همچنین بیان می کند که مسجد جامع دمشق ابتدا کلیسا بوده که امپراطور (کیودسیوس اول) آن را بنا کرده بود. (۳۳۰) ابن عساکر، یکی از مورخین بنام، که هشتاد جلد کتاب در مورد تاریخ دمشق تألیف کرده است، نقل می کند که: مسجد جامع دمشق یکی از کلیساهای نصاری بود. هنگامی که دمشق فتح شد مسلمانان در یک قسمت آن نماز می خواندند و نصاری در قسمت دیگر، تا اینکه به وسیله ولید بن عبدالملک بن مروان نصف دیگر آن نیز از نصاری گرفته شد، و تماما به صورت مسجد در آمد. (۳۳۱) صاحب کتاب زیارات الشام در توصیف مسجد جامع دمشق از جمله چیزهایی که ذکر می کند (صخره القربان) است. وی می گوید: نزدیک دری که (باب الساعات) نامیده می شود صخره بزرگی است که در گذشته بر روی آن قربانی می گذاشتند. ابن عساکر نیز در تاریخ خود نقل کرده است که قربانی را روی صخره قرار می دادند، چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت، و چنانچه مقبول واقع می شد آتش می آمد و آن را در بر می گرفت، و چنانچه مقبول نمی افتاد به حال خود باقی می ماند. (۳۳۲) یا قوت حموی، صاحب معجم البلدان، نیز نظیر این قول را بیان می کند. ابن عساکر همچنین می گوید: مسجد علی بن الحسین علیه السلام در جامع دمشق معروف است، و آن حضرت در قسمت شمال شرقی مسجد در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می خوانده است. (۳۳۳) شبستان مسجد شبستان کنونی مسجد، ۱۵۱۳۲ متر مربع وسعت دارد و دارای ۴۴ ستون و ۲ طبقه می باشد. این شبستان از سه قسمت تشکیل شده، که قسمت وسط آن دارای گنبد بزرگی به نام (عقاب) است. منبری در داخل مسجد وجود دارد که معروف است حضرت امام سجاد زین العابدین علیه السلام خطبه خود را در زمان یزید بن معاویه لعنه الله علیهما بر فراز منبری که آن روز در محل آن قرار داشت، ایراد کرده است. همچنین در قسمت دیگری از داخل مسجد، گنبد کوچکی روی چهار ستون قرار دارد که به مقام امام زین العابدین معروف است و گفته می شود که حضرت در آنجا استراحت می کرده است. در کنار مسجد یاد شده در قسمت شرقی مسجد، مقام راس الحسین علیه السلام قرار گرفته است که زیارتگاه شیعیان می باشد. (۳۳۴)

۲. مقام انبیا علیه السلام در مسجد جامع دمشق

الف. محل دفن و مرقد مطهر سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام مرقد شریف سر مقدس حضرت یحیی علی نبینا و آله و علیه السلام در این مسجد است. و امام مرقد بدن شریف آنحضرت طبق آنچه تاریخ منتخبات التواریخ می نویسد در مسجد دلم در یکی

از نواحی دمشق به نام زبدانی است. صاحب تاریخ فوق، از زید بن واقد نقل می‌کند که من هنگامی که می‌خواستند مسجد دمشق را بنا کنند، سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام را مشاهده کردم، که از زیر یکی از ارکان قبه مسجد بیرون آوردند و پوست صورت آن حضرت و حتی موی سر مبارک تغییری نکرده بود. و هم در آن کتاب است که زید بن واقد گوید: موقعی که مسجد جامع دمشق را می‌ساختند من از طرف ولید سر کارگر بودم، ناگاه گودالی باز شد، و غاری نمایان گشت. جریان را به ولید گزارش دادیم، چون شب فرا رسید ولید خودش در حالیکه پیشاپیش او شمع گرفته بودند آمد و به اندرون آن غار رفت، دیدیم که کنیسه و نمازخانه کوچکی است به مساحت ۳ ذرع و در ۳ ذرع، و صندوقی آنجاست، ولید در صندوق را گشود، در میان آن صندوق سبدی بود که در میان آن، سر حضرت یحیی علیه السلام بود، و بر آن سبد نوشته بود: (هذا راس یحیی بن زکریا) ولید دستور داد که سر مقدس را به جایگاهش برگردانند، و ستونی را که بر قبر می‌گذارند با بقیه ستونها امتیازی داشته باشد. (۳۳۵) یحیی علیه السلام این بنده صالح خدا فرزند زکریاست، که خدای تعالی او را در سن پیری، زکریا، به وی عطا فرمود چنانچه آیات اول سوره مریم به آن اشاره می‌کند: (کهیص * ذکر رحمہ ربک عبده زکریا...) الایات. (۳۳۶) این بزرگوار در دوران کودکی به مقام بزرگ نبوت نائل آمد (... و اتیناه الحکم صیبا) (۳۳۷) و آنقدر در نزد خدای تعالی مقام و منزلت داشت که امام محمد باقر علیه السلام بر حسب روایت کافی شریف فرمود: هر وقت خدای تعالی را می‌خواند، جواب (لیک یا یحیی) از خداوند می‌شنید. او با این مقام ارجمند آنقدر از خوف خدای تعالی گریست که گوشت گونه‌های صورتش فرو ریخت پاره نمدی بر صورت خود می‌گذاشت تا اشک چشمهایش را به خود بگیرد و بر صورت مبارکش جاری نشود، که اشک نمکین است و سوزش زخم را می‌افزاید. (۳۳۸) بجز مرقد مطهر سر حضرت یحیی علیه السلام در مسجد جامع دمشق قبور دیگری نیز از انبیا علیه السلام است که تاریخ منتخب التواریخ از صاحب روضه الانام نقل می‌کند که گفته است قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار جنوبی مسجد جامع دمشق است، مقابل سر مبارک حضرت یحیی علیه السلام، ولی نشانه ظاهری ندارد. و هم او گفته است که شمار زیادی از مورخین دمشق این مطلب را ذکر کرده‌اند. ب- قبر هود علیه السلام و هروی نیز در اشارات گفته است که قبر حضرت هود علیه السلام در دیوار سمت قبله مسجد است و بعضی از مورخین نقل کرده‌اند که نزد قبر حضرت هود علیه السلام سنگ قبری است که بر آن نوشته شده: (وقضی ربک ان لا تعبدوا الا اياه ولالوالدین احسانا) (۳۳۹) انا هود بن الجلود بن عاد بن عوص بن سام بن نوح. قال: جئتهم بالرساله و بقیة فیهم مده عمر فکذبونی فاخذهم الله بالریح العظیم) یعنی: فرمان خداوندی است که بجز او کسی را نپرستید و به پدر و مادر نیکی کنید، منم هود بن... گوید من از طرف خداوند پیام آوردم و تمام عمرم را در میان مردم بودم ولی آنان دروغگویم پنداشتند، پس خداوند آنان را به وسیله بادی سهمناک گرفتار کرد. (۳۴۰) ج. مقام حضرت خضر علیه السلام حضرت خضر نبی علیه السلام همواره در این مسجد نماز می‌گذاشت، در سمت شرقی قبله (جنوب شرقی) نزدیک مناره شرقی بوده است، اکنون نزدیک به محراب اصلی مسجد و به موازات مقام هود علیه السلام بر دیوار قبله عنوان (هذا مقام خضر النبی علیه السلام) بر تابلویی سبز دیده می‌شود. شایان گفتن است در بسیاری از نقاط سوریه مقام حضرت خضر علیه السلام دیده می‌شود. آن حضرت بر اساس روایات تا ظهور حضرت حجه بن الحسن العسکری (عجل الله تعالی فرجه الشریف) زنده هستند، پس از ظهور حضرت او هم خواهد آمد و در پشت سر حضرت نماز خواهد خواند و یارانش را به یاری حضرت امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) دعوت خواهد کرد. د- مکان نزول حضرت عیسی علیه السلام مسلم از اوس بن اوس و از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرده است که حضرت عیسی بن مریم علیه السلام کنار مناره شرقی دمشق، یعنی مسجد جامع دمشق نزول خواهد کرد و کنار قطعه سنگی که حضرت موسی علیه السلام در (کوه طور) با عصای خود بر آن زد و دوازده چشمه جاری شده وجود دارد. (۳۴۱)

۳. مرقد اهل بیت علیه السلام در شام

۱. آرامگاه حضرت زینب علیها السلام در جنوب شرقی دمشق، پایتخت کشور سوریه، قبری واقع شده است که در سالهای اخیر به صورت وسیع و بسیار آراسته و با شکوه تجدید بنا شده است. دلایل و شواهد فراوانی گواهی می‌دهد که قبر حضرت زینب کبری علیها السلام دختر امیر مومنان علیها السلام همین قبر است، منتها دانشمندان گاهی از او به عنوان (ام کلثوم علیها السلام) و گاهی به نام (زینب علیها السلام) یاد کرده‌اند. توضیح اینکه مورخان نام صاحب این قبر را چهار گونه ذکر کرده‌اند: ۱. عده‌ای از او فقط با نام ام کلثوم علیها السلام یاد کرده‌اند ۲. گروهی او را زینب مکنی به ام کلثوم علیها السلام دانسته‌اند و گاهی این را نیز اضافه کرده‌اند که وی دختر حضرت زهرا علیها السلام بوده است. ۳. دسته سوم او را زینب صغری مکنی به ام کلثوم علیها السلام می‌دانند و می‌گویند: او همسر محمد بن عقیل و مادرش کنیز بوده است ۴. و بالاخره گروهی از دانشمندان شیعه و سنی تصریح کرده‌اند که کسی که در قریه راویه دفن شده است، زینب کبری دختر امیر مومنان علیها السلام است که مادرش حضرت زهرا علیها السلام بوده است. می‌توان این اقوال را بدین گونه جمع کرد که چون بنا به دلایل متعددی که دانشمندان ما ارائه کرده‌اند، کنیه زینب کبری علیها السلام ام کلثوم بوده است، لذا اختلافی میان نظریه یکم و دوم و چهارم وجود ندارد. نیز با توجه به اینکه نظریه سوم، دلیل روشن تاریخی ندارد و دانشمندان ما این نظریه را رد کرده‌اند، نتیجه می‌گیریم که صاحب قبر مزبور حضرت زینب کبری علیها السلام دختر بزرگ امیر مومنان علیها السلام و فاطمه زهرا علیها السلام است. امام اینکه حضرت زینب علیها السلام چرا و چگونه به شام سفر کرده و چگونه در آنجا در گذشته است؟ و نیز اینکه آیا وی در سال قحطی همراه همسرش، عبدالله بن جعفر علیها السلام، به آنجا سفر کرده و یا در فاجعه حره و حمله سپاه یزید به مدینه به شام آمده است؟ در منابع قدیم چیزی در این زمینه به چشم نمی‌خورد. البته در بعضی از کتابهای متأخرین و معاصرین جریان سفر این بانوی بزرگ نقل شده است، ولی صحت و جزئیات آن روشن نیست. از حافظ شمس الدین محمد بن طولون دمشقی متوفی ۹۵۲ هجری نقل شده است که وی در کتابی که درباره زندگی حضرت زینب علیها السلام تالیف نموده نوشته است که حضرت زینب علیها السلام در جریان فاجعه (حره) (سال ۶۲ هجری) به شام سفر کرد. اما مرحوم علامه امینی از کتاب تحیه اهل القبور بالماثور نقل می‌کند که: زینب کبری علیها السلام در زمان عبدالملک مروان در سال قحطی همراه همسرش عبدالله بن جعفر به شام رفت تا عبدالله در آنجا به قرا و مزارعی که داشت رسیدگی کند. زینب علیها السلام در آن مدت در گذشت و در آنجا به خاک سپرده شد. اعتماد السلطنه نیز در کتاب (خیرات حسان) در این زمینه می‌نویسد: (اما تربت زینب کبری علیها السلام به اصح روایات در یکی از قرای شام است. سال مجاعه که در مدینه اتفاق افتاد، عبدالله جعفر با عیال به سمت شام روانه شد و در ایام توقف در قریه‌ای که اکنون مزار زینب کبری آنجاست، آن بانوی معظمه ناخوش شده و به آن مرض درگذشت و همانجا به خاک رفت. (۳۴۲) عقیله بنی هاشم زینب کبری علیها السلام زینب کبری علیها السلام روز پنجم جمادی الاول سال ۵ یا ۶ هجرت در مدینه چشم به جهان گشود. خبر تولد نوزاد عزیز، به گوش رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید. رسول خدا صلی الله علیه و آله برای دیدار او به منزل دخترش حضرت فاطمه زهرا علیها السلام آمد و به دختر خود فاطمه علیها السلام فرمود: (دخترم، فاطمه جان، نوزادت را برایم بیاور تا او را ببینم) فاطمه علیها السلام نوزاد کوچکش را به سینه فشرد، بر گونه‌های دوست داشتنی او بوسه زد، و آنگاه به پدر بزرگوارش داد. پیامبر صلی الله علیه و آله فرزند دلبندهای عزیزش را در آغوش کشیده صورت خود را به صورت او گذاشت و شروع به اشک ریختن کرد. فاطمه علیها السلام ناگهان متوجه این صحنه شد و در حالیکه شدیداً ناراحت بود از پدر پرسید: پدرم، چرا گریه می‌کنی؟ رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: (گریه ام به این علت است که پس از مرگ من و تو، این دختر دوست داشتنی من سرنوشت غمباری خواهد داشت، در نظرم مجسم گشت که او با چه مشکلات دردناکی روبرو می‌شود و چه مصیبت‌های بزرگی را به خاطر رضای

خداوند با آغوش باز استقبال می‌کند) در آن دقایقی که آرام اشک می‌ریخت و نواده عزیزش را می‌بوسید، گاهی نیز چهره از رخسار او برداشته به چهره معصومی که بعدها رسالتی بزرگ را عهده دار می‌گشت خیره خیره می‌نگریست و در همین جا بود که خطاب به دخترش فاطمه علیه السلام فرمود: (ای پاره تن من و روشنی چشمانم، فاطمه جان، هر کس که بر زینب و مصائب او بگرید ثواب گریستن کسی را به او می‌دهند که بر دو برادر او حسن و حسین گریه کند) (۳۴۳) نام گذاری زینب کبری علیه السلام علی و فاطمه علیه السلام هیچ‌گاه در نامگذاری فرزندان خود از رسول خدا صلی الله علیه و آله پیشی نمی‌گرفتند. نام بزرگوار (زینب) را نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بر این بانوی بزرگ گذاشت. آری، در نامگذاری، فاطمه زهرا علیه السلام از علی بن ابیطالب علیه السلام سبقت نمی‌گیرد و علی علیه السلام هم از رسول خدا صلی الله علیه و آله جلو نمی‌افتد. رسول خدا نیز چشم به آسمان و گفته حق دارد. اسم مبارک زینب علیه السلام را جبرئیل امین از طرف خدای بزرگ آورد. از دو دختر حضرت علیه السلام، یکی را زینب کبری و دیگری را زینب صغری علیه السلام نامیده‌اند، نیز او را به ام‌الحسن مکنی فرمود (در بعضی روایات دارد که او را کلثوم هم گفته‌اند) و حضرت را ملقب به عقيله کرده‌اند: عقيله بنی هاشم و عقيله الطالبین. عقيله، آن زن کریمه را گویند که در بین فامیل بسیار عزیز و در خاندان خود ارجمند باشد. زینب علیه السلام با القاب موثقه، عارفه، عالمه غیر معلمه، فاضله، کامله، عابده آل علی و غیره معروف است، و محدثه هم گفته شده است، چنانکه وی را بطله کربلا یعنی قهرمان کربلا نیز نامیده‌اند. امام سجاد علیه السلام درباره اش فرموده است: (انت بحمد الله عالمه غیر معلمه و فهیمه غیر مفهمه) رویای شگفت حضرت زینب علیه السلام مولف طراز المذهب، از بحر المصائب و سایر کتب نقل می‌کند: اواخر عمر رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود، و زینب علیه السلام نزد جدش آمد و عرض کرد: یا جداه، خواب دیدم باد تنیدی وزیدن گرفت که دنیا را تارک نمود و من از شدت باد در پناه درخت بزرگی جا گرفتم، که ناگهان دیدم آن درخت عظیم در اثر فشار سخت باد از جا کنده شد، خود را به درخت دیگر رساندم که شاخه همان درخت بود، باز تند باد سخت آن را هم کند. پس از آن به شاخه دیگر آن درخت پناه بردم، آن هم شکست. آنگاه به دو شاخه باقی مانده پناه بردم، آنها هم یکی بعد از دیگری بر اثر تند باد حوادث از بین رفتند، و من از شدت اضطراب از خواب بیدار شدم. پیغمبر صلی الله علیه و آله گریان شد و فرمود: آن درخت بزرگ، من هستم که از میان شما می‌روم، و شاخه اول آن مادرت فاطمه است، و شاخه دومی پدرت علی علیه السلام و دو شاخه دیگر نیز برادرانت، حسن و حسین علیه السلام، هستند که با فقدان آنها جهان تیره و تاریک می‌گردد. (۳۴۴) عبادت زینب کبری علیه السلام حضرت زینب کبری علیه السلام در عبادت و بندگی وارث مادر و پدر بود. وی اکثر شبها را با تهجد به صبح می‌رساند و دائما قرآن تلاوت می‌فرمود. در روایت آمده است: زمانی که حضرت امام حسین علیه السلام برای وداع به خیمه‌ها آمد، به زینب کبری علیه السلام فرمود: (یا اختاه لاتسنینی فی نافله اللیل) یعنی، خواهرم مرا در نماز شب فراموش مکن، به گفته بعضی از مورخین: تهجد و شب زنده داری زینب علیه السلام در طول عمرش ترک نشد، حتی شب ۱۱ محرم حضرتش با آن همه فرسودگی و خستگی و دیدن آن مصیبت‌های دلخراش، این سنت حسنه را فراموش نکرد. حضرت امام سجاد علیه السلام فرمود: در آن شب دیدم عمه ام در جامه نماز نشسته و مشغول عبادت است. همچنین از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمود: عمه ام زینب علیه السلام با آن کثرت رنج و تعب از کربلا تا شام به نافله شب قیام و اقدام داشت، اما در یکی از منازل دیدم با حالت نشسته مشغول خواندن نماز نافله است. سبب این امر را پرسیدم، گفت: سه شب است که حصه طعام خود را به اطفال خردسال می‌دهم و امشب از نهایت گرسنگی، قدرت ایستادن ندارم، چه آن مردم بدبخت بسیار بر اهل بیت سخت می‌گرفتند. شاید اگر حرکت علیا مخدره، زینب کبری علیه السلام، از کربلا به کوفه و از کوفه به شام صورت نگرفته بود نهضت عاشورا نافرجام مانده و دین و عبادت محو و مندرس شده بود. زهد علیا مخدره زینب علیه السلام زینب کبری علیه السلام اعلا درجه رضا و تسلیم را دارا و حائز بود. زنی که شوهرش بحر الجود، عبدالله بن جعفر علیه السلام بود، و خانه اش بعد از منزل خلفا و ملوک

در درجه اول عظمت بود و ارباب حوائج همواره در آن بیت الشرف تجمع داشته و برای خدمت، کمر بسته، آماده و فرمانبردار بودند - با این حال برای کسب رضای خدا از همه آنها صرف نظر کرد و از مال و جاه و جلال دنیوی به کلی چشم پوشید. حتی از شوهر (البته، با رضای او) و نیز از اولاد و خدم و حشم چشم پوشید و به کمک برادرش امام حسین علیه السلام شتافت تا دین خدا را نصرت کند و برای جلب رضایت حق، تن به اسارت داد تا آنکه به مقامات عالیه نایل گردید. (۳۴۵) مجلس درس زینب کبری علیه السلام در کوفه جزائری می نویسد: در ایامی که امیر المومنین علی علیه السلام در کوفه تشریف داشت، آن مکرمه را مجلسی در منزل خود بود که برای زنها تفسیر قرآن بیان می فرمود. یکی از روزها تفسیر کهیعص (۳۴۶) را می فرمود، در این بین امیرالمومنین علی علیه السلام وارد شده و فرمود: شنیدم تفسیر کهیعص را می نمایی؟ عرض کرد: بلی یا ابتاه فدایت شوم. فرمود: ای نور دیده، آن رمزی است در مصیبت وارده بر شما عترت پیغمبر. پس مصائب و نوائبی را که در آینده بر آنها وارد می شد برای آن مخدره بیان فرمود و با شنیدن آنها فریاد ناله و گریه آن مظلومه بلند شد. (۳۴۷) جود و سخاوت زینب کبری علیه السلام روزی میهمانی برای امیر المومنین علی علیه السلام رسید. آن حضرت به خانه آمده و فرمود: ای فاطمه، آیا طعامی برای میهمان خدمت شما می باشد؟ عرض کرد: فقط قرص نانی موجود است که آن هم سهم دخترم زینب می باشد. زینب علیه السلام بیدار بود، عرض کرد: ای مادر، نان مرا برای میهمان بپزید، من صبر می کنم. طفلی که در آن وقت، که چهار یا پنج سال بیشتر نداشته این جود و کرم او باشد، دیگر چگونه کسی می تواند به عظمت آن بانوی عظمی پی ببرد؟ زنی که هستی خود را در راه خدا بذل بنماید، و فرزندان از جان عزیزتر خود را در راه خداوند متعال انفاق بنماید و از آنها بگذرد بایستی در نهایت جود بوده باشد. (۳۴۸) اثر سریع نفرین زینب کبری علیه السلام در شام سپهر در ناسخ گوید: اهل بیت علیه السلام را از دروازه ساعات، که ابعاد طرق به دار الاماره یزید بود، داخل شام نمودند. نیز شهر شام را زینت کردند و پرده های زرنگار و دیبا به دیوارهای کوچه و بازار بیاویختند و زنان مغنیه، بی پرده، به نواختن طبول و دفوف دست افشان و پای کوبان بودند و یزید یکصد و بیست پرچم برای استقبال از ایشان برافراشت و مردم به همدیگر مبارکباد می گفتند و آن روز را عید قرار دادند. نیز به روایت ابی مخنف، عیال الله را از پای قصر عجزه ای که او را ام الحجام می گفته اند عبور دادند. آن عجزه ها با چهار زن دیگر در میان آن غرفه نشسته بود. چون چشم آن ملعون به آن سر مطهر افتاد که نور از جبین او ساطع بود، با سنگی چهره مبارکش را مجروح ساخت، چندانکه خون بریخت. چون علیاه مخدره زینب علیه السلام این بدانتست، با ناله و گریه روی خود را بخراشید و موی خود را پریشان کرد و دست به دعا و نفرین برداشت و عرض کرد: (اللهم خرب قصرها و احرقها بنار الدنيا قبل نار الاخره) راوی گوید: قسم به خدای، که چون آن دعا بفرمود، در ساعت آن قصر ویران شد و منهدم گردید و آتشی در آن افتاد و همی بسوخت تا آنکه نشانی از او نمانده و یکسره خاکستر گردید، و هم در آن حال بادی بوزید و خاکسترش را پراکنده ساخت، چندانکه اثری از او بر جای نماند، گویا هرگز علامتی و عمارتی و اهلی نبوده است. خطابه و مرثیه سرایی حضرت زینب علیه السلام در شام در بحر المصائب گوید: چون جناب زینب خاتون علیه السلام در کوچه و بازار شام رسید و سر حضرت سیدالشهدا را در پیش روی خود بدید و مردم شام اظهار خورسندی و سرور می نمودند و نای و طنبور می نواختند و آن سر مبارک در هر چند قدم به کله (لا حول و لا قوه الا بالله العظيم) متکلم می گشت، آن مخدره آهی از دل برکشید و فرمود: (یا اخاه انظر علینا و لا تغمض عینک عنا و نحن بین العدی) در این حال سر مبارک تکلم کرد و فرمود: (یا اختاه اصبری، فان الله تعالی معنا). آن مخدره چون صدای برادر را شنید بحر غیرتش به جوش آمد و بی تابانه به آن قوم خطاب کرد که: ای گروه نامحمود، همانا به قتل اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله خود و سید جوانان اهل بهشت، و گردش دادن دختران و حرم سید انس و جان، و تزئین شهر خود، شادان هستید و مباحات می کنید و مع هذا خود را از اهل اسلام می شمارید؟ امیدوارم که خداوند جبار هرگز در شما به نظر رحمت ننگرد و بر شما نبخشاید. برخی از کرامات زینب کبری علیه السلام اولاً باید دانست که وجود زینب کبری علیه السلام اصولاً سراپا کرامت است، چه آنکه وی برگی

از آن شجره طیبه است که (اصلها ثابت و فرعها فی السما)، ثابا پرونده حیات و زندگانی او خود شهادت می دهد که سراپا کرامت بوده است. با این همه، برای روشنایی چشم محبان و تنویر قلوب شیعیان به پاره ای از آنها اشاره می کنیم: اول: همین قصه که فوقا ذکر شد و در آن، حضرت زینب جلوه ای از غیب را به آن مرد نشان داد تا شان و مقام اهل بیت علیه السلام را بشناسند. دوم: اجابت دعای او در حق ام الحجام و خراب شدن و آتش گرفتن فوری قصر او، که در صفحات پیشین مذکور افتاد سوم: داستان جبل جوشن که معدن مس بود و سقط طفلی که محسن نام داشت که در تاریخ ذکر شده است. چهارم: تصرف او در نفوس، هنگام قرائت خطبه در بازار کوفه، حتی در جمادات، چنانکه نوشته اند: هنگامی که فرمود ساکت شوید، نفسها در سینه ها حبس شد و زنگهای شتران دیگر صدا برنیارود پنجم: لدنی بودن علم آن مخدره، به گواهی امام زین العابدین علیه السلام که می فرمود: (یا عمه انت بحمدالله عالمه غیر معلمه...) ششم: اجابت نفرین او در حق کسی که در مجلس یزید، یکی از دختران امام حسین علیه السلام را به کنیزی خواست هفتم: کیفیت متولد شدن او هشتم: حکایت طبخ حریره است نهم: خبر دادن از بقای آثار اهل بیت نبوت علیه السلام، و سرعت زوال سلطنت بنی امیه، در خطبه ای که در مجلس یزید قرائت کرد، که الفاظ شیوا و جملات پر شور آن خطبه، بتنهایی خود کرامتی است. دهم: قصه شیر و فضا است که ثقه الاسلام کلینی آن را در روضه کافی روایت کرده و در بحار و دیگر کتب مقاتل نیز مسطور است. یازدهم: استجابت دعای آن مخدره است در موقع آتش زدن خیمه ها، و نفرین او به ان مرد کبود چشم که در تواریخ آمده است. دوازدهم: دیدن او جبرئیل و رسول خدا صلی الله علیه و آله را در گودی قتلگاه. شیخ جعفر نقدی، در کتاب مدکور، از بحار از حضرت صادق علیه السلام روایت می کند که زینب، در قتلگاه حضرت امام حسین علیه السلام پیغمبر صلی الله علیه و آله را دید و خطاب به سپاه یزید فرمود ای لشگر، مگر نمی بینید پیغمبر خدا گریان است؟ وای بر شما اگر نفرین کند زمین شما را فرو می برد و هلاک می نماید. فسوسا که آن سنگدلان اعتنایی به حرف وی نکرده، بلکه آن را حمل بر جنون نمودند. مشاهده جبرئیل توسط آن مخدره نیز در تاریخ آمده است. سیزدهم: علامه نوری در دار السلام کرامتی را از حضرت زینب علیه السلام به این شرح و روایت می کند: سید محمد باقر سلطان آبادی، که از بزرگان ارباب فضایل و راسخین در علم بوده، فرموده است در بروجرد به مرض درد چشم مبتلا شدم، بسیار سخت به حدی که علمای طب از معالجه عاجز آمدند. از آنجا مرا به سلطان آباد آوردند. مرض چشم شدت کرد و ورم بسیار نمود و دیگر سیاهی چشم نمایان نبود. از شدت درد چشم، خواب و آرام از من برفت و تمامی اطبای شهر را برای من آوردند و همه اظهار عجز نمودند از معالجه، و بعضی می گفتند تا شش ماه محتاج معالجه است و برخی چهل روز. این بیانات، روح مرا افسرده و خسته نموده حوصله بر من تنگ شد و فوق العاده نگران و مهموم شدم، تا اینکه یکی از دوستان به من گفت: بهتر است برای استشفای به زیارت مشرف شوی، و من عازم سفر هستم با من بیا، و چنانچه از خاک کربلا سرمه بکشی شفا خواهی یافت. گفتمش: با این حال چگونه می توانم حرکت کنم؟ مگر طیب اجازه بدهد. چون به طیب رجوع کردم، گفت: هرگز جایز نیست، و اگر حرکت کنی یکسره نایینا خواهی شد و به منزل دوم نخواهی رسید که بکلی از دیده محروم خواهی شد. رفیق من رفت و من به خانه برگشتم. یکی دیگر از دوستان من آمد و گفت: مرض ترا، جز خاک کربلا و مقتل شهدا و مریضخانه اولیای خدا شفا نبخشد، و ضمنا خود شرح داد که ۹ سال مبتلا به طپش قلب بودم و همه اطبا از معالجه ام عاجز ماندند، تنها از تربت قبر امام حسین علیه السلام شفا حاصل شد، چنانچه میل داری متوکلا علی الله حرکت کن. من با توکل حرکت کردم و در منزل دوم مرض شدت کرد و چنان چشم به درد آمد که از فشار درد چشم چپ به درد آمد. همه مصاحبین مرا ملامت کرده و متفقا گفتند: بهتر است که مراجعت کنی. چون هنگام سحر شد و درد آرام گرفت، در خواب رفتم، حضرت علیا مکرمه صدیقه صغری زینب کبری علیه السلام را در عالم رویا دیدم. بر آن حضرت وارد شدم و گوشه مقنعه او را گرفته بر چشم خود کشیدم و از خواب بیدار شدم، دیگر هیچ المی و دردی در چشم سالم دیگرم هیچ فرقی نداشت و آن واقعه را به رفقا گفتم، آنها به چشم من نگاه می کردند و می گفتند: ما آثار دردی نمی بینیم، و هیچ

فرقی بین دو چشم شما نیست ، و این کرامت را که از حضرت زینب علیه السلام ظاهر گشته بود برای همه رفقا از زوار و غیر زوار نقل کردم . (۳۴۹) چهاردهم : نامه ای است که حاج شیخ محمد تقی صادق ، به زبان عربی نوشته و ما ترجمه آن را از کتاب توسلات یا راه امیدواران برگرفته ایم : معظم له بعد از سلام و درود به مخاطب خود و به تمام مومنین از شیعه آل محمد صلی الله علیه و آله چنین می نویسد که تقدیم می دارم به سوی تو کرامتی را که هیچگونه شک و شبهه ای در او نباشد و آن کرامت از علیا مکرمه حضرت زینب علیه السلام بانوی بانوان عالم و برگرفته امت است . و آن قضیه این است که زنی به نام فوزیه زیدان (۳۵۰) از خاندان مردمی صالح و متقی و پرهیزکار در یکی از قرای جبل عامل به نام جویه مبتلا به درد پای بی درمانی شد تا بجایی که به عنوان عمل جرای متوسل به بیمارستانهای متعدد گردید ولی نتیجه ای شد که سستی در رانها و ساق پای وی پدید آمد و هیچ قادر به حرکت نبود مگر اینکه نشسته و به کمک دو دست راه می رفت و روی همین اصل ۲۵ سال تمام خانه نشین شد و به همان حال صبر می کرد و مدام به این حال می بود تا اینکه عاشورا فرا رسید ولی او دیگر از مرض بستوه آمده بود و عنان صبر از دست او بدر رفته ناچار برادران و خواهران خود را که از اطیاب مومنین به شمار می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام می روند خواست و از آنان تقاضا کرد که او را به حرم حضرت زینب علیه السلام در شام برده تا در اثر توسل به ذیل عنایت دختر کبرای علی علیه السلام شفا یافته و از گرفتاری مزبور بدر آید . ولی برادران پیشنهاد وی را نپذیرفتند و گفتند که شرعا مستحسن نیست که تو را با این حال به شام ببریم و اگر بناست حضرت زینب علیه السلام تو را شفا دهد همینجا که در خانه ات قرار داری برای او امکان دارد فوزیه هر چه اصرار کرد بر اعتذار آنان می افزود ناچار وی خود را به خدا سپرد و صبر بیشتری پیشه کرد تا این که در یکی از روزهای عاشورا در همسایگی مجلس عزایی جهت حضرت سیدالشهدا علیه السلام بر پا بود ، فوزیه به حال نشسته و به کمک دو دست به خانه همسایه رفت ، از بیانات و اعاظ استماع کرد و دعا کرد و توسل جست و گریه بسیاری کرده تا اینکه بعد از پایان عزاداری به حال مزبور به خانه آمد شب شد و به همان حال گریه و توجه به توسل بعد از ادای فریضه خوابید تا اینکه نزدیک صبح بیدار شد تا نماز صبح بخواند ولی هنوز فجر طالع نشده بود و او به انتظار طلوع فجر به سر می برد . در این اثنا متوجه دستی شد که بالای میج وی را گرفته و یک نفری می گوید : قومی یا فوزیه برخیز ای فوزیه او با شنیدن این سخن و کمک آن دست فوری برخاست و به دو قدم خود ایستاد و از عقال و پای بندگی که از او برداشته شده بی اندازه مسرور و خوشحال گردید . آن وقت نگاهی به راست و چپ کرد احدی را ندید ، پس رو کرد به مادرش که در همان اطاق خوابیده بود و بنا کرد به الله اکبر و لا اله الا الله گفتن وقتی که مادرش او را به آن حال دید مبهوت شد ، سپس از نزد مادرش بیرون دوید و به خارج از خانه رفت و صدای خود به الله اکبر و لا اله الا الله بلند کرد تا اینکه برادرانش با شنیدن صدای خواهر به سوی وی آمدند وقتی آنان وی را به آن حال غیر مترقبه دیدند صدا به صلوات بلند کردند . آنگاه همسایگان خیردار شدند و آنان نیز صلوات و تهلیل و تکبیر بر زبان جاری داشتند . این خبر کم کم به تمام شهر رسیده و سایر بلاد و قرای مجاور نیز خبردار شدند و مردم از هر جانب برای دیدن واقعه می آمدند و تبرک می جستند و مرتب خانه او مرکز آیند و رند مردم دور و نزدیک بود . پس سلام و درود بی پایان بر تربیت یافته مکتب وحی حضرت زینب علیه السلام باد . پانزدهم : شفای دختر هندی در یکی از کتب مسطور است : موقعی که متولی باشی حرم حضرت زینب علیه السلام صحن و بقعه مطهر آن حضرت را در شام تعمیر می کرد ، مردم از اطراف برای آن حضرت نذورات می آوردند او به آنها قبض می داد . روزی یک مرد هندی آمد و از حضرت زینب علیه السلام برای حل مشکل خود درخواست کمک کرد و گفت : من الان عهد می کنم که اگر به حاجت خود رسیدم ، شخصا یک ضریح جواهر نشان تهیه نمایم که بهای آن از یک میلیون دینار تجاوز کند ، زیرا من در ۲۴ بانک هندوستان سهم دارم . سپس به طرف شهر بیروت رفت . طولی نکشید که تلگرافی از او به این مضمون به متولی باشی رسید که ، من دستور ساخت ضریح جواهر نشانی را صادر کردم ، فلاں روز ضریح مزبور را با تشریفات خاصی به آنجا می آوریم و شما یک مجلس با شکوه بی سابقه ای به هزینه من از

فلان بانک فراهم کنید. چون روز موعود فرا رسید ضریح مقدس را با مراسم خاصی از هندوستان به آن محفل با اهمیت آوردند. شخص هندی شخصا نطق شگفت آوری نمود، که مفاد آن چنین بود: من دختری دارم که سالیان دراز از هر دو پا فلج بود، با آنکه شاید فردی ثروتمندتر از من در هندوستان یافت نشود و در این مدت هر چه توانستم طیب آوردم و دارو مصرف کردم، هیچ سودی نکرد، تا آنکه به زیارت حضرت زینب علیه السلام آمده از وی درخواست کمک کردم و برای شفای صبیحه خود یک ضریح جواهر نشان نذر نمودم. در پی این توسل به بیروت رفتم و در آنجا تلگراف بشارت سلامتی فرزندم به دس من داده شد. لذا خود را به وطن رساندم و از نزدیک، توجه خاص حضرت زینب علیه السلام به او را که بکلی شفا یافته بود، مشاهده کردم و همین سبب شیعه شدن عده ای بی شمار و باعث ازدیاد محبت شیفتگان آن حضرت گردید. (۳۵۱) امام زمان علیه السلام در مصیبت عمه اش، حضرت زینب علیه السلام، خون می‌گریه حاج ملا سلطانعلی، روضه خوان تبریزی، که از جمله عباد و زهاد بوده گوید: در خواب مشرف به محضر والای امام زمان علیه السلام شدم، عرض کردم: مولانا آنچه در زیارت ناحیه مقدسه ذکر شده است که می‌فرماید: (فلا ندبک صباحا و مساء و لا بکین علیک بدل الدموع دما) صحیح است؟ فرمودند: بلی عرض کردم: آن مصیبتی که در سوگ آن به جای اشک، خون گریه می‌کنید کدام است؟ آیا مصیبت علی اکبر علیه السلام است؟ فرمودند: نه. اگر علی اکبر علیه السلام زنده بود او هم در این مصیبت، خون گریه می‌کرد. گفتم: آیا مقصود مصیبت حضرت عباس علیه السلام است؟ فرمودند: نه بلکه اگر حضرت عباس علیه السلام هم در حیات بود او نیز در این مصیبت خون گریه می‌کرد گفتم: لابد مصیبت حضرت سیدالشهدا علیه السلام است؟ فرمودند: نه حضرت سیدالشهدا علیه السلام هم اگر در حیات بود، در این مصیبت خون گریه می‌کرد. پرسیدم: پس این کدام مصیبت است؟ فرمود: آن مصیبت اسیری زینب علیه السلام است (۳۵۲) سفارش و توسل آیت الله حاج میرزا احمد سیویه، ساکن تهران، از آقای شیخ حسین سامرای که از اتقیای اهل منبر در عراق بودند، نقل کردند: در ایامی که در سامرا مشرف بودم روز جمعه ای طرف عصر به سرداب مقدس رفتم. دیدم غیر از من احدی نیست. حالی پیدا کرده و متوجه مقام صاحب الامر - صلوات الله علیه - شدم. در آن حال صدایی از پشت سر شنیدم که به فارسی فرمود: به شیعیان و دوستان بگویند که خدا را به حق عمه ام حضرت زینب - سلام الله علیها - قسم دهند که فرج مرا نزدیک گرداند. (۳۵۳) اگر زینب نبود کعبه بی نام و نشان می‌ماند اگر زینب نبود بی امان دار الامان می‌ماند اگر زینب نبود گرچه دادند انبیا هر یک نشان از کربلا کربلا هم بی نشان می‌ماند اگر زینب نبود مکتب سرخ شیع کز غدیر آغاز شد تا ابد بی پاسبان می‌ماند اگر زینب نبود مکتب قرآن که از خون شهیدان جان گرفت بی تحرک همچنان می‌ماند اگر زینب نبود کاروان مهدویت در مسیر فتنه ها بی امیر کاروان می‌ماند اگر زینب نبود معجزی احکام قرآن او بود با صبر خویش دین حق بی حکمران می‌ماند اگر زینب نبود کرد اسلام حسینی از یزیدی را جدا حق و باطل توامان می‌ماند اگر زینب نبود در شناسای مسیر حق و باطل فکرها بی گمان اندر گمان می‌ماند اگر زینب نبود شد گلستان کربلا از لاله های احمدی وین گلستان در خزان می‌ماند اگر زینب نبود شعله عالم فروز نهضت سرخ حسین زیر خاکستر نهان می‌ماند اگر زینب نبود ناله مظلومی لب تشنگان دشت خون در گلوگاه زمان می‌ماند اگر زینب نبود خون ثارالله رمزی را که بر صحرا نوشت داغ ناکامی به جان می‌ماند اگر زینب نبود ای (موید) (۳۵۴) هر چه هست از زینب و ایثار اوست جان هستی ناتوان می‌ماند اگر زینب نبود وفات علیا مخدره زینب علیه السلام در بحر المصائب گوید: حضرت زینب علیه السلام بعد از واقعه کربلا و رنج شام و محنت ایام، چندان بگریست که قدش خمیده و گیسوانش سفید گردید، دائم الحزن بزیست تا رخت به دیگر سرای کشید. نیز گوید: عیاه مخدره ام کلثوم علیه السلام، بعد از چهار ماه از ورود اهل بیت علیه السلام به مدینه طیبه، از این سرای پر ملال به رحمت خداوند لایزال پیوست. وقتی هشتاد روز از وفات ام کلثوم علیه السلام بگذشت، شبی عیاه مخدره زینب علیه السلام مادرش را در خواب دید و چون بیدار شد بسیار بگریست و بر سر صورت خویش بزد تا از هوش برفت. زمانی که آمدند و آن مخدره را حرکت دادند، دیدند روح مقدس او به شاخسار جنان پرواز کرده است.

این وقت آل رسول و ذریه بتول، در ماتم آن مخدره به زاری در آمدند چندانکه گویی اندوه عاشورا و آشوب قیامت برپا شد. و این واقعه جانگداز، در دهم رمضان (یا چهاردهم رجب، بنا بر قول عیبدلی نسابه متوفی در سنه ۲۷۷ در کتاب اخبار زینبیات) از سال ۶۲ هجری روی داد. وفات این مخدره در سنه ۶۲ مورد اتفاق همگان است، ولی در تاریخ روز وفات وی بین مورخان اختلاف وجود دارد، و گذشته بر دو قولی که ذکر شد، بعضی نیز وفات او را در شب یکشنبه پنجم ماه رجب دانسته اند، و الله اعلم بحقائق الامور. فرزندان علیا مخدره زینب علیه السلام سبط ابن جوزی در تذکره الخواص گوید: عبدالله بن جعفر را فرزندان متعدد بوده است: از آن جمله، علی و عون الاکبر و محمد و عباس و ام کلثوم می باشند که مادر آنان حضرت زینب بنت علی بن ابیطالب علیه السلام از بطن فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بوده است. ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف، جعفر الاکبر را از بطن علیا مخدره زینب علیه السلام می شمارد. مولف عمده الطالب گوید: زینب کبری دختر علی علیه السلام است که کنیت او ام الحسن بوده و از مادرش فاطمه زهرا علیه السلام نقل روایت می کند. وی به حباله نکاح پسر عمش، عبدالله بن جعفر بن ابیطالب، در آمد و علی و عون و عباس و غیر هم از وی پدید آمد. در اعلام الوری می خوانیم که: زینب کبری علیه السلام به سرای عبدالله بن جعفر بن ابیطالب علیه السلام رفت و علی و جعفر و عون الاکبر و ام کلثوم علیه السلام از آن حضرت متولد گردید. وی از مادرش روایت می کند شبلمجی در نور الابصار گوید: زینب علیه السلام را از عبدالله جعفر چهار پسر و یک دختر بوده است. نیز می گوید: ذریه آن مخدره تاکنون در کمال عدت و کثرت در امصار و بلاد، اسباب شرف و برکت هستند. و در ناسخ آمده است: عون بن عبدالله و برادرش محمد، که مادر آنها علیا مخدره زینب علیه السلام است، در زمین کربلا به درجه رفیع شهادت رسیدند. محل دفن زینب علیه السلام راجع به محل دفن حضرت زینب علیه السلام سه نظر وجود دارد: ۱. مدینه منوره، در کنار قبور خاندان اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام یعنی در قبرستان بقیع ۲. قاهره مصر ۳. مقام معروف و مشهور در قریه (راویه) واقع در منطقه غوطه دمشق قول اول، ظاهراً هیچ مدرکی بجز حدس و تخمین ندارد، و مبتنی بر این نظریه احتمالی است که چون حضرت زینب علیه السلام پس از حادثه کربلا به مدینه مراجعت کرده است، چنانچه رویداد تازه ای پیش نیامده باشد، به طور طبیعی در مدینه از دنیا رحلت کرده و نیز به طور طبیعی در بقیع آرامگاه خاندان پیغمبر صلی الله علیه و آله دفن شده است. در مورد قول دوم نیز، که مصر باشد، مدرک درستی در دست نیست با تضعیف اقوال فوق، اعتبار قول سوم ثابت می شود که قبر حضرت زینب علیه السلام را در قریه راویه از منطقه غوطه شام، واقع در هفت کیلومتری جنوب شرقی دمشق، می دانند. در آنجا بارگاه و مرقد بسیار باشکوهی به نام حضرت زینب علیه السلام دختر امیر المومنین علیه السلام وجود دارد که همواره مزار دوستان اهل بیت و شیعیان و حتی غیر شیعیان بوده است. آنچه از تاریخ به دست می آید قدمت بسیار بنای این مزار است که حتی در قرن دوم نیز موجود بوده است، زیرا بانوی بزرگوار سیده نفیسه، همسر اسحاق مومن فرزند امام جعفر صادق علیه السلام، به زیارت این مرقد مطهر آمده است. (۳۵۵) روز رحلت زینب کبری علیه السلام افلاکیان عزادارند سید عالم ثقه جلیل حاج سید اسد الله اصفهانی مجاور کربلای معلی در سنه ۱۳۱۹ برای مولف کبریت احمر در کربلای معلی نقل کرد که حضرت حجت بن الحسن امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) در عالم خواب به وی فرمود از روز وفات عمه شان حضرت زینب سلام الله علیها اهل آسمانها جمع می شوند و خطابه آن مخدره را که در کوفه خوانده است می خوانند و گریه می کنند، و حضرت باید آنان را ساکت گردانند که شیرازه عالم از یکدیگر گسسته نشود. (۳۵۶) نیز عالم بزرگوار مرحوم ملا-علی خیابانی در کتاب وقایع الایام فی تتمه محرم الحرام داستانی طولانی رانقل می کند، که آن مقدار از آن را که مربوط به جریان فوق می باشد در اینجا می آوریم. راوی می گوید: در عالم رویا حضرت حجت بن الحسن العسکری علیه السلام را دیدم که در کمال آشفته حالی هستند. پیش رفته سلام کردم و از حال ایشان سوال نمودم. فرمودند بدان که، از روزی که عمه ام زینب سلام الله علیها وفات کرده، همه ساله در روز وفات آن مخدره ملائکه در آسمانها مجلس می گیرند و خطبه آن مخدره را که در بازار کوفه بیان کرده می خوانند و گریه می نمایند، به طوری

که من باید بروم و آنها را از گریه ساکت نمایم. امروز روز وفات عمه ام زینب علیه السلام بود و اکنون من از آن مجلس مراجعت نموده ام زینب کبری علیه السلام پس از شهادت امام حسین علیه السلام بیش از یکسال و نیم نزیست، اما در همین مدت کوتاه توانست مسیر تاریخ را تغییر دهد. با اقدام زینب کبری علیه السلام شادی بنی امیه دیری نپاییده پیروزی دوامی نیافت و زمانی دراز نگذشت که نتیجه کار زینب علیه السلام به شکست و نابودی امویان منتهی شد. آری، هنوز زینب کبری علیه السلام از شام نرفته بود که یزید احساس کرد بر روی شادمانی بی که از قتل امام حسین علیه السلام به او دست داده است پرده تیره ای کشیده می شود و تیرگی آن اندک اندک شدید می گردد، تا آنجا که به پشیمانی سخت مبدل شد و در سه سال باقی مانده عمر وی، گریبان او را رها نکرد. (۳۵۷) تکلم کردنش را هر که دیدی فاش می گفتمی لسان حیدری گویا که در طی لسان دارد حضرت سجاد علیه السلام فرموده است با آن همه مصیبت و مشقت که بر عمه ام زینب علیه السلام وارد آمده، مع ذلک نماز شب از او ترک نشد. بس است برای اهل معرفت فرمایش حضرت خامس آل عبا اباعبدالله الحسین علیه السلام، که در وداع آخرین به خواهرش زینب کبری علیه السلام فرمود: (یا اختاه لاتسنینی فی نافله اللیل) این مکرمه چون از عبادات به مقامات غیر متناهیه نائل شده ملقب به عابده شده. (۳۵۸) امام حسین علیه السلام مقابل زینب کبری علیه السلام چشمها را روی هم گذاشت نگارنده گوید: در ایام بمباران قم توسط صدام جنایتکار، چندی به مسجد مقدس جمکران قم (که به نام ولی الله اعظم، حضرت حجه بن الحسن العسکری، امام زمان، عجل الله تعالی فرجه الشریف بنا شده است) پناهنده شده بودم. روزی از آن مکان شریف برای زیارت حرم حضرت فاطمه معصومه علیه السلام کریمه اهل بیت علیه السلام به قم آمده و سپس به محضر مبارک آیت الله العظمی سید شهاب الدین نجفی مرعشی (قدس سره) رسیدم. از هر دری سخن به میان آمد تا اینکه حضرت آیت الله مرعشی فرمودند: وقتی که حضرت فاطمه زهرا علیه السلام قنداقه حضرت زینب علیه السلام را به محضر رسول الله صلی الله علیه و آله برد، این نوزاد عزیز فاطمه علیه السلام چشم مبارک را برای هیچ کدام از اهل بیت علیه السلام باز نکرد. و تنها وقتی قنداقه در بغل امام عظیم حسین بن علی علیه السلام قرار گرفت چشم مبارک را گشود. و افزودند: در مجلس یزید - علیه اللعنه و العذاب - نیز سر مبارک آقا از فراز نیزه به تمام اسرا نگاه کرد، ولی وقتی که مقابل حضرت زینب کبری رسید، چشمها را روی هم گذاشت و از گوشه های چشم مبارکش اشک جاری شد. گویی می خواست فرموده باشد که: خواهر عزیز، از اینکه این همه محبت به یتیمانم کرده اید، ممنون شما هستم، و بیش از این مرا خجل مکن. امام زمان علیه السلام در حرم حضرت زینب علیه السلام مرحوم خطیب شهیر حاج محمد رضا سقازاده، در مقدمه کتاب (خصائص زینبیه) از زبان مرحوم آیه الله آخوند ملاعلی همدانی، که در این اواخر بزرگترین شخصیت علمی و روحانی همدان بود و چندی پیش از پیروزی انقلاب اسلامی به رحمت الهی پیوست، نقل می کند که: روزی در پاسخ حقیر راجع به مدفن حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند: آیه الله آقا ضیاء عراقی رضوان الله علیه فرمودند: شخصی شیعه مذهب از شهر قطیف حجاز به قصد زیارت حضرت ثامن الائمه امام رضا علیه السلام حرکت می کند. در وسط راه پولی را که برای مخارج رفت و آمد برداشته بود گم می نماید. با وقوع این حادثه، نه دیگر روی برگشتن به وطن، و نه خرج ادامه سفر را داشته است. لاجرم متوسل به ذیل عنایت حضرت بقیه الله الاعظم مولانا و مقتدانا الامام حجه بن الحسن العسکری روحی و ارواح العالمین له الفداء می شود. در همان حال ملاحظه می کند سید نورانی جلیل القدری با او همراهی می کند، می فرماید: این وجه را بگیر ترا به سر من رای می رساند. در آنجا نزد وکیل ما، حاج میرزا حسن شیرازی، برو و بگو سید مهدی فرمودند: پولی از ما در پیش تو است، این قدر بدهد تا به زیارت جدم علی بن موسی الرضا علیه السلام بروی. آن شخص می گوید متوجه نشدم که این بزرگوار کیست و از کدام جانب آمد؟ عرض کردم: هرگاه به آیه الله شیرازی عرض کنم (سید مهدی فرمودند) از من می پرسد کیست و چه نشانه و سند و علامتی داری؟ فرمود: به آقای شیرازی بگو سید مهدی فرمود به این نشانی که امسال در فصل تابستان شما با حاج ملا علی کنی طهرانی در شام در حرم عمه ام (زینب کبری علیه السلام) مشرف بودید و چون از کثرت زوار و

از دحام جمعیت در سطح حرم زباله ریخته بودند شما عبای خود را از دوش برداشته و در دست جمع کرده و به آن وسیله حرم را جاروب کردی و در گوشه ای از حرم گرد آوردی و حاج ملا علی کنی با دستهای خود آنها را برداشته و بیرون برد، من آنجا بودم. قطیفی می گوید: وقتی در سر من رای به خدمت آیه الله شیرازی رسیدم و مطلب را عرض کردم، بی اختیار از جا بلند شد و دست در گردنم انداخت و چشمهایم را بوسید و تبریک گفت بعد گفت: در تهران خدمت آیه الله کنی رسیدم و ماجرا را گفتم. وی نیز مطلب را تصدیق کرد ولیکن قلبا ناراحت شد که چرا حواله و فرمانی به ایشان از جانب آن حضرت صادر نشده است.

۲ (۳۵۹). حضرت ام کلثوم علیه السلام ام کلثوم، بنت فاطمه الزهرا علیه السلام عمه دیگر حضرت رقیه از بطن دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله می باشد، که ابن عبدالبر در استیعاب او را نام برده، و سبط بن جوزی نیز در تذکره الخواص گوید: حضرت فاطمه علیه السلام را فرزندان به این ترتیب بوده است: حضرت امام حسن، حضرت امام حسین علیه السلام، زینب علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام علامه خبیر، سید محسن امین عاملی، در اعیان الشیعه از وی نام برده، و در پایان شرح حال او گوید: او را به حباله نکاح عون بن جعفر طیار رضی الله عنه در آوردند. (۳۶۰) روایت شده است که چون حضرت سیده النساء، فاطمه الزهرا علیه السلام دنیا را وداع گفت، حضرت ام کلثوم علیه السلام برقی به صورت انداخته و عبایی بر سر کشد که دامن آن به روی زمین می کشید و با ناله جانسوز پیایی می گفت: یا ابتاه، یا رسول الله، الان مصیبت و سختی پنهان شدن تو در نظر ما آشکار گردید و این فراقی است که هرگز لقای بعد از آن نخواهد بود. دو شیخ بزرگوار، مفید و طوسی، در امالی خویش آورده اند که: انه لما ضرب امیر المومنین علیه السلام احتمال فادخل داره فقعدت لبابه عند راسه و جلست ام کلثوم عند رجلیه ففتح عینیه فنظر الیها فقال الرفیق الاعلی خیر مستقر و احسن مقیلا- فنادت ام کلثوم و ابتاه ثم جاءت الی عبدالرحمن بن ملجم و قالت: یا عدوا الله قتلت امیر المومنین علیه السلام قال: انما قتلت اباک قالت: یا عدوا الله انی لارجوان لا یکون علیه باس قال: فارک لها تبکین علیه و الله لقد ضربته لو قسمت بین اهل الکوفه لاهلکتهم. یعنی هنگامی که ابن ملجم ملعون ضربت بر فرق امیر المومنین علیه السلام زد آن حضرت را به سوی خانه حمل دادند، لبابه بالای سر آن حضرت و ام کلثوم علیه السلام نزدیک قدمهای آن حضرت نشستند. حضرت در این وقت دیدگان حق بین خود را گشود و به جانب ام کلثوم لائظری افکند و فرمود: اکنون به سوی خداوند مهربان سفر می کنم که بهترین مقام و نیکوترین منزل است. ناله ام کلثوم علیه السلام به وا ابتاه بلند شد، سپس به نزد ابن ملجم لعین آمد و فرمود: ای دشمن خدا، کشتی امیر المومنین علیه السلام را؟ آن ملعون گفت: من امیر المومنین علیه السلام را نکشتم، بلکه پدر ترا کشتم. آن مخدره فرمود: امیدوارم که بر پدرم این ضربت باکی نباشد، آن ملعون گفت: (گویا) می بینم که بر مرگ پدرت ناله و گریه می کنی، زیرا به خدا قسم، ضربتی بر او زدم که اگر آن را بر همه اهل کوفه قسمت کنند همه را هلاک خواهد کرد. خطبه علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در کوفه سید بن طاووس در لهوف می نویسد: بعد از ذکر خطبه علیا مخدره فاطمه بنت الحسن علیه السلام، ام کلثوم این خطبه را قرائت نمود: (قالت: یا اهل الکوفه سواه لکم خذلتم حسینا و قتلتموه و انتهبتم امواله و ورثتموه و سببتم نساہ و نکبتموهن فتبا لکم و سحقا ویلکم اتدرون ای دواہ دعتکم؟ وای وزر علی ظهورکم حملتم؟ وای دما سفکتموها؟ وای اموال نهبتموها؟ وای کریمه سببتموهن؟ وای صبیہ سلبتموهن؟ قتلتم خیر رجالات بعد النبی صلی الله علیه و آله و نزعتم الرحمه من قلوبکم الا- ان حزب الله هم الفائزون و حزب الشیطان هم الخاسرون،) ثم قالت: قتلتم اخی صبیرا فویل لامکم ستجزون ناراً حرها یتوقد سفکتکم دما حرم الله سفکها و حرما القرآن ثم محمد الا فابشروا بالنار انکم غدا لفی سقر حقا یقینا مخلص و انی لابیکی فی حویتی علی اخی خیر من بعد النبی مولد بدمع غریز مستهل مکفکف علی الخد منی دائما لیس یجمد یعنی: ای اهل کوفه، قبیح باد روهای شما. شما را چه پیش آمد که از نصرت حسین علیه السلام دست بازداشتید و او را مخدول کردید، تا اینکه او را شهید کردید و اموال او را به غارت بردید و آن را میراث خود شمردید و عیالات او را اسیر کردید و آنها را برهنه و دچار بدبختی نمودید؟ اف باد بر شما، و دور باد رحمت حق از شما. ای وای بر شما. آیا میدانید چه مصیبت بزرگی بر پا

کردید و چه گناه عظیمی مرتکب شدید و چه خون پاکی را ریختید و چه اموالی را غارت کردید و چه دختران پرده نشین و بانوان آل طه و یس را اسیر کردید؟ شما کسی را کشتید که بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله بهتر از همه جهانیان بود، و از سوء کردار شما رحمت از دل‌های شما برطرف گردید و دچار قساوت و ضلالت شدید. همانا حزب خداوند فائز و رستگارانند و حزب شیطان خاسر و زیانگار. مادرانتان به عزایتان بنشینند، که برادرم را با شکنجه کشتید، بزودی جزا داده خواهید شد به اتشی که خاموشی ندارد. شما خونی را ریختید که خداوند متعال و قرآن و رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را حرام کرده بود. همانا به شما بشارت می‌دهم که فردای قیامت در قعر جهنم مخلد خواهید بود و من تا زنده هستم، بر برادرم که بهترین مولود پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بود، خواهم گریست، به اشکی که چون سیل به صورت من جاری و متراکم باشد و هرگز خشک نشود گفتگوی شجاعانه ام کلثوم علیه السلام با ابن زیاد سپهر می‌نویسد: چون سخنان زینب علیه السلام در مجلس ابن زیاد پایان یافت، ام کلثوم آغاز سخن کرد و فرمود: (یابن زیاد. ان کان قرت عینک بقتل الحسین فقد کانت بعین رسول الله قرت برویته و کان یقبله و یمص شفیه و یحمله هو و اخوه علی ظهره فاستعد غدا للجواب) یعنی: ای پسر زیاد. اگر چشم توبه قتل حسین علیه السلام روشن گردید، (بدان که) هر آینه چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدار او خرسند می‌شد و حضرتش پیوسته حسین علیه السلام را می‌بوسید و لبهای او را می‌مکید و او را در آغوش می‌کشید و گاهی او را با بردارش حسین علیه السلام، بر دوش خود سوار می‌نمود، پس خود را آماده پاسخگویی در روز قیامت (و در برابر محکمه عدل الهی) ساز. ممانعت ام کلثوم علیه السلام از گرفتن اطفال، صدقه اهل کوفه را مسلم جصاص گوید: مردم کوفه را دیدم که بر حال اطفال اهل بیت علیه السلام رقت آورده و از فراز بام نان و خرما به ایشان بذل می‌نمودند و کودکان نیز گرفته و بر دهان خود می‌گذاشتند. اما ام کلثوم علیه السلام آن نان پاره‌ها و گردوها و خرماها را از دست و دهان کودکان می‌ربود و می‌افکند. پس بانگ بر اهل کوفه زد و فرمود: (یا اهل الکوفه. ان الصدقه علینا حرام)، یعنی: ای اهل کوفه دست از بذل این اشیا باز گیرید که صدقه بر ما اهل بیت روا نیست. نیز زمانی که ام کلثوم علیه السلام دید زنان کوفه بر کاروان اسرا زار زار می‌گریند، سر از محمل بیرون کرد (فقالتم لهم: یا اهل الکوفه تقتلنا رجالکم و تبکینا نساؤکم؟ فالحاکم بیننا و بینکم الله یوم فصل القضا) یعنی: ای اهل کوفه، مردان شما مردان ما را می‌کشند و زنان شما بر حال ما گریه می‌کنند؟ در فردای قیامت، خداوند متعال بین ما و شما حکم خواهد فرمود. اثر دعای ام کلثوم علیه السلام در شهر سیبور سپهر، در ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا را به سیبور (نام شهری نزدیک کفرطاب) کوچ دادند، اهل سیبور جمع شده و پیران و جوانان آنها گرد آمدند. سپس شیخی سالخورده که زمان خلافت عثمان را درک کرده بود، از میانشان برخاست و گفت: فتنه برینگیزید که همانا این سرها را در تمام امصار و بلدان گردانیده‌اند و کسی از در منع سخن نکرده است، بگذارید تا از شهر شما هم بگذرانند. جوانان گفتند که: والله، هرگز نمی‌گذاریم این قوم پلید شهر ما را به قدوم خویش آلوده سازند. در زمان، بشتافته و پل روی آب را که از آن عبور می‌شد، قطع کردند و ساخته جنگ شدند. در پی این ماجرا، حرب در پیوست و رزمی سخت بر پای ایستاد، چندانکه ششصد تن از لشگر ابن زیاد دستخوش تیغ فولاد شدند و جماعتی نیز از جوانان سیبور به خاک افتادند. در این وقت ام کلثوم علیه السلام فرمود: نام این بلد چیست؟ گفتند: سیبور است. فرمود: (اعذب الله شرابهم و ارخص اسعارهم و رفع ایدی الظلمه عنهم) ابو مخنف گوید: از اثر دعای ام کلثوم، اگر جهان همه انباشته ظلم و جور بودی، در اراضی ایشان جز آیت نعمت و بذل و رایت قسط و عدل افزاشته نگشتی. اثر نفرین ام کلثوم علیه السلام در شهر بعلبک نیز صاحب ناسخ گوید: چون اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله را به بعلبک نزدیک کردند، به حاکم بعلبک نوشتند که: اینک سرهای خوارج و اهل بیت ایشان است که به درگاه یزید حمل می‌دهند، علف و آذوقه مهیا کن و به استقبال ما بیا. حاکم بعلبک فرمان داد تا جای آسایش و آرامش از بهر ایشان مهیا ساختند و از سویق و سکر و دیگر مشروبات و ماکولات فراهم آوردند و دفها بناوختند و رایتها برافراختند و در بوقها بدمیدند و آن کافران را استقبال کردند و به شهر در آوردند. در این وقت ام کلثوم

علیه السلام فرمود: نام این بلند چیست؟ گفتند: بعلبک. فقالت: (اباد الله تعالی خضرائهم و لا اعذب الله شرابهم و لا رفع الله ایدی الظلمه عنهم) قال ابو مخنف: (و لو ان الدنيا كانت مملو عدلا و قسطا لما انالهم الا ظلما و جورا) یعنی: آن مخدره در حق آنها نفرین کرد که خدای تعالی نابود کند وسعت معیشت شما را و خوشگوار نگرداند آب شما را و دست ظالمان را از سر شما کوتاه نکند، و ابو مخنف گوید: اگر همه دنیا را عدالت و رفاه فرا گیرد، در بعلبک جز آثار ظلم و بیچارگی چیز دیگر نیست. ورود ام کلثوم علیه السلام به دروازه شام و توصیه او به شمر لعین سید بن طاووس در لهوف گوید: چون کاروان اسرای اهل بیت علیه السلام نزدیک دروازه شام رسیدند، ام کلثوم علیه السلام شمر بن ذی الجوشن را طلب کرد و فرمود: مرا با تو حاجتی است. گفت: حاجت چیست؟ فرمود: اینک شهر دمشق است، ما را از دروازه ای داخل کن که مردمان در آن کمتر انجمن باشند و بگو سرهای شهدا را از میان محملها دور کنند تا مردم به نظاره سرها مشغول شده و به حرم رسول خدا صلی الله علیه و آله ننگرند. شمر، که خمیر مایه شرارت بود، چون مقصود آن مخدره بدانست یکباره بر خلاف مقصود آن مخدره کمر بست و فرمان داد تا سرهای شهدا را در خلال محملها جای دهند و ایشان را از دروازه ساعات، که مجمع رعیت و رعای بود، به شهر در آوردند تا مردم بیشتر بر آنها نظاره کنند و سپهر در ناسخ گوید: در آن حال، شمر، حامل سر حضرت امام حسین علیه السلام بود و پیوسته گفت: (انا صاحب رمح طویل، انا قاتل الدین الاصلی، انا قتلت ابن سید الوصیین و اتیت براسه الی یزید امیرالمومنین) ام کلثوم علیه السلام چون شنید که شمر به عمل خویش افتخار کرده و می گوید: من صاحب نیزه بلند و کشنده فرزند ارجمند سید اوصیا و قتال کننده با دین اصیل بلند پایه می باشم، یکباره آتش خشمش زبانه زدن گرفت و فرمود: (و فیک الککثک یا لعین بن اللعین، الا لعنه الله علی الظالمین یا ویلک افتخر علی یزید الملعون بن الملعون بقتل من ناغاه فی المهد جبرئیل و من اسمه مکتوب علی سرداق عرش الجلیل و من ختم الله بجده المرسلین و قمع بایه المشرکین فاین مثل جدی محمد المصطفی و ابی المرتضی و امی فاطمه الزهرا صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین) یعنی: خاک بر دهانت باد ای ملعون. لعنت خداوند بر ستمکاران باد. وای بر تو. آیا فخر می کنی بر یزید ملعون که به قتل رسانیدی کسی را که جبرئیل در گهواره برای او ذکر خواب می گفت و نام گرامیش در سرداق عرش جلیل پروردگار، مکتوب است؟ کشتی کسی را که خداوند متعال پیامبری را به جد وی، رسول خدا، خاتمه داد. آیا افتخار تو این است که به قتل رسانیدی کسی را که پدرش نابود کننده مشرکین بود؟ کجا جدی و پدری و مادری مثل جد و پدر و مادر من پیدا خواهد شد؟ خولی اصبحی که نگران این بیانات بود، به ام کلثوم علیه السلام گفت: تاین الشجاعه و انت بنت الشجاع، یعنی تو هرگز از شجاعت سر بر نتابی، همانا تو دختر مرد شجاعی هستی. مراجعت ام کلثوم علیه السلام از شام به مدینه و مرثیه سرایی او در جلد عاشر بحار (طبع کمپانی) و غیر آن مروی است که چون یزید خواست عیال الله را روانه مدینه نماید اموال و ائقال و عطایا را بر زبر هم نهاد... تا آنجا که گوید: آنگاه روی به مدینه نهادند، چون دیوارهای مدینه نمودار گردید، ام کلثوم با دلی پر از اندوه سیلاب اشک از دیده جاری ساخته به قرائت این مرثیه پرداخت و زمین و آسمان را منقلب ساخت: مدینه جدنا لا تقبلینا فبا لحسرات و الا حزان جئنا الا اخبر رسول الله عنا بانا قد فجعنا فی اخینا این شعر منسوب به ام کلثوم سلام الله علیها در کتب مقاتل مفصل آمده برای تیمن و تبرک دو بیت از آن را زینت بخش این مجموعه نمودیم. آنگاه بر سر قبر مادرش، فاطمه زهرا علیه السلام آمد و از بانگ ناله و عویل، شور محشر برپا کرد. مردم گریبانها چاک زدند، صورتها خراشیدند، و ناله واحسیناه به چرخ برین رسانیدند. در آن وقت ام کلثوم علیه السلام، با چشم پر آب و قلب کباب، بر سر قبر مادر این مرثیه را بگفت که سنگ را آب و آب را کباب نمود: فاطم لو نظرت الی السبایا بناتک فی البلاد مشتتینا فاطم لو نظرت الی الحباری و لو ابصرت زین العابدینا فاطم لو رایت بتنا سهاری و من سهر المیالی قد عیینا فاطم ما لقیتم من عداک فلا قیرات مما قد لقینا فلو دامت حیاتک لم تزال الی یوم القیامه تندینا وفات علیا مخدره ام کلثوم علیه السلام در بحر المصائب گوید که: ام کلثوم علیه السلام چون وارد مدینه شد (بعد از واقعه جانسوز کربلا) بعد از چهار ماه از این سرای پر بلا- به رحمت خداوند لا-یزال پیوست، بنا بر قول علامه حلی در منهاج

الصلاح و شیخ کفعمی در مصباح و شیخ مفید در ارشاد (که می فرمایند ورود اهل بیت علیه السلام در مدینه بیستم شهر صفر بوده است) وفات آن بانوی بزرگوار بایستی تقریباً در اواخر شهر جمادی الثانی ۶۲ از هجرت باشد، و الله العالم. و در مدفن این مخدومه به نام ام کلثوم علیه السلام غیر مدینه و در جای دیگر ذکری ندارد. سلام الله علیها و علی جداها و امها و اییها و اخویها. (۳۶۱) ۳.

حضرت سکینه دختر امام حسین علیه السلام مصر - شام مادرش رباب دختر امر القیس بن عدی بن اوس بن جابر بود. این شعر منسوب به امام حسین علیه السلام است: لعمرک اننی لاحب دارا تضيفها سکینه و الرباب احبهما و ابذل بعد مالی و لیس للائمی بها عتاب و لست لهم و ان عتبوا مطیعا حیاتی او یغیبنی التراب (۳۶۲) اصبح بن عبدالعزیز بن مروان بن حکم سکینه را خواستگاری کرد، او را به مصر بردند، موقعی رسید که اصبح مرده بود. در شعر منسوب به حضرت سید الشهداء علیه السلام به سکینه علیه السلام با عنوان خیره النسوان (بهترین زنان) خطاب شده است. او که تمام انقلابات زمان را درک و خود در دانش و ادب سر آمد زنان عصر بود، در انقلاب حسینی و بیداری زنان نسبت به فجایع بنی امیه نقش موثری داشت و در کاروان اسرای شام همچون عمه اش زینب علیه السلام، در نگهداری کودکان و تبلیغ اهداف حسینی تلاش می کرد. حضرت سکینه علیه السلام، هم در مصر و هم در باب الصغیر شام، قبه و بارگاه و زایران زیادی دارد که از همه کشورهای اسلامی به زیارتش می روند. حضرت سکینه علیه السلام که سالها پس از قضیه کربلا زنده بود، یکی از راویان صحنه کربلا و یاد آور فداکاری یاران امام حسین علیه السلام است. (۳۶۳) ۴.

فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام مدینه - شام لله لله فاطمه صغری دختر امام حسین علیه السلام از (ام اسحاق) بنت طلحه بن عبیدالله بن تمیمه بوده است. (۳۶۴) وی در سال سی ام هجری به دنیا آمد و در واقعه کربلا نیز حدود سی سال سن داشته است. (۳۶۵) لذا می توان گفت از خواهرش حضرت سکینه علیه السلام بزرگتر بوده است. فاطمه صغری زنی بزرگوار و دارای مقام عالی دینی و علمی بود، به طوری که پدرش سید الشهداء علیه السلام به این امر شهادت داده است و آن هنگامی بود که حسن مثنی برای خواستگاری یکی از دختران امام حسین علیه السلام آمد حضرت به او فرمود: من فاطمه را برای تو بر می گزینم که به مادرم حضرت فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله بسیار شبیه، و در دین، تمام شب به نماز و عبادت می پردازد، روزها را روزه می دارد و در شکل مشابه حور العین است. (۳۶۶) او از پدر، برادرش - امام زین العابدین علیه السلام - و عمه اش - حضرت زینب علیه السلام - عبدالله بن عباس و اسما بنت عمیس حدیث روایت می کرده و فرزندان او، عبدالله، ابراهیم، حسین همچنین ام جعفر، ابوالمقدم، و زهیر بن معاویه نیز از او حدیث نقل کرده اند، احادیث او در سنن ترمذی، ابوداود، ابن ماجه، نسایی، و تالیفات ابن حجر آمده است. فاطمه صغری علیه السلام در منزل فاطمه زهرا علیه السلام مادر بزرگش - در مسجد النبی صلی الله علیه و آله می زیست وقتی ولید دستور تخریب خانه های مسجد النبی صلی الله علیه و آله را صادر کرد او به خارج مسجد رفته، و در آنجا خانه ای ساخت، چاهی حفر کرد که برکت فراوانی داشت. این چاه را زمزم می خوانده و مردم از آن تبرک می جستند. فاطمه علیه السلام همانند زینب کبری علیه السلام در حوادث کربلا مامن و پناهگاه اهل بیت علیه السلام بوده و دربارگاه عبیدالله بن زیاد و یزید خطبه های غرا خوانده است. او به سال ۱۱۰ هجری وفات یافت. (۳۶۷) پشت قبر سکینه علیه السلام و ام کلثوم علیه السلام سمت چپ آن، قبری منسوب به فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام است. در بیشتر منابع روایت می کنند که فاطمه صغری علیه السلام در منزل خود، یعنی در پشت مسجد النبی صلی الله علیه و آله وفات یافت و در بقیع به خاک سپرده شد. در کتاب از پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله تا حضرت زین العابدین علیه السلام نوشته شیخ علی فلسفی، چاپ ۱۴۱۳ هجری قمری چنین نقل می کند: فاطمه صغری علیه السلام در شهر شام مدفون و دارای بقعه و حرم بسیار زیبا و زائرین فراوانی دارد و اضافه می کند: در کتاب بحار الانوار، ص ۲۴۷ از کتاب مناق و نیز در کتاب ناسخ التواریخ ص ۴۹۵ از حضرت سجاد علیه السلام روایت می کند که مرغی روز عاشورا پر و بال خود را در خون امام حسین علیه السلام بیالود و پرواز نمود و به مدینه رسید و بر سر دیوار خانه فاطمه صغری علیه السلام دختر امام حسین علیه السلام نشست و فاطمه علیه السلام بر او

نگریست و متوجه یتیمی خود گردید و این اشعار را بگفت: **نعب الغراب فقلت من تنعماه و یلک یا غراب قال: الامام، فقلت: من قال: الموفق للصواب ان الحسين بکربلا بین الاسنه و الضراب گفت ای مرغ چرا حال پریشان داری از غم کیست چنین ناله و فغان داری اشک خونین ز چه از چشم ترت می ریزد گو به من خون که از بال و پرت می ریزد من ماتم زده آخر پدر در سفر است ز غم دوری او خون دلم در بصر است نه خبر از پدر و نه ز برادر دارم روز و شب آروزی دیدن اکبر دارم تو مگر هدیه و سوی سبا آمده ای یا مگر قاصدی از کرب و بلا آمده ای بلکه آورده ای ای مرغ به این شوین و شین به صغرای جگر خون خبر مرگ حسین گفت: ای فاطمه با شور و نوا آمده ام قاصد مرگم و از کرب و بلا آمده ام کربلا یکسره صحرای منا بود امروز روز قربانی شاه شهدا بود امروز فاش گویم پدرت از ستم شمر و سنان کشته شد با لب عطشان به لب آب روان ۵. میمونه دختر امام حسن علیه السلام ۶. حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام این دو بانوی بزرگوار (در مقبره اسماء بنت عمیس همسر جعفر بن ابیطالب علیه السلام می باشند) در یک حجره و مقبره قرار دارند که در پشت مقابر سکینه و ام کلثوم علیه السلام در سمت چپ قبر عبدالله بن جعفر صادق علیه السلام واقع شده است. بر بالای حجره آنان گنبدی به رنگ سبز و در داخل آن تابوتی بزرگ و چوبین دیده می شود. حجره مذکور در سال ۱۳۳۰ هجری بازسازی شده و به وسیله پلکانی به زیر زمین داخل آن راه است که در آن جا هر سه قبر در کنار هم می باشد. قبر اول از (حمیده دختر مسلم بن عقیل علیه السلام) متوفی سال هفتاد هجری - قبر دوم از (اسما بنت عمیس) همسر جعفر طیار و علی علیه السلام متوفی سال ۶۵ هجری، و سومین قبر نیز از میمونه دختر امام حسین علیه السلام است که هر سه در داخل یک مقبره کاشیکاری شده و چوبین قرار دارند. (۳۶۸) ۷. عبدالله بن جعفر طیار - باب الصغیر پدرش شهید عالیقدر اسلام حضرت جعفر طیار، و مادرش اسما بنت عمیس می باشد. او برادرزاده و داماد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است. عبدالله از اسخیا و بخشندگان مشهور عرب بوده است. همچنین در حمایت از خاندان نبوی و ارادت به آستان علوی و علاقه به حسنین علیه السلام مشهور است. در سنین جوانی در جنگهای روم و جهادهای حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شرکت داشت و از فرماندهان شجاع بود. در قضیه کربلا احتمالاً به اجازه امام در حجاز مانده و پسرانش را برای قربانی در راه خدا به همراه امام حسین علیه السلام به کربلا فرستاد که به شهادت رسیدند. پس از آن نیز هرگز زبان به ندامت و ناشکری نگشود. گویند: وقتی خیر شهادت فرزندان خویش را دریافت به عزاداری پرداخت، غلامش بر زبان راند که این مصیبت به خاطر حسین علیه السلام به ما رسیده است، عبدالله سخت بر آشفت و غلام را تویخ کرد. نوشته اند که عبدالله به خاطر املاکی که در شام داشت به آنجا مسافرت کرده و در همانجا در گذشت. گرچه وفات او را در مدینه و مدفنش را در جوار عمویش عقیل نیز نوشته اند، مع ذلک رحلت همسر عالیقدرش حضرت زینب سلام الله علیها در شام موید وجود قبر او در شام می باشد. به اعتقاد راقم این سطور، ممکن است توطن اهل بیت و طرفداران آنان در شام خود حرکتی به منظور ابطال تبلیغات امویان باشد، چنانکه بسیاری معتقدند وجود شیعه در شام از برکات همین مهاجرتها و اسارتها و تبعیدها به شام و مهاجرت بلال و ابوذر و عبدالله و دیگران بوده است. فرزندان عبدالله در قیامهای اسلامی علیه بیدادگران اموی و عباسی نقش موثری داشته اند که در کتب رجال و انساب و تاریخ مضبوط است. (۳۶۹) ۸. مقام حضرت سجاد علیه السلام و سرهای شهدای کربلا - شام، باب الصغیر در قبرستان باب الصغیر شام، بقعه و ضریحی وجود دارد که مدفن سرهای مقدسه ۱۷ تن از شهدای اهل بیت علیه السلام در کربلا می باشد و در جنب آن نیز مقام حضرت سجاد علیه السلام وجود دارد. (۳۷۰) چند سر از شهدا را در (باب الصغیر) به خاک سپردند. امروز این مکان که حدود پنجاه متر بالاتر از در اصلی قبرستان باب الصغیر و سمت چپ کوچه می باشد دارای محوطه ای بزرگ است که در وسط آن حجره یا اطاقکی بوده و سرهای مقدس در این اطاقک دفن شده اند. در سالهای اخیر بر مدفن آنان ضریحی از نقره ساخته شده است. هر چند که بر بالای این حجره، اسامی شانزده تن از شهدای کربلا نوشته شده لیکن به احتمال قوی تنها سر سه تن از شهدای کربلا در این مکان به خاک سپرده شده اند. این سرها عبارتند از: ۱ - سر مقدس حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام ۲ - سر مقدس حضرت علی اکبر**

علیه السلام ۳ - سر مقدس حبیب بن مظاهر علیه السلام محسن الامین در سال ۱۳۲۱ هجری کتیبه ای بر بالای در ورودی این مقام با این عبارت دیده بود (هذا راس عباس و علی بن الحسین علیه السلام و حبیب بن مظاهر) بعدها که ضریحی بر روی این محل گذاشته شد نام شانزده تن ذکر گردید . (۳۷۱) با توجه به اینکه منابع تاریخی شیعه اذعان دارند بیشتر سرهای کربلا به بدنهای آنان ملحق شد به نظر نمی رسد در این مکان بیش از سه سر به خاک سپرده شده باشد . والله اعلم بالصواب نام سرهایی که بر سقف گنبد این مکان ثبت شده عبارتند از : ۱ - عباس ، ۲ - علی اکبر ، ۳ - حبیب بن مظاهر ، ۴ - قاسم بن الحسن ، ۵ - عبدالله بن علی ، ۶ - عمر بن علی ، ۷ - حر ریاحی ، ۸ - محمد بن علی ، ۹ - عبدالله بن عون ، ۱۰ - علی بن ابی بکر ، ۱۱ - عثمان بن علی ، ۱۲ - جعفر بن علی ، ۱۳ - جعفر بن عقیل ، ۱۴ - محمد بن مسلم ، ۱۵ - عبدالله بن عقیل ، ۱۶ - حسین بن عبدالله . ۹ . عبدالله الباهر قبر عبدالله بن امام زین العابدین علیه السلام معروف به عبدالله باهر در کنار دیواره شرقی باب الصغیر قرار دارد ، که از قبرستان مستقل و راه آن پس از در اصلی قبرستان می باشد . دارای صحن و گنبد و سبز و شبستان نسبتا بزرگی است . اطراف مقبره و مرقد او که در سال ۱۳۳۰ هجری قمری بازسازی شده است ، دیواری کشیده اند که آن را از قبرستان مستقل و مجزا ساخته اند . عبدالله با امام محمد باقر علیه السلام از یک مادر است . او در میان برادران به حسن و جمال معروف و به علت درخشندگی چهره ، معروف به باهر بود و در هیچ مجلسی نمی نشست جز آنکه حاضران را از فروع روی و درخشندگی دیدار خویش نور و فروغ می بخشید ، وی متولی صدقات رسول خدا صلی الله علیه و آله و امیر المومنین علیه السلام بود . عبدالله مردی فاضل و زاهد و فقیه و محدث بود . از طریق آبء کرام خود از حضرت رسول صلی الله علیه و آله اخبار زیادی نقل کرده و حدیث فراوانی از وی منقول است . برخی وفات وی را در مدینه دانسته اند و بعضی تل زینیه بغداد . ۱۰ . عبدالله بن جعفر الصادق علیه السلام قبر فرزند گرامی امام جعفر صادق علیه السلام رئیس مذهب شیعه ، کمی بالاتر از قبر فاطمه صغری علیه السلام و در سمت چپ آن قرار دارد ، که دارای گنبدی کوچک به رنگ سبز بوده و داخل آن تابوتی چوبین با محفظه ای فلزی دیده می شود ، این جا قبر فرزند امام ششم شیعیان است . (۳۷۲) ۳ . اصحاب و تابعین ۱ . اسماء بنت عمیس بن معبد بن تمیم بن مالک - باب الصغیر شام لله وی از نخستین زنان گرونده به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و اولین دسته مهاجرین است که با شوهر ارجمندش حضرت جعفر طیار علیه السلام به حبشه هجرت نمود . فرزندش عبدالله نیز در حبشه به دنیا آمد . همزمان نجاشی ، پادشاه حبشه ، نیز دارای پسری شد که به تبعیت از جناب جعفر طیار دارای سه پسر شد (عبدالله ، محمد ، عون) وی پس از شهادت حضرت جعفر علیه السلام همسر ابوبکر شد و ثمره این ازدواج پسری به نام محمد بود که از یاران مخلص مولی علی علیه السلام و استنادار حضرت بود که در مصر شهید شد . اسماء بعد از ابوبکر به افتخار همسری مولی علی علیه السلام نایل آمد که از او نیز داری دو پسر شد به نام یحیی (که برخی او را عداد شهیدای کربلا می دانند و بعضی نسابه ها می نویسند در زمان حیات والدین از دنیا رفت) و محمد اصغر . اسما از زنان پاک طینت و سعادت‌مندی بود که در تغسیل و تکفین مخفیانه حضرت زهرا علیه السلام به امیر المومنین کمک کرد . قبر اسما در باب الصغیر ، در بقعه ای که در کنارش سر فرزندش محمد بن ابی بکر و میمونه حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام دفن شده ، در پشت بقعه حضرت سکینه علیه السلام واقع شده است . (۳۷۳) ۲ . فضه ، خادمه حضرت زهرا علیه السلام - باب الصغیر شام لله فضه از زنان فاضله و نمونه روزگار خویش و از اراتمندان خاص خاندان عصمت و طهارت است . بعضی تاریخ نویسان او را از شاهزادگان ایرانی و بعضی شاهدخت نوبه ای می دانند که از بلاد نوبه با توجه به خوابی که دیده بود در معیت اسیران وارد سرزمین اسلام شد و به خانواده پیغمبر صلی الله علیه و آله پیوست . حضرت زهرا علیه السلام کارهای خانه را با فضه یک روز در میان تقسیم کرده بود . فضه در بیست سال آخر عمر سخنی نگفت و جواب مردم را همواره با آیات قرآن می داد . وی که به متابعت از اهل بیت علیه السلام و به موجب نذری که برای شفای امام حسین علیه السلام کرده بود سه روز روزه گرفت و افطارش را به یتیم و مسکین و اسیر داد ، مشمول این آیه شریفه است که در سوره هل اتی می فرماید : (ویطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا) (۳۷۴) لذا در

روز عاشورا نیز، به هنگام و داع حضرت سید الشهداء علیه السلام با اهل حرم، در کنار حضرت زینب و ام کلثوم و سکینه و رباب علیه السلام، مورد خطاب تفقد آمیز امام غریب و مظلوم قرار گرفت. بقعه حضرت فضا در باب الصغیر شام بعد از خروج از بقعه عبدالله بن جعفر طیار و بلال به طرف بقعه محمد بن ابی بکر به سمت دست راست قرار گرفته و روی سر در بقعه نوشته است: (فضه خادمه رسول الله) (۳۷۵) ۳ و ۴ ام سلمه و ام حبیبه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله در انتهای دیواره شرقی قبرستان، کمی بالاتر از در اصلی و پس از قبر عبدالله بن سجاد علیه السلام، حجره ای بطور مستقل و جدا از سایر قبرستان است که در آن دو قبر ام حبیبه و ام سلمه همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله دیده می شود. قطع به یقین باید گفت این امر صحت ندارد، زیرا ام سلمه و ام حبیبه هر دو در قبرستان بقیع در مدینه مدفون هستند. (۳۷۶) ۵. مقداد بن اسود کنندی بهرانی - مقداد بن عمرو - شام مقداد از سابقین در اسلام و از مجاهدین بزرگ است که در جنگها شرکت جسته، حکم بن کیسان را وی اسیر و دعوت به اسلام نمود. در آغاز رنج فراوان برد، چنانکه خودش گوید: در آغاز مسلمانی که به مدینه آمدیم پیغمبر ما را به گروههای ده نفری تقسیم کرده بود که در یک خانه زندگی می کردیم و من با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. مقداد از دسته های سه یا چهار یا هفت نفری اولیه است که به زبان خاندان نبوت تمجید شده اند. وی در یاری و همبستگی با اهل بیت گوی سبقت را برده و پس از سلمان فارسی کسی به پایه او نمی رسد. چنانکه درباره اش فرموده اند: (ما بقی احد الا و قد جال جوله الا مقداد بن الاسود فان قلبه کان مثل زبر الحديد) رسول خدا صلی الله علیه و آله دختر عمویش زبیر بن عبدالمطلب را به همسری مقداد در آورد. گرچه محدث قمی نوشته است که قبر مشهور در شهر وان به نام مقداد، قبر شیخ جلیل معظم فاضل مقداد است که از علمای جلیل الشان شیعه و صاحب مولفات نفیسه می باشد و قبر مقداد را در جرف نزدیکی مدینه می داند، ولی در بازگشت از زینبیه به طرف شام در سمت دست راست تابلو سبز رنگی وجود دارد که نوشته است: (سیدی مقداد). در کنار جاده، مسجد زیبایی است به نام مقداد و مقبره ای در صحن مسجد وجود دارد که اطراف آن نرده آهنی دارد و قبر با سنگهای مرمر زیبایی نوسازی شده و این اشعار بر روی سنگ نقش بسته است: انا المقداد بو معبد انا بن السید الاسود تهز الارض حملاتی و ابواب السما ترعد انا المقداد فی یوم القتال ابید البیض بالسمر العوالی و سیفی فی الوغا ابیض صقیلا طلیق الحد فی اهل الضلال ۶. بلال بن رباح مؤذن رسول الله صلی الله علیه و آله - باب الصغیر شام - بلال از سابقین در اسلام است. نخست غلام امیه بن خلف بود، ابوبکر او را خرید و آزاد کرد. وی مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود ولی بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله در مدینه نماند و برای ابوبکر و عمر اذان نگفت و به شام مسافرت کرد و در سال بیستم یا بیست و یکم در سن ۶۳ یا ۷۰ سالگی در شام درگذشت و در باب الصغیر دفن شد و اکنون با عبدالله بن جعفر در یک بقعه قرار گرفته است. شبلنجی در نور الابصار می نویسد: بلال اولین مؤذن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و بعد از آن برای هیچکدام از خلفا اذان نگفت و در سال ۱۷ یا ۱۸ هجری درگذشت. (۳۷۷) ۷. اویس قرنی پسر انیس، سوریه - رقه اویس یکی از چهارمین فرد ممدوح از زهاد ثمانیه در اسلام است. دوستی دو جانبه میان پیغمبر صلی الله علیه و آله و اویس ضرب المثل است. او در طول مدت عمر نتوانست پیغمبر صلی الله علیه و آله را ببیند ولی در عین حال، چنان شمایل پیغمبر صلی الله علیه و آله را توصیف می نمود که یاران چند ساله پیامبر صلی الله علیه و آله از آن در مانده شده بودند. او از مادرش اجازه گرفته بود که برای دیدن پیغمبر صلی الله علیه و آله به مدینه برود، به شرط اینکه اگر حضرت در مدینه نبود فوری برگردد. اویس نیز با اشتیاق به مدینه آمد ولی پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت نکرد و برگشت وقتی پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه آمد فرمود: (انی لا-جد نفس الرحمن من قبل الیمن) من بوی خوش رحمان را از جانب یمن استشمام می کنم. اویس قرنی از اکابر تابعین و از حواریون حضرت امیر المومنین علیه السلام است و در زهد و جلالت شان و رفعت مقام و تقوایش همه مسلمانان اتفاق دارند و کتابها مشحون از فضائل اوست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: او راهب این امت است، و نیز فرموده است: اویس قبایل بزرگی از ربیع و مضر را شفاعت می کند. اویس در جنگ صفین به یاری حضرت امیر المومنین علی

علیه السلام شتافت و با وی بیعت کرد و در همین جنگ به شهادت رسید و در صفین مدفون گشت. قبر وی اکنون در شهر رقه واقع در ۲۰۰ کیلومتری حلب و ۴۵۰ کیلومتری شام نزدیک قبر جناب عمار واقع شده است. ۲ - عمار یاسر: شهر رقه - نزدیک قبر اویس قرنی ۳ - زکریای پیغمبر: شهر رقه جامع زکریا ۸. عبدالله بن ام مکتوم عامری مؤذن پیغمبر صلی الله علیه و آله - باب الصغیر برخی نام او را عمرو نوشته اند. مادرش ام کلثوم و پدرش قیس است عبدالله قدیم الاسلام و مهاجر است و چون نابینا بود سیزده بار پیغمبر صلی الله علیه و آله او را در مدینه گذاشت که به جایش نماز بخواند و لذا به غزوات نرفت. او در جنگ قادسیه حاضر بود. بعضی مفسرین، فرد اعمای مذکور در سوره عبس را همین شخص می دانند و به مناسبت‌های دیگر نیز نام وی در تاریخ اسلام آمده است. نیز آورده اند که وی بعد از جنگ بدر به مدینه آمد و نابینا بود و حضرت رسول صلی الله علیه و آله در تمام غزواتی که از مدینه خارج می شد وی را به پیشنمازی مدینه معرفی می فرمود. عبدالله در قادسیه دوزره پوشیده و پرچم سیاهی نیز به دست داشت و پس از جنگ به مدینه مراجعت و در آنجا در گذشت. ولی اکنون آرامگاهی در کنار حضرت عبدالله الباهر به نام وی در باب الصغیر مشهور است و نزدیک بقعه او اطاقی وجود دارد که به یکی از همسران رسول خدا صلی الله علیه و آله منسوب است. (۳۷۸) ۹. قبر اوس بن اوس (اوس بن اوس) یکی دیگر از صحابه جلیل القدر رسول خدا صلی الله علیه و آله است. وی از کسانی بود که در مسجد النبی صلی الله علیه و آله و بر (ایوان صفه) زندگی می کرد. اوس بن اوس در نهایت فقر و تنگدستی روزگار می گذرانید و همواره در مسجد رسول خدا صلی الله علیه و آله مشغول تهجد و عبادت و اعتکاف بود. وی به شام هجرت کرد و پس از وفات در دوران خلافت عثمان، در باب الصغیر مدفون شد. (۳۷۹) مقبره وی اکنون در مقابل مدرسه صابونیه در سمت دیواره غربی باب الصغیر است. ۱۰. وائل بن الاسقع یکی دیگر از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله که همراه اوس بن اوس و عمار بن یاسر و دیگران بر ایوان صفه در مسجد النبی صلی الله علیه و آله زندگی می کرد وائل بن الاسقع بود. وی عمری بالنسبه طولانی داشت و گویند در سن ۱۵۰ سالگی - در خلافت عبدالملک مروان (سال ۸۳ هجری) - در دمشق از دنیا رفت و در باب الصغیر مدفون شد. او آخرین صحابه ای بود که در این شهر وفات یافت. (۳۸۰) وائل پس از شهادت امام حسین علیه السلام به شدت خشمگین بوده و همواره به نقل آیه تطهیر که در شان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله نازل شده می پرداخته (۳۸۱) است. ۱۱. فضاله بن عبید (فضاله بن عبید) یکی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله بود که پس از فتح دمشق به این شهر آمد و در آنجا سکونت گزید. در دوران معاویه، کرسی قضاوت در این شهر را بر عهده داشت و در سال ۵۳ هجری در گذشت. وی را در کنار ابی درداء و ام درداء مدفون ساختند. (۳۸۲) ۱۲. سهل بن ربیع انصاری (سهل بن ربیع انصاری) یکی دیگر از صحابه بزرگوار و از قبيله اوس بود که در مشق ساکن شده و در اوائل خلافت معاویه وفات یافت. او را در باب الصغیر (جنوب قبرستان) به خاک سپردند. (۳۸۳) ۱۳. حجر بن عدی کندی یمنی - شهید ولای علی علیه السلام - دمشق ۲۰ کیلومتری دمشق در قریه عذرا که اکنون در محل عدر تلفظ می شود و از توابع دوما که بعد از حرستا در سمت راست دوما می باشد. ایستگاه اتوبوسهای آن در شارع الثوره است. حجر از تابعین کبار و سران زهاد و از ابدال یاران علی علیه السلام و معروف به حجر الخیر است. حضرت به او فرمود: ترا امر می کنند که به من لعنت کنی، در آن موقع چه خواهی کرد؟ پرسید: چه کنم؟ فرمود: لعن بکن ولی بیزاری مجوی که من بر دین خداوندم. پس از شهادت حضرت امیر علیه السلام محمد بن یوسف، عامل یمن، حجر را بر در مسجد صنعا نگه داشت. او را کتک زیادی زدند تا مولا را لعن کند، و وی در انظار مردم گفت: (ان الامیر امرنی ان العین علیا. فالعنوه لعنه الله) (۳۸۴) امیر مرا فرمان می دهد که علی را لعنت کنم. پس او را (منظورش محمد بن یوسف بود) لعنت کنید که خدایش لعنت کند. حجر به کثرت نماز و زیادی زهد معروف بود. وی در آخرین دقایق نزدیک به شهادت حضرت امیرالمومنین علیه السلام شعری خواند، حضرت چشم گشود و فرمود: ای حجر، چه می کنی زمانی که ترا به بیزاری جستن از من بخوانند؟ عرض کرد: به خدا سوگند ای امیر مومنان، اگر مرا با شمشیر پاره پاره کنند و در آتشم افکنند و بسوزانند، تحمل همه

ناگواریها را بر برائت از تو ترجیح می دهم . حضرت فرمود : (و فقت لكل خیر یا حجر جزاک الله خیرا عن اهل بیت نبیک) (۳۸۵) عایشه به معاویه گفت : از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود : پس از من در (عذرا) مردانی کشته می شوند که خداوند و اهل آسمانها به خاطر آنها خشمناک می شوند . (۳۸۶) مرگ حجر چنان کشورهای اسلامی را تکان داد که معاویه را رسوا کرد . ربیع بن زیاد ، استاندار و فرمانده ارتش معاویه در خراسان ، پس از نماز موضوع را در منبر بیان کرد و از خداوند مرگ خود را طلب کرد و دعایش مستجاب گردید . (۳۸۷) ابن اثیر گفته است : قبر حجر در عذرا معروف و مستجاب الدعوه است (قبر مزبور در کنار مسجدی است که مازنه قدیمی دارد و اخیرا به همت مردم مسلمان صحن و بارگاهی برای آن می سازند) حجر با وجود سن کمش از بزرگان یاران علی علیه السلام محسوب می شود و در صفین فرمانده قبیله کنده و در نهروان فرمانده میسره لشکر حضرت امیرالمومنین علیه السلام بود . ماجرا جویانی دنیا پرست مانند : ابو براده پسر ابوموسی اشعری ، شمر بن ذی الجوشن ، شبت بن ربیع و عمر بن سعد استشهاده ای تنظیم کردند که حجر و یارانش خلیفه را لعن کرده و از مردم خواسته است علیه معاویه وارد جنگ شوند . مامورین حکومتی آنها را به طرف شام حرکت دادند . هنگامی که آن ان را از کنار منزل قبیصه یکی از همراهان حجر عبور می دادند ، دخترانش می گریستند ، آنها را امر به سکوت کرد و گفت : من یا به فیض شهادت می رسم که خداوند نگهدار شماست ، و یا آنکه بر می گردم . . . ایشان را به مرج عذرا (نزدیک دمشق) بردند ، قبرهای آنان را کنده و با شمشیر برهنه در برابرشان ایستادند . ۶ نفر به درخواست بستگانشان آزاد شدند . هشت نفرشان تا صبح نماز خواندند ، بامداد خواستند آنها را بکشند دو نفر را به نزد معاویه بردند ، وی یکی را به شرط آنکه به کوفه نرود آزاد کرد و دیگری را به نام عبدالرحمان به کوفه فرستاد تا با شدیدترین وجه او را شهید نمایند . حجر اجازه گرفت و دو رکعت نماز طولانی خواند و فرود : این کوتاهترین نمازی بود که در مدت زندگیم خوانده ام . جلاد پرسید : چرا بدنت می لرزد ؟ فرمود : چرا نترسم و حال آنکه قبر آماده و کفن حاضر و شمشیر کشیده شده است ، ولی به خدا سوگند اگر چه بدنم می لرزد اما چیزی نمی گویم که خداوند را به خشم بیاورم . تعداد شهدا : ۱ - حجر بن عدی ۲ - شریک بن شداد حضرمی ۳ - صیفی بن شبل شیبانی ۴ - قیصه بن ضبیعه عبسی ۵ - محرز بن شهاب منقری ۶ - کدام بن نحیان عنزی ۷ - عبدالرحمان حسان عنزی در شمال شرقی قبر حضرت رقه علیه السلام ، مسجد قصب معروف به مسجد سادات واقع است که می گویند قبور شهدای مرج عذرا در آنجا واقع شده است ، یا بعضی از اعضای بدن آنان در آنجا مدفون شده است . (۳۸۸) ۱۴ . محمد بن ابی ابکر - باب الصغیر شام وی فرزند ابوبکر ، ولی پرورش یافته و (ربیب) علی علیه السلام است و مادرش اسماء بنت عمیس از زنان پاک طینت روزگار بود که فرزندان رشیدی تحویل جامعه اسلامی داد . محمد علاوه بر فضایل و مکارمی که داشت جد مادری حضرت امام صادق محسوب می شود . بدین گونه که پسری به نام قاسم فقیه حرمین داشت که دختر او ام فروه همسر امام باقر علیه السلام و مادر حضرت امام صادق علیه السلام است . محمد و عبدالله و عون فرزندان حضرت جعفر طیار ، و یحیی پسر حضرت علی علیه السلام ، برادران مادری محمد می باشند . محمد از طرف حضرت امیر المومنین دوبار به استانداری مصر منصوب شد ، یکبار قبل از مالک اشتر و بار دیگر بعد از مالک . در مرتبه دوم ، معاویه بن خدیج و عمر و عاص به دستور معاویه او را به شهادت رسانیده و نعش مطهرش را در شکم الاغی مرده گذاشته و آتش زدند و سرش را برای معاویه به شام فرستادند (اکنون مدفن سر مقدسش در باب الصغیر شام مشهور است) گویند عایشه در شهادت محمد گریست و در قنوت هر نماز بر معاویه و عمرو عاص و معاویه بن خدیج لعن می کرد . امیرالمومنین علیه السلام نیز سخت بر محمد گریست و فرمود : (محمد ابنی من ظهر ابی بکر) ع : محمد پسر من است از پشت ابوبکر . محمد به هنگام شهادت بیست و هشت ساله بود و پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از ولادت از شهادت وی خبر داده بود . قبر وی در مصر خیابان حیضان جنب جامع الدعاء در پشت دانشگاه الازهر واقع شده است . والسلام قم - حرم اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی

پی نوشتها ۱

۱- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر ۲- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر ۳- ملحقات احقاق الحق ، بزرگ مرجع شیعه مرحوم آیه الله العظمی سید شهاب الدین مرعشی نجفی (متوفای ۱۴۱۱ ق)، ج ۳۳، ص ۶۱ چاپ اول . برای توضیح بیشتر ر.ک به کتاب (سیرتنا و سنتنا) تالیف مرحوم علامه امینی صاحب کتاب الغدیر ۴- سوره انفال ، آیه ۳۳ ۵- سوره اسراء آیه ۶۰ ۶- بحار الانوار مرحوم علامه مجلسی (متوفای ۱۱۱۱ هجری قمری). المراجعات ، مرحوم آیه الله سید عبدالحسین شرف الدین عاملی (متوفای ۱۳۷۷ ه ق)، ص ۲۹، ج ۳۹، ص ۲۷۸. الغدیر مرحوم علامه امینی (متوفای ۱۳۹۰ ه ق)، ج ۱۰ ص ۲۸۰، چاپ سوم سال ۱۳۷۸ قادتنا کیف نعرفهم (پیشوایانمان را چگونه بشناسیم؟) صفحات و بزرگ مرجع عالم تشیع مرحوم حضرت آیه الله العظمی سید محمد هادی میلانی (متوفای رجب ۱۳۹۵ ق) ۷- احتمال دارد که این عمل والی برای تجربه صحت خواب نیز بوده است . ۸- منتخب التواریخ ، حاج میرزا هاشم خراسانی ، چاپ و انتشارات علمیه اسلامیة ، ص ۳۸۸، باب ششم ۹- کرامات و معجزات خراسانی ص ۹ ۱۰- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه (ع) ص ۵۳ به نقل از معالی السبطين ۱۱- کامل بهائی ، ج ۲، ص ۱۷۹. ۱۲- فوائد الرضویه ، ص ۱۱۱. ۱۳- اللهوف علی قتلی الطفوف ، سید بن طاووس ، تحقیق و تقدیم : شیخ فارس تبریزیان (حسون)، انتشارات اسوه ، قم ۱۴۱۴ ق ، ص ۱۴۱ - ۱۴۰. ۱۴- در نسخه جداگانه و مستقلی نیز که با عنوان (مقتل الحسین و مصرع اهل بینه و اصحابه فی کربلا، المشتهر بمقتل الی مخنف) توسط منشورات الرضی قم (۱۳۶۲ ش) از مقتل مزبور چاپ شده عبارت فوق الذکر چنین درج شده است : ثم نادى یا ام کلثوم و یا زینب و یا سکینه و یا رقیه و یا عاتکه و یا صفیه علیکن منی السلام (ص ۱۳۱) ۱۵- با استفاده از: آب در عاشورا؛ بستر رویارویی دو فرهنگ (اسلام و جاهلیت ، نوشته فاضل دانشمند جناب آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر) مخطوط. ۱۶- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، تالیف محقق و نویسنده گرانقدر آقای شیخ علی ابوالحسنی (منذر)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱ ۱۷- اعیان الشیعه ، سید محسن امین ، تحقیق و اخراج : سید حسن امین (قطع رحلی دار التعارف للمطبوعات ، بیروت ۱۴۰۳ - ۱۹۸۳) ۱۸. ۷/۳۲۶- ادب الطف او شعراء الحسین (ع) ۱/۱۹۶، سید جواد شبر، مؤسسه البلاغ - دارالمرتضی ، بیروت ۱۴۰۹ ق / ۱۹۸۸ م . ۱۹- المنتخب للطریحی فی جمع المرائی و الخطب المشتهر بالفخری ، شیخ فخر الدین طریحی نجفی ، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات ، طبع مصحح ، بیروت ۱۴۱۲ ق - ۱۹۹۲ م ، ۲/۴۳۶. ۲۰- سیاهپوشی در سوگ ائمه نور، همان ، ص ۳۲۰، به نقل از المنتخب طریحی ۲۱- مراقد اهل بیت (ع) در شام ص ۷، از تالیفات آیه الله حاج سید احمد فهري زنجانى امام جمعه محترم زینبیه شام . ۲۲- شام سرزمین خاطرها، از دانشمندان معاصر و نویسنده گرانقدر مهدی پیشوایی ، ص ۲۲ ۲۳- بستان السیاحه و بقاع الامکنه ۲۴- سوره کهف : آیه ۲۵ ۷۷- حضرت زینب کبری علیه السلام ، عمادزاده به نقل از مصباح الحرمین ص ۳۶۳ ۲۶- حضرت زینب کبری (س) ص ۲۵۷ عمادزاده ۲۷- گیتاشناسی کشورها، چاپ ۱۳۶۵، ص ۱۸۵ ۲۸- تاریخ اسلام (سال چهارم آموزش متوسطه عمومی) تالیف محقق بزرگ آیت الله حاج شیخ جعفر سبحانی ص ۲۷ ۲۹- فروغ ابدیت ، از هم ایشان ، ج ۱، ص ۱۵۶ ۳۰- سوره اعراف ، آیه ۱۵۸ ۳۱- بصری مرکز استانداری حوران بود که از مستعمرات قیصر به شمار میرفت و حارث بن ابی شمر و به طور کلی ملوک غسان به صورت دست نشاندگی از قیصر در آنجا حکومت میکردند. ۳۲- طبقات الکبری ، ج ۱، ص ۲۵۹ ۳۳- فتوح البلدان ، ابوالحسن امد بن یحیی بلاذری ، ص ۱۳۰-۱۲۸. در آغاز جنگ با رومیان خالد بن ولید در عراق بود و چون گزارش رسید که نیروهای رومیان بسیار مجهز و تعدادشان زیاد است ابوبکر به خالد دستور داد به منطقه شام رهسپار شود (فتوح البلدان ص

۱۱۷). ۳۴- جند در اینجا تقریباً نزدیک به معنی استان است. ۳۵- بزرگتری رودخانه دمشق است ۳۶- البلدان، احمد بن یعقوبی، ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی، ص ۱۰۵ ۳۷- تاریخ تحلیلی اسلام، دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۸ ۳۸- شام سرزمین خاطرهما، ص ۱۹ ۳۹- تفسیر علی بن ابراهیم قمی: ج ۲ ص ۲۱، چاپ نجف اشرف سال ۱۳۸۷ ه. ق. و تفسیر عیاشی محدث الجلیل ابی نصر محمد بن مصعود بن عیاش السلمی السمرقندی: ج ۲ ص ۲۹۸، چاپ علمیه اسلامیة، به تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی، ذکر نومده اند که: والشجرة الملعونه فی القرآن هم بنی امیه. ۴۰- قرآن کریم، سوره بنی اسرائیل: آیه ۶۰ ۴۱- تفسیر مجمع البیان: جلد سوم صفحه ۴۲۴؛ تفسیر نور الثقلین: جلد ۳، صفحه ۱۷۹ ۴۲- تتمه المنتهی، مرحوم محدث قمی صفحه ۱۰۸ ۴۳- پرتوی از عظمت امام حسین (ع)، آیه الله العظمی شیخ لطف الله صافی گلپایگانی: ص ۲۳۰، به نقل از شرح نهج البلاغه: ج ۳، ص ۲۵۴ و ۴۴ ۴۶۷- پرتوی از عظمت امام حسین (ع): ص ۲۳۷ ۴۵- فلسفه انقلاب حسین (ع): ص ۸۰ ۴۶- هزار ماه سیاه از دانشمند محترم ابوالفضل قاسمی، ض ۱۸۹ ۴۷- هزار ماه سیاه: ص ۸۴ ۴۸- هزار ماه سیاه، ص ۷۶ ۴۹- هزار ماه سیاه، ص ۶۳ ۵۰- امام علی (ع)، ص ۲۱۲ ۵۱- عایشه در دوران معاویه، نوشته علامه سید مرتضی عسکری، ص ۱۲۵ ۵۲- فلسفه انقلاب حسین (ع) ص ۲۸ ۵۳- مرحوم دکتر آیتی بیرجندی، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۷ ۵۴- الغدیر: جلد ۱۰، آیه الله شیخ عبدالحسین امینی، چاپ بیروت، صفحه ۱۴۲، فضائل الخمسه: جلد ۳، آیه الله سید مرتضی فیروز آبادی، صفحه ۲۴۳، میزان الاعتدال ذهبی: جلد ۲، صفحه ۷ و ۱۲۹ ۵۵- سفینه البحار: جلد ۱، مرحوم محدث بزرگوار حاج شیخ عباس قمی، صفحه ۶۸۳ ۵۶- الغدیر: جلد ۱۰، صفحه ۸۳ ۵۷- کودک از نظر وراثت و تربیت، جلد ۱، نوشته حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد تقی فلسفی، صفحه ۳۳۰ ۵۸- کودک: جلد ۲، صفحه ۲۳۲ ۵۹- عایشه در دوران معاویه: صفحه ۱۲۰ ۶۰- هزار سیاه: صفحه ۱۶۷، به نقل از مجله خواندنیها: شماره ۱۳۱ ۶۱- کامل بهائی: جلد ۲، صفحه ۲۱۰ ۶۲- البدایه و النهایه: صفحه ۱۹۷، مقاتل الطالبیین: صفحه ۱۲۰ ۶۳- بحار: جلد ۴۴، صفحه ۳۲۵، الدمعه الساکبه: صفحه ۲۷۳، اعیان الشیعه: جلد ۴ صفحه ۱۱۲، مقتل خوارزمی: جلد ۱، صفحه ۱۸۴ ۶۴- مکتب اسلام: شماره ۲، صفحه ۱۲ ۶۵- اقتباس از: تحقیقی کوتاه درباره شیعه، نوشته آیه الله علامه شیخ یحیی نوری: صفحه ۹۳ ۶۶- پیشوای سوم، از انتشارات موسسه در راه حق، به نقل از الامامه و السیاسه: جلد ۱ صفحه ۲۵۳ به بعد ۶۷- نفس المهموم: صفحه ۲۹ ۶۸- همان: صفحه ۲۹ ۶۹- یعقوبی ج ۲ ص ۲۱۶. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۰. مروج الذهب ج ۳ ص ۶۴ و تواریخ دیگر. ۷۰- تاریخ یعقوبی ج ۲ ص ۲۴۳. ابوالفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۷۱ ۷۸- یعقوبی ج ۲ ص ۲۲۴. ابی الفداء ج ۱ ص ۱۹۲. مروج الذهب ج ۳ ص ۸۱ ۷۲- شیعه در اسلام، علامه طباطبائی: همان صفحه ۲۵ ۷۳- تتمه المنتهی: صفحه ۴۳ ۷۴- سرچشمه آب حیات، آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای (ره)، صفحه ۵۰ و ۵۱ ۷۵- فلسفه انقلاب: صفحه ۱۴۸ ۷۶- مروج الذهب: مسعودی، جلد ۳، صفحه ۶۷ ۷۷- کامل بهائی: جلد ۱، صفحه ۱۸۸ ۷۸- مروج الذهب: جلد ۳، صفحه ۶۷، تتمه المنتهی: صفحه ۳۶ ۷۹- کيفر کردار، ج ۲، ص ۷۵، به نقل از من لا یحضره، ص ۵۹۱ ۸۰- النجوم الزاهره: چاپ اول، ۱/۲۴۶ ۸۱- مروج الذهب: ج ۳، ص ۷۳ ۸۲- فلسفه انقلاب حسین علیه السلام: صفحه ۱۵۰ ۸۳- مروج الذهب: جلد ۳، صفحه ۷۲ ۸۴- کامل بهایی: ج ۲، ص ۱۷۳ ۸۵- امالی صدوق: صفحه ۹۹ ۸۶- چهره خونین: صفحه ۳۶۸، به نقل از آثار الباقیه: صفحه ۳۱۹ و کتاب التعجب: صفحه خونین ۴۶ ۸۷- ترجمه اثبات الوصیه: صفحه ۳۱۱ ۸۸- تحقیق درباره روز اربعین: آیت الله شهید سید محمد علی قاضی طباطبائی تبریزی، صفحه ۳۹۲ ۸۹- جامع احادیث الشیعه: صفحه ۱۹۰ ۹۰- نامه دانشوران: جلد ۲، صفحه ۱۱۱ ۹۱- تتمه المنتهی: صفحه ۴۲ ۹۲- چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام: (اثر نگارنده) چاپ اول، صفحه ۲۵۴، به نقل از اعیان الشیعه: جلد ۴ صفحه ۱۳۴، چاپ دمشق. ۹۳- بررسی تاریخ عاشورا: صفحه ۲۲ ۹۴- قرآن کریم، سوره هود، آیه: ۹۵ ۹۵- امام حسن علیه السلام و امام حسین علیه السلام: علامه سید محسن امین، صفحه ۲۸۱ ۹۶- مقتل خوارزمی. در اینجا حیلہ گری معاویه برای گرفتن هند برای یزید بیان شده است، و این امر از معاویه شگفت و دور نیست. و ابن قتیبہ در (السیاسه و الامامه) جلد ۱، صفحه ۶۱ آورده اند که: ارینب در عقد

نکاح عبدالله بن سلام قرشی بود، جمال و زیبایی وی موجب رغبت یزید در وی شد و معاویه، عبدالله را وادار به طلاق ساخت. این داستان را مولف (نهایه الارب) نیز در جلد ۶، صفحه ۱۸۰، آورده و نام آن زن را زینب دانسته است. ۹۷-مقتل العوالم: صفحه ۱۵۱، تاریخ طبری: ج ۶، صفحه ۱۵۰-۹۸-تاریخ طبری: جلد ۶، صفحه ۱۸۸، تاریخ ابن اثیر: جلد ۴، صفحه ۵، البدایه: جلد ۸، صفحه ۱۴۶-۹۹-احیاء العلوم، جلد ۳، صفحه ۱۰۶، بخش آفت هشتم از آفات زبان ۱۰۰-روح المعانی، ج ۸، ص ۱۲۵، در تفسیر آیه: فهل عسیتم ان تولیتم... ۱۰۱-تذکره الخواص: صفحه ۱۶۲-۱۰۲-وفیات الاعیان ابن خلکان ۱۰۳-السیره الحلبیه: جلد ۱، صفحه ۱۷۲-۱۰۴-تذکره الخواص ۱۰۵-رسائل جاحظ: صفحه ۲۹۸-۱۰۶-روح المعانی: جلد ۸، صفحه ۱۲۵، در مطالب فوق و نیز صفحات گذشته، از کتاب سردار کربلا، ترجمه العباس علیه السلام استفاده شده است. ۱۰۷-با استفاده از: سازندگیهای اخلاقی امام حسین علیه السلام، نوشته آیه الله شیخ احمد صابری همدانی، ص ۹۵-۱۰۸-مناقب، جلد ۴، صفحه ۳۹، بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۳۱۸-۱۰۹-موسوعه کلمه الامام الحسین علیه السلام، معهد تحقیقات باقر العلوم علیه السلام، منظمه الاعلام الاسلامی، قم، صفحه ۲۴۰-۲۴۱ چاپ سوم ۱۱۰-خطبه امام علیه السلام اشاره به حدیث ثقلین (انی تارک فیکم الثقلین) و آیه (اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم) (سوره نساء آیه ۵۹) می باشد ۱۱۱-مرحوم دکتر محمد ابراهیم آیتی بیرجندی، بررسی تاریخ عاشورا ص ۴۸-۱۱۲-بررسی تاریخ عاشورا، ص ۳۴-۱۱۳-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۱ و سایر تواریخ ۱۱۴-ابن ابی الحدید ج ۴ ص ۱۶۰. طبری ج ۴ ص ۱۲۴. ابن اثیر ج ۳ ص ۲۰۳-۱۱۵-همان مدرک ۱۱۶-یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۳-۱۱۷-یعقوبی ج ۲ ص ۲۰۲-۱۱۸-یزید مردی بود عیاش و هوسران و دائم الخمر. وی لباسهای حریر و جلف می پوشید و سگ و میمونی داشت که ملازم و همبازی وی بودند. مجالس شب نشینی او با ساز و شراب برگزار می شد. نام میمون یزید ابوقیس بود که او را لباس زیبا پوشانیده در مجلس شرابش حاضر می کرد، و گاهی هم سوار اسبش کرده به مسابقه می فرستاد (یعقوبی ج ۲ ص ۱۹۶ مروج الذهب ج ۳ ص ۷۷) ۱۱۹-مروج الذهب ج ۳ ص ۵، ابوالفداء ج ۱ ص ۱۸۳-۱۲۰-النصایح الکافیة ص ۷۲ نقل از کتاب الاحداث ۱۲۱-روی ابوالحسنی المدائنی فی کتاب الاحداث قال: کتب معاویه نسخه واحده الی عماله بعد عام الجماعه: انی برئت الذمه ممن روی شیئا من فضل ابی تراب و اهل بیته (کتاب النصایح الکافیة تألیف محمد بن عقیل، ص ۸۷، چاپ نجف سال ۱۳۸۶ هجری) ۱۲۲-النصایح الکافیة ص ۷۲-۷۳-۱۲۳-النصایح الکافیة ص ۵۸ و ۶۴ و ۷۷-۱۲۴-سوره توبه، آیه ۱۰۰-۱۲۵-ولید بن یزید. تاریخ یعقوبی ج ۳ ص ۷۳-۱۲۶-ولید بن یزید. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۲۸-۱۲۷-معجم البلدان ماده (قم) ۱۲۸-مروج الذهب ج ۳ ص ۲۱۷-۲۱۹. یعقوبی ج ۳ ص ۶۶-۱۲۹-کتاب بحار ج ۱۲ و سایر مدارک شیعه ۱۳۰-از نظر شیعه: سه خلیفه غاصب حق امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام بودند و خلیفه بلافضل حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله امیرالمومنین علی علیه السلام بوده است. کلب آستان اهل بیت علیه السلام علی ربانی خلخالی. ۱۳۱-شیعه در اسلام: علامه طباطبائی: صفحه ۲۶-۱۳۲-یعقوبی ج ۳ ص ۷۹ ابوالفداء ج ۱ ص ۲۰۸ و تواریخ دیگر ۱۳۳-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۶۸-۱۳۴-یعقوبی ج ۳ ص ۸۶. مروج الذهب ج ۳ ص ۲۷۰-۱۳۵-یعقوبی ج ۳ ص ۹۱-۹۶. ابی الفداء ج ۱ ص ۲۱۲-۱۳۶-کتاب اغالی ابی الفرج قصه امین ۱۳۷-این قسمت از کتاب (شیعه در اسلام) از ص ۲۰ الی ۲۸ آیه الله علامه طباطبائی صاحب تفسیر المیزان استفاده شده است. ۱۳۸-ترجمه نفس المهموم محدث قمی (ره) به قلم آقای شعرانی ص ۲۶۶ چاپ تهران ۱۳۹-از این تعبیرات خیال نشود که مدتهای زیادی در حبس مانده اند، زیرا پوست انداختن صورتهای خاندان رسالت و پرده گیان امامت در ظرف چند روز در عرض راهها با آن سرعت سیر دادن به آنها در هوای خشک و سوزان صحراها به مرحله عمل می رسد احتیاج به مدتهای زیادی ندارد، چنانچه عملا در ظرف چند روز در مسافرت آن صفحات و راه رفتن در آفتاب آن سامان دیده می شود. ۱۴۰-مشاش سر استخوان است. ۱۴۱-آنان که امثال معاویه و یزید را اولی الامر می دانند و طاعت آنها را واجب می شمارند، بایستی عقل خودشان را حاکم قرار بدهند و در وجدان خود قضاوت نمایند که آیا می شود خداوند امثال معاویه ها و یزیدها را اولی الامر قرار بدهد؟ و آنها هم بر خلاف احکام خدا حکم

نمايند و امر به قتل ريحانه رسول الله صلى الله عليه و آله كنند؟ اگر نعوذ بالله خدا همچو اطاعتى را واجب كند و آنها را اولى الامر قرار بدهد تناقض واضح لازم مى آيد. آيا از خداوند تناقض صادر مى شود؟ آيا قرآن كريم به تناقض حكم مى كند؟ پس عقل حاكم است كه اولى الامر بايد معصوم باشد تا تناقض لازم نيايد. ۱۴۲-قرآن كريم ، سوره نساء آيه ۵۹ ۱۴۳-كافى ج ۱ ص ۲۸۶ و غايه المرام ص ۲۲۹ ۱۴۴-تفسير نور الثقلين ج ۱ ص ۴۹۹ ۱۴۵-اصول عقايد اسلامى ص ۵۱۱ به نقل از تفسير عياشى ، تفسير برهان و الغدير ۱۴۶-تفسير القمى ج ۱ ص ۱۴۱ چاپ نجف ۱۴۷-نفس المهموم ، ص ۲۶۲ ۱۴۸-راجع به اين مرد مرموز رومى كه از بطارقه (پاتريك) است رجوع شود به كتاب (التدوين فى احوال جبال شروين) تاليف محمد حسن خان اعتماد السلطنه وزير علوم ايران در دوره قاجار. ۱۴۹-تحقيق درباره روز اربعين حضرت سيد الشهداء عليه السلام شهيد بزرگوار آيت الله حاج سيد محمد على قاضى طباطبائى تبريزى (ره) از ص ۴۵۸ الى ص ۴۶۶ ۱۵۰-تحقيق درباره روز اربعين حضرت سيدالشهداء عليه السلام شهيد آيت الله قاضى تبريزى ص ۴۶۸

پى نوشتها ۲

۱۵۱-عثمان را كه كشتند جنازه وى را بر مزبله انداختند و سه روز در آنجا ماند و شبانه چند نفر مانند مروان جنازه او را حمل كردند كه دفن نمايند قومى از بنى مازن فرياد زدند كه هرگاه او را در مقبره دفن کرده باشيد فردا به مردم خبر خواهيم داد. و لذا جنازه را از آن جا برداشتند و به (حش كوكب) كه يهوديها اموات خودشان را در آن جا دفن مى كردند بردند و دفن كردند و (وحش به فتح اول و تشديد ثانى و به ضم اول نيز ضبط شده به معنى بستان است و كوكب نام مردى از انصار بوده) ۱۵۲-تحقيق درباره روز اربعين حضرت سيدالشهداء عليه السلام ص ۱۷۴ ۱۵۳-تحقيق درباره روز اربعين حضرت سيد الشهداء عليه السلام ص ۲۷۸ ۱۵۴-صراط مستقيم ص ۱۰ به نقل از كتاب بصائر الدرجات ص ۷۲ ح ۱ ۱۵۵-سوره روم: آيه ۳۰ ۱۵۶-صراط مستقيم ص ۱۹ به نقل از كتاب تفسير على بن ابراهيم قمى: ج ۲ ص ۱۵۵، انتشارات علامه ۱۵۷-كتاب اميرالمومنين، تاليف آيه الله حاج سيد تقى طباطبائى قمى، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱ ۱۵۸-همان، ص ۱۶۶ به نقل از بحار الانوار ج ۲۷ ص ۱۱ ۱۵۹-همان، ص ۱۷۲ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۵ و ۱۶۱۷-همان، ص ۱۷۳ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ و ص ۶ و ۱۶۲۱۴-كتاب اميرالمومنين ص ۱۷۴ به نقل از بحار الانوار ج ۳۸ ص ۱۴ ۱۶۳-كتاب اميرالمومنين ص ۱۹۱ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۱۶۴۳-كتاب اميرالمومنين ص ۱۹۲ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۳ ص ۱۶۵۷-همان ص ۲۰۱ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۶۶۲۰۰-همان، ص ۲۰۱ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۶۷۲۲۸-همان، ص ۲۰۲ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۶۸۳۱۸-همان، ص ۲۰۲ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۶۹۳۱۹-همان، ص ۲۰۳ به نقل از كتاب فضائل الخمسه ج ۲ ص ۱۷۰۳۲۰-همان، ص ۲۱۱ به نقل از كتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۷۱۱۹۱-همان، ص ۲۱۲ به نقل از كتاب بحار الانوار ج ۱۴ ص ۱۷۲۲۳۶-اين قصيده غرا، اثر طبع فقيه فرزانه، مدافع پرسوز و گداز حريم اهل البيت عليه السلام آيه الله العظمى آقاى حاج شيخ حسين وحيد خراسانى دام ظلّه الوارف است كه در منقبت حضرت مولى الموحدين، مظلوم تاريخ، مولود كعبه، شهيد محراب حضرت اميرالمومنين على بن ابى طالب عليه السلام سروده اند. ۱۷۳-سوره شعرا، آيه ۲۲۷ ۱۷۴-شهيد كربلا ج ۲، ص ۱۴۹ - ۱۵۹، به نقل از زندگاني امام حسين عليه السلام عمادزاده ص ۶۰۱ - ۶۰۹ ۱۷۵-تذكرة الشهداءى كاشانى ص ۴۱۳ ۱۷۶-تذكرة الشهداءى كاشانى ص ۴۱۴ ۱۷۷-كامل بهائى، ۱۷۸ ۲/۲۹۲-سوگنامه آل محمد صلى الله عليه و آله به نقل از تذكرة الشهيدا ملا حبيب الله كاشانى ص ۴۱۲ ۱۷۹-پيشواى شهيدان، نوشته حضرت آيت الله فقيه سيد رضا صدر (ره) ص ۲۷۶ ۱۸۰-كامل بهائى ج ۲ ص ۱۷۸ ۱۸۱-نفس المهموم ترجمه مرحوم آيه الله آحاج ميرزا ابوالحسن شعرانى چاپ علميه اسلاميه ربيع الاول ۱۳۷۴ ه ق ص ۲۶۶ و ترجمه لهوف از آيه الله سيد احمد فهري

زنجانی ۱۸۲- تذکره شهدای آیه الله ملا حبیب شریف کاشانی متوفی سال ۱۳۴۰ ه ق ص ۴۲۵ ۱۸۳-سوره کهف: آیه ۹ ۱۸۴-
 منتهی الامال: ج ۱ ص ۴۲۴ ۱۸۵-سوره شوری: آیه ۳۳ ۱۸۶-سوره اسرا: آیه ۲۶ ۱۸۷-سوره انفال: آیه ۴۲ ۱۸۸-سوره احزاب:
 آیه ۳۳ ۱۸۹-احتجاج طبرسی: ج ۲ ص ۳۳ چاپ نجف ۱۹۰-چهره درخشان حسین بن علی علیه السلام ص ۳۷۶ و شهید کربلا ج ۲
 ص ۳۸ ۱۹۱-تحقیق درباره روز اربعین حضرت سیدالشهدا ص ۴۵۹ به نقل از تجارب السلف ص ۶۹ ۱۹۲-تحقیق درباره روز اربعین
 ص ۴۵۹ ۱۹۳-منهاج الولاية ص ۳۸۲، از دانشمند محترم آقای حاج شیخ علی قرنی گلپایگانی . ۱۹۴-سوره شعرا: آیه ۲۲۷ ۱۹۵-
 کبریت احمر، مرحوم علامه محمد باقر بیرجندی، متوفای ۱۳۵۲ ه ق، ص ۲۵۳ ۱۹۶-تذکره الشهداء ملا حبیب کاشانی، ص ۴۱۷
 ۱۹۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۶ به نقل از مرحوم مقرر ۱۹۸-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرر ۱۹۹-شهید کربلا ج ۲
 ص ۳۷ به نقل از مرحوم مقرر ۲۰۰-سوره شعرا: آیه ۲۲۷ ۲۰۱-سوره بقره: آیه ۱۳۷ ۲۰۲-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۱ به نقل از حیاه
 الحسین علیه السلام ج ۳ ص ۳۷۵ ۲۰۳-تذکره الشهداء ص ۴۱۹ ۲۰۴-کامل بهائی ج ۲ ص ۲۹۲ ۲۰۵-معالی السبطين، مرحوم شیخ
 مهدی مازندرانی، متوفای سال ۱۳۸۰ ه ق، ج ۲ ص ۱۱۲ ۲۰۶-شهید کربلا ج ۲ ص ۳۲۸ به نقل از خصائص الزینیه جزایری ص
 ۱۲۰ ۲۰۷-شهید کربلا ج ۲ ص ۴۱ ۲۰۸-سوره مومن، آیه ۷۱ ۲۰۹-شهید کربلا ج ۲ ص ۲۹ ۲۱۰-تفسیر نور الثقلین: ج ۴ ص ۷۴
 ۲۱۱-شهید کربلا: ج ۲ ص ۲۹ ۲۱۲-جلال العیون مرحوم علامه مجلسی ج ۲ ص ۶۱۲ ۲۱۳-جلال العیون ج ۲ ص ۶۱۳ ۲۱۴-
 مجموعه انوار علمی معصومین از رسول خدا تا امام زین العابدین علیه السلام. اثر حاج شیخ علی فلسفی . ۲۱۵-سوره روم: ۱۰
 ۲۱۶-سوره آل عمران: ۱۷۸ ۲۱۷-اشاره به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله است که در فتح مکه رسول خدا صلی الله علیه و
 آله ابوسفیان جد یزید لعنه الله علیهما مورد عفو قرار داد و آنها را آزاد نمود و فرمود: (اذهبوا فانتم الطلقاء) ۲۱۸-این جمله مبارکه
 اشاره است به هند جگر خواره که در جنگ احد دستور داد شکم حضرت سیدالشهدا را پاره نموده و جگرش را به دندان گرفت،
 خداوند در او تلخی قرار داد تا به بدن نجس او نرود. ۲۱۹-سوره آل عمران: ۱۶۹ ۲۲۰-سوره مریم: ۷۸ ۲۲۱-سوره فصلت: ۴۶
 ۲۲۲-بحار الانوار، ۴۵/۱۳۳، الاحتجاج ۲/۱۲۲ با کمی اختلاف. ۲۲۳-نعمان بن بشیر، از انصار است و پدرش بشیر بن سعد از
 اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله است او امیر کوفه بود در زمان معاویه، و در سال ۶۵ در حمص به قتل رسید. ۲۲۴-قمقام
 زخار، ۲۲۵ ۵۶۵-ترجمه اثبات الوصیه لعلی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۳۱۹ ۲۲۶-قول مشهور، سن شریف حضرت را چهار سال
 می داند. ۲۲۷-منهاج الولاية ص ۳۳۲ ۲۲۸-اثبات الوصیه، تالیف علی بن حسین مسعودی، متوفای ۳۴۶ ه ق ۱۷۰ ۲۲۹-شعر از
 دکتر قاسم رسا (ره) ۲۳۰-نفس المهموم، ص ۴۵۰ ۲۳۱-در این خطبه آمده که هفت عامل برتری به اهل بیت داده شده، ولی
 شش خصلت بیشتر ذکر نگردیده است. در نقل کامل بهائی آمده است که خصلت هفتم: (والمهدی الذی یقتل الدجال) (و مهدی
 که دجال را می کشد، از ماست) (نفس المهموم ۴۵۰ ۲۳۲-از شجره رسالت و در بیعت شجره شرکت کرد، و از مکه به مدینه
 هجرت نمود. ۲۳۳-ممکن است مراد از دو مشعر، دو بهشت باشد زیرا مشعر به موضعی گفته می شود که دارای درخت زیاد باشد،
 بنابراین مراد (وارث دو بهشت است)، و در آیه مبارکه آمده است (و لمن خاف مقام ربه جنتان)، و ممکن است مراد از مشعر،
 مزدلفه باشد و آن جایی است که حاجیان شب دهم تا طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه در آنجا وقوف می کنند و این موقف از جمله
 مکانهای حرم است، و در این صورت مراد از دو مشعر، مزدلفه و عرفات باشد. ۲۳۴-بحار الانوار ۴۵/۱۳۷، الاحتجاج ۲/۱۳۲ به
 اختصار نقل کرده است ۲۳۵-نفس المهموم ۴۵۱ ۲۳۶-نفس المهموم ۴۵۱ ۲۳۷-قصه کربلا، اثر ارزنده حجه الاسلام و المسلمین
 حاج شیخ علی نظری منفرد از خطبای بزرگ حوزه علمیه قم، ص ۴۹۹ - ۵۱۳ ۲۳۸-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از ناسخ
 التواریخ جلد ۷ ص ۳۵۲ ۲۳۹-شهر حسین علیه السلام ص ۶۳ به نقل از روضه الشهداء ص ۳۶۸ ۲۴۰-ریاحین الشریعه، مورخ بزرگ
 شیعه، علامه بزرگوار حاج شیخ ذبیح الله محلاتی، متوفای سال ۱۴۰۶ هجری قمری، ج ۲ ص ۱۸۷ ۲۴۱-ریاحین الشریعه ج ۳ ص
 ۱۸۸ ۲۴۲-ریاحین الشریعه، ج ۳، ص ۱۹۱ ۲۴۳-سفینه البحار، ج ۳ ص ۲۵۰، چاپ جدید ۲۴۴-نفس المهموم ص ۲۵۹ و جلاء

العيون ج ۲ ص ۶۱۸. اين قسمت را اخوي عزيزم و معلم شهيد عاشق اهل بيت عصمت و طهارت عليه السلام حبيب الله كيكاوسي (معروف به محمد رباني خلخالی) تقريباً ۳ سال قبل از شهادتشان تايپ کرده بودند. خواستم يادی هم از ايشان شده باشد. آن عزيز در سن ۲۹ سالگی در تاريخ ۲۸/۱۲/۱۳۶۴ شمسی در جزيره مجنون شربت شهادت نوشيد، جنازه اش را با تجليل زياد به قم آوردند و در گلزار شهدای علی بن جعفر عليه السلام دفن شد. روحش شاد، يادش گرامی باد. ۲۴۵-سفینه البحار ج ۳ ص ۲۵۱-۲۴۶-نفس المهموم، ترجمه ص شعرانی ص ۲۵۹-۲۴۷-در اسناد دست اول و نزديک به عصر اول نام مادر امام چهارم زين العابدین عليه السلام بدین صورتهای ديده می شود: شهر بانو، شهر بانويه، شاه زنان، جهان شاه، شهرناز، جهان بانويه، خوله، بره، سلافه، غزاله، سلامه، حرار، مریم، فاطمه، از میان این اسامی که نوشته شده شهربانو از همه مشهورتر است. شهرت شهر بانو تا بدانجاست که مزاری هم به نام بی بی شهربانو در نزديکی شهر ری در دل کوه برای او و به نام او برپاست. شيخ صدوق می نويسد: مادر علی بن الحسين عليه السلام هنگام وضع حمل ايشان در گذشت، و کنیزی از کنیزان امام حسين عليه السلام تربيت نوزاد را به عهده گرفت. ۲۴۸-شيعه در اسلام علامه سيد محمد حسين طباطبایی، متوفای سال ۱۴۰۲ ه ق، ص ۱۳۸، به نقل مقاتل الطالبين ص ۵۲ و ۵۹ و تذکره الخواص، ص ۳۲۴، اثبات الهداه ج ۵، ص ۲۴۲-۲۴۹-منتهی الامال، محدث قمی، متوفای سال ۱۳۵۹ ه ق، ج ۲ ص ۲-۲۵۰-منتخب التواريخ، مرحوم حاج ملا هاشم خراسانی، متوفای سال ۱۳۵۲ ه ق باب ششم، ص ۳۴۸-۲۵۱-منتهی الامال، ج ۲ ص ۲-۲۵۲-منتهی الامال ج ۲، ص ۲۹-۲۵۳-منتهی الامال ج ۲، ص ۳، به نقل از شيخ صدوق (ره)، متوفای سال ۳۸۱ ه ق-۲۵۴-منتهی الامال ج ۲، ص ۸-۲۵۵-منتهی الامال، ج ۲، ص ۶-۲۵۶-منتهی الامال، ج ۲، ص ۴-۲۵۷-منتهی الامال، ج ۲، ص ۴-۲۵۸-دمع السجود، ترجمه مردم مرحوم ميرزا ابوالحسن شعرانی، نفس المهموم، ص ۲۶۲-۲۵۹-منتهی الامال، ج ۲، ص ۱۱۱-۲۶۰-منتهی الامال ج ۲، ص ۳۰-۲۶۱-منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸-۲۶۲-منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۸-۲۶۳-فيض العلام فی عمل الشهور و وقایع الايام محدث قمی، ص ۱۶۶-۲۶۴-منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷-۲۶۵-منتهی الامال، ج ۲، ص ۲۷-۲۶۶-عنوان الکلام فشارکی، ص ۱۱۸، (مجلس ۲۱) ۲۶۷-دانستنیهای تاريخ، ج ۱، ص ۱۸۷، حجه الاسلام غلام حسين عابدي (ره)، چاپ اول، ۱۳۶۴ شمسی. ۲۶۸-از ديوان شاعر اهل بيت عصمت و طهارت عليه السلام (صامت) مرحوم آقا محمد باقر بروجردي، ص ۳۰۳-۳۰۶، انتشارات سازمان چاپ و انتشارات جاويدان، تهران. ۲۶۹-تذکره الشهداء، ص ۱۹۳ آيه الله ملا-حبيب الله شريف کاشانی. ۲۷۰-منتخب التواريخ ص ۲۹۹-۲۷۱-بحار الانوار ج ۱۵، ص ۳۹-۲۷۲-ترجمه ارشاد مفيد ج ۲، ص ۱۶-۲۷۳-سرگذشت جانسوز حضرت رقيه عليها السلام ص ۹ به نقل از معالی السبطين ج ۲ ص ۲۱۴-۲۷۴-سرگذشت حضرت رقيه عليها السلام ص ۱۳-۲۷۵-زندگانی چهارده معصوم عليه السلام مرحوم عماد زاده ج ۱ ص ۶۳۳ به نقل از اخبار الطول دينوری ص ۲۶۲، ابصار العين فی انصار الحسين عليه السلام ص ۳۶۸، كشف الغمه ج ۲ ص ۲۱۶ و عوالم جلد امام حسين عليه السلام ص ۳۳۱ از انتشارات مدرسه الامام المهدي ۲۷۶-السيد رقيه عليه السلام تالیف عامر الحلوه، ص ۴۲-۲۷۷-ترجمه ارشاد ج ۲ ص ۱۳۷-۲۷۸-وقایع عاشورا سيد محمد تقی مقدم ص ۴۵۵ و حضرت رقيه عليه السلام تالیف شيخ علی فلسفی ص ۵۵۰-۲۷۹-سرگذشت جانسوز حضرت رقيه عليه السلام ص ۲۲ به نقل از الوقایع و الحوادث محمد باقر ملبوبی ج ۳ ص ۱۹۲-۲۸۰-سرگذشت جانسوز حضرت رقيه عليه السلام ص ۲۹ به نقل از ثمرات الحياه ج ۲، ص ۳۸-۲۸۱-حضرت رقيه عليه السلام شيخ علی فلسفی ص ۱۳-۲۸۲-سرگذشت جانسوز حضرت رقيه عليه السلام ص ۲۶ به نقل از حضرت رقيه عليه السلام تالیف علی فلسفی ص ۷-۲۸۳-شعر از ناشناس ۲۸۴-شعر از ناشناس ۲۸۵-سرگذشت جانسوز حضرت رقيه عليه السلام، ص ۲۷-۲۸۶-منتهی الامال، محدث قمی، ج ۱ ص ۳۱۷، چاپ علميه اسلاميه. ۲۸۷-مصباح الحرمين ص ۳۷۱-۲۸۸-مؤلف مصباح الحرمين، عبدالجبار بن زين العابدین الشکوثی ۲۸۹-منتخب التواريخ، باب پنجم، ص ۲۹۹-۲۹۰-ناسخ التواريخ زندگانی حضرت زينب کبری عليه السلام، ج ۲، ص ۴۵۶-۲۹۱-سخن گفتن امام حسين عليه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۳-۲۹۲-سخن گفتن امام حسين عليه السلام در ۱۲۰ محل ص ۵۲-۲۹۳-سخن گفتن امام حسين عليه السلام در ۱۲۰

محل ص ۲۹۴ ۵۲- نقل از کتاب حضرت رقیه ص ۲۹۵ ۲۶- سخن گفتن امام حسین علیه السلام در ۱۲۰ محل ص ۲۹۶ ۵۹- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، نوشته فاضل دانشمند حجه الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمد محمدی اشتهاوردی، ص ۲۶۵ به نقل از امالی صدوق، مجلس ۲۱ ۲۹۷- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۲۶۶، به نقل از ریاحین الشریعه ج ۳، ص ۱۹۱ - ۱۸۶ و ۱۸۷ ۲۹۸- زینب علیه السلام فروغ تابان کوثر، ص ۳۶۶ به نقل از الوقایع و الحوادث، ج ۵، ص ۲۹۹ ۸۱- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از الخصائص الزینبیه، ص ۲۹۶ ۳۰۰- زینب فروغ تابان کوثر، ص ۳۷۰، به نقل از ریاض القدس، ج ۲، ص ۲۳۷ ۳۰۱- حوزه علمیه زینبیه شام را، شهید بزرگوار، مدافع پر سوز و گداز حریم اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام آیه الله حاج سید حسن حسینی شیرازی (قدس سره الشریف) در کنار حرم مطهر حضرت زینب تاسیس فرمودند. این جناب در سال ۱۳۵۷ شمسی در مکه معظمه به خدمتشان کرارا رسیدم و ایشان مرا برای بعضی از کارهای دینی مذهبی به شام دعوت فرمودند متأسفانه اجل به ایشان مهلت نداد و حزب بعث عفلقی وی را ترور کرد و در تاریخ ۱۶ جمادی الثانی ۱۴۰۰ هجری قمری در بیروت شهید شد، بدن مطهرش را از بیروت به تهران و سپس به قم منتقل کردند و در قم تشییع مفصلی شد و در مسجد طباطبائی (موزه) جنب حرم مطهر کریمه اهل بیت علیه السلام حضرت فاطمه معصومه علیه السلام به خاک سپرده شد نگارنده گوید: ایام فاطمیه سال ۱۴۱۸ قمری بود و نیز مصادف با روز تولد عقیده بنی هاشم زینب کبری علیه السلام یکی از مجاورین زینبیه شام، برای یکی از مراجع بزرگ قم نقل کردند که در خواب دیدم، حضرت زینب کبری علیه السلام در جایی نشسته اند، شهید بزرگوار آقای حاج سید حسن شیرازی (ره) از آنجا عبور کردند، زینب کبری علیه السلام اشاره به شهید شیرازی می کند و می فرماید: ایشان مرا از غربت بیرون آورد. می توان گفت: مقصود عقیده بنی هاشم علیه السلام تشکیل و بنیاد حوزه علمیه زینبیه و عزاداری توسط ایشان در دیاری می باشد که زمانی مرکز حکومت بنی امیه بوده است (علی ربانی خلخالی) ۳۰۲- این قطعه از جده تا دمشق سروده شده است (سال ۱۳۹۲ قمری) از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام استاد حاج شیخ عباس شیخ الرئیس کرمانی ۳۰۳- عارف علی فرخ همدانی ۳۰۴- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۳ ۳۰۵- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۵ ۳۰۶- کتاب شبهای شام، چاپ دوم، سال ۱۳۴۱ شمسی، مطابق ماه صفر ۱۳۸۲ هجری قمری ۳۰۷- سرگذشت جانسوز حضرت رقیه علیه السلام ص ۵۳، به نقل از معالی السبطين ۳۰۸- ناسخ التواریخ، مورخ شهیر، دانشمند محترم عباسقلی خان سپهر، ج ۲ ص ۴۷۳ ۳۰۹- ریاحین الشریعه ج ۳ ص ۱۹۸ ۳۱۰- حضرت رقیه علیه السلام نوشته حجه الاسلام شیخ علی فلسفی ص ۴۸، به نقل از ناسخ التواریخ، ص ۵۰۷ ۳۱۱- بنگرید به بخش اول: حضرت رقیه علیها السلام در اوراق تاریخ. ۳۱۲- حاج شیخ عباس قمی در ۲۳ ذیحجه سال ۱۳۵۹ هجری قمری در گذشت و در نجف اشرف، در صحن مقدس مرتضوی مدفون گردید (ریحانه الادب ج ۴ ص ۴۸۸). ۳۱۳- توسلات و راه امیدواران، ص ۱۷۳ ۳۱۴- شعر از مرحوم حضرت آیه الله العظمی حاج سید علی فانی اصفهانی (ره) متوفای ۲۳ شوال ۱۴۰۹ هجری قمری، مطابق ۸ خرداد ۱۳۶۸ شمسی نگارنده گوید: روزی خدمت ایشان رسیدم که کتاب (عزاداری از دیدگاه مرجعیت شیعه) را تقدیم نمایم و نظرشان را راجع به عزاداری اهل بیت علیه السلام و نظر مبارک مرحوم آیه الله العظمی میرزای نائینی را بدانم. مرحوم علامه فانی فتوای مرحوم میرزای نائینی را تایید فرمودند. این جانب یاد آور شدم که کتابی در باب زندگینامه غمبار سه ساله دختر امام حسین علیه السلام حضرت رقیه علیه السلام مشغولم. لذا ایشان فرمودند: شعری در باب عرض ارادت به ساحت مقدس حضرت رقیه علیه السلام سروده ام، ما هم این شعر را به یادگار از ایشان در اینجا آوردیم. ۳۱۵- ایشان برادرزاده مرحوم آیه الله العظمی سیستانی هستند و چند سال محضر آن بزرگوار را درک کرده اند. ۳۱۶- مرحوم آیه الله العظمی سیستانی از شاگردان مرحوم میرزای شیرازی و مرحوم صدر بودند و اندکی نیز محضر مرحوم شیخ انصاری را درک کرده بودند. آن مرحوم عالم بزرگ خطه خراسان و صاحب کرامات فراوان بود و از مخالفان جدی حکومت وقت به شمار می رفت. لذا از سوی آنان مکرر مورد سو قصد واقع شد و آنان به سوی ایشان تیراندازی نمودند که از عنایات حضرت فاطمه زهرا علیه السلام به ایشان اصابت نمود. سرانجام نیز

در سیزدهم ماه رمضان ۱۳۴۱ هجری قمری به اجل طبیعی از دنیا رفتند و در حرم مطهر حضرت ثامن الحجج علیه السلام با کمی فاصله از ضریح مطهر مدفون شدند. ۳۱۷- مقصود آیه الله آقای حاج سید محمد باقر مجتهدی سیستانی پدر بزرگوار بزرگ مرجع جهان تشیع، فقیه فرزانه آیه الله العظمی آقای حاج سید علی سیستانی دام ظلّه العالی است. ۳۱۸- از ذاکر آل محمد صلی الله علیه و آله حسین کشمیری ۳۱۹- سرگذشت جانسوز حضرت رقيه علیه السلام، ص ۵۹ ۳۲۰- این شعر و شعر صفحه ۲۷۵ همین کتاب را، از تابلویی که وقف حرم حضرت رقيه علیه السلام بود نگارنده روز شنبه ۱۱ جمادی الاول سال ۱۴۰۴ هجری قمری مطابق سال ۱۳۶۲ هجری شمسی، ساعت ۱۲ به وقت سوریه در حرم مطهر یادداشت کردم ۳۲۱- حاج غلامرضا سازگار از شعرای معاصر و از مداحین محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله ۳۲۲- سوره مائده: ۲۱. سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱ ۳۲۳- روایت فوق را محمد ادیب الحصنی از تفسیر ابن الخازن نقل می کند و اگر روایت صحیح باشد با توجه به مقام ولایتی بسیار والای خلیل الرحمن توجیه عرفانی لطیفی دارد. خواننده عزیز، هم اگر دقت کند متوجه می شود. آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا شود که گوشه چشمی به ما کنند؟ ۳۲۴- الاسراء: ۱ ۳۲۵- بیت المقدس و تحول قبله، نوشته حضرت آیه الله فقید فرزانه، مرحوم حاج میرزا خلیل کمره ای، ص ۵۳ ۳۲۶- الانبیاء: ۶۹ - ۳۲۷ ۷۱ - سفینه البحار ج ۴ ص ۳۶۱، چاپ جدید ۳۲۹- رک معجم البلدان ج ۲، ص ۴۶۳ - ۴۷۰ ۳۳۰- مراقد اهل بیت ص ۱۴ ۳۳۱- مهذب تاریخ دمشق: ج ۱، ابن عساکر ۳۳۲- مهذب تاریخ دمشق: ج ۱ ص ۱۹۷ ۳۳۳- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، ص ۷ - ۱۵ ۳۳۴- شام سرزمین خاطره ها ص ۶۳ ۳۳۵- برای توضیح بیشتر مراجعه شود به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام نوشته آیه الله سید احمد فهری زنجانی ۳۳۶- مریم: ۱ ۳۳۷- مریم: ۱۲ ۳۳۸- برای توضیح بیشتر به کتاب مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، مراجعه شود. ۳۳۹- سوره اسراء: آیه ۲۳ ۳۴۰- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، ص ۲۴ ۳۴۱- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۹۲ - ۹۳ و مراقد اهل بیت علیه السلام در شام، ص ۲۴ ۳۴۲- شام سرزمین خاطره ها، مهدی پیشوایی، ص ۲۱۵ - ۲۱۶ ۳۴۳- خطابه زینب کبری علیه السلام پشتوانه انقلاب امام حسین علیه السلام: صفحات ۵۵ - ۵۷ اثر دانشمند محترم محمد مقیمی از انتشارات سعدی، به نقل از طراز المذهب: صفحه ۳۲ و ۲۲ ۳۴۴- حضرت زینب کبری علیه السلام: محمد مقیمی، صفحه ۴۹ از انتشارات سعدی ۳۴۵- ریاحین الشریعه: اثر دانشمند فقید شیخ ذبیح الله محلاتی (ره) جلد ۳ صفحه ۶۳ دار الکتب الاسلامیه تهران ۳۴۶- سوره مریم: آیه ۱ ۳۴۷- خصائص زینبیه: صفحه ۲۷، ریاحین الشریعه: جلد ۳ صفحه ۵۷ ۳۴۸- ریاحین الشریعه: جلد ۳ صفحه ۶۴ ۳۴۹- ریاحین الشریعه: جلد ۳ صفحه ۱۶۴ ۳۵۰- این خانم پس از ۲۵ سال گرفتاری درد پا عاقبه الامر از عنایات حضرت احدیت با توسل به مقام زینب کبری علیه السلام بهره مند گردید و شفا یافت و روزنامه های کثیر الانتشار بیروت، السیاسه، المساء، الهدی و سایر روزنامه ها نوشتند و ما برای سهولت، ترجمه نامه حاج شیخ محمد تقی صادق را در اینجا آوردیم که اصل نامه در تاریخ ۱۳۷۹ هجری قمری - ۷ صفر منتشر شده است. (توسلات یا راه امیدواران، محمد مهدی تاج لنگرودی، ص ۵۱ - ۵۴) ۳۵۱- مجموعه انوار علمی معصومین علیه السلام ص ۶۵، نوشته شیخ علی فلسفی ۳۵۲- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام، آقا قاضی زاهدی، صفحه ۱۴۵، به نقل از عبقری الحسان مرحوم نهانندی ۳۵۳- شیفتگان حضرت مهدی علیه السلام: ج ۱، صفحه ۲۵۱ ۳۵۴- کتاب گلهای اشک، از شاعر اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام سید رضا موید، ص ۱۵۸ ۳۵۵- برای توضیح بیشتر به کتاب شریف مراقد اهل بیت علیه السلام نوشته آقای فهری مراجعه شود. ۳۵۶- کبریت احمر، ص ۸۵ چاپ کتابفروشی اسلامیه ۳۵۷- شیر زن کربلا یا زینب دختر علی علیه السلام دکتر سید جعفر شهیدی ۳۵۸- ویژگیهای حضرت زینب علیه السلام ترجمه الخصائص الزینبیه، ص ۲۱۶ ۳۵۹- مراقد اهل بیت علیه السلام در شام: سید احمد فهری، ص ۷۵ ۳۶۰- ریاحین الشریعه: جلد ۳ صفحه ۲۴۵ ۳۶۱- ریاحین الشریعه: جلد ۳ صفحه ۲۵۶ ۳۶۲- این اشعار در نسب قریش زبیری چنین است، ولی به طریق دیگر نیز ذکر شده است. ۳۶۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۰ ۳۶۴- زبیر بن بکار کتاب نسب قریش، ص ۵۹. حسن الامین، دائره المعارف

الاسلامیه الشیعیه، ج ۱، جزء دوم، ص ۲۵ ۳۶۵- الکامل فی التاریخ ابن الاثیر، ج ۴، ص ۳۵. تهذیب التهذیب، ابن حجر، ج ۱۲ ص ۴۴۲ ۳۶۶- تاریخ و اماکن زیارتی و سیاحتی سوریه، دانشمند محترم آقای اصغر قائدان، ص ۱۳۷، چاپ اول، سال ۱۳۷۳، به نقل از مقتل الحسین علیه السلام او حدیث کربلا، سید عبدالرزاق موسوی مفرم، ص ۴۰۵، و اسعاف الراغبین، ص ۲۰۲ ۳۶۷- بحار الانوار، علامه مجلسی، جزء ۴۵ از مجلد پانزدهم، ص ۳۳۱. طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۲ سید عبدالکریم سید علیخان مقتل الحسین بن علی علیه السلام ص ۷۱ - ۶۹ ۳۶۸- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، نوشته اصغر قائدان، ص ۱۴۹، چاپ اول سال ۱۳۷۳ شمسی ۳۶۹- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، نوشته حجه الاسلام و المسلمین، حاج شیخ محمد ابراهیم وحید دامغانی، ص ۱۳۱، به نقل از ارشاد شیخ مفید (ره) ۳۷۰- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۵ ۳۷۱- محسن الامین، اعیان الشعیه، ج ۱، ص ۶۲۷، حسن الامین، همان کتاب، ج ۱، ص ۳۲ ۳۷۲- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۱۴۹ - ۱۳۹ ۳۷۳- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۷ ۳۷۴- سوره دهر (الانسان)، آیه ۸ ۳۷۵- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۹، به نقل از اسدالغابه ج ۵ ص ۵۳۰ ۳۷۶- تاریخ و اماکن سیاحتی و زیارتی سوریه، ص ۱۴۹ ۳۷۷- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۹ ۳۷۸- راهنمای حج و زیارتگاهها جهان اسلام، ص ۱۳۱ ۳۷۹- ابن حورانی، همان کتاب ص ۴۳ ۳۸۰- پیشین، ص ۴۹ ۳۸۱- باقر شریف القرشی، همان کتاب، ج ۳، ص ۳۹۷ ۳۸۲- ابن حورانی، همان کتاب، ص ۵۰ ۳۸۳- ابن حورانی، همان کتاب، ص ۵۱ ۳۸۴- معجم رجال الحدیث، حضرت آیه الله العظمی مرحوم حاج سید ابوالقاس خویی (ره)، متوفای سال ۱۴۱۳ هجری قمری، ج ۴، شماره ۲۶۰۸ ۳۸۵- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۶، چاپ جدید ۳۸۶- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۵، چاپ جدید ۳۸۷- سفینه البحار، ج ۲، ص ۹۷، چاپ جدید ۳۸۸- راهنمای حج و زیارتگاههای جهان اسلام، ص ۱۲۴